بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۱۰۸
فیلم‌برگ تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مطلع الانوار من مشارق الاطهار
مؤلف محمدرضا اهرابی ابن عبدالرحیم تبریزی
موضوع
نسخه اصل خط مؤلف
شماره قفسه ۱۳۷۴
شماره ثبت کتاب
۸۶۹۳۴

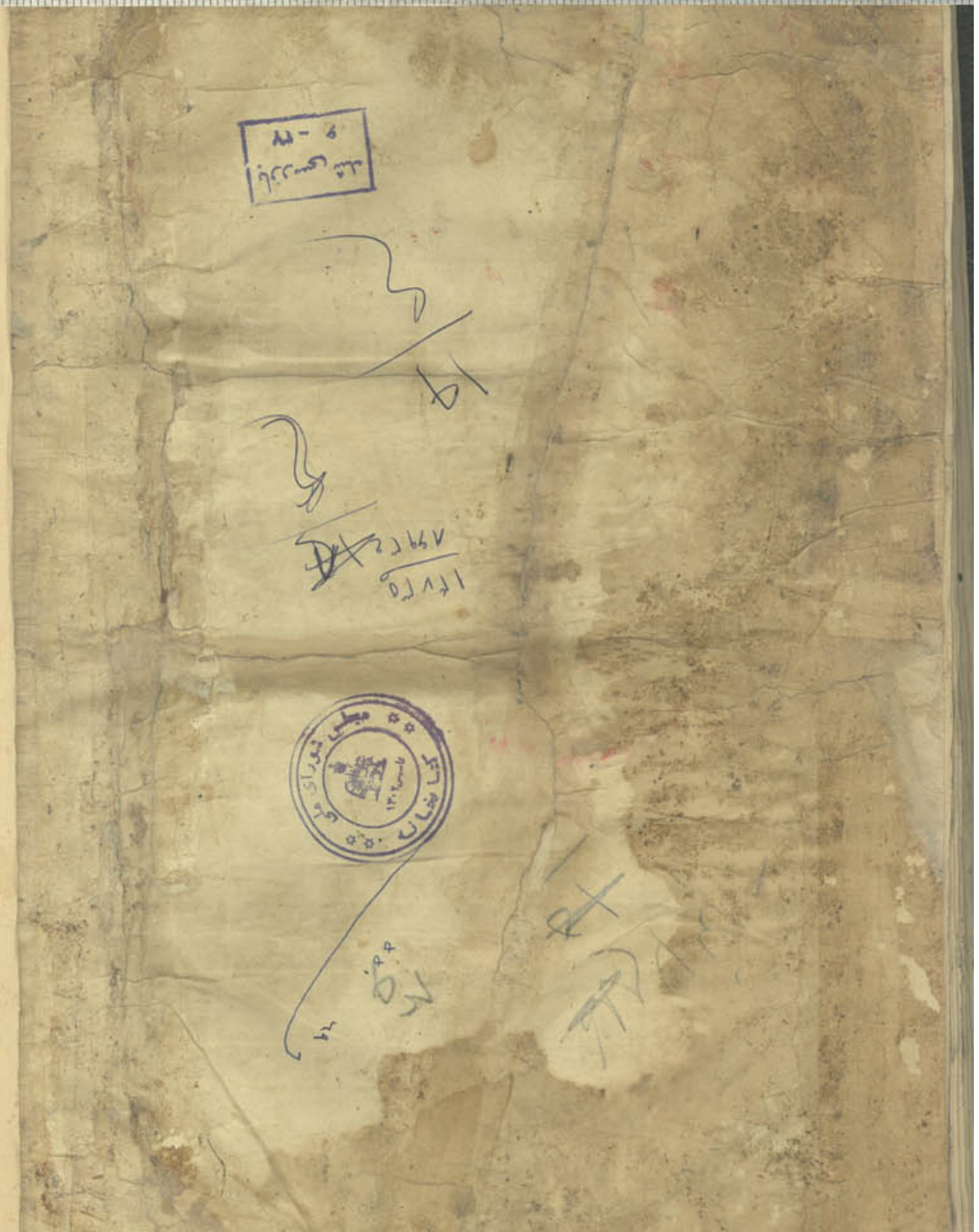

وقف بستين
هذا مكتبة الأنوار من شارع الأظهار الجزء الخامس
من احراز من ظاهر الطاهر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لخالق الأفلاك والبرية ومالك الأملاك الأرضية ونور قلوبنا
بمعرفة النبوة المحمدية المصطفوية حيث قال لولاك لما خلقت
الأفلاك واقرعيننا بولاية ووصاية أخيه وصهره وخليفته ووزيره
الذي هو حامل لوائه أمير البررة وقاتل الكفرة وقامع الفجرة حيث قال أحب علي حسنة
لا تضر معها سيئة موتك لأمر النحل تكفيني من بعد موتي وتجهزني وتكفني
وطيني عجنت من قبل تكويني في حب حيدر كيف لا نار تكويني والصر
بصائر فاز بولاء عترته الطاهرة وهم خيرة البرية الذين هم مصابيح الدجى وأعلام
الهدى والعروة الوثقى والحبل المتين في الدنيوية والأخروية وهم سفينة النجاة والنجوم
الزاهرة والبحر الباهر في برج الرسالة الأحمدية حيث قال سبحانه وتعالى والسماء ذات البرج
ويجب على المادح الالهوتية والتذكر على من يأمرنا بالبكاء في رزية
الحسينية فنبكي كالغمام في مصيبة الحسينية حيث قال كل يوم عاشورا
كل ارض كربلا

وكل ارض كربلا ولا عيد للمسلمين بعد سبط المصطفى وقتلوا أصحابه واعوانه
واخوانه وذبحوا أولاده في ارض البلا ويقال له كرب وبلاء وسبوا مخدرات
المرتضى وعترة الحسينية كما قال الصادق من بكى وابكى أو تباكى وجبت له الجنة
كما ورد في رواية عبد الله بن مسعود خلق الجنان وحور العين من نور الحسينية
فقال رسول الله أجل والحسين أفضل منهما الخ فعليهذا وما بهاء الجنة الا في دمع
العيون الساكبة في محبة الحسينية كما في الحديث ان للحسين في القلوب محبة
مكنونة حيث قال جبريل ان في الجنة نهرا من لبن لعلي وحسين وحسن ٢ كل من كان محبا لهم
يدخل الجنة من غير فتن

وقد قرأ الشاعر حيث يقول

هم القوم آل النبوة فيهم تلوح وأنوار الإمامة تلمع مهابط وحي الله حزن علية
وعندهم تبيان الهمين مودع إذا جلسوا للحكم فالكل أكمه وإن نطقوا فالذكر أذن وتسمع
وإن ذكروا فالكل يذكر ويشهد لهم أرج من طيبهم يتضوع وإن بادروا فالذهر خفق قلبه
ليسطو قهم والأسد في الغاب تجزع وإن ذكروا المعروف والجود أولوا فجودهم زاخر يتدفع
أبوهم سماء المجد والأم شمسه نجوم لها برج الجلالة مطلع فيا نسبا كالشمس ابيض مشرق
ويا شرفا من هامة المجد رفيع فمن مثلهم ان عد في الناس مفخر اعد نظرا يا صاح ان كنت تسمع
ميامين قوامون غر يظرهم هداة ولاة للرسالة منبع فلا فضل الا حين نذكر فضلهم
ولا علم الا علمهم حين يرفع ولا عمل يجدي غدا غير حبهم اذا قام يوم البعث للحق مجمع

علاه

ولولاة عبد الجاه فی کله عابد یجیر ولا الی العبا لیس ینفع فیا عترة المختار یا رایة الهدی

الحکم غدا فی موقفی اتطلع خذوا بیدی یا آل بیت محمد فمن غیرکم یوم القیمة یشفع

صلی الله علیه وعلی آله الطاهرین تصنیف ناصر الدین شاه خلد الله ملکه بایام لیالی الوزیر الشفیع

[illegible] دولت دوران غنیمت کبری و سلطنت عظمی در هر عصری از اعصار پادشاه ذوالیدی از جانب خداوند عالم باید مؤید بوده باشد تا محروسهٔ ثغور اسلام از قهر دغلبهٔ و احاطهٔ اعداء دین مبین باضرب صمصام خون آشام بقوت جیوش بر خورش محفوظ فرماید فعلهذا در این عهد و آوان بهجت بنیان میمنت نشان سکهٔ سلطنت و خطبهٔ دولت کبری و تاج و سریر کیانی و بخت و اقبال سلیمانی منوط بوجود همیمن عالمیان قدر قدرت قضا توان محمود کیوان کوکبهٔ نقش نگین اش مانند خط نقش سرنوشت سلیمانی نسخ قلوب سلاطین جهان نموده و خاتمهٔ فرمان بری را بمضمون لکنا من القانتین بر دوش عبودیت بر داشته اند و باب نیازمندی آستان بار گاه آسمان فرسای اش بوسیلهٔ بامیل جزکان خاک جواهر آسای آزرا باجفون تر تیا بر چشم رمد دیدهٔ خورشان میکشند و در صحارج خون ریزش قالب دشمنان دین مصطفوی صلی الله علیه و آله و ملت قصوی سپر بی روح و والیهٔ نصرت و ظفر با جنود ملائک حشم پیر فتوح و صدور اغیار بی یار باطعن سنان جان ستان ابطال خیرت مآل در معرکهٔ جولان هجوم و از سطوات قهر انگیزش الصال کفار تا بکار چون برک بید لرزان بل مانند آینهٔ سکندر در پیش چشم جنجر بدون ضرب زخم خنجر آبدار یکدیگر را چاک و مقروح و از برکت فیروزش سپاه اسلام در امر او کثیر الاحتشام منظفر و منصور و ممدوح و الی بلاد محروسهٔ ایران در مهد امن و امان مسرور و لب خندان بکرمت بنیان بزمزمهٔ دعای خلود دولت ابد توامان بابلبلان خوش الحان روضهٔ رضوان هم دستان شهر یاری کرتا تخت مملکت بزیب عدل و بزینت احسان ملک کاخ جمال و آرایش یافته لب مروجی که مروج جان اسلاف درس آنجکه ترویج تعلیم دارند و بایان خیر بدین آثار یعنهار خیر آرایش نشل عبات عالیات دسته من راین و کاخین و مهد مقدس و شاه زاده عبد العظیم و سایر اماکن مقدسه که بارگاه بعضرات آنها مطرز بطلا کورق طلای آفتاب آسا مزخرف و آئینهٔ سر خجالت بزیر انداز نهر تا زمهر سپهر نام بود ظل عالیت مستدام بود من چه گویم که آن بستاید آنرا در خور ستایش آید عواطف لطفش سایه بر سر منظمان افتاده و عواصف قهرش درخت

و عواصف قهرش درخت ظلم عدوان را از بیخ برکنده نظم و ستانرا کا بخشش بخته دریا پایال
و ضعفان را روز کوشش کرده در خون پایمال ستهت بن کرصنادید بلدان و اعاظم دا شراف
زمان باکران کج در عتبهٔ آستان کرباس کا لعبید حلقهٔ بندکی در کوش و معلولان روزکار و ستمندان فکار
دارد از دار الشفای اشفاق خسروانهٔ او میجویند عریضه ادی کل ذی ملک الیک مصیره
کانت تحرا الملوک جده اول اعنی السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه قاجار صلی الله ظلال جلاله
علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین و المسلمین ببقائه الی ظهور دولة
خاتم الوصیین من آل محمد سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین

تصنیف حضرت ولیعهد ظل الله

و دولی عهد دولت بیزوال و نایب سلطنت بیهمال و درخشنده کوکب برج کمال و مهر منیر فلک جمال و خورشید آسمان اجلال مفرح انده جمله مساکین و مروج ملت و آیین ماحی کفر و کین حامی دین و مبین حرسه الله تعالی عن عین الکمال و از برکت قدوم میمنت و مکرمت فرجام بهمه صفحات مملکت آذربایجان سعادت انجام رشک گلستان ارم بل روضهٔ رضوان جنت حرام بعد و الا الآن از ظلم ظالمان و ستم ستمکاران پاک و منزه خاطری در مهد فارغ البال بسر نبرده و زبان شکرخوانی و محمدت گذاری بالب تا مترنم میکشند از انجا بیکه کرک رمه دکله راعی و شبان و باز با عصفور همسور و شاهین با تذرو و شهباز با کبک دلدار چین با کلنگ همآشیانی فی فی شیر صولتان بنیستان بی باکی با آهوان بیابان باکی با خوش و با باکه هم بیمان بلکه مانند روز عاشورای شهدای کربلا متفق الاقوال و الفعال بالفضیلت بید پایال دون بین در محل خود نخواهیم کرد کمان تا واضح شعور شیعیان و از شمشیر برانش مخالفان اهل توامان قلب صنوبری الیشان مثل ورق صنوبر لرزان و بلنک صولتان با مون شغالان الغاب و شان حراسان اعنی مفتاح ابواب فتوح و مشکوة روح عفو بر دمیده بشجوه خلافت بیزوال رافع رایات نصرت و اقبال ناظر کهٔ خداوند متعال ولی عهد دولت ابد مدت جاوید اتصال حضرت اقدس ولیعهد سعادتمند مظفر الدین میرزا ایده الله جلیته و از غد عیشه فاطمی عزوارد و برد نظم منشور حکم رانی بکرفت زیب آیین
از خاتم ولیعهد سلطان مظفر الدین و از حسن رای بیهتا ضیا اعلیحضرت ظل اللهی
خلد الله ملکه و سلطانه کهست که رتق و فتق امورات صفحات ممالک ایران را بعهدهٔ امنای دولت
علیه محول و مرجوع نموده اند که بعد حفظ عدل و انصاف مراقب احوال رعایا باشند و رفع
ظلم نمایند فعلهذا الی آذربایجان را مطمح نظر همیون فرموده چون حضرت ولی عهد
حاکم را از انجا بیکه اول ریعان جوانی است کتخدائیکه سزاوار رفعت است برظم و نسق
و رتق و فتق مهمات دولت بیزوال نواب مستطاب اشرف اقدس ارفع امجد الله

واسفاه و واحسرتا از پس پرده مشیکه زجر دیده ها بر صفحه خدین کقطرات الامطار نازل میکردند بعضی
چون مجزن دیده سرازیر باشتاخت و هر قی طاقت استطاعت تاب که نجب ظاهر از
هوش رفته و فی الحقیقه کشته راه عشق محبت حضرت سید العاشقین میشدند جوانهم اکر خبر
عاشقان کشتکان معشوقند برنیاید ز کشتکان آواز اعلم یا اخی ان للحسین فی القلوب
محبة مکنونة تا این محبت حسینیه در دلها جاکر نبشه بشد حالت بکجا از کجا پیدا میشد چنانچه
انجناب عاشق راه حق بود تا بظلم ستم کشته شد پس هرستان انحضرت باید کشته زاده باشند
کما قال اکر لبسم الله الرحمن الرحیم طه مفسرین چنین فرموده اند که معنی طا انست
ای طالب الحق و معنی ها ای هادی الخلق و تفصیل این مطلب را در کوده جلد چهارم پنجم مذکور ساخته ایم و کان
قول خدا پیوسته طالب حق بلوند و هدایت خلق میکردند پس جماعت صالحه از حق مخلوف شده
بقول هدایت نکردند بدلول آیه شریفه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا چون خباثت
جبلی داشتند امام پیشوای خود شناخته و تغییر خبر در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
مخفی و محجوب مستور نهاند که در بعض محافل و مجالس مذاکره احادیث و اخبار و فضائل و مناقب
و مصائب عیشه و از استماع فضایل دلها مسرور و از شنیدن مصائب دیده ها کریان میکردید لا
سیما یکی از محارم که اورع اتقیا اصلح صلحا عالیمرتبت کردبی مکرمت فخر هر دمان بجلالت منبع عزت
و شرافت سالک طریق هدایت عابد سجاده عبادت با فول ماذه سخاوت صاحب تبر و احسان
سرآمد امثال و اقران حامی ایتام ناصر ذوی الارحام معین الاحباب مربی الطلاب ستین الالباب
سرو الالقاب مستغنی عن الاوصاف عمدة الاحیان و التجار شرف المحاج و الزوار الحاج المرزا علی اکبر برزکر خلف
صدق حکمی خامس الائمة ع رضی الله عنها که با جان و دل و مال و منال در اطاف بلند رواق هل لنا من
فراق من تعزیة الحسینیة الشهیر بالحسینیه که فروش آن مشتمل کسند سس و الا سبز فرش من برکت
الحسینیة و ظروف مشروبات مانند کاسه و سس اطراف حوض کوثر بغداد انا اعطیناک الکوثر
محمد و علی الاکبر بعلی الاکبر لعلی الاکبر و اهل عزاء نجسته سیر بنک هجر خون جکر سینه بر
از اخکر ناسی بر شبیه پیغمبر نبره حیدر کنند باب جبر اعنی عزاء داران جناب علی اکبر بغداد عینا الذی
بها عباد الله الصالحین میل که و بر یکدیکر هیشام مرتبا بکفتند داز بسط سفره احسانش
حاتم طائی مجل و عرق الفعال بیرنخت و مشوق حقیقی است که راز اول جوانی بعزیت داری
آنجناب مشغول آراستکی بکه تاسی وافر بر مقتدایان دین و پیشوایان نجف دارد و هر سال روز اول دهه شهر محرم
الحرام ایام دوانقضام ماصبح و شام علی الدوام تعزیه برپا کشته و با نفس نفیس بخدمت اهل عزا میکردکر نهاد
اشاره العالمین و هر یک مرثیه خوان می آورد باید من جمیع تحیته ممتاز آراسته بقه بشد و بطلبه
انکه محفوظ و برادرش انکه در صدف یکدرج با نوی عفاف راز طلب میع و اهل نیسان کرام تر بیت
یافته شده و از انوار معرفت خدا تابان سرآمد امثال و اکفا و مسن بشند یکی از اوصاف حمیده
متغنی است و عامل بمضمون کان صادق الوعد از جبین فیض آثارش سوره فتوت جوانمردی هویدا

بقطه اس شریف اس

ابو بن آنجناب و کیفیت بعثت و اعجاز باهره و غزوات ظاهره و سایر احوالات ملیحه و مانند ابتهالات
و اما سرور الاخیار مجموعه ایست از خلقت نور جناب که جناب مولای متقیان لولاک تا نی الی و فاتش از
تولد و معجزات و عروی و غزوات و سعود اصلاب شامخه و قرع اصلاب خبیثه و آیاتیکه در قرآن دلالت بر امامت
و فضایل دارد و مناقب عدیده آنحضرت و سایر مراتب عالیه و مطالب منیعه و مقاصد رفیعه و قصاید
ملیحه عربیه و ابیات فارسیه و غیرهم که گنجایش تحریر نیست که زیاده از شصت هزار بیت است تخمینا و اما
روضة الابرار بیست و چهار هزار بیت است و محتویست از اعمال فریضه و افعال مندوبه و دلایل علل اربعه
و معراج جسمانی و معاد جسمانی و حور علیا و مثل با علیت از هر بیوه و کلام با حین لهم باشد و اما
کاشف الاسرار موضح دلایل عقلیه و نقلیه است حتی تمامی مذاهب را تعدادی که رد مینمود و مبین کیفیت
رزق و فقر و فاقه و مانند اینهاست الخ و بدانکه نام هر کتاب مسمی باسم مخوات المحاصل منظور نظر
فیض منظر مشوقین این بود رساله نوشته باشد علی رسم الایجاز و الاختصار که مطالع آن مشتمل
بر ذکر آیات قرآنیه و احادیث نبویه و اخبار امامیه از فضایل و مناقب ایشان و دال بر مصائب جان
سوز مقدمه دشت ماریه ارض نینوا که قوم اشقیا در عرصه کربلا بر خامس آل عبا و شهید خنجر جفا و اصحاب
با وفا و اولاد مصطفی و اخفاد مرتضی و زهراء و اولاد حضرت امام حسن مجتبی و حضرات آل الله علیهم التحیة
والثنا بدلول احادیث صحیحه و اخبار صریحه بجای آن ظلمها وارد آورده اند که جگر مستمع پر از خون و دل پاره میشود
پس نظر بمضمون آیات و احادیث حقیر بر ذره همت قبول نمود امید آنکه از یمن دعای برادران دینی و
از برکت ائمه هدی و بحول الله و قوه کری سعادت ابدی از میامن عزت سرمدی با چو کال کند و سعی رفیعه باشم
و حل عقده این مشکل را از منداء و منتعال مسئلت نموده تا مفتوح الابواب مطالب شده و ذخیره یوم لا ینفع مال
و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم گردد زیرا که دستها از توشه آخرت خالی و عمرها کوتاه و جهان فانی بقای ندارد
و آمال و امانی دور و دراز و سفر عقبی باقی که محل معاودت ندارد و مضی الدهر و فاتنی مطلوب دمعی و
و دجی کلامها مسکوب بیت جهان جامی فلک ساقی اجل می خلایق باده نوشنده از مجلس رفتنی
هیچ توشه بهتر نیست برای ذخیره آخرت از نشر فضایل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم ذکر بر کردن و تعزیه داری ایشان بر آل
بزرگواران دین و دنیا پس هر حدیثیکه گفته و شنیده میشود و یا آنکه نوشته باشد سایه بانیست که از حرارت روز
قیامت نگهداری میکند و دلهای سوزان و دیدهای گریان ایشان باشد از خوف و خشیة الله و مصائب حضرات
آل الله در یوم عرصات جمیع دیدها بگریند و آنها نگریند و از جنت تسکین دلها کاسه شربتی از شربت
خانه و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا عطا خواهند فرمود چون
فضایل لامعه محمد و آل محمد در مجلسی ذکر نمایند چنانچه در حدیث صحیح وارد شده اذا اجتمع اهل المجلس بفضائل علی بن ابیطالب علیه السلام
نوری از آن مجلس ساطع میشود یعنی از ثری تا ثریا تا منتهی میشود در قوام عرش اعلی محیط میباشد بر جمیع الانوار فایق
آید پس حاملان عرش الله عرض میکنند الها این چه نور بود که از بقعه ظلمت ساطع شده که چشمهای ما را خیره
نمود خطاب مستطاب از مصدر جلال الله میرسد ای ملائکه من در سطح غبراء در بقعه فلان در خانه بنده
فلان بن فلان ذکر فضائل آل احمد را ها کرده و این نور لامع و ساطع را خلق کردم پس بدانکه اشتغال بر ایشان

سابقا و چون قبضه از

در بیان آنکه شصت هزار بیت است

الخ و چون قبضه از مقدمات مصائب امام غریب و مظلوم و شهید بیان کنند جمیع ارواح ائمه هدی علیهم السلام حاضر و چون
جناب فاطمه زهرا علیها السلام و اولادی که بر ایشان همه بناله و فغان آمده میگریستند و امام علیه السلام که قلب عالم است بگریه جمیع
ذرات کائنات بدرد آمده میگریستند و آنانیکه تعزیه میگیرند و خیرات میدهند درجهای عدیده برای ایشان
کرامت میشود و عاصیانیکه در مصیبت شهدا بگریند در نفو خدا معفو خواهند شد و زنگ معصیت از قلب ایشان
برداشته شده نور مغفرت محیط قلب اعمال ایشان میشود پس مطالب این اوراق متضمن انوار لامعه و ساطعات
که چشم خفاش طبعان از دیدن آنها کور و محروم و عیون المعاندین بی نور و مهموم اند از آنجائیکه در قرآن بیان
فالقیا جهنم کل کفار عنید یعنی یا محمد و یا علی بیندازید در جهنم هر کافری را که انکار نبوت نموده و هر عنیدی را
که جناب و اولاد و دوستان ایشان را دشمن میدارد و دوستان را داخل بهشت میکنند پس دوستان را تولی
و تبرا از دشمنان لازم است کسانیکه فطرت ایشان بد است در استماع فضایل گوش نمیدهند بلکه عداوت جبلی
میورزند و همچنین قدم بدایره تعزیت داری نمیگذارند خذلهم الله نظم شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق
بازار آفتاب نکاهد پس شنیدن فضایل و مصائب آل محمد علیهم السلام شایق و راغب نمیشود مگر شیعیان و محبان
نسبت بر اهل هر زمان لنفعه ذلک این کتاب که جلد پنجم جواهر المجالس است موسوم ساختم بمطلع الانوار
من مشارق الاطهار و فی الحقیقه هر نوری را مطلعی و اردی که از مشرق طهارت طلوع میکند پس کدام مطلع بهتر از
مطالع مشارق انوار آل محمد است که انوار مقدسه آن بزرگواران دنیا و عقبی از فوق عرش تا تحت الثری منور است
بموجب ادله و سنن عقلا و حکما بر ارباب العقول و الحجی و اولی الابصار لایح و واضح است که از
نشر فضایل و مناقب محمد و آل محمد سرور و خرم و فرحناک است جمیع عالم و عالمیان چنانچه از حدیث
لیله طور ظاهر و هویدا است که ~~[illegible]~~ عن کتاب المحتضر للحسن بن سلیمان حضرت
موسی کلیم الله که در لیله خطاب نظر کردم بهر درختی که در کوه طور بود و هر سنگی و گیاهی گویا بودند بذکر
محمد و ائمه دوازده گانه پس حضرت کلیم الله عرض کرد الها نبینم هیچ چیزی که خلق کرده مگر آنکه ناطق
بذکر مدح و ثنا محمد و ائمه اثنی عشر فیما بعد له هؤلاء خطاب رسید خلق کردم ایشان را قبل از
خلق جمیع انوار در خزانه قدس و نمو میمونم در باغ مشیت و روح جبروت من تا آنکه بایشان
انقاد نمودم قضا و قدر خود را یا ابن عمران تمسک بجوی بذکر نام ایشان که ایشان خزینه علم من و
معدن نور من میباشند فعلی هذا شادی دلهای فرحناک از گفت و شنود فضایل صاحب لولاک
و ائمه هدی که نیر تابناک عالمند در ماه نمین اشک چشم را از درج ملعت برده توی اندر توی
مقفل صدقه کاسه فرق بر صفحه خدتین بارشته فرگانی انتظام داده مزین و آرایش میدارد که
صداق حوران عنبر سرشت در روضه رضوان خواهد شد و تعزیه داران در کبر دار عرصه
عشر کاکه زمین مانند کوره حداد گرم و در سایه عرش الهی در محضر امام الخافقین اعنی
ابا عبد الله الحسین حظ وافر و کامل و لذت کامله شامل می یابند الخ پس بملاحظه این نوع مراتب عالیه
این اوراق پر از ضیاء الاشراق من باب تسبب المسبب موسوم بر اسم خود مطلع الانوار من

در باب جواهر شیخ کتاب دهم و بابو اوام است

و منقلا

[illegible] الأطهار لشيعته الكبار ومحب الأبرار كرديه هدينا الله وآبائه الى طريق الرشاد بمحمد وآله الأمجاد صلوات الله عليهم أجمعين يوم المعاد واسئله عاوز ناظرين وباحثين أن يكونوا بديدة عيب جوي نكنند وهر گاه خطائي وزللي فرشته باشد در اصلاح آن بكوشند وقلم عفو برعيوب بكشند احسن الله عنده القدره والكرامة وقريحت بلمع فهرست عبر سرشت اين كتاب مترتب مذور برچهل مطلع ومقدمه ومقدم ومقدمه وتاخير خاتمه كه هركدام از آنها متضمن فصول عديده ومطالب عليه است كه ان هذا لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا

المقدمة متضمن على فصل فصل است ودلايل اربعين است بوجب حكم الهي وآيات قرآني ونصوص

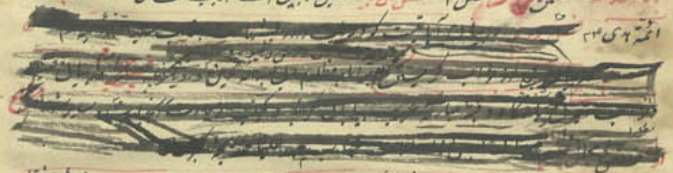

ائمة ع ي ٣٤

وكل شيء احصيناه في امام مبين كه نظام عالم برقرار غيشه مگر باجهل مطلب مفصل وموجه ودراين فصل است اشاره از علم اعداد وحفر وسلطنت آدمي در صورت نام جناب پيغمبر ص كه محمل است وكيفيت نماز در صورت نام مبارك او كه احكم است وداخل شدن باحساب بر بهشت كيكه نام او محمل است وحل حديث دقايق الاخبار ص كه هريكه از ارواح در قنديل نور عضو از اعضاء جناب محمل داديد بمقتضاي آن عضو مبارك جناب حضرت فاطمه ع وكيفيت تولد جناب پيغمبر ص وزائچه طالع الكخرت وكيفيت اربعين ميت واشاره بمقدمه كه ذكر واقع بعضي از فقهاء اهل بيت عصمت ع وبيع لدر شمع وچراغ روشن نكردن وحديث زراره كه چند صباح آنها در زمين خون گريست واقعه ديدن زن يحيى برمكي ومانند اينها وعلامت موخر بيع آب

فصل دوم در بيان آيات قرآنيه وتوضيح رموزات فرقانيه كه دلالت بر حقانيت جناب امام حسين ع وشهادت آن بزرگوار وشهداء عاليمقدار دارد مطلع ثاني در بيان فضيلت وثواب گريستن وگريانيدن وعكفي شدن وشعر گفتن در مصيبت امام حسين وسايرائمه طاهرين عليهم السلام وتعزيه داري وخوشي وطبخ وبرودباي بعض مردم از مسلمانان ودراين فصل است خطب ومواعظ بليغه وقصائد فصيحه واحاديث صحيحه وحكايتها ودعبل خزاعي وقصايد آن وحديث موسى در فضيلت اشك وحديث جناب امام حسين ع منتخبه برموعظه ومقصده عاليه بانيه وبيع حديث در فضيلت بكا وحديث آمدن جناب زهرا ع بمحشر وگريه كردن جناب پيغمبر ص درچهل وفات براهام حسين وخنده نكردن فاطمه ع بعد از وفات پدر ص افراد عربيه وروايت فضل بن شاذان در ذبح اسمعيل ع وبيان خداوند جزاي ابراهيم وقصيده مطوله ابن حماد ره روايت ابوهريره كه پيغمبر ص مدح حسنين ع ميكرد ووفات ابراهيم فرزند پيغمبر ص وبكيدن پيغمبر ص لعاب دهن امام حسين ع بجهار حديث در فضيلت بكا ودرخصلت نسان مرثيه خوانان وشعرائي كه تحقيق نمايند در مصيبت آل الله وقصيده ديگر وحديث كعب الاحبار در نسان امام حسين وسايرائمه عليهم السلام وحديث ريان بن شبيب وروايت ابن بابويه در روز عاشورا ونظر كردن امام آدلي عليه السلام بسوي امام حسين ع وحديث شيخ مفيد وحديث ابن قولويه وحديث ابن خارجه وحديث ابو عماده منذر وايضا حديث صادق ع اينها همه در فضيلت بكاء

الصلح شيخ مفيد

ايضا شيخ مفيد ره روايت كه امام حسين نزد برادر خود آمد ونظر كرد برقنبكه وحمل قبر خود وشهداء حديث عالم آنرا بنام كرام حسين ع ودر قبر كه يا نه جواب امام جعفر صادق ع حديث زراره كه چند صباح آنها در زمين خون گريست ع روايت لا سيد عجاز كه شخصي الكه رفضيلت گريستن بر حسين ع كرد وبعد از خواب ديدن توبه كرد وكيفيت واقعه ديدن يحيى برمكي وامام حسين ع وشهادت جناب امير ع وجواب مولا كبير واقعه عباس ع وصبر كه مشتمل بر سير ملاقات حضرات عليهم السلام است در واقعه ديدن زني صالحه جناب فاطمه وجناب زينب جناب يكلثوم كه طعام ميدادند بر تعزيه داران امام حسين ع و در واقعه ديدن مرد صالحي امام حسين ع كه برات ميداد كيكه خرج كند براي عزاي حسين ع سوال شخص با نحضرت وكيفيت واقعه ديگر زن فاخشه وديدن او اوضاع قيامت وشفاعت امام حسين ع ايضا واقعه ديگر جوان روضه خوان زاده كه فاطمه را ديدم در باغ كه چهار نهر جاري بود در يكي آنها جامه خون آلود ميشست ع آن نهر نيكان بخون بود وتوجيه آن در تعزيه داري وخوشي صحابه وسماك محاربي در روز عاشورا ع وحديكه اولاد فاطمه در عاشورا شير نميخورند و حيوانات هم بر بچهها شير نميدهند ودر ايام جناب داود ع وخوشي در روز عاشورا صايم بودن وحديث التماس جناب پيغمبر ص از حيتا ذكر آموزگار تضمن نمايد ديدن كرد آهو كفتار مرموز مثل روز عاشورا است بايد مجاز غروب بخوابد تفهيم شيرواه تا بيايم وبيان سر آن وكيفيت وفات عبيل ودرجواب ديدن پسر خوش على نام او را نيز در بهشت مژده ميدهد كه ملكه بيان خط سبز چشم تعزيه داران را در قيامت بميزان مرآورند الى وجهنم ع در قيامت با زگير بحشر مرآورند الى وكل شر حسنت السؤال مرد از بهشتي تعزيه از عزاي نه بنام عباس ازخون بچه دجواب دادن او كه خون حسين ع ريخته شد از ام معبد پرسيد ودر واقعه حديث بلوس ع وحديث مامن قطرة احب الى الله من الحديث وحي بمرسل سته خصلت در زدودم خوشي است وحديث شفاعت حضرت فاطمه ع در قيامت وموعظه مؤلف ع وحديث الا وصيكم الله في احديث ومامن يوم الى وحديث قيامت ومهمات موس از مواعظ شركاء او ومغفرت او ايضا ديدن بعضي از صحابه فاطمه را در خواب ايضا در واقعه ديدن على بن حمزه شفيع جناب فاطمه ع در خواب وحكايت مرزا نصرالله اردبيلي ونقل وقول جناب احمدي الله على اكبر اهرستاني در خصوص شفاء مرتضى فاضل واحوالات والد مرحومه مؤلف جعفر دكر مغفرت فاسق بسبب برداشتن خاكروبه از تعزيه خانه امام حسين ع وحضرت نظر كردن امام حسين ع بتوسل زوار خود حديث مسمع بن كردين عبد الملك وكيفيت طاري شدن او خون شدن او بر مؤلف خاكسار وكيفيت صحت يافتن با استشفا تربت مباركه وكلام الله وندر حقيقه ده روز تعزيه خواندن الى روايت حر ع وحسن واغط خدوس شدن شخص كه بكيرين سؤال ميكردند واز احترام امام حسين ع سؤال نكردند ديگر در خواب ديدن ابن عباس جناب سلمان ايضا در خواب ديدن شخص مرزا احمد قاضي تبريزي كيفيت تعزيه داري عابد زاده در خارکوه الوند اهدان با وخوشي وسباع در روزهاي عاشورا وسايراحوالات آن وكريتر آن عقده مژده الى آخر بموعظه مؤلف وكيفيت مهمان رفتن ابراهيم خليل الله را بهريه وفات را بهيه وآمدن شيران بجهت قبر كندن عابد زاده ايضا مقدمه شير بچه كه حضرت هبرالمؤمنين ع او را سپرد بكبر كه كاورا شير داده تا بحد رشد برسد وبعد حضرت ببيار دچنانچه در مسجد كوفه كركس شير خوار آورده نزد حضرت بسبب دوا ظهار حضرت شير مقعد كركس كه ايشان شهداء را محافظت نمايد ديگر كه شير كريه مفقان نفاق عاقبت محمود ع در بيان شير مختصر ع فضيلت زيارت حضرات عالي درجات كه آل الله واولاد واحفاد والدار جناب رسول الله واو خواهد آمد رسيدن لاسيما زيارت امام الحفاقين مولينا ومولى الكونين ابا عبد الله الحسين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آبائه واجداده واخيه وبنيه وشيعته وموالية

اما مقدمه بدانکه نظام عالم دایر نمیشود مگر باجهل چیز و لکل شیء ادبعین پس نظام کون مکان برقرار میشود باجهل چیز و تفصیلش در جلد چهارم که کاشف الاسرار است مذکور خواهد شد ولکن اجمال اینست اول افلاک تسعه بمقدار آیه شریفه الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام دوم کرهٔ زمین سیم بروج دوازده گانه چهارم کواکب سبعه خاصه اربعه پنجم اخلاط اربعه ششم موالید ثلثه پس این جهل چیز را خدا بنیه خلق کرده تا نظام عالم برقرار شود و پس بتکمیل هر شیئی باید بار بعین باشد چنانچه تکمیل بنانات بار بعین است هفتم همچنین بتکمیل سنه مناجات حضرت کلیم الله در لیلهٔ طور در قرآن اشاره باین شده که وواعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة الآیه پس بار بعین تمام شده میقات حضرت موسی کلیم الله هشتم دادخواه است ربما حضرت رسالت پناه از جناب حضرت الهیه مبعوث نگردید مگر در اربعین سن شریف خود که اظهار نبوت نمود و فرمود قولوا لا اله الا الله تفلحوا الحاصل بجناب فرمصه گفت نبیا و آدم بین الماء والطین بعثت یوم دوم پیغمبر و آدم میان آب و گل بود پس بمقتضای امکانات ناس آن زمان که ایام جاهلیت نام داشت بامر الهی تعویق افتاد و تا انکه از عمر شریفش چهل سال گذشت نامبعوث گردید الی چهارم و علانکه در بحر الحقیقه مذکور است در علم اعداد گفته اند چنین فرموده اند که اکمل حروف تهجی حرف میم است در مقام عشرات بمرتبهٔ اربعین است و هر حرفه را از حروف تهجی لونی در نظر ملاحظه کرده اند و در رنگ میم اختلاف دارند بعضی اعتقاد دارند که رنگ میم سرخ است و برخی گفته زرد و باسبزات و جناب شیخ الاجل الازهد الافخم عطارد مرقده فرموده که رنگ میم سفید است بمقدار آیه شریفه و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا که کلمه ما در درجهٔ کمال نور ابیض است که در آن شفاء و رحمت بر مؤمنین دارد و نمزاید ستمکاران را مگر خسارت چنانچه در تفاسیر و احادیث وارد شده که جناب صادق آل محمد صلعم فرموده این آیه در شان ما اهل بیت نازل شده که هر ستمکار شفا می یابند و ظالمان خسارت می افزایند پس باین جهت رنگ میم سفید است که عبارت از حقیقت محمدیست که اول ما خلق الله است و شریف لولاک لولاک لما خلقت الافلاک بر قد مبارکش زیبنده آمد و عالم و عالمیان همه طفیل اوست فخر کرنبوی ذات پاکش آنرا بنازش سبب تا ابد خواستن بودی آدم عذب و لولاک تانی باتغیرا باز جمله قدسی ستره عبارت از وصی و خلیفه و برادر او علی بن ابی طالب کنبی آله را و آنی که بلد فاصله وصی است رابع خدا داد او را در روز الست بغیر از نبوت و دیگر همه چیز امیر عرب شهر یار عجم وصی نبی شاه مولد حرم و نام نامی انجناب حجت است پس که خدا بتم الحضرت را حرست مبدانست بروایت مجالس المتقین از نبی بشر اگر در صورت نام مبارکش خلق کرد چهار اینها باین نحو تکه حضرت بکسر خاء حرست مبدانست و دانخضه فرزند خجسته ملقب بمحمد باحوالات جناب یوسف تفصیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی و میم اول که سر آن مدور است عبارت از سر آدمی است و حا عبارت از ساعدین آدمی است و میم چهارم عبارت از سرین آدمی است و دال عبارت از قدمین و در باطن این چهار حرف اسرار بسیار است اجمال آن در ضمن تفصیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در رکوع مثل حاء و سجود مثل میم و قعود مثل دال و خلق در خلوت

اما ملاصد

فرقه نبیار از شیاطین لبطوات شهاب ممنوع و مطرود و خوص حیات بسیار شان با کنش غضب قهاری حق
و نابود کردید و این مشهر آشوب روایت کنند که چون برامون لع و فور علم حکم ایزد خواه در علم نجوم ظاهر شد
روزی باو گفت تو با این علم وزیر کی چرا ایمان نیاوردی پیغمبر ما را گفت چگونه ایمان بیاورم باو و حال
اگر در نوح او بر من ظاهر گردیده است زیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و این در من میدانم زیرا که
در طالع متولد شده ام زیرا که او گفته است هر که در آن طالع متولد شود کافر شود که پیغمبر باشد پس یکی از
حکما که حاضر بود جواب گفت که ما از طالع او میدانیم که او راست گوید زیرا که حکما اتفاق کرده اند
که طالع اشتر در عطارد و زهره و مریخ است و هر فرزندی که با نطالع متولد شود دعوی باید که اهل ساعت
بمیرد و اگر بماند البته پیش از روز اهتم بمیرد و آن پیغمبر با نطالع متولد شد و شصت و سه سال زنده گانی کرد
و این علوم و سایر معجزات امت پس اقرار کرد و مسلمان شد و نامون او را بسیار خواه و با شناء الله
نام کرد پس نظر مشتری علامت علم و حکمت و وزیر کی و فضیلت و سیاست در ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد در
ثنا نه لطافت و ملاحت و فصاحت و حلاوت است و نظر زهره دلیل مباهات و شادی و بشاشت
و حسن و طیب و جمال و نهاد عنبج و دلال است و نظر مریخ دلالت میکند بر شجاعت و حلادت و قتال
و قهر و غلبه و محاربه آنحضرت بود پس حقتم جمیع مدارج را در ایام تولد او نه کور کرد و بعضی از منجمان گفته اند که طالع ولادت
پیغمبران سنبله و میزان بود و بعضی گفته اند که طالع آنحضرت سماک رامح بود
العلم
و در جنات الخلود طالع مبارک آنحضرت چنین ضبط کرده است که حین ولادت آنحضرت عقرب از منازل قمر طالع بود
و کوکب ذنب در رأس جدی بود و از حال مشتری در عقرب بتحریر مریخ در محل خانه خود و آفتاب در شرف و زهره نیز در شرف
و عطارد در جوزا و قمر در اول میزان در راس و رجوزا و ذنب در قوس بود و این طالع دال بر طول ملک و دوام دولت
منشه ولادت آنحضرت بگفته ابو ریحان دیگر از تاریخ اسکندری و بقول مدبر ذوالقرنین بعام الفیل مصادف گشته شش هزار و
پانصد و پنجاه و پنج سال بود و ما بین ولادت او و آدم علیه السلام شش هزار و سیصد و سی و چهار سال و ما بین او و نوح علیه السلام
از بطن نوشیروان و بقولی سال اهتم از ملک او و چنانچه آنحضرت خبر داده است که ولادت او من ملک عادل هفتاد و نهصد و چهار ماه و هفت روز
از فوت آدم الی وقت او گذشته بود و بروایتی نه هزار و نهصد و سی و چهار ماه و هفت روز گذشته بود که متولد شد و بعضی گفته اند

و علما جفر در حین استخراج از وسط کلمه نام آن حرف بیکرند و حرف وسط نام آنحضرت میم است
و میم در اعداد چهل است در مرتبه کمال است که اصلا نقصی ندارد پس باید در وجه مبارک و نام مبارک
اصلا قصوری نباشد تا اشرف مخلوقات باشد و بدانکه جناب صاحب البصر علی اکبر فرجه مستی
با انجالت و بعضی از علمای امامیه رضوان الله علیهم واجب است که حضرت صاحب الامر حجة الله محمد نگویند
و بعضی گفته محمول بر تقیه است که در غیبت صغری محمد نگویند و الحاصل بفتوای معاصرین کتر آنه
امتناهم در زمان غیبت کبری احتیاط است نیز نام مذکور را نگویند و باید با القاب بگویند مثل
صاحب العصر و قائم و هادی و مهدی و حجة الله و قائم و خلیفة الله و امثله اینها چنانچه از فقرات زیارتش
معلوم است و بدانکه با حروف مقطعه بگویند باین طریق م ح م د و بقول بعضی محمد گفتن جایز نیست
و حرام است و باید دانست که امروز عصری از اعصار نگذشته و نگذرد که نشت مکر نیکه حجة الله و افیه باشد
بدلیل آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفة و ناظم عالم برقرار نخواهد بود چنانچه حدیث شریف هم
بر این شاهد است که چنین فرموده و تنیکه حجة الله از زمانه معدوم شود قیامت اهل زمین است و محق
ستاره از آسمان معدوم شود قیامت اهل آسمان است پس کاینات باید خالی از حجت نباشد
چنانچه فقرات عالیه عدیده مبارکه دال و حاکیت و بیمینه دزق الورد و بوجوده ثبتت الارض
والسماء و در تفسیر باء در میان علمای امامیه اختلاف دارند و بقول بعضی باء کنایه و سببیت است و بعض
فرموده باء باء احترامی است تفکر دا فهم مجلد بجهت امام عصر عجل الله فرجه مخلوقات روزی داده میشود و قوام دوام
و ثبات زمین و آسمان از برکت وجود شریف اوست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که لولا قائمنا
لساخت الارض باهلها آیا پس بدانکه ثبات و قرار اهل کائنات مذکوره را و وجه مبارک حضرت حجة الله علیه السلام
از آنجا بلکه بعضی از علما باء را باء سببیه دانسته پس با وجود نفس جناب خلیفه از گرام و داری خلق است زمین و
آسمان برقرار است و دایر مدار آنها با آن وجه مبارک است پنجم اربعین سنت است بعنی بشخصیکه از
اسلام و ایمان داشته باشد نیز برای او اربعین میگیرند و تعزیه داری که استعمال حناو رنگ میکنند
و تزیین نوب کحه سیاه پوشند و نوحه کنان و سینه زنان بوده باسوگواری بسر میبرند و قبل از تمام
اربعین ملت ختم پذیرفت جمیع خویش و اقوام او را تسلی داده آثار تعزیت داری از ایشان برمیدارند
و لباس سیاه را از بدن خود شان بیرون کرده تزیین نوب مینمایند و استعمال حنا و رنگ میکنند
و آثار یاس را برداشته و شاد و خرم و فرخناک شده کو با احدی از ایشان شربت مرگ ناگوار را نچشیده است
و لکن ملت از روی جاده بسته شده ها و را لازم است استعمال سرمه و سه و رنگ حنا کنند و تزیین نوب
کحه لباس فاخر پوشند از جهت احترام شوهر تا چهار ماه و ده روز عده دار باشد و بعد از خروج از عده

شرعیه مختار است کم استعمال تجملات نماید و با مزوجه نباشد ولکن ذکر مسئله ابعد اجلین لازم است
توضیح آنکه زن میت در صورتیکه حامل نباشد هرگاه زن او مفرده باشد وضع حمل
کند باید انتظار بکشد تا وضع حمل نماید و اگر قبل از مدت مزبوره بزاید باید چهار ماه و ده روز سوم
تمام بکند تا عدّه اش تمام بشود زیرا که این حکم شریعت نبوی است که زنان عدّه بکنند و رجوع
میت را در ظرف مدت ایام عدّه نوعی علاقه دارد بزوجه شخص که یکروز و یکشب یا دو روز و سه و هفته یا دو ماه و
ای شیعه در اینمقام نکته باریکی بخاطر مؤلف اینحروف رسید که جناب محمد عربی خاتم پیغمبران که سید
المعالمین است این احترام زوج را بر زوجه لازم نموده که روح میت مکدر نشود پس نمیدانم انسان با وفا دار را
بر جفا و کفران بکار ستایان با ایمان و شعر عذاب بچه قرین کفر چه قدر ظلمها و ستمها بر اعقاب
حضرت محمد مصطفی و اولاد علی مرتضی و فاطمه زهرا در عرصه کربلا پر بلا وارد آوردند که بعد از قتل حر ران
هاشمی نسب و مبارزان ذی حسب که هر یک از آنها شیر غرّاء بیشه صلابت و ثعبان دریای
شجاعت بودند دو نهال لطیف شیر خواره و دو نهالان غیر بالغه بعضی باز خیم تیر دشمن و
برخی با جنایه شمشیر بران و خنجر و بلارک بیباک که محسود مادر دهران بودند لاسیما مقدمه
ز اد اوضاع کربلا که خامه دو زبان در سر لوح صفحات آن وقعه عاجز و بیکه در عین تر قیم بجای
خنک چشم با آب سیاه مداد بدون حاجز میکرید و چون سرگذشتیا هیکه از قلم مخت رقم اسرار سطور
صفحات بیشه و قیکه با همان نظر و دقت بصر رسم مطالعه نکنند و یا نخواهند و یا نشنوند بجای
اشکباری از ابر دیده با خون باری میکنند از آنجائیکه در اینمقدمه ها یه جان دارد شنه که از اسمان
خون بارید و از زمین خون جوشید و تزلزلت الارض و با دلهای سیاه و زیده در روی امواجه و تا
دخور شید تابناک تیره و کرفته شد و ماهیان تحت شان بر سواحل بحار انداخته شدند و وحوش و طیور
بالجمله شان بناله در خروش آمدند و جن و انسان و سکان ملکوت اعلی و ارواح انبیاء و اولیاء و بهشت
و جهنم در فغان و خازن و حور و غلمان از عرش تا بفرش نوحه کنان و دل سوزان و دیده کریان
شدند پس در عالم دعالمیان عرصات اهل موجودات و قیامت مخلوقات شد حتی اسمان محالفان
آب چشم خونبار بر ناخن خود میریختند چنانچه ناظم نوضیح این مطلب را از زبان جناب ولیه خدا
نایبه فاطمه زهراء حضرت زینب کبری برشته نظم کشیده است فرد سری بنیزه بلند است در برابر
خدا کند که نباشد سر برادر من ای شیعه بموجب حدیث صحیح حضرت امام غریب و مظلوم دارد فعه
بکبر کفنه که اهم متابعت بر الحضرت کرده بکبر کفنه از یکی در سن سه سالکی در مسجد مدینه منوره کفت که مکبرت
افتتاحیه سته از اکفنه تحت شد چون بکبر اهفته را بزبان رانده کفت الله اکبر اهل المسجد کفتند الله
اکبر و دیکری ها در کربلا فرمود ای شیعه آنوقت بود که سر مبارک را بنیزه بلند زدند زبان جناب حجته
بنطق آمده فرمود الله اکبر قوم استقبالا بلا تامل همکی بیکبار کفتند الله اکبر و بعد از کفار دیدند
که شر تبایان کربلا را که بکبر را این مظلوم فرموده است و علاوه خفاوت را زیاده و افزون کرده روی
بسوی خیام کنیز الاحتشام امام عظیم الشان و الاحترام که حضرات آل الله تشریف داشتند و بچه

دنبال سال اول

و بچه سان احوال ایشان بعد پس از یکطرف غریبی بیکسی و از طرف دیکر شهادت شهداء
و کثرت اعداء و کرسنکی و تشنکی پس حضرات آل الله در چنین وقت چه چاره بسازند
فرد چهل هزار نفر بیغما بتکلف بسوی خیمه دویدند از چهار طرف پس از اذدحام آن قوم
ناپاک و سلسله پاک اهل بیت صاحب لولاک چنان ناله و فریاد کردند که زمین و زمان
بر احوال ایشان کریست چون اشقیا خواستند حضرات سعداء را بسبی و تخت و تاخت
و تاز و غارت خیمکاه نمایند پس چه کاه و چها کنند و تفصیل خواهد آمد ولکن این مرتبه
برای اشکباران کفایت میکند نظم التش زدند چون بحرم کفت عابدین ای اهل بیت
نیست بجز صبر چاره زینب زدشت ماریه رو کرد برنجف کفت ای پدر بدر بدرانت نظاره
خلاصه کلام محنت فرجام اینست چون اهل بیت عصمت را اسیر کردند بکوفه بردند الکوفه لایوفی
چه قدر با احتراق نمود آه آه از مجلس ابن زیاد دنی بنیاد و از انجا با قطع مراحل و طی منازل
بدمشق وارد کردند و حال انکه در عرض راهها و شهرها علی الخصوص در بلد شام محنت فرجام بر
ایشان وارد آوردند سیما شماتت اعداء که اشد مصائب بود چنانچه حضرت سید السجاد
زین العباد هیر الکربات اولاد آل فرمود که مصیبت شام ما فوق جمیع نوائب بود که استماع آن زیادتر
وشماتت افزون تر میکردند المقدمه و بعد از خروج از شام و دلوج بقریت شهداء در ارض
کربلا و در معرکه قافله عزاء بر مدینه رسول خدا با سرور سالار پریشان روزکار نوحه کنان سینه
زنان با زلف پریشان در حالیکه جوانان بنی هاشم شهید شده بعضی در اینوقت چنانکه خواهد آمد
بسوی مدینه نظر کرده فرمود مدینة جدنا لا تقبلینا قالت زینب یا جداه و الاحزان جئنا خرجنا منک بالاهلینا فجعنا
و جئنا الاجلال و لا بینا فاظلم لو ابیتنا سهاد و من بعد اللیالی قد عدمنا فلو دامت حیاتک لم تزل الی الیوم الیقمتنا بینا
و اهل مدینه هم موکان دیده کریان خون فشان چاک کریبان بخدمت بانوان حرم عصمت
و امامت و خاندان عفت و طهارت بجه سان ملاقات کردند که شور و نشور از سطح
طهراء بر سطح افلاک پیچیده و بر فوق ثریا رسید تفصیل خواهد آمد و العفو و العفاء و الاستواء
که حضرات آل الله چهار سال شمع و چراغ روشن کنند بعد آیه نور الله نور السموات و
الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح و حال آنکه مصباح هدایت بودند کاهی در
خرابه بی پناه و کاهی در کنج خانهای سیاه مشغول بتعزیه داری بودند نظم ای موالی زیر شمشیر و سنین
تشنه لب کشته شاهدین حنین پاره پاره اکبر یوسف جمال قاسم از ستم ستوران پایمال
والش نوزایندنر و طبخ نکردند و تنزین لباس نمودند و استعمال حنا و تجملات و زر و زیور و سرمه
و دسمه و زلف پریشان بدون کسمه بر روی مهر منظر نخمه و حریر و قیشه و دیباج پرنیان بنوشیدند
زیرا که سیاه پوشی و تعزیت داری ایشان مانند سایر زنان دنیا نبود که بعد از ختم اربعین میت
و بعد از خروج از عدّه شرعیه استعمال تجملات نمایند نظم بکفن پاکان را قیاس از خود مکیر
در نوشتن شیر شیر است آن یکی شیر است کو آدم نمیزرد و آن یکی شیر است کو آدم نمیخورد
کرچه باشد

وقتیکه مختار نامدار سر آمد شجاعان روزگار سر نحس عبید الله بن زیاد بی بنیاد و سر دفتر اشقیا
مایه ظلم و فساد لعنت الله علیه و اتباعه ابد الآباد بحضور باهر النور امام بن الامام بن الامام فخر العالمین
زین العباد سید السجاد امام الثقلین علی بن الحسین ع فرستاد پس آنجناب مستطاب و اهل بیت طهارت
انتساب خورسند و شاد شدند پس آنحضرت سر کشیده و سر مردان فرستاد بخدمت عمه غم پرور
و محنت کشیده و هجران دیده دختر امیر عرب علیا جناب زینب که سرمه استعمال نماید و سایر زنان
بنی هاشم هم از تعزیه بیرون آیند و چراغ بر افروزند و آتش بسوزند و طبخ بکنند و استعمال تجملات
نمایند و لباس عزاداری را بر البسه فاخره مبدل دارند و تفصیل خواهد آمد ان شاء الله الحاصل مطلب
بطول انجامید من باب جمله مستحسنه و لا معترضه مقبوحه فعلی ذلک نیز شروع میرود بر سایر
دلایل اربعین سیم فی حدیث زراره قال الصادق یا زراره انما السماء بکت علی
الحسین اربعین صباحا بالدم والارض بکت اربعین صباحا علی الحسین بالحمرة والکسوف
والجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت وان الملائکة بکت اربعین صباحا
علی الحسین حاصل آنکه حضرت فرمود ای زراره آسمان خون گریست بر حسین چهل صباح و زمین
گریست چهل صباح با سرخی و آفتاب منکسف و کوهها پاره شده و از هم پاشیده و دریاها شکافته شده و
بدرستیکه ملکها گریه کردند بر امام حسین ع چهل صباح سابعا عن الصادق لما مضی الحسین بکی علیه
السموات السبع وما فیهن وما بینهن وما یتقلب فی الجنة والنار ومن خلق ربنا وما یری
وما لا یری بکی علی ابا عبد الله ثلثة اشیاء لم تبک علیه البصرة والدمشق وآل عثمان
بن عفان الخبر حاصل مضمون آنکه شهید شد امام حسین ع گریست بر او آسمانهای هفتگانه و
جمیع آنچه در آنهاست و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنهاست و آنچه خلقی در بهشت و جهنم است و آنچه دیده
میشود و نمیشود از خلق الله گریستند بر حسین مگر سه چیز بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان هشتم
واقعه دیدن خدیجه زن یحیی برمکی بروایت ابن طاوس در ملهوف و شهید ثالث در مجالس که جمعی از آل
رسول ص و بنی هاشم با جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله علیهم بزیارت جناب امام حسین ع آمده بودند و بروایت
مقدس اردبیلی قدس سره که زن یحیی برمکی گوید در مقام یکفرسخی کربلا در واقعه دیدم که جناب زهرا ع با
چهار هزار حوریه وارد زمین کربلا شده و سیاه پوش بود و لوای تعزیه بر پا کرده با زلف پریشان و دیده گریان
و نوحه کنان بطیبه نام بزرگ حوریان را خطاب فرمود که برو بسر قبر منور و معطر پدر بزرگوارم حضرت
محمد رسول اکبر ص و عرض حال بکن که فردا شب اربعین فرزندم حسین است و بحوری دیگر فرمود برو بنجف
اشرف پدر بزرگوار حسین مظلوم جناب ولی خدا علی بن ابیطالب را اعلام بنما که فردا شب اربعین است
فاطمه آمده بکربلا حسین منتظره قدوم شریف شماست نظم حسینی را که بودت زینت دوش
حسینی را که پروردی در آغوش سرش را تشنه از پیکر بریدند تنش را بی کفن در خون کشیدند
نهم مجلسی عطر الله مرقده در زاد المعاد از بعض کتب معتبره روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری ع
علامت مؤمن پنج چیز است اول نماز پنجگانه دیگر رکعت از فریضه و نافله در شب و روز دوم زیارت اربعین

سیم انگشتر

سیم انگشتر بدست راست کردن چهارم جبین را در سجده شکر بخاک گذاشتن پنجم بسم الله الرحمن الرحیم
بلند گفتن دهم و بروایت مجلسی ره در جلد مقتل بحار الانوار که اهل بیت عصمت در اربعین
وارد کربلا شدند چنانچه در تقبیس آیات سوره یوسف حقیر نوشته است که خداوند عالم در خصوص
ورود آل یعقوب ع بر بلد مصر چنین فرموده است وقال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین ودخلوا
آل محمد بکربلاء فی الاربعین ونزلوا من اجمال کسیارات علی تربت الحسین والمستشهدین
و تفصیل این مطلب در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله پس نظر بمراتب وارده مذکوره بهمه مؤمنین و
مؤمنات لازم است که تأسی زیاد بر حضرات آل الله صلوات الله علیهم نمایند در اربعین حضرت
امام حسین علیه السلام که بستم و ماه صفر المظفر باشد با مورات دنیا نپردازند و مشغول بزیارت
خواندن و تعزیت داری آنجناب باشند و لوای مصیبت زدگی را برافرازند و بجای اشک
چشم خون ببارند از آنجائیکه بموجب ادله و سنن اجمالا معنای چگونگی اربعین محقق شد
فصل دویم در بیان آیات قرآنیه و توضیح رموزات فرقانیه که دلایل کامله و
براهین شامله دارند بر وقوع مقدمه هایله کربلا معلی و شهادت جناب سید شهدا و احتجاج
اسرای آل رسول خدا با کفار و اشقیا در عرض راهها و شهرها سیما در مجلس ابن زیاد بی
بنیاد و یزید پلید و در این ورقه تعداد را لازم دانستیم و تفسیر هر یک از آیات نسبت بر محل خود
مذکور خواهد شد ان شاء الله اول الآیات والذکر الحکیم کان بسم الله الرحمن الرحیم ۲ الم ذلک
الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین ۳ کهیعص ۴ لبرز الذین کتب علیهم القتل الی
مضاجعهم ۵ واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت ششم الر هفتم وفدیناه
بذبح عظیم هشتم ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب
من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر نهم اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت
دهم واذا العشار عطلت ۱۱ ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من
الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین ۱۲ الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
ایدیکم واقیموا الصلوة فلما کتب علیهم القتال ۱۳ قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال
۱۴ لولا اخرتنا الی اجل قریب ای الی خروج القائم فان معه النصر والظفر قال الله
متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ۱۵ ولا تزر وازرة وزر اخری ۱۶ ومن عاقب
بمثل ما عوقب به خیر الزاد وان یقتلوه ثم بغی علیه لینصرنه الله بالقائم من ولده ۱۷
یا ایتها النفس المطمئنة الآیة ۱۸ والفجر ولیال عشر والوتر الخ ۱۹ وفی سورة النساء
ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما بیستم فی سورة
الرعد الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق والذین یصلون ما امر الله به ان
یوصل ویخشون ربهم ۲۱ یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما ۲۲ فی سورة یونس
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۲۳ وفی سورة البقرة ومن الناس من یشتری

مطلع اول

در بیان فضیلت و ثواب گریه کردن و گریانیدن و غمگین شدن و غمگین گردانیدن در مصیبت

الحمد لله الذی فتح قلوبنا بنور بکاء الحسین و احیا قلوبنا لشوق لقاء

حسین مظلوم کربلا و اعظم مصیبتنا مصیبته و اقرح جفوننا فی رزئه و جعلنا

من زمرة موالی الحسین و جعل فی ترتبه الشفاء و فی حبه قبنا الجنة

و بسببه یقبل الصلوة و به استریح فی القبر من سؤال النکیرین هل جزاء الاحسان

الا الاحسان لبکاء الحسین بلی انا جزاه جنت است و تقریر انبیا خواهد آمد

و وفد تربته الائمة البکاء و سکنوا فی ملاء اعوانه و انصاره و اولاده و قتلی کربلا

من القضا و سکنوا دار دائم و سبوا نساؤهم و حرقوا خباء الحسین یا عین ابکی علی قتیل

الا دجیا فبکی علیه آدم فی الجنة و نوح فی السفینة و ابراهیم فی النار عن قومه و تشتی

رأسه فی ارض کربلا الحسین سرش در زمین کربلا پرید کرشنه شد امام حسین علیه السلام

نصوت الحب لآل الرسول ما الاقوا من الخطب المهول الاخطار و الموت و القنا علی الخیول و البقا

کیف الا الحسین محللا فوق الرمال معلق برأسه علی رأس رمح میال و تربته فتحیر علی

الجمال یطاف بهم فی البلاد معرفین فی الاصقاد کل هذا و الدموع جامدة و العیون راقدة

و الاصوات خامدة فسیلوا و حکم الله علی هذا المصاب بنائب الدموع الهتان و تجلبوا

جلابیب الاکتیاب و الاحزان و اظهروا النوح و العویل علی هذا الرزء الجلیل اما علمتم

انکم توافقوا الملائکة فی ثوابهم و تواسوا النبیین فی الحزن علی مصابهم اما تحبون

ان یرضی عنکم مبدع الموجودات اما تریدون ان تکونوا بذلک امنین من الکربات

یوم عرض الخلایق علی رب السموات و الارض و لله در من قال شعر یا کرب بکربلا عظم

و لو نزع علی الابتر نقیل کم بکی جبرئیل حماد ها فی نبیه صلوا علی جبرئیل سوف تلک الزهراء

نلتمس الحکم ذا خان محل التعدیل و ابوها و بعلها و بنوها حولها الحضام غیر قلیل

وتنادي يارب زيج اولاد لماذا وانت خير مديل فينادي بقاء الهب النار واتج وخذ

يا من انعلول يا بقية المصطفى بكيت وابكيت ونفسي لمرضات بعد بسول ليت روحي ذات

دموعا فابكي للذي نالكم من التذليل ومتى كادف النواصب فيكم حسبي الله وهو خير وكيل

ف المنتخب روي عن سيدنا الباقر ع فيما جاء من الخبر انه قال من ذكر الحسين عنده ففاضت من عينه من الدموع بقدر جناح الذباب كان ثوابه على الله تعالى ولم يرض له بدون الجنة جزاء لبكائه في كتاب منتخب روايت كه از جناب پيغمبر ص بدرستيكه انتخاب فرمود كسيكه ذكر حسين ع در نزد او امام حسين ع پس بگريد و آب چشمش بقدر پر مگس بيفتد ثوابش با خدا سزاوار نميشود براو بدون بهشت هزار رايحه وعن ابي هرون المكفوف انه قال قال لي الصادق ع انشدني في الحسين ع شعرا فانشدته فقصيدة فبكى بكاء شديدا وكذا اصحابه فقال لي قد لي قصيدة اخرى فانشدته فبكى طويلا وسمعت البكاء من وراء الستر من اهل بيته ولم ازل بنجب عياله واهل بيته حتى فرغت من انشاد القصيدة قال لي يا اباهرون من انشد في الحسين ع شعرا فبكى وابكى واحدا كتب الله لهما الجنة ويعرابي هرون مكفوف كويد كه مرا فرمود جناب صادق آل محمد صلى الله عليه وآله بخوان در مصيبت امام حسين شعر پس خواندم قصيدة در حضور مباركش پس آنجناب گريست با شدت تمام وبجهين اصحابش گريستند پس فرمود بيفزاى برآنچه خواندم قصيدة ديگر پس خواندم قصيدة در خدمت آن امام زمان پس گريست بسيار وشنيدم نيز ناله نجيز از پس پرده عصمت امامت از اهل خانه اش وپيوسته باناله ميگريست عيالش واهل بيت آن بزرگوار تا آنكه فارغ شدم از قصيدة خواند فرمود مرا ابو هرون كسيكه انشاء كند وبخواند قصيدة در مصيبت حسين شعري پس بگريد وبگريانيد بهشت را بر ايشان واجب گردانيده است بخطاب خداي تعالى پس صلح كنيد با من صلح كنم با شما بهشت را پس كيست كه خداي ومنادي عالم نوشت از اهل بهشت البته آتش جهنم را نخنيده از بركت فرزندي امام غريب مظلوم رباعي حسين آب بخورد نشنه جان سيري اي ال تو آب ميخوري آب در سبو داري اگر زدي نيزه بر در خيمه اين آب بگو بروز قيامت بهم اكبر و داري حكايت وعن ابي هرون المكفوف قال قال لي الصادق ع انشدني في الحسين ع شعرا فانشدته فقصيدة فبكى بكاء شديدا وكذا اصحابه فقال لي قد لي قصيدة اخرى فانشدته فبكى طويلا وسمعت البكاء من وراء الستر من اهل بيته ولم ازل بنجب عياله واهل بيته حتى فرغت من انشاد القصيدة قال لي يا اباهرون من انشد في الحسين ع شعرا فبكى وابكى واحدا كتب الله لهما الجنة ويعرابي هرون مكفوف كويد كه مرا فرمود جناب صادق آل محمد صلى الله عليه وآله بخوان در مصيبت امام حسين شعر پس خواندم قصيدة در حضور مباركش پس آنجناب گريست با شدت تمام وبجهين اصحابش گريستند پس فرمود بيفزاى برآنچه خواندم قصيدة ديگر پس خواندم قصيدة در خدمت آن امام زمان پس گريست بسيار وشنيدم نيز ناله نجيز از پس پرده عصمت امامت از اهل خانه اش وپيوسته باناله ميگريست عيالش واهل بيت آن بزرگوار تا آنكه فارغ شدم از قصيدة خواند فرمود مرا ابو هرون كسيكه انشاء كند وبخواند قصيدة در مصيبت حسين شعري پس بگريد وبگريانيد بهشت را بر ايشان واجب گردانيده است بخطاب خداي تعالى پس كيست كه خداي ومنادي عالم نوشت از اهل بهشت البته آتش جهنم را نخنيده از بركت فرزندي امام غريب مظلوم رباعي حسين آب بخورد نشنه جان سيري اي ال تو آب ميخوري آب در سبو داري اگر زدي نيزه بر در خيمه اين آب بگو بروز قيامت بهم اكبر و داري حكايت وعن ابي هرون المكفوف قال قال لي الصادق ع انشدني في الحسين ع شعرا فانشدته فقصيدة فبكى بكاء شديدا وكذا اصحابه فقال لي قد لي قصيدة اخرى فانشدته فبكى طويلا وسمعت البكاء من وراء الستر من اهل بيته ولم ازل بنجب عياله واهل بيته حتى فرغت من انشاد القصيدة قال لي يا اباهرون من انشد في الحسين ع شعرا فبكى وابكى واحدا كتب الله لهما الجنة ويعرابي هرون مكفوف كويد كه مرا فرمود جناب صادق آل محمد صلى الله عليه وآله بخوان در مصيبت امام حسين شعر پس خواندم قصيدة در حضور مباركش پس آنجناب گريست با شدت تمام وبجهين اصحابش گريستند پس فرمود بيفزاى برآنچه خواندم قصيدة ديگر پس خواندم قصيدة در خدمت آن امام زمان پس گريست بسيار وشنيدم نيز ناله نجيز از پس پرده عصمت امامت از اهل خانه اش وپيوسته باناله ميگريست عيالش واهل بيت آن بزرگوار تا آنكه فارغ شدم از قصيدة خواند فرمود مرا ابو هرون كسيكه انشاء كند وبخواند قصيدة در مصيبت حسين شعري پس بگريد وبگريانيد بهشت را بر ايشان واجب گردانيده است بخطاب خداي تعالى پس كيست كه خداي ومنادي عالم نوشت از اهل بهشت البته آتش جهنم را نخنيده از بركت فرزندي امام غريب مظلوم رباعي حسين آب بخورد نشنه جان سيري اي ال تو آب ميخوري آب در سبو داري اگر زدي نيزه بر در خيمه اين آب بگو بروز قيامت بهم اكبر و داري حكايت

ثوبا قد لبسه ليجعله كفنه فخلع جبته كانت عليه فاعطاه اياها فباع اهل قم خرقها فتمثلوا ان يبيعهم اياها بثلثين الف درهم فلم يفعل فخيروه عليه فوطريقة فاخذوها غصبا وقالوا له شئت ان تاخذ المال فاقبل والا فانت اعلم فقال لهم اني والله لا اعطيكم اياها طوعا ولا تنفعكم غصبا واشكوا الى الرضا ع فصالحوه على ثلثين الفا ومن قصصه قال لما هربت من الخليفة بت ليلة بساوه وحدي وعزمت ان اعمل قصيدة في عبد الله بن طاهر في تلك الليلة واني في ذلك اذ سمعت قائلا يقول على الباب مرودي على

وقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته يرحمك الله فاقشعر بدني من ذلك ونالني امر عظيم لا ترتوع فاني رجل من اخوانك من الجن من سكاني اليمن طرا البنا طا من اهل العراق فانشدنا قصيدتك مدارس ايات الى اخرها فاجبت ان اسمعها منك قال فانشده اياها فبكى جدا ثم قال رحمك الله لا احدثك حديثا يزيد في يقينك ويعينك على التمسك بمذهبك قلت بلى قال كنت حينا اسمع بذكر جعفر بن محمد ع فصرت الى المدينة فسمعته يقول حدثني ابي عن ابيه عن جده ان رسول الله ص قال علي وشيعته هم الفائزون ثم ودعني وانصرف ايضا وحكي عبد الخالق قال دخلت على سيدي ومولاي علي بن موسى الرضا في مثل هذه الايام فوجدته جالسا لجلسة الحزن الكئيب واصحابه من حوله كذلك فلما راني مقبلا قال لي مرحبا بك يا دعبل مرحبا بناصرنا بيده ولسانه ثم انه وسع لي في مجلسه واجلسني الى جانبه ثم قال لي يا دعبل احب ان تنشدني شعرا فان هذه الايام ايام حزن كانت علينا اهل البيت وايام سرور كانت على اعدائنا خصوصا بني امية يا دعبل من بكى وابكى على مصابنا ولو واحدا كان اجره على الله يا دعبل من ذرفت عيناه على مصابنا وبكى لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا في زمرتنا يا دعبل من بكى على مصاب جدي الحسين غفر الله ذنوبه البتة ثم اتاه نهض وضرب ستارا بيننا وبين حرمه واجلس اهل بيته من وراء الستر ليبكوا على مصاب جدهم الحسين ثم التفت الي وقال لي يا دعبل ارثت الحسين فانت ناصرنا وما دمت حيا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل فاستعبرت وسالت عبراتي وانشأت اقول شعر ع سل ابا من ال يليل بن تميم الخزاعي شاعر طلع عزاداشت وقصه انست خواهش خلعتي خود از حضرت امام رضا ع وتوجه عطا فرمود وبشيعه آن جنبه راه نخوهد بكرد براشال واقران خود جنبه اهل قم ترشنيدند واز دعبل خواهش كنند كه اين قصيده بر ايشان بخواند دعبل نفرمود پس اهل قم در غرض او باعتب ازو دعبل كرفتند وكفته اكر ميخواهي كه اين قصيده را اخذ كني والا خوهد رانا تري پس دعبل كفت برزبان بدرستيكه والله اين جنبه عبد ام بنشاهر چند بسيار بخشيد قبول نكرد واز بشيب نفع نداره بنشاز اين جنبه كه غصه كه ديد وشكايت كرد بجناب امام رضا ع پس صلح كرد جنبه و بقم باز كرديد

ايضا از قصه دعبل روايت ديكر است كه كفته كه بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم ديدم كه جمعي از خلفه خوايد وجمعي ساير نشسته اند فقد كوم نشسته ام حضرت در حق عبد الله طاهر سخنان بد ميكفت ودر اين حال بود كه شنيدم كه ميكفت كه فلان كس بر فلان كس خروج كرد وكفت سلام بر شما باد چون حضرت مرا ديد برخاست وبر كنار خود جاي داد وكفت خوش آمدي اي دعبل مرا دوست ميدار تا خدا ترا دوست دارد دعبل كفت كه اي سيد من چه كسي است كه ترا دشمن ميدارد حضرت فرمود كه برادران تو از اهل عراق وخواهند كه ترا قصيده تائيه كه در مدح جد من حسين ع كفته اي بشنوند چون از سكان اين ديار هستند ترا نميكذارند كه از اينجا بيرون روي پس حضرت فرمود كه بخوان پس من شروع كردم بخواندن قصيده تا بدين بيت كه مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات حضرت فرمود كه بس است بس است پس برخاست وبخانه رفت وبعد ساعتي كسي نزد من فرستاد كه اين قصيده را كه بما خواندي بر ما بخوان من بخواندم حضرت بسيار بكريست وبسيار بكريانيد وبعد ساعتي كسي نزد من فرستاد كه اين قصيده را كه بما خواندي بر ما بخوان من بخواندم حضرت بسيار بكريست وبسيار بكريانيد وبعد ساعتي كسي نزد من فرستاد كه اين قصيده را كه بما خواندي بر ما بخوان من بخواندم حضرت بسيار بكريست وبسيار بكريانيد

ايضا از قصه دعبل روايت ديكر است كه كفته كه بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم ديدم كه جمعي از خلفه خوايد وجمعي ساير نشسته اند فقد كوم نشسته ام حضرت در حق عبد الله طاهر سخنان بد ميكفت ودر اين حال بود كه شنيدم كه ميكفت كه فلان كس بر فلان كس خروج كرد وكفت سلام بر شما باد چون حضرت مرا ديد برخاست وبر كنار خود جاي داد وكفت خوش آمدي اي دعبل مرا دوست ميدار تا خدا ترا دوست دارد دعبل كفت كه اي سيد من چه كسي است كه ترا دشمن ميدارد حضرت فرمود كه برادران تو از اهل عراق وخواهند كه ترا قصيده تائيه كه در مدح جد من حسين ع كفته اي بشنوند چون از سكان اين ديار هستند ترا نميكذارند كه از اينجا بيرون روي پس حضرت فرمود كه بخوان پس من شروع كردم بخواندن قصيده تا بدين بيت كه مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات حضرت فرمود كه بس است بس است پس برخاست وبخانه رفت وبعد ساعتي كسي نزد من فرستاد كه اين قصيده را كه بما خواندي بر ما بخوان من بخواندم حضرت بسيار بكريست وبسيار بكريانيد وبعد ساعتي كسي نزد من فرستاد كه اين قصيده را كه بما خواندي بر ما بخوان من بخواندم حضرت بسيار بكريست وبسيار بكريانيد

عن محمد بن بابويه رفعه الى عبد الله بن صالح قال سمعت دعبل بن علي الخزاعي يقول الشعر
مولاي الرضا عليه السلام قصيدة التي اقولها محمد بن هارون بن ابو بكر سنه را رحايه بعبد الله صالح و
گفته كه شنيدم دعبل فرزند علي كه از طايفه خزاعي بود ميگويد دعبل شصت قصيده گفته بود خدمت
آقاي خود امام رضا عليه السلام اول آن قصيده اين بود منازل ايات خلت من تلاوة
ومنزل وحي مقفر العرصات فلما انتهيت الى قولي خروج امام لا محالة خارج
يقوم على اسم الله والبركات يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنقمات
پس گريه بانتهار سانيدم كلام خود را تا خروج امام تا آخر اين هر فرد كه نقلت است جناب امام
بكى الرضا عليه السلام بكاء شديدا ثم رفع راسه فقال يا خزاعي نطق روح القدس على لسانك
بهذين البيتين فقال له من هذا الامام ومتى يقوم فقلت لا يا مولاي بل سمعت
يخرج امام منكم يملأ الارض من القسط كما ملأها فقال يا دعبل الامام محمد ابني وبعده
ابنه علي ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره
ولو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملأها عدلا
وقسطا كما ملئت ظلما وجورا واما متى فسوال عن الوقت وقد حدثني ابي عن
ابيه عن آبائه عليهم السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قيل له يا رسول الله متى يخرج القائم
من ذرتك فقال مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السماوات والارض لا تاتيكم الا بغتة
نزد روح القدس بزبان تو باين دو بيت پس فرمود آيا ميداني كه اين امام كيست كه خواهد آمد و زمانيكه قايم خواهد شد پس گفتم نه
قائم از فرزندان تو باشد و بعد از آن حسن فرزند وي و بعد از حسن فرزندش حجة قائم منتظر در غيبتش مطاع است در ظهور خويش
اگر بماند از دنيا مگر يك روز خداوند آن روز را طولاني گرداند تا قيام كند و زمين را پر كند از عدل و قسط
چنانكه پر شده است از ظلم و جور و اما آنچه وقت ظهور خواهد شد تحقيق حكايت كرد بر من پدرم از پدرانش
از امير المؤمنين صلوات الله عليهم كه از حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله پرسيدند كه كدام زمان ظهور و خروج
قائم خواهد بود فرمود مثل آن مانند مثل قيامت است
وفتش مخفي واشكار است يعني مكر خدا اميد است و مكر آن قوم مثل آن مانند مثل قيامت است
مگر بغتة واذا جاءت لا تاتيكم الا بغتة توضيح آنكه جناب قائم صلوات الله عليه مخفي خواهد شد
وفي المنتخب روى الطريحي في فضائل موسى بن عمران ع وقد قال وقد قال يا رب لما
فضلت امة محمد صلى الله عليه وآله على سائر الامم قال الله تعالى فضلتهم لعشر خصال قال موسى وما تلك الخصال
التي يعملونها حتى اصير بني اسرائيل يعملونها قال الله تعالى الصلوة والزكوة والصوم والحج و
الجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشورا قال يا رب وما العاشورا قال
البكاء والتباكي على سبط محمد صلى الله عليه وآله والمرثية والعزاء على مصيبته ولذا المصطفى قال يا موسى
ما من عبد من عبيدي في ذلك الزمان بكى وتباكى وتعزى على ولد المصطفى الا وكانت له الجنة

كريم كند در مصيبتها جد من حسين عفو اكبر زنوب عنيفه خدا نيم كند ناش البته بعد از آن ايها و بيرده نزد ما و اهل حرم تخو
نشسته اهل عوم تحضرت در پس پرده هر آينه گريه كرد در مصيبتها جد بزرگوار خود ان حسين ع بعد از آنكه اقتاع خود
و فرمود بر جبال مرثيه بگو حسين را پس تو باد و ما و صاح ما نوحه كند بر زنان ما حسين را پس گفت بر عزت كرم قسم و بكند جنم الخيم
وانت اكرم وبيك يوم تخور

افاطم لو خلت الحسين مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده
واجريت دمع العين في الوجنات افاطم قومي يا بنت الخير واندبي بنجوم سموات بارض فلات
قبور بكوفان واخرى بطيبة واخرى بفخ نالها صلوات قبور بيطن النهر من جنب كربلا
معرسهم فيها بشط فرات توفوا عطاشا بالعراء فليتني توفيت فيهم قبل حين وفاتي
الى الله اشكو لوعتي عند ذكرهم سقيتم بكاس لكل الفضائل اذا فخروا يوما انوا بمحمد
وجبريل والقرآن والسور وعدوا عليا ذا المناقب والعلى وفاطمة الزهراء خير بنات
وحمزة والعباس ذا الدين والتقى وجعفرها الطيار في الجنات اولئك مشدوه وهذا وجربها
سمتينه من نوك ومن قد درت وهم مغولا باء من خنفهم وهم تركوا الابناء وهن شتات
سابكيهم ما جاج لله راكب وما ناح قمري على الشجرات فما عين ابكيهم وجود بعبرة
فقدان للتنسك والهلات بنات نبي في القصور مصونة وال رسول الله منهتكات
وال زياد في الحرير منعم وال رسول الله في الفلوات ويا رسول الله اصبح بلقعا
وال زياد تسكن الحجرات وال رسول الله تحف جسومهم وال زياد غلظ الفقرات
وال رسول الله تدمى نحورهم وال زياد رتبت الحجلات وال رسول الله تسبى حريمهم
وال زياد امنوا السربات اذا وترة امة والى وائرهم اكفا عن الاوتار منقبضات
سابكيهم ما دام في الارض ثائر وناد امناد الخير للصلوة وما طلعت شمس وحان غروبها
وما لليل ابكيهم وبالغدوات

ابن قصيده مطول است بايد
شده را الخ شد وهكايت وخواب ديدن علي بن دعبل در آخر ابن نقل كرده خواهد شد

وما من عيد

فانبا فيها لم انفق من ماله في محبتنا ابن بنت نبيه طعاما وغيره لذلك درهما او دينارا
الا وبارك له في ذا والدنيا الدرهم بسبعين درهما وكان له منا في الجنة وعوضت له ذوجة
واحرى بعزتها وجلالي ما من وجل او احراة سال دمع عينه في يوم عاشورا
وغرقه قطرة واحدة الا وكنت له اجر مائة شهيد حاصل حديث موسى انه عرض كرد خدايا چرا
زيادتي داده بر همه پيغمبران از سايرامتها خداوند فرمود فضيلت داده ام بر تو يازده خصال عرض كرد
خدايا آن خصال چيست كه عمل ميكنند تا انيكه امر بكنم بر بني اسرائيل كه اين عمل نمايند فرمود خصال
نماز وزكوة وروزه وحج وجهاد وجمعه وجماعت وقران وعلم وعاشورا را عمل ميكنند موسى عرض كرد
كه چيست عاشورا خداوند عالم فرمود كه بر تن وكل يا بندن بر نوه محمد كه حسين است ومرثيه خواني كردن
وعزادار نمودن در مصيبت فرزند مصطفى ودر عواى موسى ايمي بنده بنت از بندگان من راين روز
كه بگريد ويا بگريانند وتعزيه دار كند بر فرزند مصطفى مكر قبوله اورا بهشت كه همه در بهشت خواهند
وكسيكه نفقه كند از مال خود در محبت فرزند وختر پيغمبر خود طعامي وغير از طعام ودينارى ودينارى كه
ميدهم يا دو درخانه دينا يكدرهم يا معادل درهم ومر بهشت عوضا مادر جنت ومزوجه كنانيم اورا
كرامتا قسم بعزت وجلالم كه هيچ مرد وزني كه اشك چشم خود را جاري كند در روز عاشورا وغير عاشورا
بكفته مكر اينكه نوشته ميشود براو اجر صد شهيد پس بكفته اشك چشم مقابل بسته بثواب صد شهيد
ويكدرهم احسان كردن معادل ثواب اعتاد درهم بسته پس اي برادران چرا نميكنيد ونعزيه داري
نميكنيد ودر راه امام غريب مظلوم احسان ونفقه نميكنيد پس ناله كنيد مثل رعد وگريه كنيد مثل
سحاب بهار ودر پيش چشم مجسم نماييد روز عاشورا را كه اعداء دين بيچاره را من لفت كرده
كه گريه كردن مقابل جدال وجهاد قتال است كما ورد في الخبر عن وصي سيد البشر ص
انه قال لاصحابه الزموا بيوتكم واصبروا على البلاء ولا تنتهكوا بايديكم وسيوفكم و
هوى السنتكم ولا تستعجلوا بما لم يعجل الله لكم فانه من مات منكم على فراشه
وهو على معرفة من حق ربه وحق رسوله وال رسوله كان كمن مات منكم شهيدا
ووقع اجره على الله تمامه والتوجب ثوابا نوى من صالح عمله وقامت النية
مقام اصالته وجهاده بسيفه وبدا وان لكل شيء اجلا وانتهاء فعند الاطائب
من اهل بيت الرسول فليبك الباكون وايام فليندب النادبون ولمثلهم تذرف
الدموع من العيون اولا تكونوا كبعض ما دحيهم حيث عزة الاحزان والاشجان
فنظم وقال فيهم شعر اعى عذر لمهجة لا تذوب وحشا لا يشب فيها لهيب و
لقلب يضيق من الم الحزن وعين دموعها لا تصوب وابن بنت النبي بالطف مطروح
لقى والجبين منه تريب حوله من بقايا بيه شتبا صرعتهم ايدي المنايا وشيب وحريم النبي
حيرى من الثكل وحشى خمارها منهوب ثلك تدعو اخي وتلك تنادي يا ابي وهو شاخص لا يجيب
لهف قلبي ولهفة بديه يتلظى والغم منه خضيب لهف قلبي لاخته زينب تادى اليتامى وهي
مسكوب لهف نفسي لفاطم خيرة البيت يحاني وقلبها ملهوب ويوزعوا يا واحدا يا شقيق

روز در حرکتند فرزند نبی حسینؑ بعد از وفات باظلم و ستم چنین بگور میکنند کوکب فقد فوج را و ستر جب غضب نهم میرسند
باین سبب فرمود چون جزع نمود ابراهیم برابنم مصیبت و درد ناک شد قلب ابراهیم پس گریه کرد برابنم چنین ۲۴ پس وحی نمود
خدا بسوی ابراهیم که حقیق عوض دادم جزع ترا بر پسرت بسماعیل اگاه ذبح میکردی اورا باوجود که جزع تو بر حسین ص
مذکور حرمت الله اکثر و کهتی اورا واجب گردانیدم ترا بلند ترین درجات اهل نوحه بر مصیبها باین سبب که در قرآن مجید و فدیناه بذبح عظیم بتفسیر رسیده مجلس نهم مطلع اول

علیک یا بن خیر المرسلین تاسفی ۞ وحزنی دخلان طال اوزفان طویل ۞ جللت قجل اوزه فیلک علی الورد
کذا کل رزء للجلیل جلیل ۞ فواحسرتا لتلک الجسوم المرملة بالدماء ۞ والهفتا لتلک الاضالع الیابسة
من الظمأ ۞ وواحرقلبا لمولای الحسین وهو یقول فلا یجاب ۞ ویستغیث ولیس من یرد الجواب ۞
ویطلب شربة من الماء فلا یسقی ولا یداوی ۞ قد حزموه علیه وحملوه علی الیهود ۞ والنصاری
ومنعوه من توديع الاحبة والاولاد واظهروا فی الاسلام حزنا لا ینقضی حتی المعاد ۞
محاجری ۞ فلا غرو ان بکت علیه مهاجری ۞ او فجع الشهاد عن ناظری ۞ موعظة ۞ فیا اخوانی کیف تحسن
اعظم نوح النائحین وبکاء الباکین علی الف وحزین ولا یحسن علی بن امیر المؤمنین وابن سیدة
نساء العالمین بلی والله والحق المبین ولله در من قال یا اهل بیت محمد دمعی لکم جار
وقلبی ماحیت کئیب انتم ولاة المسلمین وجدکم ۞ فرض علی کل ملحوب طلبتم فجدکم النجاة و
بغضکم کفر برب العالمین وجوب ۞ موعظة ۞ فیا اخوانی ان رغبتم فی منزل الکریم والثواب
العظیم الجسیم فادیموا الحزن علیهم والجزع والکابة لدیهم فانه یکتب لکم فی صحایف
الحسنات ویمحوا عنکم الذنوب المحصنات فعلی الاطائب من اهل البیت فلیبک الباکون
وایاهم فلینتدب لتنادبون ولمثلهم تذرف الدموع العیون ولا تکونوا کبعض ما ذهبوا
حیث عرته الاحزان والاشجان فنظم وقال فیهم القصیدة الشیخ بن الحماد رحمة الله علیه
خواطر فکری فی الحشاء تجول ۞ وحزنی علی البین طویل اوان ۞ وقلبی لفقد الاقربین کئیب ۞ وقلبی لفقد الاقربین قلیل

تهونوا الرزایا

تهونوا الرزایا عند ذکر فقدهم ۞ وزرتهم فی العالمین جلیل ۞ لعمرک خطب لو علمت جلیل ۞
وامر هنیف لو علمت مهول ۞ مصارع اولاد البتول بکربلا ۞ علیهن حزنی ما حییت یطول ۞
قبوح علیها الکور یزهو وعندها ۞ صعود لاملاک السما وتنزل ۞ ویعطر بها قبو بها یستدفع الضر والاذی
ویعطر بها رب السما ویبجل ۞ ولما رایت الحر جارت علی معی ۞ وکانت لها من قبل ذلک مهول ۞
وشمر لعنه الله الحسین وقوله ۞ لاعدائه بالطف وهو یقول ۞ اما فیکم یا ایها الناس راحم ۞
لعترة اولاد البتول وصول ۞ عاقلنا ظلوما وقد علمتم ۞ بان لیس فی العالمین عدیل ۞
الیس لکم فی العاصین کلهم ۞ اما انا المطهر البتول سلیل ۞ اما فاطم الزهراء امی ویلکم ۞
وعما علی جعفر وعقیل ۞ وعمی اردی ماء الفرات وبکم ۞ لقتل فعنه للظماء غلیل ۞
فنادوه محمدا یا بن بنت محمد ۞ فلیس لما تبغیه منک سبیل ۞ فدانک رحلی یا حسین وعترتی ۞ وانت عفیر
فی التراب جدیل ۞ فدینک ناحر مهرک عاریا ۞ ورامسک فی راس السنا مشیل ۞ وجسمک عریانا
طریح علی الثری ۞ علیک خیول الظالمین تجول ۞ بانک تشبه کالاماء حواسرا ۞ وسبطک بین العداة
قتیل ۞ وزینب تدعوا بالحسین وقلبها ۞ حزین لفقدان البتول ثکول ۞ اخی یا اخی قد کنت عزی
ومنعتی ۞ فاصبح عزی فیک دهو ذلیل ۞ اخی یا اخی لم اعط سولی ولم یکن ۞ لاخذک مامول
سوای وسول ۞ اخی لو تری عینای ما فعل العدی ۞ بنا لرات امراهنک یهول ۞ ترانا سبایا کالاماء
حواسرا ۞ یجرنا بحبل الشام رحیل ۞ اخی لا هنیئا بعد فقدک عیشتی ۞ ولا طاب لی حتی الممات مقیل ۞
فان کنت ازمعت المغیب فقبل الی اهلک من بعد المغیب فقول ۞ اقول کما قد قال من قبل والدی وجدی

بعد البتول هول اتى على الدنيا على كثرة وتناجبها حتى انما عليل لكل اجتماع من الخليلين

فرقة وان بقاء بعدكم قليل يريد الفتى ان لا يفارق خله وليس كما ينبغيه سبيل وان ا

فقدك فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل عليكم سلام الله يا خيرة الورى ومن فضلهم

عند الاله جليل بكم نظام ميلاده وان ودادكم يام علما لامور دليل لانكم اعلى الورى

عند ربكم اذا اقتربتم فاليوم العاكليل وان موازين الخلق حبكم خفيف الما ياتى بوزن ثقيل

واصيفتكم ودى ودية بحبكم مقيم عليه لست عنه احول وانكر يوم المعاد وسيلتى

وما سواكم ان علقت وسيل تمتع لها بكر الغوانى اذا بدت ثبت على اقرانها وتصول

منعقد الا لفاظ من قول قادر على الشعر ان رام القوافى يقول لسانى حسام مرهف الحد قاطع

وراء سديد فى الامور دليل وذلك فضل من الهى وطوله وفضل الهى للعباد جزيل

وتبغى ورتنا سوء لوده لكالى ما فى الامور يؤول تشبث لى فى الشعر غرة فضل نرى يكون

سواء عالم وجهول ولولا حقا العجز بينه وبينه لقلت ولكن الجميل جميل كفى ان من

يهوى عوان ارازل لئام تناسوا الحمد وهو يقول وان يحمد الله ما بين عصبة لهم شيم

محمودة وعقول بحبكم يرجا ابن حماد سؤله ويعلو ظلا فى الجنان ظليل فضل الذى

يبغى عناد الحسنه رويدا رويدا فالحديث يطول ايضا روى فى المختصر من طريق

الخصم صحيح روايته عن ابى هريرة قال خرج علينا رسول الله ومعه حسن وحسين هذا عاطفه

الايمن وهذا على عاتقه الايسر وهو يلثم هذا مرة وهذا اخرى حتى انتهى الينا فقال

له رجل انك لتحبهما قال ومن احبهما فقد احبنى ومن ابغضهما فقد ابغضنى ينبغى ان يختص

طرق خصم

طرق خصم روايت كه است بسند صحيح از ابى هريره كه رفتم در خدمت جناب پيغمبر صلعم وخارج

رفتم در خدمتش حضرت امام حسن وامام حسين عليهما السلام در نزد انجناب بود وامام حسن بر دوش راست

وامام حسين در دوش مبارك چپش بود وانحضرت ببوسيد حسن را وعهد بديد سپس حسين را وپيوسته

چندين التفات بر ايشان ميكرد مردى عرض كرد يا پيغمبر تو اينها را دوست ميدارى فرمود هر كسى كه

دوست دارد هر فرزندرا پس تحقيق مرا دوست داشته است وكسيكه بغض نمايد بر اين هر فرزندم پس

تحقيق بغض و عداوت ورزيده است بامن وبا طريق المذكور عن ابن عباس ان النبى صلعم

قال للحسن والحسين من احبهما كان معى فى الجنة ومن ابغضهما ففى النار ويضا

باطريق مذكور از ابن عباس روايت كه است بدرستيكه حضرت پيغمبر صلعم فرمود در حق شرافت

حسن وحسين عليهما السلام هر كه اينها را دوست دارد خواهد بود بامن وبهشت وكسيكه بغض كند

با ايشان در آتش خواهد شد اى گروهان من دوستى كسانيكه بركزيده خداوند عالميان

پس محبت ايشان را پس چرا در خانه دل جا گير نميكنند ومحبتى كه ترا رفيق پيغمبر نامه در بهشت و آتش

جهنم را نخواهى اين سبب محبت ابن بزرگواران دينا وعقبى پس زهى بانصافيت پيروى

ايشان نميكنى ودر روز شادى اينها مسرور ودر ايام غم فرجام محنت آلام در مصيبت ايشان

بجاى اشك از ديده خون بارى ودل پاره پاره ميناشى چرا كه در ماتم حسين صاحب عزا وخون خرابات

مكرور زيارت حسينى السلام عليك يا ثار الله ومرثيه خوان در روز عاشورا در ميدان كربلا

حضرت جبرئيل بگريه چرا كه مسلمانى بيغمبر را حال آن غريب مظلوم بگريد وبا بكرياند وندا رحلوا

دهد كه مردم بر تغسيل وتجهيز وتكفين وصلوة وتدفين حاضر نميشند پس بروايت صحيح جبرئيل در عرصه

كربلا بانيزه واكنرف سيد بدر وشيون كنان ميگفت قتل الحسين عبرتهم وصارتى زينب اسيرة

مبكرفت وبالم حى آخر دعويه لا اضحك الله سنى ان ضحكت وال احمد مظلومون قد فجعوا

مشرد كى دفنوا عن عقر دارهم بركنار عنان كنند خداوند كوهرا با يكه نخندند حال انكه الله بغير مظلوم فوق فجعوا

وبريشه بوزن بوعده علاء الدين ياسين كاتبهم قد حضوا ما ليس يغفر وفى بعض الاخبار ان النبى اجلس يوما

الحسن على فخذه الايمن وولده ابراهيم على فخذه الايسر وجبل يلثم هذا مرة وهذا اخرى من سنة

شعف بهما فهبط الامين جبرئيل من رب العالمين وقال يا محمد ان الله لم يكن ليجمع لاحد بينهما

فاختر من شئت منهما فان الله قد امر بقبض روح واحد منهما فقال يا اخى جبرئيل ان مات

الحسين بكى عليه على وفاطمة والحسن وانا وان مات ولدى ابراهيم بكيت عليه انا وجبرئيل فسئل

ربك ان يقبض اليه ابراهيم وكان قال فمات ابراهيم بعد ثلثة ايام فكان النبى اذا راى

حسينا مقبلا اليه يقول له مرحبا بمن فديته ابنى ابراهيم بيزور بعض اخبار چنين روايت

كرده بدرستيكه جناب پيغمبر صلعم با عموى خود نشسته بود روزيكه ابراهيم متولد شده بود در ميان راه است آن بزرگوار فرمود كه پسرانى ابراهيم

در ميان چپيش تو پيغمبر مرا ببيند حسين را وابراهيم را وزيارت كند بخت بيدار اينها پس جبرئيل نازل شده

وگفت اى محمد بدرستيكه خداوند عالم جمع نميكند ميان دو آتها پس اختيار بكن هر يك از اينها را كه ميخواهى

بدرستيكه خداوند امر كرده است بقبض روح يكى از اينها پس فرمود اى برادرم جبرئيل هر گاه حسين بميرد وغرابش ببرند

على بن ابى طالب برادرش وفاطمه مادرش وحسن برادرش ومن بگريم وهر گاه بميرد فرزندم ابراهيم من تنها بگريم پس آن

یعنی دل خرم میسوزد و در مصیبت حسین او را ماسر خشک میکنیم پس سزاوار نیکن از خدا بترسد که قبض روح نماید ابراهیم را
پیرهن است فرقه پیرهنات کرد ابراهیم را بعد از سه روز پس چون برادر آن نجوشاب بجزع و فریاد میدهد او را حسین
میآید حسین اجناب میفرمود هر جا باد ابر بر کسیکه فدا کردم اسم ابراهیم را الهیثم دوری فی بعض الاخبار
عن بعض اصحابنا الاخبار قال رایت الکلبی یعنی لعاب الحسین کما یعقل الرجل السکر و هو یقول حسین
منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا و ابغض الله من ابغض حسینا حسین سبط
من الاسباط لعنه الله فانزل جبرئیل و قال یا محمد ان الله قتل یحیی بن زکریا سبعین
الفا من المنافقین و سیقتل بابن ابنک الحسین سبعین الفا و سبعین الفا من المعتدین
و ان قاتل الحسین فی تابوت من نار و یکون علیه نصف عذاب اهل الدنیا و قد شدت
یداه و رجلاه بسلاسل من نار و هو منکس علی ام راسه فی قعر جهنم و له دیح یتعوذ اهل
النار من شدة نتنها و هو فیها خالد ذائق العذاب الالیم لا یفتر عنه و لا یسقی من حمیم جهنم
حاصل معنی آنکه مرویست از بعض اصحاب کبار که گفته ما دیدیم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میگریست آب
دامن امام حسین را چنانچه نمناک میکند مرد شکر تر و پیغمبر میفرمود حسین از منست و من از حسینم
دوست میدارد خدا هر کسی که دوست دارد حسین را و دشمن میدارد خدا هر کسی که دشمن
دارد حسین را حسین نوادهٔ من است از نواده ها لعنت کند خدا هر کشنده او پس جبرئیل نازل شد
و عرض کرد ای محمد بدرستیکه خدا میکشد بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار منافق را و فرق
ترمی میشود بسبب قتل پسر دختر تو حسین هفتاد هزار هفتاد هزار نفر از معتدین منافقین و بدرستیکه
کشنده حسین در تابوتی خواهد شد از آتش و خواهد بود بر او نصف عذاب اهل دنیا و تحقیق محکمتر
دستها و پاهای او را با بندهای آتشین و او را سرازیر میاندازند بر قعر جهنم
و از دود هاویه پناه میبرند اهل جهنم از شدت گندیدگی آن بار و کشنده حسین ابد الآباد با
این عذاب در قعر جهنم خواهد ماند یعنی او را نفسی عمیق نیست میچشد عذاب دردناک که همیشه
سستی در عذاب او و مرفوع شد از جهنم یعنی برمی و چرکی که از فرج زنان زناکننده خارج
میشود بعوض آب میدهند الا لعنة الله علی القوم الظالمین فیا اخوتی اسکبوا الدموع و اقلوا الهجوع
علی من فقدهم عظم فقد و رد فی الخبر عن اهل العلم و الاثر عن منذر الثوری قال سمعت
الحسین یقول من دمعت عیناه فینا دمعة او قطرت عیناه قطرة بوأه الله فی الجنة حقبا
پس ای برادران من بر زید کمک چشم را و کمتر نمایید هجوع را فانه قلیل لمن یعقل تا نماید عظیم و مصیبت تا نهایت بزرگ
مرویست از اهل علم و اخبار از منذر ثوری گفت شنیدم از امام حسین علیه السلام که میفرمود کسیکه بگرید و
در مصیبت ما یکدمی یا قطره از دیدگانش بگونه اش جاری شود بنا میکند او را خدا بنیتم در بهشت حقبی عذاب الله
قال انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی و اعتم لمصابی که حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود من کشتهٔ اشک چشمم بمن اشک ابدی شیعیان و محبان ما مرام حاجات حزن است
و بسبب شفاعت نهان است مذکور نمیشوم نزد مؤمنی مگر میگرید و غمناک میشود در مصیبت من
الهیثم و عن علی بن الحسین علیه السلام انه قال ایما مؤمن ذرفت عیناه لقتل ابی عبد الله
حتی تسیل علی خده بوأه الله تعالی فی الجنة غرفا یسکنها احقابا فهذه و الله النعم العظمی

والثواب الجزیل

و مصابهم جسیم

والثواب الهنی الاهنی و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام مرویست که فرمود کدام مرد است
از دیدهای شما که اشک یا در مصیبت امام حسین علیه السلام تاجریان کند بر دیش بنا کند خدا بنیتم او را در بهشت
غرفها و کشکها و دسکرهٔ میکنند در آن حقبها بسیار و در حقب سیصد و شصت روز است و هر روز مثل عمر دنیا است از اول تا آخر آن
پس والله این نعمت بزرگ است و ثواب کواهست و کوارا ترست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود
رحم الله شیعتنا هر آینه تحقیق نزدیک است که گفته بطول حزن بر مصیبتهای جدم حسین علیه السلام و مؤمنیکه بگرید
و دیدهایش تا جاری شود بر دیش در حالت حزن در مقابل مخنیها و اذیتهای که بما رسیده از دشمنان ما در دنیا
بنا کند او را خدا بنیتم منزل صدق در بهشت الهیثم مرویست از زید شحام که گفت حاضر بودم در خدمت
ابی عبد الله علیه السلام و جماعتی از اهل کوفه و قبیله داخل شدند حضرت عثمان بن ابی عبد الله علیه السلام پس نزدیکتر
در نفط خود جایی داد او را پشت سر آن فرمود ای جعفر کجا قال لبیک جعلنی الله فداک قال بلغنی انک
تقول الشعر فی الحسین علیه السلام و تجید قال نعم گفت بلی خدا مرا فدا قرار دهد گردانند فرمود برای من بسرای بسیکه
تو شعر بگوئی در حسین علیه السلام و جمع میکنی عرض کرد بلی خدا مرا فدا قرار دهد گردانند حضرت فرمود بگو از شعرا حزن پس بخواند
و خواند و از اطراف خیمه حرم حاضر شدند صاری و جاری شدند بگریستن بر روی خود با رخش و ریش عنبرین سرشک
میبارانند از فرمود یا جعفر و الله لقد شهد الله و ملائکته المقربون هیهنا یسمعون قولک فی
الحسین و لقد بکوا کما بکینا او اکثر لقد اوجب الله لک یا جعفر فی ساعة الجنة باسرها
و غفر لک ذنوبک بعدد کل منبر و کل خطوة خطوتها الی منبر هر آینه تحقیق شاهد شده خدا و ملائکه مقربان در اینجا شنیدند سخن
و قول ترا در مصیبت امام حسین علیه السلام و ملائکه گریستند یا بسیار تر گریه کردند هر آینه تحقیق واجب کرده اند
خدا ترا ای جعفر همین ساعت بهشت را باسرها و آمرزیده شده گناهان آن و بخشیده ترا از گناهان تو و نیز
فرمود ای جعفر آگاه باش که هیچ مؤمن عرض کرد بلی ای سیدی قال ما من احد فی الحسین شعرا
فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له یعنی فرمود نیست کسیکه در حق امام حسین مرثیه گوید
و بگریاند بسبب شعر او کسی را مگر آنکه واجب کرده است خدا بهشت را برای او و دیباچه مزد
او را که شعر انشا نموده است و الهیثم عن الصادق علیه السلام انه کان یوم العاشر من محرم تنزل ملائکة
من السماء و مع کل ملک قارورة من البلور الابیض و یدورون فی کل بلد و محلس
یبکون فیه علی الحسین فیجمعون دموعهم فی تلک القواریر فاذا کان یوم القیمة
فتلتهب نار جهنم فیضربون من تلک الدموع قطرة علی النار فلا یبقی فی جهنم
الحسین ستین الف فرسخ حاصل آنکه حضرت صادق علیه السلام فرموده و فیکه روز عاشورا محرم
شده نازل میشوند فرشتها از آسمان و با هر فرشته شیشهٔ از بلور سفیدتر در دست
دارند و میگردند در هر خانه و هر محلس میگریند بر حضرت امام حسین علیه السلام پس جمع میکنند اشک
چشم گریکان را در آن شیشها پس چون قیامت برپا میشود پس شعله زبانه کشد آتش
جهنم پس میزنند از بین آن بقطره چشم یکقطره بر آتش جهنم پس مرتفع میشود آتش جهنم از مسیر یکه
امام غریب و مظلوم حسین علیه السلام نصف فرسخ یعنی میگریزد نصف هزار فرسخ فصل ۵
ایا شیعة المختار نوحوا المصرع الشهید و بالدموع الغزیرة جودوا قطاه الجاریات تبکیه

ویقیق علیه بعد ذاک صعید ۞ وال رسول الله یشهد فی الملا ۞ وال ابن هند فی الندی وتعود
ورأس الامام السبط بین ذابل ۞ طویل علی راس السنا یعید ۞ وینکته بالخیزران شماته به وسروا
کافر وعنید ۞ یرنن النساء الفاطمیات حسرا ۞ علیهن من نسج الثکول برود ۞ نوار بخیل بشن
الوجوه تفجعا ۞ وتلطم بالایدی لهن خدود ۞ وفاطمة الصغری تعانق اخیها ۞ سکینة خوف السبی
وهو مکید ۞ وزینب بین النساء قلیبها ۞ قریح فما الاحزان فهو مکید ۞ تقول والاحزان فی القلب
مبدح ۞ وسبل الاسرا لهم معید ۞ اخی یابن امی یا شقیق وسندی ۞ ومن لی من دنیا الانام عمید
علیک علیک الذاریات ذوارق ۞ واما دموع المرسلات تجود ۞ اخی ثلم عرش الدین واهتز
عرشه ۞ وعطلت منه اذ اصیب جدود ۞ اخی من یلم الشمل بعد شتاته ۞ ومن لبناء المکرمات یشید
مصابک یا کل قلب صیبة ۞ سهام الحتوف القاضیات تبید ۞ وللهم هم والزفیر زفیر ۞ والحزن حزن
زاید ویزید ۞ فقوموا باعبا العزاء فانه جلیل واما غیره فزهید ۞ والمنیة اجمل

عن کعب الاحبار حین اسلم فی ایام خلافة عمر بن الخطاب وتجمل الناس یسئلون عن الملاحم التی تظهر فی
اخر الزمان فکان کعب یخبرهم بانواع الاخبار والملاحم والفتن التی تظهر فی العالم ثم قال واعظمها
فتنة واشدها مصیبة لا تنسی ابدا الا بدین مصیبة الحسین وهی الفتنة التی ذکره الله تعالی فی کتابه المجید
حیث قال ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس واما فتح الفتنة فقتل هابیل بن ادم وختم قتل الحسین
اولا تعلمون انه تفتح یوم قتل ابواب السماء ویؤذن السما بالبکا فتبکی دما فاذا رایتم الحمرة فی السماء
قد ارتفعت فاعلموا ان السما تبکی حسینا فعند ذلک یا کعب لم لا تنعقد السما کذلک ولا تبکی دما لقتل الا
بنیاء ثم من بعدهم افضل من الحسین فقال وبحکما ان قتل الحسین امر عظیم وابن مستهل المرسلین وانه یقتل
علانیة مبارزة ظلما وعدوانا ولا تحفظ فیه وصیة جده رسول الله وهو مزاح مائر وبضعة
من لحمه یذبح بحضرته کما یذبح الکبش فوالذی نفس کعب بیده لتبکینه زمرة من الملائکة فی السموات السبع
لا یقطعون بکاءهم علیه الی اخر الدهر وان البقعة التی یدفن فیها خیر البقاع وما من نبی الا و
یاتی الیها ویزورها ویبکی علی مصابه ولتکونن بلاء فی کل یوم زیارة من الملائکة والجن والانس
فاذا کان لیلة الجمعة ینزل الیها تسعون الف ملک یبکون علی الحسین ویذکرون فضله وانه یستقی فی
السما حینا المذبوح وفی الارض ابا عبد الله المقتول وفی البحار الفرخ الازهر المظلوم وانه یوم

قتله تکسف الشمس بالنهار ومن اللیل یخسف القمر وتدوم الظلمة علی الناس ثلثة
ایام وتمطر السما دما وتدک الجبال وتعظم البحار ولو لا بقیة من قتلته وطایفة من
شیعته الذین یطلبون بدمه ویاخذون بثاره لعذب الله تعالی من السماء احرقت الارض ومن علیها
ثم قال کعب یا قوم کانکم تتعجبون مما احدثکم فیه من امر الحسین والله تعالی لم یترک شیئا
کان او یکون من اول الدهر الی اخره الا وقد فسره لموسی علیه السلام وما من نسمة خلقت الا وقد
رفعت الی ادم فی عالم الذر وعرضت علیه ولقد عرضت علیه هذه الامة ونظر الیها
وعلی اختلافها وتکالبها علی هذه الدنیا الدنیئة فقال ادم ما لهذه الامة الزکیة وتلک الانبیا
وهم افضل الامم فقال له یا ادم انهم اختلفوا فاختلف قلوبهم سیظهر دین الله فی الارض کما
قابیل حین قتل هابیل وانهم یقتلون فرخ جلیل محمد المصطفی فتحت مثل ادم مقتل الحسین
ومصرعه وتوبة تقترحه فنظر الیهم فراهم مسودة وجوههم فقال یا رب البسط علیهم الا
تنقما کما قتلوا فرخ نبیتک الکریم علیه افضل الصلوة والتسلیم اذا ابصرتک العین من بعد غار
وعارض فیک الشک ابنک القلب ولوان فوها یموت لفادم ۞ ینمک حتی تستدل بک الرکب
عندها من انکم بروایت منتخب الجامع از کعب الاحبار وفیکه سلمان شه در زمان خلافت عمر بن
وحرم پرسیدند از مدحم جانسوز حسین که ظاهر خواهد شد در آخر زمان وکعب جزء میدهد بر زبان از
اقسام خبرها وملاحم وفتنها را در عالم ظاهر میشود نزد فهم وبزرگترین فتنها وسخترین مصیبتها که ظاهر خواهد شد
بعد از هشت تا ابد الآباد مصیبت امام حسین است وچنان فسادیت که خدا در قرآن ذکر کرده ظهر الفساد فی البر
والبحر بما کسبت ایدی الناس انکار نکند در صحرا و دریا با نجز بکه کسب میکنند بادست مردمان وهیت کوار اینست کشاده شده
بر قتل هابیل پسر ادم و تا آخر رسید بقتل حسین م و ما نمیدانیم بدرستیکه کشاده کرده درهای آسمان
و انبار شده مر آسمان را بگریه پس کریست نون پس فحکیه مر میشود سرخ مر و در آسمان بلند شده
پس میشود بدرستیکه آسمان گریه میکند بامام حسین پس گفته مر شده ای کعب چرا گریه آسمان حسین
گریه میکند و خون میگریست در قتل یحیی ابن زکریا یکخون نه بلکه خون زیاده تر از حسین پس گفت وای
بر شما بدرستیکه قتل حسین م امر بزرگ است و فرزند آقای پیغمبران و میرسد بکشته شه عدیله و انتقام
باظلم و عدوان و دشمنان و نکرده اند در حق و میت چنین بزرگوار پیغمبران خدا بود و حسین منتخب
از پیغمبران و بضعه است از گوشت پیغمبر و عرض کرد بدرستیکه جان کعب در دست اوست
هر آینه البته میگریند بر او ملائکه در آسمانها تا قطع میکنند گریه شان تا آخر دهر بدرستیکه
بقعه که دفن میشود در آن بهترین بقعهاست و میت در او پیغمبر میگریند بر او ملائکه مر آید بکربلا و زیارت میکنند او را
و میگریند بر مصائب آن بزرگوار و یکدیگر مر میرسند در هر روز بجهت زیارت از ملکها و جنها و انس و
ذکر میکنند فضیلت امام حسین و در بدرستیکه نام او در آسمان حسین مذبوح و در زمین نام اوست اباعبد الله
مقتول و در دریا فرخ الذهراء المظلوم و در روز قتل او گرفته میشود آفتاب در نهار روز
و در شب گرفته میشود ماه و تا سه روز تاریک شده عالم و از آسمان خون بارید و شکافته شد کوهها
و خشک شد دریاها و هر کاه منبع باقی مانده از فوران او و طایفه کار از شیعیان طلب میکنند بانون او

مردی از اهالی بلاد حضرت امام حسین را میخواند و باین روایت رسید که حضرت باقر فرمود که هر که از
دیدن او در مصیبت حضرت امام حسین ع بقدر پر پشه آب بیرون آید حقش گناهان او را بیامرزد
اگر چه مانند کف دریا باشد و در آنمجلس دو جاهل که مدعی لبّ حافظه و عقل ناقص خود اعتماد
تمام داشت گفت تعالی الله این حدیث صحیح نباشد و چگونه میشود که بواسطه گریستن بر آنحضرت این قدر ثواب داشته باشد و با این
بسیار گریم و از خجالت خجل برگشت و برخواست چون روز شنبه بنزدیکی آمد در زبان تعجد درت
کشوده و اظهار ندامت از گفتهاش نمود و گفت که چون شب از نزد شما رفتم در رختخواب خود
خوابیدم در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و مردم را جمع کرده اند و ترازوی اعمال
او نگه و صراط را بر سر جهنم کشیده اند و دیوانهای عمر او کشیده اند از آتش جهنم زبانه برافروخته اند و فصل خصومت
بجلوه در آورده اند در آنوقت تشنگی عظیم بر من غالب شد چون نظر کردم بجانب راست حوض کوثر را
مشاهده کردم و بر حوض مردم دیگران را دیدم که نشسته اند از نور جمال ایشان حجره بهشت روشن
گشته و جامهای سپید پوشیده اند و میگریند از مردی پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر نشسته اند
گفت محمد المصطفی و علی مرتضی اند و آن زن فاطمه زهرا است پس گفتم چرا سیاه پوشیده اند و میگریند
گفت بگریند برای روز عاشورا و روز شهادت پس بگریه افتادم و گفتم حضرت فاطمه زهرا
رفتم و گفتم ای دختر رسول خدا من تشنه ام آنحضرت از روی غضب بمن نظر کرد و گفت تو لیاقتی که
الهی میکردی فضیلت کریمی بر مصیبت فرزند پسندیده ما و نور دیده ما حسین شهید مظلوم ما
داری دهشت این خواب بسیار شدم داز گفته خود پشیمان شدم و اکنون از شما معذرت میطلبم که
از تقصیر من درگذرید کیفیت واقعه دیگر مؤلف حضور درست چنانچه امام حسین ع
در عالم صدق و صفا دون یقین و بلا چیفا نقطه مقصد و مآرب و جواهرات نفیس مطالب را که در عالم
خواب گیا بین نام و یقظا بکتب پرتو روح عالم آرا چهر آفتاب عالمتاب در وسط سپاه بدل
متمکن و پرتو رخشانی آن سیر نگهات سسته میکرد ناگاه خود را با جمع کثیر در ایوان خلد بنیان محمد
روضات رضوان منیع بکاه و وطفان زمین و زمان مدحتشم چه خوب میفرماید

در آن مقام عدیم المثال دیدم و بعد از تقبیل آستان بلند پاسبان و زیارت اذن
دخول با دیده پرنمک و قلب میگریان در رواقین امام غریب مظلوم قطیع الرحم جین داحی الورید
رحمانذ و سول الثقلین ابا عبد الله الحسین باکردن کج و قد صنوبر رجوع کنان خم رست تعظیم و ادب بر
پر الم مانند غلامان عاصی با دیده گریان و جگران طاعنی دل سوزان بعد از خواندن آداب دخول
یا الله آدخل یا رسول الله آدخل یا امیر المؤمنین آدخل یا ابا عبد الله الخ نگاهی در عالم
غیب دوسوی خطاب مستطاب در رسید ایها الزائر ادخل پس قدم جسارت بر داشته بروضه
جنت نگاهان گذاشته دیدم که حرم خالی از فروش و ضریح و صندوق مطهر علیه السلام برداشته اند تعجب
حیرا فزون تر گردید و در نخست زوار نجل و شرمنده شدم که بایشان قبل از زیارت قبر بوسه بر ضریح
روضه رضوان را از شعشعه طلا و طلع نقره و ضریح فولاد و صندوق و پوشش حریر ابریشم و دیبای
مقوف و مانند اینها اصلا ندارد گویا که عمارت گلخن و صندوق قبه مبارک عرش مثال مهبوت

مانده و بهر طرف نظر کردم چیزی بنظر قاصر نیامد تا بالاخره نام بر بالای سر مبارک را نظر کرده ناگاه دیدم شخصی
شجاع قوی در بالای سر رسن زنانی مبارک نشسته و عبای سیاه پوشیده و دست مبارک خود را از
آستین ردا بیرون کرده و قلابه سیمین آبداری از بالای عبا بسته و با این قلابه مطمح نظر مبارک
فرهه باشد تمام کرده میکند که دیده روزگار هیچ کس را چنین ندیده که اشک ریزی ابر بهاری
در جنب اشک باران آن بزرگوار اصلا نمود ندارد گاهی این اشک از غمام عین امام زمان مطیب
مرکز عالم امکان جاری و بارش ابر بهاری از آب در پیاله نسبت با علم فتوی معلوم گردید جناب
مولی الکونین ابا عبد الله الحسین روحنا و روح العالمین فداه آمد پس در حضور مبارک ایستاده عرض کردم
السلام علیک یا ابا عبد الله آنحضرت عالی المنزلت با لطف و مرحمت جواب سلام را دادند و
بهمان نهج تمام میگریست و با فقیران متابعت که میکردیم و آنحضرت مانند ابر بهاری قطرات
اشک چشم را مثل دانه مروارید اصفهان و جنات بر تارموس ریش مبارک منتظم میکشتند در این
حال پر غم و ملال بجلال فاخر فاخر رسید که بچه سبب ایام مظلوم پایین پا را مطمح نظر مبارک کرده با کمال
شدت میگریید پس صدر مبارک را منحرف کرده بچشم خونبار پایین پا را که مقابر حضرات
شهدا و کربلا بود متوجه شده دیدم که قبه برافراخته شبیه بمنبر حیدر اعنی جناب
علی اکبر مانند ستاره بهرام موکبه سپهر امامت از خانه برج قوس زین سعادت و شجاعت
بر میدان قتال شهادت نزول فرموده با کره عرعره نزع روح کثیر الفتوح فالتقت الساق بالساق
کرساق پای مبارک بخط باحرکت جزوی میپیچید و میکشید و خون از سر و مو تراوش بر دل میآمد و از حلقهای
زره و جوشن دم مشک فامش حبابدار جوشش میکرد خط و کلام علم حاصل شد که سبب گریه غریب
بیابان کربلا باین جهت است پس حضرت گریه میکردند ما هم گریه میکردیم ما در اینکه آنحضرت مائل بر
بکا بود و ما را نطقی نبود که بگوییم زبان برآریم بواسطه اینکه ما در میکردیم التفات نباشد کسیرا جرئت
نمیباشد که تکلم نماید تا اینکه با نگشتان مبارک اشک چشم خود را پاک کرده بگوشه چشم دلالت
از الطاف بالغه جانب ما روسیاهان را منظور داشتند فقیر این را مؤلف حقیر عبارت کرده که
تیغ زبان را از زلال سئوال مقبول رایان دریاب میمانیم پس چند فقره مطالب را بتحقیق که جواب
شافع بهمند یکی اینکه عرض کرده یا ابی انت و امی و دوحی یا ابن رسول الله بسا شخاصیکه
مقصر و عاصی و گناه کار باین آستان آسمان فرسا فرشته مطاف روی نیاز میگذارند
و مقبل و ملثم و میبوسند آیا شما علیهم السلام در موقف سؤال کسیرا که آستان مرا زیارت میکند
از درم نا امید برنمیگردد فرمودند بلی عرض کردم کسیکه در تعزیه شما بگرید و خیر و خیرات دهد و چای کند و زوار
باشد اجر او چیست فرمودند همه اینها را شفاعت میکنم و داخل بهشت خواهم کرد عرض کردم
مارو سیاهان را و احجار و آستانه مبارک را نمیشود فرمود مأذون نیستید عرض کردم کدام بقعه از این بقعه مبارکه
بهتر است فرمودند باید باز برگردید بروطن مألوف تا خودمان عرض کردم فدای تو شوم میگویند ما همه
خوف است فرمودند باک ندارید و نترسید که با سلامتی میرود که چشم اهل و عیال شما در راه است
و منتظر و مترصد همستند و لیکن بروستان ما سلام مرا برسانید و بگویند هر وقتیکه جوانی جرده را
بگریند این جوان ناکام من علی اکبر را بخاطر آورده بگریند و هر وقتیکه آب سرد را بنوشند تشنگی

مرا بخاطر آورند و در هر جا که دیدند غریبی مرده است غریبی دیدند کسی مرا بیاد آورد و تذکر دیگر چنانچه در خطبه
ایها الشیعة لا تنسوا قصدی تربتی یعنی ای شیعه من ترک نکنید قصد زیارت تربت مرا خطبه کلام
فرمودند هر آینه من غریبم و فریدم و مظلومم و شهیدم و لب تشنگی و عطشانی مرا از یاد نبرند و عند
شرب الماء البارد چنانچه فرمود شیعتی ماء ان شربتم ماء عذب فذکروني او سمعتم بغریب
او شهید فاندبوني لیتکم تروني یوم عاشورا جالسا تنظروني کیف استسقي للطفلي فابوا
ان یرحموني و سقوه سهما بعینی عوض الماء المعین یالرزیة و مصاب هد ارکان الحنین
و یلهم قد رجموا قلبي و سقوا الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتي من کل حین
یعنی ای شیعه من چون آب گوارا و سرد و شیرین نوشیدید مرا بیاد آورید و یا هنگامی شنیدید غریبی و
مرده ام بر من نوحه و ندبه بکنید آرزو میکنم شما را در روز عاشورا جهت نظر میکردید نیز با حوال من بچه سان
آب خواستم فرزند شیرخواره ام علی اصغر را حاضر شا کردند بر بالین که رحم نمایند مرا در رحم نکرده آب ندادند
که سیراب نمایم آن طفل را از شدت عطش در پستان مادرش شیر نبود و دیده دوا مصیبتا خواب
شده رکتهای گردن دراز و ای بر آن کسانی که پاره کردند قلب پیغمبر انس و جن را پس لعنت کنید بر آن
ما دامیکه قدرت و توانائی دارید شعار شما در هر وقت ممکن است شما را فرد در دوم هزار
موجه دریای خون شود بدرستیکه کریمیست رحمان ناخدا خدا فلما انخفضت چنان
که پدید میکرد که زمین و زمان و جنبنده و انس و ملک و جن و طیور و سمک و کلک و کلا سوا ارطاهر او باطنا کریان نوحه
پس عرض کردم فدای تو شوم چه نکته مرخص میفرمائید این فقیر را که بوطن مالوف مراجعت نمائیم
پس مرخص فرمائید در فوق مناره رفته و قصیده که در وصف آل محمد گفته بخوانم بعد از
استیذان و استرخاص رفتم بر بالای منارة که در طرف قبلگاه است دیدم که اهل عرض کرده اند جمله
از بلدین نوع بشر الم و بر پا ایستاده اند با هزاران انواع و اقسام مشغول نعزیه داری و ستة
پس چند فریاد شیوا که خواندم و با صبح و آواز کریه میکردم ناگاه دیدم ابوین حقیر ندا میکنند
از فرزند ما بیدار شو این چه حکایات و سوال و جواب و نوحه و قصیده و خواندنیست که ما را بگریه آوردی
چون بیدار شدم خود را با چشم گریان و دل سوزان و بی طاقت دیدم و گفتم این فراد
فاتیت عزیزي عند راسي آلا دانیت بین النوم و الیقظی موتیا حسینا حزینا باکیا
فقد بکیت و کم ماسکی الله عند ضریح المقدس کالغمام بالشذا قلت لنفسي لیت سبکی امام المذنب
فعلمته بکی لامنه سید المصطفی فرأیت علیا فالتقت الی بالشاق فدمائه سائلا لافانت الدما
و ایدی با عزیز مناسب مقام است ارادت ترا بجواب دیدم با تبه لب برکف تو نهاده دیدم با اشتر
بیدار شدم کسی ندیدم با تبه لا حول و لا قوة الا بالله پس کیفیت واقعه را بوالدینم
عرض کردم چنان شیون کردند که تمام همسایگان بناله در آمدند الحاصل در هر مجلس نقل میکردم شنونده کان
دیده گریان و سینه سوزان مرخص شدند تا بعد از این ناظران و سامعان و قائلان این واقعه
تحت حمایت سرشت بد مند باشند و در تاریخ ۱۲۶۳ روز سیم ایام تشریق که لبیک داعی بعا
بود باین فیض عظمی و نعمت کبری یعنی بزیارت آنجناب فایز شدیم و در روز چهارشنبه آیه جزء
مشتمل بر سر سلامتی و تعزیت داری ائمه هدی علیهم السلام شهد مؤلف حقیر غریق بحر معاصی و اشتباهی

نمود و ذکر آن نامناسب نخواهد شد که برادر دیگر یعنی ماجور و مثاب باشند و حقیر را از دعای
خیر فراموش ننمایند هر چند یکه چاپ و مطبوع داشته اند بجهة تتمیم در اکثر مجالس میخوانند
و در تاریخ سلخ شوال المکرم ۱۲۶۳ طاقت را تاب که نخواهد چنین بگریه پرداخت رسانیدم
بعد از زیارت در ایوان مبارک در محضر اعراب و مجاورین و شیخ بشیر آغا و نوکران و خدام
شارح الالقاب خواندم و مناسب اشاره میکردم مانند ابر بهاری گریستند و دعای خیر دادند
و اخذ نسخه کردند و شیخ بشیر سند گرامت نمود یکدسته تربت خالص که روز عاشورا غسالگاه
مرحوم شده از جمیع دنیا و ما فیها بما لو و لکن چند سطر نگاشتم بالاخره مفقود شد انه
یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین و لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون اللهم اصبر علی محمد و آله ذوا الشان
انه سید النبی الامین و الجان المصباح الداجی و اللواء الشفاعة و الاحسان یا رسول الله
احسن الله لک العزاء فی ولدک الحسین بکربلاء و وصیه قاسم الخیرات طوبی و البشری
الشجاع الغضنفر الحارث بدین الله المتانی نوح البتول العذراء ذو اللؤلؤ و المرجان
یا ولی الله احسن الله لک العزاء فی ولدک الحسین بکربلاء و ابنیه امام السیدین شبلی الحسنین
و الجنان القبیلة المکرمة العلیلة ذات الاحزان الولیة الله و حی معدن اللطف و الامان
مرجانا یا فاطمة الزهراء احسن الله لک العزاء فی ولدک الحسین بکربلاء و الحسن المحسن و العز الشرف و الاحسان
المقتول بالسم لنقع الحاسن الحسنا الذی عز من مد السن اللسان یا امام حسن احسن الله
لک العزاء فی اخیک الحسین بکربلاء و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من
الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین و هو سبط محمد المصطفی و شهید العدوان فبکی علیه النجوم و السماء و الرضوان مولانا
ابی عبد الله الحسین غریب الاوطان یا حسین مظلوم احسن الله لک العزاء فی ولدک علی الاکبر بکربلاء
و سلبوا نسوته و بناته هو ذبیح العطشان و سلبوا رداءه و کان فی الکربلاء عریان قد ذبح کل

یا حسین شهید احسن الله لک العزاء ۰ فی احیک القباب والتشهد ابوبکر بلاء ۰ الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون ۰ وعلی الشجاد والباقر وهما الانهران ۰
وکانا فی المصاب شاکرا علی الله المتان ۰ ثم الصادق والکاظم وعلی سموا المکان ۰ احسن الله
لکم العزاء فی جدکم الحسین بکربلاء ۰ ثم التقی والنقی اللذان هما البحران ۰ ثم الحسن
العسکری وانتم امام الثقلان ۰ ثم القائم المهدی صاحب العصر والزمان ۰ احسن الله
لکم العزاء فی جدکم الحسین بکربلاء ۰ اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک
هم المهتدون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان وللمؤمنین والمؤمنات انک نعم الاحسان ۰
ستیما عبدک الرضا محمد وآله بالنجاة واحشرنا فی زمرة الحسین ۰ وارزقنا زیارة الحسین بکربلاء
بحق محمد وعلی وفاطمة الزهراء ۰ والائمة الباقین من آل المصطفی ۰ کیفیت واقعه زن صالحه از اهل قریه لاله ارشادیست برای اهل عزا در مصیبت امام غریب از قضا

سرآمد پریشانان عصمت وعفت محبوبه خاندان امامت ولایت ۳ در تاریخ سنه ۱۲۵۱
زینب نام ساکنه قریه لاله که در یکی فرسخی دار المطهر یزد واقع است واز قدیم الایام از محلات
شهر یزد محسوب بوده وبهیت الاول قابل واهل آن پیوسته بتعزیت داری حضرات آل الله
راغب ومایل سعی کوید دوضه ماه خدها سلسال ۰ دوحه سجع طیرها موزون
۲ چیز باغهای مرغوب وآبهای مطلوب حق آبی دارد که قنات نقاب میکوید وخلوق از آن
وقتیکه استعمال میکنند وبدن خوامیدمیدمند نفع مرسانند ضعفه کوید که در شب عاشورا بعد از
تعزیت داری خواب بر من مستولی شده دیدم که در مسجد همان قریه لاله تعزیت امام حسین ۲۴
برپاست وبعد از روضه خوانی چند نفر زنان بنای پرسش ودرست اینان سطلها پر از لبنج
پلو وگوشت پر عطر دار وحلبی غذا در کوشه قرار کرفتند وبعد دیدم سه نفر زن باعبا ودو
قار کرسیا پرسیده لهذا با خدام بسیار وارد کشتند یکی از آنها علیله وضعفه ومتشخصه بوده وقدار چهل
کمان وعصا وبردست کرفته بوده با حالت تکلاء وندبه وکریه داخل پس در محوطه بعزاء داران تقسیم
نمایند این طبخ را بچ نفر زن یکدر طرف رفتند ودیکر در طرف چیزی بوده بنار تقسیم کذاشتند و
هر کس از یک سیر میدادند چون یک سیر برای التفات شخ بر بستمال کذاشتم وکفتند بکیر این را برو
علامه رضا کو نواف جزا بابن برسان که او هم نخوابیده وبراحوالات جان کداز شهدای کربلا تاما والله
قسم نوکر خدا متوجه بوده کاهی مطالعه کتب میکرده ویکریسته وبکریانیده چون زحمت زیاد کشیده

از انجمت [illegible]

از انجمت [illegible] کرم وکسیکه در حق ما هرقدر یکنه زحمت بکشد اجرش افزون خواهد شد
ضعیفه کفت باحیاء ادب پرسیدم من شما را نمی شناسم وشما نان را نشان بدهید قربان
شناسم همان زن سیاه پوش که مسجد ومنبر وحسینیه انس در ظاهر وباطن تعظیم آن بانو
مکرر میکردند آنهی کشید پس از یکه در جانب راستش بلوفرمود امنیت مادر امام حسین جناب فاطمه زهرا
دختر رسول خدا زوجه علی مرتضی صلوات الله علیهم در مصیبت فرزند خود قدرش کمال شدت پس عرض کردم
توکیستی فرمود منم مبتلا درد وتعب محنت دیده وغم کشیده زینب نظم
اندر آیین محبت صادق است ۰ هر که را نقد محبت آزموده است ۰ ابتلای این بلا معیار اوست
عرض کردم آندیکر در جانب چپ ایستاده کیست که با شه فرمود کنیز معصوم ومحبوم خواهر من است الحمد لله
نظم
هر که زشه این کوارا بعل کون ۰ چشمه چشمش شود در یای خون ۰ با کوهر اشک در میدان عشق ۰ خون خود از چشم میکاهد عشق
پس زن کوید عرض کوم آن طفل یتیم آیا کیست که با لب پریشان است فرمود عندلیب کلشن
ندیده نور دیده برادرم حسین میکنه است نظم
پس از زمین نام نشان نالهٔ وفریاد از سطح زمین باوج عتوق رسید
پس هم لذکر شدم وچیزی ندیدم وصبح روز عاشورا تعقل این رؤیا را نمودم که حقیر در همان شب
مهمان بوده واداب ریحان جاری بوده وچنین فرکوده وخدا وائمه هدی علیهم السلام شاهد است که
همان شب نخوابیده بودم ورجوع برکتب مصائب میکردم وخوابش صحیح بود ولکن همان زن صالحه
که مسنه شده ودر حال حیات است کرسنه ۱۲۸۶ نه دنباسته روز شام ونهار میل نکرد وکفت
از عطر مجالس آن بانوان مکرر وبوی از خیر آن سیر شده ام میل ورغبت برا کل وشرب
ندارم الناس مجزیون باعمالهم فان خیرا فخیر فان شرا فشر هیچ مردم جزاء من یابند
بسبب عملهای خودشان پس هرکاه عمل خیر بکنند جزاء خیر من یابند چنانچه سبق اشاره شده که در بهشت
دار دشده خیر نام نهریست در سدرة المنتهی که اهل بهشت آزآن منتفع شوند وحوریان نار بنای
در در آن میروبند وقتیکه بر یکدیکر یکی را اهل بهشت میبرد در جای آن حور دیکر خلق
عالم نیز خلق میکند که در آنجا محل نقص ندارد اللهم ارزقنا بمحمد وآله علیه وعلیهم السلام الیوم لقیام
وکسیکه عمل شر نماید جزاء او جهنم است ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار هرکه با آل عبا در افتاد برفتاد وای بر احوال کسانیکه مخالفت
اولاد علی نماید برجهنم خواهد افتاد مقصد مطلب اینست چنانچه در کتب متعدده مذکور است در
ایام سلف مردی بوده صالح که بتعزیت داری امام حسین ۴ قیام میکرد قضا را روزی ده من
برنج خریده بود که بخدمت حسان مخفی پس شبی در خواب دید که حضرت امام حسین ۴ برات
بمردم میدهد ۴ ودر برات برسم التفات فرموده دیدم که برات نه من است عرض کردم فدایت
شوم یکمن کم است ومن ده من طریا بودم فرمود آنچه که بمن رسیده نهایت چون بیدار شدم
از زن خود پرسیدم برده من برات نداد وبرنه من برات عطا فرموده این قدر رسیده
زن کریه نموده وکفت خواب نورانیست یکمن را من برداشته بودم که مصرف علیل
نمایم پس از توبه کردن همان برنج را با نحضرت خیرات دادند مکر نخوانده اید آیه شریفه

فسیرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون بقول مفسرين بعنى زود ببينند خدا بتوبه عمل شما را وپيغمبر خدا
مى بينند عمل شما را و مؤمنين مى بينند عمل شما را جناب صادق عليه السلام فرمود والمؤمنون ائمه اند
دو خطه فرد ديگر دركل بحار و ساير كتب معتبره مذكور است كه در مدينه مقوره زن فاحشه با فعال قبيحه
مشهوره بود همسايه داشت كه هميشه مشغول عبادت جناب سيد شهدا عليه السلام بود روزى باجمعى مشغول و يك بار كه بود
كه برسر آنها طعام مهيا كنه از قضا آن فاحشه آتش خرد رشته آمد كه آتش بردارد ديد كه آتش خموش و طعام غير مطبوخ
گويده بنا نمود بر برسش كردن آتش پس حرارت آن بدستش تاثير كرد چند قطره آب از ديده اش بيرون آمد و آتش
برداشته برگرديد چون تمام تابستان بود و آن زن خانه نيز نخواب قيلوله عادت داشت نزديك ظهر خوابيده همانجا
در عالم رؤيا ديده كه ملائكه غلاظ و شداد غل در گردنش انداخته تشديد و تهديد ميكنند و ميكويند ترا بايد
بجهنم اندازيم هرچه فرياد كرد كسى بفريادش نرسيد چون بكنار جهنم رسيده خواستند كه او را بدوزخ اندازند ناگاه
شخصى نورانى برايشان صيحه زد كه دست ازو برداريد ملائكه باو رسيده عرض كردند يا ابن رسول الله اين زن
فاحشه و مرتكب افعال قبيحه است و مورد چنين است لكن چون امروز داخل در مجلس عزادارى سيد شهدا شده و ذره يك طعام
روشن مخصوص ديدان سبب دستش سوخته و چند قطره آب از ديده اش بيرون آمده است لهذا او را برگردانيد ملائكه گفتند
عرض كرديم كرامة لك يا ابن الشافع والشفاء آن زن روى بآن حضرت كرده عرض نمود من انت
فداك ابى واقى قال انا الحسين بن على بن ابى طالب پس آن زن از خواب بيدار شده بتجيل تمام
خود را بآن مجلس رسانيده خواب خود را نقل نمود گريه نالها كرده چشم روزگار ديده بعد از آن توبه كرد
بصدق نيت و خلوص عقيدت باقى عمر خود را صرف عبادت خدا و دوام عزادارى و گريه و زارى جناب سيد الشهداء
نمود فرحم الله امواتا ما يبكون او يبكون على الحسين خدا رحمت كند هر ميت را كه گريه مى كند و يا ميكريانند بر امام حسين
دايم زجوى ديده ما مانند ميرود بهر نهال تشنه كه محكم كريه
اجى لى فغان برآر كه در مانده كشته است شهزاده دلاوران
بجهت آن كه بگذ بخار اشريف بيوت از ناله و زارى در ايام سيد شهداء و اذ بارى و غمخوارى فاطمه زهرا بر مزار زيرا كه خواتون
جنات هميشه در گريه و ندبه است
جناب احمد مختار صلعم فرمود با صحاب خود در خانه اى كه بنشينند و صحبت كنند و صبر بر بلاء نمايند دوست
بر دشمنها نگيرند و زبانهاى خود را محافظت كنند و عجله ننمايند در آنچيز كه حقشان او را تعجيل نفرمود
پس بدرستيكه هر گاه بمردم از شما بر فروش خود و بر معرفتى از حق پروردگار خود و حق رسول او
مرسد ميمرد شل كسيكه شهيد مرده باشد و اجر او بر خدا ثابت است و مستوجب بهشت بثواب
آنچيز كه فصه كه است از عمل صالح و نيت او قايم مقام جهاد بدست و تيغ اولاد و هر كسيكه
از براى هر چيز مدت و نهايت است
در كتاب انيس الذاكرين از منبع ادبيات حروف
كه گفته كتابى از خزانه شاه بيرون آمد كه اين حكايت را بخط كه بجوان روضه خوان زاده
نقل كرده كه يكشب در عالم رؤيا ديدم كه در باغ زيباى افتاده و چهار نهر جارى بخط پس زنى زيبا پوش در كنار
يكى از آنها نشسته و جگر خون آلوده در دست گرفته هر وقت كه آن جگر خود را بآن نهر ميزند
و ناله ميكند آن چهار نهر كلها خون ميشود چون نزديك رفتم و ديدم كه واى مظلوم مادرى غريب بادر خود
بكشته كشته كان ترا كه ترا فرستاده اند چرا نكشتند كه جدم خاتم الانبياء و پدرم على مرتضى و مادرم
فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبى و خودم كه شوهر زاده چند ايام و قتيكه ترا باين تشنه و ستم كرده شهيد كردند

آن جوان گريه

آن جوان مركوبه ديدم جوانى در نهايت آن زن ايستاده كه گويا دوباره سر انور شريف بدن شريفش ملحق كرده
و يك خط سرخى بدور گردنش نمودار بود گفت اى مادر بخدا قسم قدر و منزلت خود و بانيان شما
دانم قبول كردند و مسرور از فقا بر بدن پس نزديك رفته عرض كردم بخدا كه شما كيستيد آن زن
فرمود منم فاطمه زهرا و اينست نور ديده ام حسين سر جدا پس بقدمش افتاده گفتم اى خاتون من
ميخواهم در مصيبت پسرت شعرى بخوانم گفت اگر طاقت ندارم فرمود اين شعر را بزبان من
بگو پس باگريه و ناله فرمود والله والله ان ليت هذا الذبح كان بمنحرى و ياليت هذا السهم
كان بمهجتى پس گريان و هراسان از خواب بيدار شدم يادى اى سنيعه چقدر رسيا بزبان
خامه مشكين ختامه چنان توجيه بيان ميكند كه از شقق خون جامه در بر يك نهر آن
سه نهر ديگر ز نالهاى بخون ميشد ستوانش اينست هر وقتيكه فاطمه در بر يكى از خامس آل عبا
گريه ميكرد تاثير سيلان آن ديدان فرزند بانيان و تا دسخنشان يكى چنين فاطمه زهرا در نزد عارضى
بگريد على عالى ميگريد و از اين تاثير حزن مجتبى ميگريد و بپيغمبر خدا ميگريد و ائمه هدى ميگريند چون
امام عليه السلام قلب عالم است و قتيكه گريست جميع ما سوى الله از عرش تا بفرش از حزن و ملك
و انس و سمك و جنده و پرنده بموجب احاديث عديده ميگريند گفته ذكر اين يكى خفى و آن يكى جلى
وجه ديگر اينست چهار نهر حداق فاطمه زهرا است اول رود نيل دوم جيحون سيم نهر بلخ كه سيحون است
چهارم فرات است شايد انجناب عمدا متشبه و مشتبه در نظر آن جوان در نهر فرات بوده باشد
كه منبع اين چهار نهر از بهشت است كه مشعشعه بشوى رخوت خون آلود نمايد در فرات حزن
باب بحسرت اى فرات ترا مانع شد نداز حسين تشنه جگر من كه آب نداد اى بايد باخون
فرزندم ترا لاله گون نايم هر كس بيند بر احوال فرزندم حسين بگريد و بر قاتلان او لعنت كنند
پس بيمار از مؤثر آن سه نهر نيز لاله دار گلگون شدند الحاصل آه آه معنى ذبح معلوم است
آيا ميدانيد سهم كدام سهم است اگر عرض كنم آن سهم بود كه سه شعبه داشت بر سنيعه اش زدند
واز عنق گذشت و يا آن تيرى بود كه از نافه مباركش زدند بر گردنش راگسيخت و چنانچه در روايات
مفجعه گويد و اجاحى الوتين و آن تيرى بود كه از دهان مباركش زدند از حلقش بگيش بيرون آمد كه ركاب گردن مباركش را بريده
و يا آن تيرى بود كه باز هر سيراب گوهر نثار جبين مباركش زدند از پشت سر مباركش بر گذشت و يا آنكه
تير ابو الحتف ملعون بود بر حلقوم ناز كش كه بوسه گاه رسول خدا بود وارد آمد تفصيل مذكور خواهد شد
انشاء الله از آنجا كه رسول خدا فرمود القلب يحن الى القلب و حديث ديگر وارد شده كه روح را در ثواب و شتاب
ندانيد كه ايشان شما را نيز دشتاب دهند هر چند فاصله بسيار باشد كه تاثير ميكند چنانچه حقير در ذيقعده
عديده بتجريه رسانيده است از جمله يكى اينست در تاريخ مشتمل بر والده ماجده ام بر ادرم من را
على محمد جوان خوش خط عالم و عامل مؤدب آراسته و وطن مالوف دار السلطنه يزد عازم جادم بزيارت
عتبات عاليات و سايرا ماكن مقدسه على ساكنهم السلام شدند در شب ۱۸ شد سوال لكرم
در منزل باسنيج بيتوته كنيم بعد از ادار فريضه صبح كوچ كنيم و ما چند نفر بايم ايشان را چنين
وداع كنيم و مراجعت نمايم چنين بجماعت ياغات رضوان جايگاه حاجى زراعت اسنو شيخ الله سلام
طايفه زراه رسيدم متر نم چند بيت شده با شدت گرسيم خلاصه بعد از ده روز برادر مذكورم طايفه را

نوشته فرستاده بله دیدم نوشته است چنین بنیم فرسخ کاروان سرای شنبه رسیدیم ناگاه در فراق
شما متمسک بر چند بیت شده خواندم و گریستم باشد که تمام یقین دارم که شما هم گریه کنید
بتاریخ ساعت بخوانید ملاحظه کنید صحیح نوشته بود در همان ساعت من گریه کردم او نیز گریه نمود بله
ویا بعکس پس این آیت معنی اثر عوفر چنین در نالهٔ رعیت چنین تاثیر بهشد ای شیعه بدانید
امام زمان ع که قطب عالم است در مصیبت جد بزرگوار سخن بنالد دگر به نماید پس جمیع ذرات
کائنات میگریند

فی مفتاح البکاء عن التهذیب فی زیاداته باب الصیام عن الباقر ع یخرج القائم یوم
یوم عاشورا الیوم الذی قتل فیه الحسین ع و ایضا فیه فی الباب المذکور عن الصادق ع
کان رسول الله ص کثیرا ما یتفکر یوم عاشورا فی آفواه اطفال المراضع من ولد فاطمة
من ریقه و یقول لا تطعموهم شیئا الا المیل و کانوا لا یرون فیق رسول الله
قال و کانت الوحش تصوم یوم عاشورا علی عهد داود ع یعنی قرع ع فرمود خروج
میکند قائم ع روز شنبه یوم عاشورا روزیست که کشته شد در آن روز حسین و نیز روز تهذیب آدم حضرت
صادق ع روایت کرده است که بود حضرت پیغمبر خدا ص بسیاری آیا جبرئیل شود عاشورا در دهن کودکان
شیر خواره از اولاد فاطمه ع و میگفت اطعام نکنید نهال چیزی از خورد و نیدها مگر
در شب و بعد عامل بفرمود حضرت رسول الله ص و فرمود و بعد و حشیان روزه گیرند در روز عاشورا
در زمان رسالت جناب داود پیغمبر ع

و فی زبدة الریاض فی الخبر ان البکاء و الوحشة
لا یرتفعن فی یوم عاشورا و لا یرضعن اولاد هن و یرفعن راوسهن الی السماء
الی السماء بدرستیکه درندگان و وحشیها مرتفع نمی باشند روز عاشورا و شیر نمیدهند بچگان را
البته و بلند میکنند سرهای خود را بسوی آسمان و جاء فی الخبر ان رسول الله ص مر علی
ظبیة و قعت فی شبکة یوم عاشورا فتکلمت الظبیة بان یشفع لها حتی ترضع اولادها
و ترجع الی المکان بعد غروب الشمس یعنی در حرم آمده بدرستیکه جناب پیغمبر ص عبور میکرد روز
آهوی گرفتار بود در روز عاشورا پس آهو عرض کرد شفاعت کن مرا تا رفع
عطش از پستان خود کنم شیر بدهم و برگردم بنزد صیاد پس آنحضرت شیر داد بآن آهو
غروب آفتاب فقال الصیاد قد لها حتی ترجع فی الیوم فقالت الظبیة هذا یوم عاشورا
فلا ترضع اولادنا فیه لحرمته فقال الصیاد و هبتها منک یا رسول الله فاخذ الظبیة
فاسلمها پس عرض کرد صیاد بگو با پیغمبر مرا آهو که در این روز مرا جهت تست پس آهو عرض کرد این روز
روز عاشوراست پس شیر ندهم بچگان خود را در این روز بواسطه حرمت روز عاشورا
باظلم شهید خواهند شد پس صیاد عرض کرد که بخشیدم برتو از برای پیغمبر خدا ایشان آهو را پس گرفت حضرت پیغمبر ص آهو
و رخص نمود و برنو بجهت کاوش فرستاد که آزاد کرده پیغمبر شده و متهور است خطر سیاهی که دلیل آزادی است
در گردن سلک آن آهو گرفتاران آنها را صید نمیکنند بلکه از شیعه حسین ع پسر و آنچنان لحاظ مرآورد و عرض کنم
یکی از بیت آهو عرض کرد بچگان خود را شیر نمیدهد بهم باین معنی که اطفال شهدا عطشان بفوزند و
آه آه از تشنگی عطش آب بفوزد شیر در پستان مادر خشک بشود که تمکد و بعضی آب و شیر خود را طفل باشد سیراب نمود

اردا ویلده

ای وادیلده و وا مصیبتا پدر مهربان چنین دید تیر بلا از کمان علی اصغر کشید خون ماننده ناودان جاری شد
غریب مظلوم گریه خشم را بکف مبارک گرفته بآسمان انداخت قطره بر زمین باز نگردید بلکه ضبط کرد
نظم تنها همین نه نوحهٔ آبش که نداد جوابش که نداد پیکان تیر سرور دین جواب داد
آهن بغیرت آمد بر صنوبر آب داد از شصت کین چو تیر ستم از کمان گذشت بگذشت چون زحق
علی اصغر صغیر برست ناز پرورد زهرا نشست تیر پیکر عرآب داشت هر لبی تشنه در میان
ده کدام از ایشان توان گذشت آنچه با حلق علی اصغر کرد قضا با کبوتر نکند پنجهٔ کربا نتابد
آن طفل چون نداشت زبان تکلمی بر روی باب کرد بحسرت تبسمی پیکان کجا لق وی چه در آغوش
باب رفت پستان خال کرد مکید و بخواب رفت غریبه تنها نسیت فلا اکنیک الحسین و قد
کثرت علیک قتلة الامواج و الزمر دعتموک لنصرکم و این ما حظت الا قلاة
و الزبر هل من مغیث یغیث من ظماء لبشر بتر من یمین ما لها خطر هل لاحم یرحم
الطفل الرضیع و قد جف الرضاع و ما للطفل مصطبر و تفصیل این مطلب مجمت آغاز
جان گداز در مجلس چهارم مطلع اول مذکور خواهیم نمود انشاء الله تعالی

کیفیت وفات دعبل شاعر و مرثیه
در کتاب عیون از علی بن دعبل خزاعی مروی است که گفت چون پدرم از زمان
وفات رسید رنگ او متغیر شد و زبان او بسته و در پیش سیاه گردید پس نزدیک شدم با نیکه من از ندبه او
رجوع نمایم تا آنکه بعد از سه روز پدرم را در خواب دیدم که پرسیده بود چه حال دیدی و چه گفتند
پس گفتم ای پدر در وقت مرگ علامات عجیبه در شان تو هویدا شد پس خدا تعالی با تو چه کرد گفت
ای فرزند بدرستیکه آن سیاهی که در روی و بشکم در زبان که در وقت وفات در من مشاهده
نمودی برای آن بود که من در دار دنیا شراب مینوردم و بنهان طور روی من سیاهی بود تا آنکه بخدمت جناب
مستطاب ختمی آب ص فایز شدم و آنحضرت مرا لذت تبلیغ بدیباچه سفید پس فرمودند که آنت
دعبل و انی شهداء اهل بیتی یعنی تو دعبل که مرثیه در حق شهدای اهل بیت من گفته عرض
کردم بلی ای پیغمبر خدا فرمود انشاء کن از برای من آنچه گفته که در مرثیه اولاد من گفته پس من این
کلام نخوه را انشاء کردم فقیت لا اضحک الله سن الدهر اذ ضحکت و آل احمد ع مظلوما
قد قهروا یعنی هرگز خندان نکند خدا دندان اهل دنیا را تا زمانیکه خندد و حال آنکه اولاد پیغمبر
مظلوم و ستم رسیده بودند و همگی خوار و زار گردیدند مشتتین فقوا عن عقر دارهم کانهم قد
جنوا ما لیس یغتفر ایشان بجور و ستم از خانواده و دیار خود آواره کردند و این قدر بلاء بر سر
ایشان آوردند گویا از ایشان خیانتی صادر شده که آن بخشیدنی نیست پس دعبل گفت
که من تا آخر ابیات میخواندم و حضرت رسول ص تحسین میفرمود میگریست و چون ابیات
تمام شد حضرت پیغمبر این جامهٔ مبارک را که در بر داشت از بر خود کنده و نزد من افکند و مرا
شفاعت کرد حقتم مرا با برادرم و آنحضرت بیامرزید و تقصیرات مرا عفو فرمود و مرا بمراتب
عالیه ببرکت عترة طاهره رسانید فهذا برا و لی الالباب و صاحبان محبت و مودت لازم است
که در قربت داری و زیارت خوانی دلو در بلاد بعیده بقعه شهدا اهل نور زند و بوسته
بقدر امکان بلکه صبح و شام علی الدوام شعار خود سازند تا بخشش بمراتب عالیه و درجات عظمی برسند

در تحفة المجالس مذکور است که در آثار آمده که در روز قیامت بنده حاضر کنند که گناه بسیار کرده چون نامهٔ عمل او خواهند مجمل و شرمسار سر در پیش میافکند و محروم و ناامید گشته راه دوزخ و پیش گیرد ناگاه ندا از جانب حضرت رب العزة در رسد که ای بندهٔ گنه شمار اگرچه گناه تو بسیار و جرم تو بیشمار است اما امانتی از تو نبرده ما هست تو وقف کن تا امانت را بر تو ترک نمائیم پس ملک موکل امانت بحکم رب العالمین امان امانت را بوقف کند چون بنده امانت را بگشاید در سفینهٔ در غایت صفا و نهایت روشنی و ضیا مشاهده کند که آنرا بسند سوخ در پیچیده اند آنگاه آن بنده گوید خدایا کریما این امانت کی سپرده ام که در خزانهٔ هیچ پادشاهی مثل آن نیست در دار دنیا کسی مثل آن ندیده و نشنیده و مرا اصلا بر آن اطلاعی نیست پادشاه عالم فرماید که این امانت آنست که روزی در دنیا ترسیده بجائیکه ذکر مصیبت حسین ابن علی علیهما السلام میکردند از شنیدن مصیبت و محنت آنحضرت متألم شده گریه کردی و چند قطره اشک از دیده تو فرو چکید ما خداوندیم سخی هستیم که آنرا ضایع گردانیم زیرا که نزد ما خطر امام حسین بسیار عزیز است ما آن قطرهٔ را بجگر دیم و در صدف شرف پرورید یم و از برای تو امروز محافظت نمودیم که در ایخالت درماندگی و عاجزی و بیکسی بتو بسپاریم اگرچه فقه عبادت نداری و سرمایهٔ طاعتی ببازار قیامت نیاورده آما بدین سرمایه گرفته بحقیقه بهتر بتو سرمایها ست مرا تو انکه بسرافراز گردانم از برکت حسین علیه السلام اکنون این در را بدین بوذوش بهر قیمتی که بخواهی که قدر آنرا بغیر از من کسی نداند پس انبیاء الکرام علی نبینا و علیهم السلام حاضر سازند تا آن در را قیمتی نمایند آدم علیه السلام گوید خداوندا قیمت این در آنست که صاحبش در حرارت آفتاب نگاه داری حضرت ابراهیم گوید خداوندا قیمتش آنست که حساب او را آسان گردانی و او را در سایهٔ عرش جای دهی همچنین هر یک از انبیاء آن در را قیمت مینمایند تا نوبت بحضرت پیغمبر ما رسد حضرت رسالت پناه داد خواهد و روسیاه عرض میکند که خدایا این بندهٔ فقیر این در را از جهت حب ستی فرزندم حسین مظلوم انداخته و حاضر ساخته است خود قیمت نما پس خطاب در رسد ای حبیب من بر گزیدهٔ رسول ثقلین هر چه قیمت نمائی ما خداوندیم خریدار نمائیم جناب سید شهداء عرض میکند که خدایا چه قیمت این در آنست که حساب صاحبش را آسان کنی و از صراط بگذرانی و از تشنگی قیامت او را نگاه داری و از دست پدرم از حوض سیراب نمائی و از ثواب بی نهایت او را بهره مند گردانی و در بهشت او را رفیق من گردانی و به نعیم مقیمش برسانی حضرت عزت فرماید که ای حبیبی آن در را که قیمت کردی خریدیم و از تو قبول کردیم و صاحبش را بخشیدیم از هر دری که خواهی او را داخل بهشت کن و همچنین هر غریبی و بیکسی و تشنه ئی تو هر کس گریه کند بهانه شفاعت ترا در حق او قبول کردیم و هر که بر تو ببخشد و یک چشم او بحسین قیمت خریدیم

در کتاب مخزنیه نقل کرده که ملائکه گماشته بر اشک چشم تعزیه داران را در روز قیامت بمیزان اعمال میاورند فکل میزان یوضع فیه قادورة و فیها دمعة علی الحسین توجیه کفة المیزان علی الجبال من الذنوب فی الدیوان پس ترازوی اعمال ثواب که کم باشد در مصیبت سید شهداء که گریه کرده است در دار دنیا ملائکه گماشته

ضبط کهانه

ضبط کهانه پس آن شیشه را بگنجهٔ میزان بگذارند زیاد تی میکند آن شیشهٔ اشک چشم اگر گناه عزادار سنگینی کوه ها باشد باز ثواب بیشتر میشود چه ثواب بی عظیم خداوند کریم بتعزیه داران حسین مظلوم قرار داده است از انجاست که گریه را بیکاهش نبخشند و گاه بیاشد بسبب یک آه جان گاه که در مصیبت آن حبیب اله گشیده میشود چندین هزار هزاران بخشیده میگردد

چنانچه در تشکیح مرویست که چون روز قیامت شود جهنم را با زنجیرهای آتشین کشیده عاصیان را بجهنم میکشند چنان زبانه میکشد بسوی اهل محشر که از هیبت او عقلها حیران و دعا صیان امت سرکران و از خوفش دیدها کریان و ابنیاء و انفسا گریان همه مضطرب و نالان میکردند و تذهل کل مرضعة عما ارضعت ناگاه در آنوقت جناب خاتم الأنبیاء محمد المصطفی و الامتی گویان پای شفاعت برزمین کنار جهنم میگذارد و خطاب میکند ای جهنم ترا قسم میدهم بآنکسانیکه در دنیا باولاد من محبت داده اند و بآن کسانیکه بایشان احسان کرده اند دور شو امتان مرا زیاده ازین مترسان جهنم باکمال مهابت میایستد و دور میشود بار دیگر آن سرور گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بآنها که در دار دنیا زکوة داده اند و در راه خدا جهاد کرده اند از امتیان من دور شو که پیش ازین امتیان مرا دریم و خوف میدهند از جهنم تابش و حرارت او هر لحظه زیاده میشود و پیش آید تا بانگه کرده خلایق از مشاهدهٔ آنحال مضطرب میشوند دست از جان و دل بردارند در آنحال رسول ذو الجلال مضطرب الحال چشم تر بسوی پروردگار خطاب فرماید که ای ناپرهٔ غضب ترا قسم میدهم بآن قطراتی که در عزای فرزندم ریخته و بآن آه دردناک که از سینهٔ چاک مست در مصیبت اهل بیت من بلند شده است دور باش که بوستان حسینی تاب دیدن تو ندارند و از مشاهدهٔ تو بر خود میلرزند چنانکه مرویست که چون جهنم اسم شهید کربلا را میشنوند یکنفره میکشند که تمام اهل محشر بروی می افتند و جهنم هفتاد سالره راه از نظر خلق دور میشود پس اگر عزاداری این قدر قرب و منزلت در درگاه احدیت دارد پس چگونه محبان در عزا رشاه شهیدان با دیدهٔ خشک حی نشینند کما قال الصادق اما جمود العین من قساوة القلب یعنی دیدهٔ خشکیدهٔ که اشک نبارد از سختی قلب است مکتب دنیا الا ان حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دنیا را محبت دشمن سر آمد همه خطاها است قال الصادق کل ستر حسنة الا دمعة فینا یعنی فرمود حضرت صادق هر ستر را ثواب دارد مگر اشک چشم که ریخته باشد در مصیبت ما

حکایت کهانه از عبد الله بن عباس که مردی آمد از بنی امیه بر پیش من و گفت مسئله دارم از تو بپرسم گفتم بپرس هر چه خواهی پس گفت ای عبد الله چه میگویی در خون پشه لایمشکند وضو را یا نه و آیا او پاک است یا نجس است پس گفتم او را در مانم تو ما در ت گریه کند ای بی عقل پسر از خون پشه پس چرا نمی پرسی از خون امام حسین علیه السلام و پسر دختر پیغمبر خدا فکیف نفسکم نصر و قطعتم لحمه و کسرتم عظمه و قتلتم اولاده طفالا و اصحابه و سبیتم حریمه و منعتموه من شرب الماء یعنی پس چون ریختید خون حسین قطع کردید گوشت او را و شکستید استخوانش را و کشتید اولاد و اطفال او را و انداختید کودکان اهل حرمش را و منع شده از نوشیدن آب فرات که گاهی مادر او ان بزرگوار بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بعد از آن التفات نمود عبدالله بر اهل مجلس خود و گفت بنگرید بجانب این لعین چون سؤال کند
از نام و خصوص خود پشیمه و نمیتر سند از خدا از خون امام حسین ع که فرزند دختر پیغمبر ص بعد از آن گفت
عجب نیست بر اصحاب خود بخدا قسم بدرستیکه شنیدم بااین گوش خود از حضرت رسول الله ص میگفت حسناً
کثیرة الحسی والحسین ریحانتای من الدنیا وهما منی وانا منهما یعنی میفرمود تحقیق بسیار ریحانه که حسن
وحسین هر دو ریحانه قلب من هستند در دنیا و ایشان از من اند و من از ایشان بهتر و عزیزتر است میدارد
خدا کسیرا که محبت دارد ایشان ع و دشمن میدارد کسیرا که دشمن ایشان ع و دشمنی میدارد و اذیت میکند
خدا کسیرا که اذیت کند ایشان ع و وصل الله من وصلهما و قطع الله من قطعهما پس بدرستیکه حسین
پسران من هستند و نور چشمان منند و سیدا شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین و آقایان
جوانان اهل بهشت از جمیع خلق پس عرض کردم ای پیغمبر خدا کدام یک از اهل بیت محبوبتر است
در نزد تو پس فرمود حسن و حسین محبوب ترین خلقند در نزد من و انتخاب فرمود فاطمه را دعوت کرد
بنزد من پسران مرا چون حسنین حاضر شدند جناب رسول خدا ص ایشان را میبوسید و میبوشید پس میفرمود
محبت میدارد خدا کسیرا که ایشان ع را محبت میدارد و کسیکه اولاد ایشان ع را محبت دارد و کسیکه محبت
میدارد ایشان ع نمیرسد جسد او بآتش جهنم و هر گاه لطمه شد گناه او بعدد ریگ بیابان عالج تغییر
مولینا مجلسی ره عالج نام صحرائیست که از نامگذاری آن اطلاع نیافتم ولی از آنکه گفته اند که عالج آن است که
که او را از ایمان برون کند و در کتاب بوجیزه نحالی مرویست که قال الصادق ع ماصب
قطرة احب الی الله من قطرة الدموع فی سواد اللیل مخافة من الله لایراد بها غیره یعنی نیست
هیچ قطره احب تر بسیار هی نزد خدا از قطره اشک در سیاهی شب از خوف خدا بشرطیکه جاری شود باراده اش دیگر نباشد و جناب رسالت مآب ص
فرمود یا علی وصیت میکنم ترا بسیاری گریه کردن از خوف خدا و در الصدوق ره
باسناده عن ابن عمیر عن رجل من اصحابه قال قال ابو عبدالله ع اوحی الله عز وجل الی موسی ان
عبادی لم یتقربوا الی الشیء احب الی من ثلاث خصال قال یارب وماهن قال یا موسی
الزهد فی الدنیا والورع عن معاصی والبکاء من خشیتی قال موسی یارب
مالمن صنع ذا فاوحی الله الیه یا موسی یعنی بروایت صدوق ره جناب صادق ع فرمود که وحی
نمود خدا بسوی جناب موسی بدرستیکه بندگان من نزدیکتر نمیشوند بر من با چیزیکه خوشتر باشد بر من
از سه خصلت عرض کرد پروردگارا چیست آن سه خصلت خدایتعالی فرمود زاهدی در دنیا نمودن
و ورع کردن از معاصی من و گریستن از خوف من پس هر که از من بترسد ایمن میکنم او را در مقام
ایمن و هیچ کسرا فاضل جزائی ستیفته الله ره در مقامات النجاة ذکر کرده که لادیب
ان البکاء علی الحسین افضل من بکاء خشیة الله یعنی شکی نیست بدرستیکه گریستن بر امام حسین ع
افضل است از گریستن در خوف خدا بشرطیکه معرفت حاصل باشد از خوف خدا گریه کردن ممدوح
و مستحسن است کریه کردن از خوف آتش جهنم و آزادی از دوزخ و لیکن گریه کردن بر امام غریب
و حضرات آل اکرم اعانت بر جناب فاطمه زهرا و دیگر اقتدا بجناب ایشان و بهر حال مطلب و دلایل عدیده
بسیار است و متوجه بدلایل شدن گنجایش حوصله تالیف این کتاب نیست و عار خان احادیث مذکوره
میدانند که بکاء بر حسین ع ترجیح بر بکاء من خشیة الله دارد که این گریه بر حسین ع از شرط محبت است
و آن از خشیة است و نزد محققان موقوف بر امامت و ولایت حضرات علیهم السلام نباشد کی متصور میشد
از بکاء در خشیه بموجب احادیث معتبره که در سرور الاحزان که جلد دوم این کتاب است مذکور شده
ام بکلثوم جمیع عبادات و ذکر بریزداری او بدل موقوف و محبت امام علیه السلام مبدل بر منال و عوض
است آنوقت نجات مییابد که متمسک بر حبل المتین باشد سبا تعزیت داری امام مظلوم
که بر فاطمه علت است چنانچه در حدیث جابر دعا وارد شده که روز قیامت چون فاطمه زهرا
با جلال عدیم المثال فاطمه را ببهشت برسانند خطاب میشد باو بسر با فاطمه بر غضب نظر کن
چون اهل محشر را در حالت اضطرار بینند بخدا یتعالی عرض میکند خدایا شان مرا بایشان
معلوم کن حکم میرسد یا فاطمه باز مرا جهت محشر نما هر که بر تو و پدر تو و شوهر تو و فرزندان
تو و اولاد تو خوب باشد شفاعت بکن پس فاطمه ع برگشته گریستان و شیعیان اولاد خود را از
میان اهل محشر میچینند چنانچه مرغ دانه خوب را از بد سوا کند میچینند و شفاعت کنند با هر که بهشت
میرسانند و ایشان نیز باز بار خدایتعالی محشر میکنند هر که با ایشان خوب باشد بهر نوع در محبت
فاطمه علیها السلام شفاعت کند تا داخل بهشت میشوند و بهمین مضمون احادیث عدیده
در مطلع که مشتمل بر احوالات انجناب میباشد مذکور خواهد شد پس باین جهات گریه
بر حسین ع افضل است چنانچه حدیث ابن شبیب که فرمود ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین
و هم چنین گریه انبیاء و اولیاء و اوصیاء چنانچه مذکور شد سطری و شاء الله مذکور خواهیم نمود که
از دریا فطره برسته فطه شه کما قال رسول الله ص الا وصلی الله علی الباکین علی الحسین
چنانچه جناب پیغمبر ص فرمود آگاه باش و صلوات و رحمت میفرستد بر گریه کنان حسین علیه السلام
کما مخبر ذلک عن الصادق ع وما من باک یبکی الحسین الا وقد وصل فاطمة و
سعد ها علیه و وصل رسول الله و ادی حقنا و منزلة کیکه ترشود چشمش و بگرید
بر حسین ع مگر تحقیق وصل کند و نیکوکاران بر آن و وصل که پیغمبر خدا و ادا کرده حق مرا
و عن امیرالمؤمنین ع اصعب المنبتات من العثرات بالمهلکات من العبرات ایضاً
و نقل البعض انی رایت فی بعض الکتب ان رجلا یؤتی به یوم القیمة فلا یوجد
دیوانه کثیر خیر فیؤمر الی النار فتنادی شعرة من اشعار عینیه فیقول ای
رب اشهد علی صاحبی انک ذکرت یوما بین یدیک من خشیتک فیقول فیقول الله ع
صدقت الشعرة ثم یامر به الی الجنة بعض از علماء نقل کرده از که دیدیم در بعض کتابها که شخصی
در محشر حاضر سازند روز قیامت پس نمیابد در دیوان اعمال خود بسیار خیری پس امر میشود که آتش
جهنم ببرند پس او میگوید موی از موهای چشمش پس میگوید ای پروردگار شهادت میدهم بر صاحب خود
بدرستیکه تو یاد کرد او را روز قیامت که برای خدا میگریست پس گریست از خوف تو پس مرا ترحم پس میفرماید

خداوند تبارک و تعالی راست گفته ای موی که از خوف من گریست بعد از آنکه خطاب مستطاب مرحمت آمیز از حضرت الهی میرسد که این بنده از خوف من گریسته ببرید بر بهشت ﴿ع﴾ وکی الا وصلی الله علی آ
لباکین بالحسین والمقیمین عزائه وبنز مرویست آکاه باش در رحمت بغیر ستد خدا بیتم بر گریه کنان
حسین را و نشسته کان مجلس انحضرت و قال العسکری فرمود الله اشیاعا یبکون علی الحسین
اویلتبا کون امام حسن عسکری ع فرمود پس رحمت خدا باد بر شیعیا ینکه میگریند بر امام حسین
و یا میگریانند مسلمانان را در مصیبت امام غریب ﴿ایضا﴾ قال الرضا ع من تذکر مصابنا
وبکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیمة ومن ذکر مصابنا فبکی وابکی لم
تبک عینیه یوم تبکی العیون ومن جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم تمت قلبه یوم
تموت فیه القلوب ﴿الضا﴾ والنجا نفس المحموم فی ظلنا تسبیح ومجدلنا عبادة وکتمانه
مستر نا جهاد بیز یکنفس باهم دعم کنید در خصوص ملیکه بیاورند ثواب تسبیح مبدهند اشیعه
اینچ میدهند ثواب تسبیح چیست و تفصیلش را در کتاب روضة الابرار که جلد سیم این کتاب است
مذکور نمیکم از جمله ثواب تسبیح یعنی سبحان الله گفتن آنست بروایت صاحب معارج الیقین
که جناب رسول خدا صلعم فرمود سبحان الله را کسیکه بگوید تا بش فضل است از کوه نقره یعنی
جبل فضه کبیر باشد در راه خدا بفرد آید بهتام شود و الحمد لله گفتن افضل است از کوه زر در
راه خدا انفاق نماید تا تمام شود لا اله الا الله گفتن افضل است از کوه یاقوت در راه
خدا انفاق نماید الله اکبر گفتن افضل است از دنیا و آنچه باشی که در دنیا است پس یکنفس
مهموم ابن قدر ثواب دارد و المحاصل غصه در حق ما مکنید عبادت است ﴿ایضا﴾ و پنهان داشتن سر ما ثواب
جهاد کردن دارد ﴿ایضا﴾ در دعوات الصادق ع انه قال رحم الله شیعتنا اوذوا فینا ولم تؤد
فیهم شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بنوده ولایتنا رضوا بنا ائمة ورضینا
بهم شیعة یصیبهم مصابنا ویبکیهم اوصابنا ویحزنهم حزننا ویسرهم سرورنا
ونحن ایضا نتالمهم ونطلع علی احوالهم فهم معنا لا یفارقونا ونحن لا نفارقهم
لانا مرجع العبد الی سیده ومولاه ومعوله علی مولاه فهم لا یخرجون من عادانا
ویحمدون من حامدنا بمدح من والانا ویباعدون من ناوانا اللهم احیی شیعتنا
فی دولتنا وابقهم فی ملکنا ومملکتنا اللهم ان شیعتنا ممتا محضا فی الینا من ذکر
مصابنا وبکی لاجلنا استحی الله ان یعذب قبا بالنار یعنی حاصل محصول این فقرات
عالیه در حق شیعیان فرمودند آنست کیکه ذکر کند مصیبت ما را بگرید در اجل ما حیا میکند خدا بیتم
بر اینکه عذاب کند او را در آتش جهنم ﴿ایضا﴾ در وی نه الخصال عن علی ع عن ابی طالب ع قال ان
الله تبارک وتعالی اطلع علی الارض فاختارنا واختار لنا شیعة ینصروننا و
یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویبذلون اموالهم وانفسهم فینا اولئک
منا والینا مروست در کتاب خصال از علی بن ابی طالب ع فرمود بدرستکه خدا بیتم مطلع گشت
از زمین پس ما را گزید و بر گزید ما را شیعیان را که یاری نمایند ما را و شاد میشوند در فرح ما
و محزون میشوند بر اندوه ما و بذل میکنند مالها خودشان و جانهاشان در راه ما آنها از مایند

و بسوی ما رجوع میکنند

و بسوی ما رجوع میکنند ﴿ایضا﴾ فرحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی الحسین رحمت خدا باد بر قومی میگریند
یا میگریانند در مصیبت امام حسین نظم دایم ز جوی دیده ما اشک میرود شهر نهال تشنه محجار گریه‌ایم
ای دل فغان برآر که در ماتمیم ما شهزاده دو کون بصحرا گریه‌ایم ﴿ایضا﴾ مشهور است حکایت زنی
نابجه که آن زن بعد از وفات اطفال مردم در قبر بایشان نوحه خوانی و مشکاری مینمود و میگوید
که شبی در عالم خواب حضرت فاطمه ع را در خواب دیده سلام دادم روی مبارک را از من گردانیده التفات
نفرمود پس با عجز و انکسار عرض کردم فربانت شوم چه تقصیر دارم که التفات نمیفرمائید فرمود
ای ذره مگر نمیدانی من از اطفال مردم محزونم که در عزا فرزندم نوحه میکنی گوید از فرمایش انحضرت
چنان بترسیدم و بعد از بیدار شدن بعزادار بیدرد و نوحه گری اقدام ننمودم ﴿ایضا﴾ هان زن گوید نیز شنیدم
حضرت شفیعه روز جزا را در خواب دیدم در زمین کربلا در سر قبر مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام
الحمد بنشسته میگریست و این اشعار را میخواند و بر جلگه گوشه من گریه کن و مضمون اشعار این
بود که ای دیده اشک حسرت ببار بر کشته که در صف کربلا شهید شده و سینه او را بالقرب
تیر و نیزه خورد کردند و من در بیماری او حاضر نگردیدم و در ماتم او اشک حسرت از دیده
نباریدم ﴿ایضا﴾ و نیز بعض از ذاکرین شنیدم و در فوق منبر فرمودند نوحه صالحه عازم زیارت
امام حسین ع بود و در منزلی از منازل فرزند او محمد نام جوان جان سخن را بجان شبیه پیغمبر ع اکرم
خدا لحظه ملاقاتش گفت جوان من قربان علی اکبر جوان شده بعد از دفن بزیارت امام غریب
فایز شده و در مراجعت زن صالحه بسر قبر فرزند خود رفته دید زنیکه سیاه پوشیده و در
سر قبر فرزند او گریه میکند و میگوید و احمداه عرض کردم فدای قد مهمایت شوم تو کیستی در سر قبر
فرزند غریب من ناله و گریه میکنی فرمود ای زن چون تو بر فرزند من ناله میکنی و بزیارتش رفتی
و احسینا وه واعلی اکبراه گفتی من نیز باید واحمداه و وا زار آل الحسین بگویم و بگریم از
زن بعوض تو من بفرزندت میگریم پس ای عاقل کامل چنان خیال نکنید حضرات از ما ریا
غفلت دارند عبد اول احادیث گزیده سیتا حدیث ابو البصیر گوید بر امام رضا ع عرض کردم فدایت
شوم اولاد ذکور ندارم دعا کن تا خدا عزا از من دعایت فرزندی بر من کرامت فرماید فرمود
مکر عیدانی من ترا دعا کرده ام و خدا فرزند بر تو عطا خواهد فرمود عرض کردم ار فرزند پیغمبر خدا آنا
بکای عرض کنم فرمود اعمال بندگان را ملائکه موکله سب و روز در صبح شام علی الدوام بما میرسانند
و ما در هر شب جمعه طواف عرش الهی را میکنیم و با هفتاد هزار علم جبه بر در زمین حراجت میکنیم
و از اعمال شیعیان غفلت نداریم فیبرا الله علیکم و رسوله والمؤمنون ونحن المؤمنون ع
پس نوه آل محمد سیزده معصوم انه علیهم السلام پس ایشان خواب و بیداری و حیات و ممات
و پیش سر و پس سر تفاوت ندارد عبد اول احادیث غامضه و صریحه و اخبار گزیده و صحیحه
که بر جزء از آنها در محل خود فهم کور خواهم عفو الله ﴿ایضا﴾ و بعفر از ملکی بیغمبر ص نیز در خواب دیده
که حضرت خیر البشر ص با جمعی از زنان بهشت در گربلا آمده بودند و در سر نعش شهید السلام ایستاده
زار زار گریه میکردند و بر او نوحه گری ناگاه حضرت رسول الله ص در آنجا حاضر شده فاطمه علیها السلام گفت ای پدر
مهربان و ای جد محترم بحال یتیمان گریه کنید چنین کار نو چه ظلمها بر فرزندم حسین کردند که آن طرف آب

بر دوش نبستند و باظلم و ستم او را کشتند و سر مبارکش را بر نیزه کردند و اهل بیت غریب او را پارچه پاره کردند الله
بکدام یک از اولاد انبیا داد و صیا رسید مثل ظلمیکه بر حسین من کردند چون پیغمبر خدا محمد شنید شکایت
خواهد نمود در قیامت بر کریان شد و عبای خود را از دوش مبارک خود گرفت و فرمود واکرباه واکربلاه
یا فاطمه واحسینا فاتر قتیل بالغاضریات ولم یجزه ابوه کاشف الکربات وارث من
در مصیبت تو ای فاطمه وای بر حسین من پس بر کسیکه او کشته شد در زمین غاضریه که
کربلا باشد و حفر نعش پدر اش کرد کشنده اندوه هاست وکم من دم فی ذلک
الیوم مسفوک ومستغاث حرمته الاسلام مهتوک چه خونها که در آن روز بر زمین ریخته شد
وچه حرمتها در آن روز هتک شد وکم من شیبة بالدماء مخضوبة وکم من النساء
چه محاسنها در آن روز بخون خضاب شد و چه زنان در آن روز برهنه و اسیر شدند پس
حضرت رسول بسیار گریست و فرمود ای فاطمه غم مخور که داور فرزند ترا خوار نخواهد گرفت در
منتخب از بعض صالحین روایت شده که بعد از یکشب یا دو شب از شهادت جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام
در کربلا دیدند در عالم رؤیا یا بالباس سیاه و پیراهن خون آلود حضرت را در دست گرفته میگرید و دیدند راش
خطاب میکند که یا آبتاه ما خلقنا الا للبلاء ای پدر ما را خلق نکردیم مگر برای بلا و در مصیبت فرزندش
میگرید بعد از آن حضرت رسول گریه کرد و فرمود چه بسیار خون را ریختند و حرمت ما را سلب کردند
سلوا اهل بیتی محمد بعدی وبناتها هتکوا بها حرمات آل محمد فکانت عترة احمد اعلاهم فکانما الا
آل محمد یعنی کشتند بعد از من حرمها و هتک کردند حرمتها و عبارت از تیغ جهار بشه بر بدن احمد بن عبد الله است پس
پس کویا که عترت احمد و دشمنهای احمد مختار عترت اوست المحاصل
در مقتل کتاب مجتبی فی الفواد علی بن محمد شفیع ذکر نموده است که من در اوایل جوانی که بیست و پنج سال
داشتم دنیا خوش بود دم در بستر بیماری غنوده و مرض طول انجامید و اطباء دست از معالجه
برکشیدند و قریب بمایوس شدند و در عالم بیهوشی دیدم که حضرت امیر المؤمنین با فاطمه زهرا علیها السلام تشریف
آوردند و من مسائل چندی از حضرت مولای متقیان سؤال نمودم و بجواب آنها فایز شدم بعد
آنحضرت فرموده آمده ایم بسوی تو از برای شفا دادن تو و از جمله مسائلی که سؤال کردم واقعه
کربلا بود و جواب آن جناب فاطمه علیها السلام بود پیش دستی فرموده گفت بفارسی که ماتم حسین
مرا بیاد دار که بعدد هر اشکی که از چشم تو بر میاوری و یا از چشم اینان اشکی بر زمین آید
بعزیز یه داران بکرسند خدا منعمان بیشت ترا میآمرزد و مؤلف کتاب مذکور کوید بجان خودم
قسم چون این کلمات را از آنحضرت شنیدم دامن خود را بر کرفتم از برای آنکه لیفه که مشتمل
باشد بر بعض از ستمها که صادر شده از این امت ملعونه بر حسین مظلوم و ذریه مظلومه
او و جمع نمودم مردم را در هر شب طایفه و این واقعه موحشه را بر ایشان میخواندم و اشک
چشم اینان جاری میشد بر رخسارهای منوره اینان نظم کسیکه در محفلش تردست
حسین نباشد چو خاک بر سر خود میکند بروز قیامت کسیکه در غم این تشنه آب دیده نبارد
ز خاک فتیر چو خلت حسرت و ندامت چون محمد آل احمد معلم حقیقی است بر اکثر علما و خواص
و صلحا در وقت معطل و منتظر اند و شکیک تعلیم مینماید در عالم رؤیا چنانچه مرزا نصر الله

ارده بیلی اکه اصل

ارده بیلی اکه اصل افراد در ایشان جناب رسول الله صلی الله علیه و آله بود از جمله یکصد و هفتاد و شش نفر
دست بر دامن آن پیر زدم و مصراع ثانی او نتوانسته بود که بکوید از قضا مدتی فکر نمود چیزی بخاطرش
نرسید تا انکه شبی از شبها در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را فرمود مرزا نصر الله مصراع اول
در حق پدر بزرگوارم خوب گفته پس چرا مصراع ثانی نگفتی عرض کرد یا بنت رسول الله نتوانستم بکویم
بخیالم نرسید مطلبی که برازنده باشد چنین بکو دست بر دامن آن پیر زدم حیف صد حیف چرا دیر زدم
پس کسانیکه شعر فهمند وقت نمایند که چقدر در مصراع ناظر اوت و ملاوت وارد نمودند ارباب موهبت
از این قرار کلمات که مذکور شد و نیز در محل خود ذکر خواهیم نمود که حضرات چهارده معصوم علیهم السلام از این
مندکان بیچاره روسیاه غفلت ندارند پس عجب با اضافیت که تمسک بر فضیلت و مصیبت آن
بزرکواران دین و دنیا و عقبی نزدیم و آب نور چشم را که از دریای ولایت برقوع حدقه عین
جوشیده و این دره اشک از نور دیده بنوت پیدا و این قطره از پستان سحاب محبت چشیده
که سبب نجات از مشکلات دارین خواهد شد چنانچه جناب آخوند ملا عباس ابرانی
التبریزی که از اقوام حقیر بود در ریاض المصائب مؤلف خود نقل کرده است بعد از زیارت امام
رضا علیه السلام و استخاره مراجعت و از دنبهر تون رسیده شخص فاضلی ملاقات کرد که اسم و
ملا عبد الکریم نام تونی بود و کفت حاجی محمد نامی از اهل قریه دلواز من اعمال جناب
ملقب ملا محمد فاضل بود از جمله ملازمان یکی از حکام آن ولایت بود از قضا روزی در رحمین
اب دوا میدان پرزه ای زده بود و استخوان دست راستش خورد و خورد شده بود چنانچه
که شصت و چهار ما یعنی پنج سال و چهار ما معالجه نمود و از استخوان دستش قدری ریخته و نامنظم
دستش پاره پوست و استخوان بیهلو یش چسبیده بود و آن استخوانهای افتاده را در میان
کیسه جمع کرده بود یکی از مشاهیر مشترفه بفرستاد پس مدت شش سال بدین منوال
بتکسب اشتغال کذران نمود و چون از مجتهدان و شیعیان خاندان رسالت و ولایت بود
لهذا همیشه حافر مجلس عزا و مشغول تعزیه داری جناب سید الشهداء میکشت تا آنکه وقتی
از ایام روز سیزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۶۴ هزار و صد و شصت و چهار داخل مجلس
عزاداری امام حسین علیه السلام شده و چون بحر طوفان رسیده و دیک آش خورده میخورد و میچشید
و با دست چپ بر سر خود میزد و مینالید پس در آن اثنا مردی از زمره تمسخر و نامردی گفته
فلانه چرا با هر دو دست نمیزنی ملا فاضل مزبور از سخن طعن آمیز آن شخص طاعن مهموم و
مغموم کشته لکن متعرض جواب او نشده کریه و زاری کرده تا پاسی از شب کذشته بخانه
خود مراجعت کرد و از قضا همان شب چهار دهم ماه میزبان منخسف شده بود ملا فاضل طعام طلب
کرد میکوید که اطفال من بیدار کشتند تا با من طعام بخورند شاید که بسبب کدورتش نخورد پس کفته بود
که کوکان بجهت انخساف ماه لرزان و حیران و خوفناک و پریشان حال شده حصه طعام
و خورش خود شان بفقراء و ایتام داده باشکم کرسنه لب خواب رفتند از اینجای این مقدمه
نیز مکدر کشته حصه خود را از زنان و مادت بر داشته از خانه بیرون آمده در دل خود مخمر نمود اول کسیکه
ملاقات نماید آن طعام و مادت را باو بدهد پس در میدان کوچه عمر و بیک روشن ضمیری رسیده تکلیف

رسید که آنم عاصی را برگردانید که او را حقی در نزد ما هست ملائکه غلاظ و شداد عرض کردند سبحانک و طاعتک چشم ما را بر کردانیدند نزدیک شخصی بزرگوار ایستاده است که به تعظیم و تکریم او مینماید فرمود حق تو اینست که روزی از تعزیه خانه من قدری خاک روبه برداشته بیرون انداختی در عوض آن ترا شفاعت کنم داخل بهشت نمایم پس بفرمودهٔ آنجناب مرا داخل این قصر نمودند از برکت آنجناب از عذاب خدا مستخلص شده باین نعمت عظمی که سرمدی است فایز شدم فلهذا چنین عاصی را بهیچ خاکروبه برداشتن بهشت پس ای شیعه کسیکه بگرید یا بگریاند و تعزیه دارشده احسان و خیرات نماید بر مسلمانان از غریب و بومی فقیر و غنی اناث و ذکور پیر و برنا بستاید کار عالیمقدار بدین که خدا چهار مسبد هر پس ارباب بصیرت بهرسته قویم انحضرت را برپا دارد تا بخوبی بر فیض عظمی برسانند

(فایده) در منتخب الدعوات مذکور است که حضرت وارد شد بر او صی حضرت پیغمبر که با جماعت خود زمین را خاکروبه بنشینید با صبر و جبر بر بلا تا نبینید و دست بر تیغها نکشید و زبانهای خود را محافظت کنید و عجله منمایید در آن چیزیکه حقتعالی او را فضیل پس بدستیکه هر که بگیرد از شما بر فروش نخود بر معرفتی از حق بر درد کار نخود و حق رسول او مشتاق شده میمیرد و مثل کسیکه شهید مرده باشد و اجر او بر خدا ثابت است و مستوجب میشود ثواب آنچیزیرا که قصد کرده است از عمل صالح و نیت او قایم مقام صلحه و جهاد بدست و تیغ او است و بدستیکه از برای هر چیزی مدت و منتهائیست

(فایده) در بحار الانوار و در جلد العقول مسندا از حضرت ابا عبدالله روایت کرده که آنحضرت فرمود بدستیکه حسین بن علی در جوار و در برابر دکان خود مقام دارد و نظر مینماید بسوی زوار خود و دوانا تر است با ایشان و بنام پدران ایشان و بدرجات و منزلت ایشان در نزد خدا ایشان از شما نام نبرد بفرزند خود پس بدستیکه آن بزرگوار هر آینه می بیند هر کسیرا که گریه میکند از برای او پس آنچیز طلب آمرزش میکند از برای او و سؤال میکند از پدران بزرگوار خود که طلب آمرزش کنند از برای او و میگوید که اگر بگریانند از برای من آنچیزیرا که مهیا کرده است خدا ایشان از برای او هر آینه بر بگرد و بسوی منزل خود و حال آنکه بر او هیچ گناهی نیست

(فایده) در بحار مسندا از حضرت صادق مروی است که خطاب بسمع پدرش عبد الملک بصری نموده فرمود ای مسمع تو از اهل عراق آیا بنزد یارت قبر امام حسین میروی عرض کردم نه منم مشهور در نزد اهل بصره و در نزد ما کسانی هستند که تابع برای این خلیفه اند و دشمنان ما بسیارند از اهل قبایل از ناصبیها و غیر ایشان و ایمن نیستم که بیایند حمله مرا در نزدیکی بسوی من میل کنند بسوی اذیت من حضرت فرمود آیا بسخاطر نمیکنی زانی ظلمی را که با آنجناب واقع شد گفتم آری بخاطر میآورم فرمود آیا جزع میکنی عرض کردم بلی قسم بخدا و اشک از چشمهای من جاری میشود از برای این مصیبت حقتی آنکه متأذی میشوند اهل من از اشرار آنها در من پس از طعام خوردن باز میمانم و اهل من دلتنگ میشوند تا آنکه ظاهر میشود آثار حزن در روی من پس آنجناب فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا بدان بدستیکه تو از جمله کسانی هستی که مسرور میشوند از اهل جزع در مصیبت ما و آن کسانیکه شاد میشوند در شادی ما و محزون میشوند در محزونی ما و مخالف و ترسانند در خوف ما پس ایمن میشوند در وقتیکه ایمن می باشند

مابدان بدرستیکه

مابدان بدرستیکه ترا رود است که خواهی دید در وقت حزن پدران مرا که در نزد تو حاضر میشوند وصیت میکنند ملک الموت را که برفق و مدارا با تو رفتار نماینده و بشارت دهند ترا بچیزیکه چشم تو روشن خواهد شد پس ملک الموت مهربان و رحیم تر خواهد بود تو از مادر مهربان نسبت بفرزند خود پس آنجناب گریان شد و من نیز گریان شدم و گریستم بالاتر و بعد از آن فرمود حمد میکنم خدائی را که تفضیل داد ما را بر خلق برحمت و تخصیص داد ما اهل بیت را برحمت ای سمع بدرستیکه زمین و آسمان هر آینه گریسته در نزد قتل امیر المؤمنین از جهت ترحم بر او که ملائکه بر او بیشتر است بساکت نشده است اشک چشم ملائکه از زمان قتل او نمیگردد از روی ترحم بر او و از برای آنچیزیکه ملاقات نمودیم ما ملائکه می آمرزد خدا بیشتر پیش از آنکه بیرون بیاید اشک از چشمهای او در وقتیکه جاری میشود اشک او بر روی او پس اگر قطره از او بر جهنم وارد شود هر آینه حرارت او را فرو مینشاند حتی آنکه حرارتی از او باقی نمیماند و بدرستیکه آن کسیکه دل او بدرد آید از برای ما هر آینه شاد میشود در روزیکه می بیند ما را در وقت حزون آنچنان شادی که زایل نمیشود از قلب او تا آنکه وارد میشود بر ما در کنار حوض و بدرستیکه گوشتها و جلدیات ما در دستیکه وارد میشود بر او حتی آنکه میچشاند ما را از قهقهای طعامها آنقدر برا که خواهش نمیکند که رجوع کند از ای سمع کسیکه بیاشامد از او یک شربهٔ تشنه نمیشود بعد از او و هرگز مشقت نمی بیند بعد از آن و هرگز او بر سروری مثل کافور است و بوی او بوی مشک است و طعم او طعم زنجبیل است شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه و صاف تر است از اشک چشم و پاکیزه تر است از عنبر و بیرون میآید از چشمهٔ تسنیم و جاری میشود در نهرهای بهشت و عبور مینماید بر ریگهای دُرّ و یاقوت و در اوست قدحهائی که بیشتر است از عدد ستارهای آسمان است در یک قدح میشود بوی او از مسافت هزار سال قدحهای او از طلا و نقره و الوان جواهر است در وقت شامیدن هم بوی خوش از او بمشام میرسد حقتعالی آنکه اشامندهٔ او میگوید کاش کاش مرا در همین جا واگذاشته طلب نمیکنم فی بدل از این جا جای دیگر سالم و نه انتقال از این موضع را بدان بدرستیکه تو ای سمع کوه بن عبد الملک از جمله کسانی خواهی بود که سیراب میشوند از دو قنات چشمی که گریسته باشد از برای ما مگر بدرستیکه روشن میشود بنظر کردن بسوی او کوثر و سیراب میشوند از دو کنار که از هم بستانی نامستند و بدرستیکه آنکه می آشامد از هر آنها عطا کند مرشحه باو از لذت و طعم و شهوت آن قدر برا که بیشتر است از آنچیزیکه عطا کرده میشود بآن کسیکه پست تر است در محبت ما و بدرستیکه امیر المؤمنین بر حوض کوثر ایستاده در دست او سبب عصائی از چوب عوسج که ذب میکند از آن چوب دشمنان ما را پس دی از ایشان میگوید که من افزار نبشته ها را دارم امیر المؤمنین میفرماید که بر دروغ گفتی امام خود که فلان است پس سؤال کن از او که شفاعت کند از برای تو پس او میگوید آن امامی را که ذکر میکنی بیزاری میجوید از من حضرت امیر المؤمنین می فرماید چرا پشت سر خود کردی بسوی آنکسیکه در دنیا و آخرت هست مقدم و پیشتر و مقدم میدانستی او را بر خلق زیرا که او در نزد تو بهترین خلق بود پس سؤال کن از او که شفاعت کند از برای تو بهترین خلق سزاوار است که رد کند شفاعت او را و بدرستیکه شفاعت کند پس آن مرد کوبد بدرستیکه من بگذاشتم از دست خود چیزی را که امیر المؤمنین فرمود که خدا بیشتر زیاده کرداند تشنگی ترا مسمع گوید عرض کردم فدای تو شوم چگونه است که آنمرد قادر میشود بنزدیک حوض برود و غیر او قادر نیست

اتباع الشيعة إنكم على من قد بكوا الحسين في مصائبه في السماء والبر والبحار
والسماك في الجنان والملك في الأفلاك والجنة والنار والرضوان والعرش
والكرسي واللوح والقلم والأنس والجان وهو مذبوح من القفا ومقطوع
الأصبع واليدين وفي سنا مذ واذا الملوع ودته سئلت وباي ذنب قتلت و
غريب الأوطان مولينا ومولى الكونين أبا عبد الله الحسين ازشيعه كريه كنيد بركسيكه
تحقيق كريكرده اند وخواهند كريست وخشيان بيابانها ومرغان درشت خار درختان وماهيان
دردريا وملك در فلكها وبهشت وآتش درضوان وعرش وكرسي وقلم ولوح زمين وانسان
وجنان وآن كسيكه كرسر مباركش را ازپس كردن بريداند وانگشت اورا ببريدند بطع انگشتر واز
دست مباركش بشدت طمع بنديرجهة آنكه سر بريدند وزرش ان مولاى مظلوم ميغرمايند اورا ازبدن
بقصد كه اشتند وبه كناه سراورا بريدند وغريب وطنها بقه آقاى ما وآقاى دنيا واخرت كربلا
پدر عبد اكه حيين مظلوم است ودر مجالس وسايركتب مذكور است پس جناب خليل تحمل اتصال لقمان
بنفوس والواح كليه همه واقعات كربلا مشاهده نمود از انجمله حالت افتادن مظلوم كربلا از صدر زين برخاك كربلا
بانه پاره پاره وخروج زينب سيده دار رخيمه كاه امامت تا آخر حكايت واز جمله آمدن شير درحرم وقتيكه آنرا
كه خواستند اسب براسران مطهر شهدا بتازند فضه نزد جناب زينب رفت حكايت اعوض نمودن بعد ازان رو
بپيشه شير نهاده كفت يا ابا الحارث اتعلم ما يريدون ببنك الى عبد الله الحسين يريدون ان يوطؤا
بالخيل صدره وجسد شهداء آل محمد حتى اتى عبد الله عليه السلام يريدون ان يوطؤا
كه اراده دارند كه بتازند وپامال نمايند درزير ستم همان استخوان سينه مبارك شريف كه صندوق علم خدا بيتاست وجسد
شهيدان كربلا كه آل واولاد جناب حمزه اند وتفصيل اين شير را مذكور خواهيم نمود دوم وشيكه زراع علقمى درشب سيده
كه شيرى ازجانب قبله داخل شد كشتيبانان ميكردد وكاهى خيال ميبرد كه مبادا بجهت خوردن جسدهاى اين شهيدان باشد
لكن مطلع نبود از حقيقت احوال شير از اينكه شيران هم مامور بودند برعايت جسدها وپيغمبرزادكان وهم ستاخذ اشتباه
چنانچه كاشف اين حطب عالية مذكوره ازحضرت ابراهيم خليل الرحمن دارد شده كه آنجناب تا
مهمان نيافتى طعام نخوردى تا اينكه سه روز كرسنه ماند چون مهمان نرسيد بصحرا رفت متحسس مهمان خليل الله
ميطلبيد تا آنكه برا هبى رسيد چون ازهم ديكر پرسيدند وسلام كفتند جواب دادند پرسيدند از سبب بيرون آمدن
كفت سه روز است كه مهمانى بهم نرسيده امشب را بخشنه نكهدارم چون ترا ديدم كفتم شايد كه مهمانى بافتم تا روزه بكشايم
خليل متعجب شد چون نشانهاى آموئى بديد آمد راهب زبان بكشاينده ديدم آهو بريان شده پيش ما انتظار
مرا كفت بخور اما استخوان اش نكسر آنرا خوردم چون فارغ شديم استخوانها در پوست او ريخت به عاى راهب
زنده شو بصحرا انها دكفتم مرا به عاياد نما كفت از دعاهيچ مخواهى كه چهل سال است دعا نميكنم لقاى ابراهيم خليل را
بمن بنما ديستخوانها شد پس بتبسم بروى عايد نمود كفتم دلخوش دار كه مستجاب شد چون راهب وداع
كرد ابراهيم عليه السلام كفت اى پيغمبر خدا معذورم دار كه كستاخى نمودم آنكاه ديد ابراهيم پاك پرسيد و برخواست ودوركعت
نماز كرد دعاى مرا مستجاب فرمود آن دعا را بخوان كفت بار خدايا بحق غاثر ذنبى بحق قابض ارواح بحق
بحار بلعه در قلزم بحق من چهار شدم كه كار بكفنين وبجنيز ودر تنهائى در اين بيابان چكونه سازم كه دراين حال ناكاه شيران بكرد
من درآمدند ترس عظيمى برمن ظاهر شد شيران نبشن آمدند وكفتند تو پيغمبر خدائى وكونت پيغمبران برما حرام است

وما كاشتكان خدائيم تا كاراين راهب بسازيم پس بجنكلها كودال بكنند وملائكه چند برار اوكفن
آوردند واورا بداشتند ودر كفن پيچيدند پس پيش رفتيم وملائكه اقتدا كردند ومجنين در تجهيز او وملائكه
بايستادند بروى نماز كرديم وبخاكش سپرديم اى شيعه كجاست مقام راهب وكجاست مقام مظلوم
صحيح است كه شيران درنده حراست نعش راهب ميكنند اما نه بدان اين مظلوم
اشقاوت نه بحدى پاره پاره نمود كه قابل دفن وكفن باشد ميغى هرذره كوشتى وعضوى درسر
زمينى بلكه درزير ستم اسبان كافران افتاد بلاى شيعه باكه اعتقاد وبروايت معتبره درروقت از
بابت اتمام حجت شيران حراست آن ابدان لطيفه نمودند ودر آنجا حضرت خليل الله باشيران موكل
بدن راهب شدند ودفن كردند واز خوردن سباع محفوظ فرمودند مكر نشنيده شير غراى در كنار
نهر علقمى ظاهر شده وابدان لطيفه ونعشها مطهره شهيدان كربلا را سه روز وشب بروايت صحاح
حراست نمود تا اينكه امام عليل بيمار سيد السجاد زين العباد بدنهاى پاره پاره شهيدان را دفن نمود
در ميان حيوانات تميز دارد ولكن تميز حيوان زياده است يكى بموجب ادلة عديده
ودكرى شير است وميان علما اختلاف دارد در خصوص شير يكه محافظت نعشها شهداء نمود وبعضى
كفته خود جناب امام الغالب لطيف چنين شير خوانيد مردم انحضرت عه درصورت شير ميدانند از جهت
صلابت اين موجب دلايل معدوده باطل ومخدوش است كه ولى حضرت سبحان متمثل بصورت
شير وغير صور غيبا شدند پس كما يكه قائل شده اند اين جهت مادى قائلند اين مذهب مخدوش است
وتفصيلش در اواخر دوجلد آتى بواب جلد سيم است نوكر نمك حرام بر برخى رد كرده اند وفرض غط فرمودند كه شير اهل وشير نسبت
بسايرسباع ودرندكان باغيرت وصاحب تميز است استدلال نظر باذن جناب زينب كرى بنت على مرتضى
فضه تبليغ رسالت نمود پس بسايرى وعدد كاى ايشان آمدن نعشهاى پاره پاره شهداء كربلا نعمه والبين قول اصح
واقبل است چنانچه در كتاب معجزة الأبرار از ميثم روايت كرده و عالم كامل فاضل آخوند ملا كلب حسين دركتاب
نفل كرده است چون جناب مولى الموالى على عليه السلام از دعوان باهل مراجعت بكوفه فرمودند در عرض راه
بچه شيرخوارة شير بزبان فصيح عرض نمود حضرت فرمود باحساب كبار بينى سلمان ومقدار وعدد ستم كه بر ذريه
در دامن اين طفل كرده اى تا اينكه ستة روز كرسنه ماند چون بچه را در كرده بكوشيد اميرالمؤمنين ترا ميخواهد كوشيد چون رفتيم ديديم
كرك بر بچه اى خفته شير ميدهد چون سفارش انحضرت را رسانيديم كرك بدينكه شنيد غلطيده بخاك كريد
وبپيش افتاد چون بخدمت آن سرور عالميان رسيد باز بان فصيح لام زد وبخاك افتاد وغلطيده
بخاك كفت حضرت چيزى فرمود ما نفهميديم كه چه فرمود پس كرك بچه شير را وبعد از مرخص شدن باخود برد
پس عرض كرديم اى مولاى ما حكايت اين حيوان را بيان فرمائيد حضرت فرمود بچه شير عرض كرد
كه نوى بحجت خدا مادرم مرده است بايد شير بخورم تا زنده كانى كنم وكرك را خواستم كه او را شير
شير بدهد وبزرك نمايد وتربيت كند وقتيكه شكار كير شد من بسيار دميثم كويد بعد از سه سال ديدم
غفائى در كوفه بلند شد وحضرت بعد از نماز صبح در دكة القضاء مانند بدر منير ايستاده بود
برسيدم اين چه غوغا است كفتند كرك با شير غراى داخل مسجد شده ومردم ميترسند
مبادا ضررى از اينها برسد كس حضرت فرمود راه بدهيد ومانع نباشيد تا بحضور برسند
مردم راه كشادند تا آن حيوان نعمتان بخدمت مبارك امام مفترض الطاعه رسيدند

مطلع دوم

در بیان شمه محقره در فضیلت زیارت حضرات عالیات درجات کمال آله واولاده واحفاده
والنصار جناب رسول الله که داد خواهان امت روسیاه و اهل محشر را امید گاه لاسیما
زیارت امام مخافقین مولینا ومولی الکونین ابا عبد الله الحسین اللهم حق الحسین
وجده وابیه وامه واخیه وبنیه وشیعته ومواليه يحننا من لدنك الذي يحن
فيه برحمتك يا ارحم الراحمين ما بعده چون ناظم بانظر کارخانه ایجاد وباط
بساط روز حشر ومعاد بفواد اذا السماء انشقت وحاکم دیوان اعمال عباد بدلول لمن الملک
الیوم جواب کو یاں همستند نجاً والهم الا مجاد لله الواحد القهار من باب الحکیم الباقر
راز صراط مستقیم سداد الله نوسع عبور الزمرات ومنقاد که ما خلقنا کم عبثاً لبعد اهم فرور
از افراد کائنات تکلیف درخور آن قرار داده شده که عامل برآن شدن سفینه نجات
فعلیهذا برعارفان صراط حق وطالبان علوم محقق وجماعان مطلق ظاهر وباطن آشکار
دارین تمسک بحبل المتین وعروة الوثقی معین است پس زیارت قبور مطهره حضرات ائمة اثنی عشر
وحضرت پیغمبر وفاطمه زهرا ام ابیها سبب مغفرت ومستوجب رفعت درجات وباعث زیادتی حسنات
است چنانچه سلاطین سالفه اسلام واعاظم ارکان از علماء وسادات وامراء وفقراء از مطالعه
احادیث واخبار واز استماع آنها شوق افزون وذوق مشحون بهم رسانیده ترک وطن وصعوبات
حب الوطن من الایمان را بر قطع علایق از اولاد واقارب وعشایر وقبایل واحباب ورفقا
مینماید وهر کس نسبت بحال آلاف والوف جمع میکنند تا بعتبه بوس بارگاه ملائک مطاف آن
بزرگواران دین ودنیا مشرف وفایز میباشند وچنانچه در ایام عالیه
در کتابها مسطور است چنانچه اعلیحضرت قدرقدرت کیوان مرتبت بهرام صولت مشتری رای مریخ مهابت
دارا دربان سلیمان حشمت خورشید فلک شهریاری السلطان ابن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه وسلطانه مادام
لنحو محیطاً والارض بسیطاً دشتاد پنج چهارده شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۴ هجری
بزیارت درگاه درگاه روضه رضویه علیه آلاف التحیة والثنا فایز ومشرف ومنصب خلیل متوکل
الف آلاف تحیة والثنا فایز ومشرف ومنصب خلیل متوکل علی الله ابن موسی الرضا علیه وآبائه داود
ارتضا علی ابن موسی الرضا سرافراز ومفتخر فیض عمر بر میان بسته وطوق عبودیت بر گردن انداخته
باطراف مضاعف خون آشام حفظه تعویذ سلام میفرمایند ولب ثنای صوفیان مکرمت بنیاز یاد
عروهم دولت واقبال اعلیحضرت ظل الله مترنم مرباشند وازپاکی عقیدت وصفا فطرت اعلیحضرت اقدس
شهریاری قبل ازین که چندین بار توفیق بزیارت اماکن مقدسه طیبه ازستر نم رای وکاظمین علیهما السلام
وکربلا معلی ونجف اشرف وسایر بقعهای شریفه بفوز ونیل مدارک سنامانه وادعیه ملوکانه ازخزانه
عامره وغیرها فراهم آورده وبسیاب سفر کربلا آراسته وبیراسته میشد نظر بتقریر مخبر صادق ایشان
سلطنت کبری چیده شد زبان واصفین از اوصاف آن شهریار زمان از هزاران یکی
عاجز وقاصر ومخبرین درمیان میاورند کاهها از کمی بوقاصر وهرگاه بسکند رخبر میدادند

وسجاگ افتادند وتملق نمودند وگریه کردند آنحضرت معذرت خواست وعرض نمود این شیر را من سپرده بودم
وقتیکه شکار گیرش بدست نیامده بسپارم این امانت نشاءت که شیر را دادم وشرمندگی نمودم باین
پایه رسانیدم وخیانتی هم نکردم ونیز هرفرمایشی نمائید اطاعت دارم حضرت فرمود خدا الله
خیراً خدا ترا اجر خیر بدهد ومرخص فرمود وبعد از ان شیر را نیز رخصت خواست ونبود موده آنحضرت
شیر کوش خود را بدهان آنحضرت رسانید وپاره تکلم نمود وبعد فراغ از بخوی شیر بر پس
کشید وگریه چشم خود را پاک کرد وکریست وصیحه زد وپانچه انرا بسر خود زد وخاک را بر سر خود پاشید
وحضرت هم گریست ومردم از دیدن این اوضاع اهگریان ونالان شدند گویا که روز قیامت برپا شده
چون حضرت شیر را مرخص فرمود عرض کردیم پسران ومادران وجانهای ما فدای تو باد ما بشیر چیزی فرمودید که موجب ازدیاد
گریه وزاری وشیون ما گردید فرمود بشیر گفتم حق من در گردن تو شد وتو اسیر دادم
بلکه تو را بشیر داد باین کمال رسید باید حق مرا ادا بکنی عرض کردیم هرچه میفرمائی اطاعت داریم گفتم ببر
برنیستان زنهار اگر بیدا باشد بعد از مدتی فرزند دلبند ونور دیدهٔ من حسین مظلوم در روز
عاشورای محروم احرام با اصحابش داود لدش درعرصه کربلا بانتیغ ظلم وخنجر جفا پرستم باحالت گرسنگی
وتشنگی خواهند کشت واهل بیت او را اسیر خواهند نمود وخیمه‌ها او خواهند سوخت واموال او
غارت وتاراج خواهند نمود بعد وبالینها اکتفا نمیکنند اسبها نعل تازه خواهند زد واراده میکنند نعش
مبارک حسین واصحابش را در زیر ستوران پایمال نمایند چنین فضه کنیز من از قول دختر من زینب
خواتون بنا اظهار میکند که بیاری ایشان برخیز آنوقت ببرود ومکذار که نعشهای اشان در زیر
نامحتها پایمال کنند داد قبول کرد که روز عاشورا حمایت نماید واز ین جهت ناله وفریاد بگوش
گریست وخاک بر سر خود پاشید ودر کربلا مقام سبع وفضه معلوم است وبر کاشی نوشته بر دیوار
نصب کرده اند ودر کوچه است که از کدام بازار نعش مبارک حضرت عباس را جگر گویه چون
در اینجا منزل کرفته بلوم در اول شوده یم عربان چون باینجا میرسیدند ماتم عظیم میکنند ودر بقیع السلام علیک
یا امیر المؤمنین جواب داده اند کرامات دیده ایم شبهای جمعه نور الدعی از اینجا عبور میکند بر روضه امام حسین
داخل میشود چون برگرد ایرانیها میگردد میرود بجای میدانیم آن نور عثمان بن ابی طالب است وبنابر اقوال
استبعادی ندارد بلکه چنین باشد که وقعه غیبتها جمعه متعلق باو ام مظلوم دارد ومیدانم ارسنیه چون حضرت بزیارت
فرزند خود میرود آیا میرسد یا والله ترا لی سر نمیتوانم دید دست کدام شقی برید سر مرا عبد الرحمن بن ملجم مرادی
لعنه باضربت تیغ زهرآلود بشکافت وگردم وبگیرم میدانم از فرزندگرامی سرتا سر نمیباد دانخضرت لرزه قفا بریده
در سر سنان زدار فرزند عیال مرا اسیر نکنید وعیال ترا اسیر نکند دیار بدیار گردانید تا روز شام محنت فرجام بکشور
پیر بدین معویر برند ار فرزند خیمه‌ها مرا غارت نکنید وآتش نزنند چون تو فرزند وحسن وعباس وعون ومحمد ونزید ولد
اولاد واحفاد داشتم وفرزندت سه پیغمبر اکرم را در پیش چشمت پاره پاره کردند وهفت اختر تابناک را شهید
از پیکان تیر حرمله کاهای سیراب کردند وبرادرانت را در پیش چشمت با یاد تو کشتند ودر البدا شهدای
وبیشه توکه فاطمه پرورانیده بود آب تا خشک لب فرزند مرا یکروز بسته روز نهان حوالم برگشت میکرد وهرچار
اصحابی واولادم لبهاشان از تشنگی خشک شده بود ولیکن من را چنان خنجر وعصا وهجو از نماز تا بخفتن شمشیر وتیر
دشمنی که کشتند وکسی بفریاد تو نرسید ای فرزند مصیبت تو جمیع ماسوی الله بحالله آورد وتا قیامت متغیر خواهد ماند

مطلع دوم

ترک دنیا کجا از سفر ظلمات هرگز خراجت نمیفرمود و اگر فقیر دم آوازهٔ طبل جلالش میشنید هرگز لوای
مفاخرت برنمیافراخت و هرگاه قفقور چین زمانه بطوق بندگی برگردن میانه اخت و اگر کسری
از عدل و انصاف خروار بطه از کجا زیر عدالت میآویخت و شایقان زهد و عبادت کب علم داد
و حق شناسی را از وکلهٔ اگر بردارند روات و حاتم طائی اگر سفرهٔ عام خود نوشد و در جنب سخاوت او نشش
برچیند سزاست از انجا بیندیشد این پادشاه جمجاه خدیو فریدون سپاه کاه از جانب خداوند عالم موجد جن و آدم
و فرمان فرمای قضا و قدر یعنی امام ثانی عشر مظفر و منصور و مؤید است بنی هذا سلاطین جهان تمنا
تقبیل عتبهٔ بارگاه اعلیحضرت شهریاری مینمایند و بتقریر عالیجاه فخامت و نجابت و سعادت و نجابت
پناه عطارد رشیم جهان فضایت این مقال رسیم یعقوب الخاقان مرزا محمد صادق خان شرف الحسینی الموسوی
المتخلص بصیف قلم در مقام نزول آن عالی درآمد و اخر شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۷ مطابق یوت ایل طرف
عصر صرف بسمت بغداد امراز شد و بتقریب ان ثواب و فضیلت زیارت حضرت امام غریب و مظلوم
ابا عبد الله الحسین بر میان آمد و حقیر خاکسار رحمد بیگی در فضیلت زیارت آن بزرگوار بر شته تقریر کشیده
عرض نمود و در آن حال عالیجاه مزبور این فرد را خواند مژده ای دل که مسیحا نفسی میاید چو زنفاس
خوشش بوی کسی میاید بر سیدم بچه مناسبت این فرد را بازبان ناطقه جون طوطی شکرگفتار بسوخا قا آورده
گفت بدین جنت تلکراف مبارکه که از سمت سدهٔ علیه حضرت قدسی منزلت شهریاری بقصد زیارت عتبات عالیات
عالیات ساکنان بهشت از زوار کلاه طرازان روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانیه مزبور طالع فرخنده و موکب همایون
در شاهزاده عبد العظیم توقف کلی کرده از انجا قطع منازل و طی مراحل کنان بقصد عالیه فائز باشند
و در سیزدهم شهر رجب المرجب از آن مقام مبارک کوچ کرده لکن کوکب همایون درخشنده و مهر شهریاری
در فلک جهانبانی تابنده گردد هر از آن بهره مند میشوند اللهم بلغ مراده واحفظ جنوده وانصره
من نصره و قصمه و اذل من ذل دیوانه الحسین بکربلا بحرمة اسماء العظام و بجاه محمد و آله الکرام صلوات الله
الملک العلام و تحیات عالیه، مرزا عبد الکریم سابق الذکر عرض نمود حضرت اقدس شهریاری ظل الله عازم زیارت اند
خیال منشور مزبور الیه مستدعی و خواهش کرده جنم اعلیحضرت ظل الله عازم زیارت اند صواب
و احق بلکه مستحسن است بعضی از ثواب زیارت جناب خامس ال عبا و سایر شهداء در این فصل نوشتن
نیک و سزاوار است که معاندین دراز منه آتیه و آینده ناظرین رساتین و قائلین از ثواب آن
بهره مند باشند بمدد من بجاه و بالحسنه فلیعمل العاملون امثالها لمبتان را نفع افزود و منفوت اکوات
و این بین از بیم سبب بطه بسته و این پاسخ جواب گیران بارگاه ایدالله بارالدهر از زوایای خمر فراموش نکنند
که سلطان عادل و باذل را که محبت خانه ان بنوت و ولایت است خزاین و دفاین لا تعد و لا
تحصه در راه زیارت انعام داده بخشش و ریزش نمایند فعلیهذا کی روا باشد و از انصاف مروت بحر است
که نام همیمون سلطان نیکه محمد بسته سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه السلام بسته و در السنه و افواه بنا
داز عضبش بذکر خیر یاد ننمایند نظم دریغا کوچه حاجات خلق بودی حضرتش مجمع ارباب حقایق بودی
هر کجا ذکر سلاطین بفضایل رفتی فضل بر منت او بر همه باقی بودی ای برادران دینی و اخلاء روحانی
چنانچه قطره از دریا اخلاص گستر ان علیحضرت همایون همین وقایع ملت و آیین شهریار اعظم فرشته خدم خلد الله ملکه سلطانه
مذکور نمودیم تا ارشادی بطه باشد و بپیوسته اهل اسلام فی طلبه بقدر امکان کرمغذور بطه باشد
شرعا پس بل دراغب و شایق بزیارت بطه تا مقضی المرام فی الدارین بشتند و کسیکه عازم و
قاصد بطه در حین خروج از خانه مانع نباشند و از عوض راه برنگردانند زیرا که این ممانعت
شرعا و عرفا جهاد بزنیت مگر با صدورت مستوع شرعی که عیب ندارد بلکه ممانعت لازم است که نحوه حرمت
امام حین منع نکنند و جهاد و مکروه و بدرجهٔ شهادت نرسید مگر بترجیح شریعت مطهره بطه پس بدون ترجیح
لازم نیست ممانعت زوار کما فی الحدیث کسیکه مانع بشد از رفتن زایر بر زیارت قربت
امام حین باید شخص مانع یکسال در بستر بیماری بخوابد زیرا که مانع شده است مؤلف
خاکسار عرض میکند حدیث مذکور قول امام صادق ع ۱۳۴ است منتج و مؤثر و صحیح است
که مجربه شده حین در تاریخ شهر شوال المکرم ۱۲۶۵ خلد الله ملکه بهشت مکان محمد شاه غازی انار الله مضجعه
از دار غرور بسرای سرور رحلت فرمود و در قوقار امکه بهشت تکیه بر تکاء سندس و استبرق نمود
و حضرت ولیعهدش سلطان ناصر الدین شاه دارالسلطنه تبریز در تخت سلطنت بادعای علماء و بقیه در سایر
در تخت سلطنت متمکن و برقرار شده و با نظم و نسق ملوکانه بمدار چند روز مدار الخلافه طهران تشریف
فرما شده و جوانین و قوانین و جمع و اساس سلطنت و بحیطه تصرف آورده مشغول رتق و فتق امورات
جهان بانی شده و یکسال از زوار فیض زیارت باز ماندند و در سال دویم حکم قضا جریان حضرت
اقدس شهریاری شرف صدور یافت که الحمد لله امورات ملکی منتظم و استحکام و دوام یافته
روم حکم و دستور از فیض زیارت باز نماشند و در کهنهٔ مهد یکه عطاف بدعا گوی دولت قوی شوکت
مشغول بشند فعلیهذا زوار حسینیه با تدریج میروند تا انکه کربیه حمد با فرنوه جلل احمد اهرا در بر
و در یم ثمر شوال المکرم ۱۲۶۵ از خانه خود بر دل رهد و بارهای ای در در کوچه برانیت دواب
بسته شده بطه و همان روز با سمیع منزل او بطه خندصه لا فرح الله و لا در هم مشار الیه بطه گفت
تا طلیه مراند هی نمیدانم بروی گفت حرام زاده ای بیت همین زن است آن ام خواهر تو است
و حرام زاده پدر تو و پدر زن من است و تمامی هستی بیت من متعلق بشمات از املاک و غیره
خلاصه راضی نشد تا طلیه رانده هی مانع هستم و بعد از چهار روز لا فرح الم مذکور در کوچه خفته
بتر زمین استر خفته بطه که سوار بشود استر لگدی سخت از لوله پایش زد و ساق پایش شکست
شد و باز حمات گزیده در بستر بیمار غنود و علماء غوزه پایش سر شکست و بست کنند و تن
فلک نمط بطه با عدم موفق از معالجه آن الحاصل گرید چگونه با جز بشر ترحم و مارو سیاهان فتیم و فیض
یاب شویم چنین حراجت گویم بعد از بهبودی مانیز بستر بطه با لذجوه نا نوشن و علیل بطه او نکبد
کشید و چه قدر زحمتها کشید و خسارت از حد افزون نسبت بحالش وارد آمد و خوشش لنگ شده
حتی مال و ثروت ایل از دست رفت و کرایه فتیش شد خلصه عزت دنیای لا فرح الم با بلغه تمام شد
در ایام تالیف این کتاب محکمه تاکردسته با عسرت تمام زندگانی میکرد و عواقب امور دنیا پش و بهذا
آخر فتش ع با ماد سایر عباد خدا بتر میداند پس ای برادران احتساب کنید و مانع از زیارت زوار نشوید
که چنین عقوبتها در پیش چشم نمایان است فاعتبروا یا اولی الابصار و این حقه ترجمه ع در مسامع
عیال دیدم و اظهار دل مشغول

چنانچه مؤلف عاصی کوید شوق زیارت امام حسین علیه السلام

هرگاه قادر برآمدن بنا شی چون روز جمعه شود غسل کن یا بعضو بساز و بالا رو بر بام خانه خود و چهار رکعت نماز بکن و متوجه شو
بسوی من بدرستیکه هر که مرا زیارت کند در حیات من چنان است که مرا زیارت کرده است بعد از موت من چنان است که مرا
زیارت کرده است در حیات من مخبر صادق گفته که این حدیث دلالت میکند بر اینکه زیارت حاجات الامر در امکنه
زیارت توان کرد و اگر در بیام مکروه زیارت بقرب است و بعضی از زیارت بقرب حضرت اگفته در تحفه و زاد المعاد
مذکور است و بسنده اً معتبر از شیخ بزرگوار مذکور است که گفت حضرت صادق ع بمن فرمود که چه مانع است ترا از اینکه
زیارت کنی قبر امام حسین ع در هر هفته یکبار و در هر روز یکبار بنده گفتم قربان تو شوم میان من و آنحضرت فرسخهای بسیار
است فرمود که بالا میروی ببام خانه خود پس ملتفت میشوی بجانب راست و چیزی پس برخود بسوی آسمان بلند میکنی پس
رو بجانب قبر آنحضرت میکنی و میگوئی السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله
السلام علیک و رحمة الله و برکاته تا نوشته شود برای تو ثواب حجه و عمره سید بر گفت بسیار است که من
در روزی زیاده از بست مرتبه چنین زیارت میکنم و در حدیث معتبر دیگر روایت است که حضرت صادق ع بسدیر
گفت که بسیار زیارت میکنی قبر حسین بن علی ع را گفت از شغل مرا معذور میدارد فرمود که مخالفان ما چه تعلیم نامی کرده اند
یکی از ایشان ثواب زیارت آنحضرت نوشته میشود گفت سبحان الله تا توسوم فرمود که غسل بکن در خانه خود بالا رو ببام خانه خود
و بنا ده کن بجانب آنحضرت بسلام کردن تا نوشته شود از برای تو ثواب زیارت و بعضی از اکابر علماء در روایت
کرده اند از ابو الحسن فارسی که گفت من بسیار بزیارت امام حسین ع میرفتم پس چند سبب سبب دیگر مال توفیق زیارت آنحضرت
بیافتم پس بشبی حضرت رسول الله ص در خواب دیدم که حضرت امام حسن ع و امام حسین ع در حضرت آنحضرت بعهد چیزهم نشسته اند
رسیدم امام حسین گفت یا رسول الله هر که ما را بسیار زیارت میکرد و اکنون ترک کرده است حضرت رسول ص متوجه من
گردید و فرمود که آیا ترک زیارت مثل حسین میتوان کرد گفتم یا رسول الله قلت مال و بسیاری مرا مانع آمد از اینکه
کرده ام حضرت فرمود که هر شب برام خانه خود بر و با بلکه شهادت بسوی قبر آنحضرت اشاره کن و بگو السلام
علیک و علی جدک و ابیک و امک و اخیک السلام علیک و علی الائمة من بنیک السلام علیک یا صاحب
الامر المعذ الشاکیة السلام علیک یا صاحب المصیبة الراتبة لقد صبح کتاب الله فیک مشهوداً و رسول الله
فیک موعوداً السلام علیک و رحمة الله و برکاته السلام علی انصار الله و حلفائه السلام علی
امناء الله و احبائه السلام علی محال معرفة الله و مساکن حجج الله و اوصیاء نبی الله و ذریة
صفوة رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمة الله و برکاته پس هر حاجت که خواهی از خدا سؤال کن
پس اگر چنین کنی زیارت تو از هر دور و نزدیک هر آینه مقبول است و اما زیارت بایا عبد الله علیه السلام از نزدیک و هر
روز بهتر و بیشتر آثار زیارت جامعه است بر او که در بعضی نسخ مذکور است و بعضی نسخ نامه مظفر جعفر کبیر اتقصیر نوشته ثواب زیارت است
که زائرین را چه قدر اجر ثواب در دنیا و آخرت عاید خواهد شد و بدانکه چهار خصلت در آنحضرت بدی
ندارد و دلیلی بر این همه خصلت در شأن حضرت امام حسین ع دارد اول اجابت دعا دوم شفاء در تربت مبارکش دارد
سوم اجابت الائمة ع تحت قبته چهارم امنیت از فزع اکبر و بعضی از علماء گفته اند که هر که در روز عرفه
در زیر قبه شریف دعا مستجاب است چهارم در ایام سفر زوار از عمر انسان محسوب نیست و این
چهار خصال مختص بجناب امام مظلوم و غریب و شهید حسین بن علی ع است توضیح آنکه خیر کثیر بوجهین حاصل
شده اول آنکه ثواب زیارت و دوم آنکه ثواب دعا و بعضی از علماء گفته اند که ثواب دعا افضل است از ثواب زیارت
و در تحفه بعد از ذکر دعا گفته و محل عرض این دعا بر مقام نخله جناب حرم کعبه بالمرة قطعاً و صحت با قسم و بعد از

مراجعت بوطن مالوف

مراجعت بوطن مالوف دارالسلطنه تبریز بعضهم هلما گفتند که رام طبیب معالجه که در اثنای سفر صحت فتی گفتم طبیب لبو
که همه اطباء آسایستان آسان فرسایش نهاده اند خواهند نهاد و اتفاقاً بعد از وفات طبیبم که زوار امام حسین بکجه
سبب عرض راه و منازل فوت میشوند حال آنکه بعد از ثبت سمائیت چنین فرقه اند چون زوار بیرسد
از پیش خشش بجا تابر تقع و برد اشته میشود و مقامش را باد عرض حرکت میکند و فیکه مقام انوار عالیه را دید و از این
عالم منکشف فغرت که راضی بموت شوی مرحبا چنانکه در قرآن با نفس مطمئنه خطاب شده است در آخر سوره والفجر که
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
و باعدم رضا او قبض روحش نمیکنند و گرنه مجوب بنده است اگر خلق جنهم شود بر یکی از آنها ان یکه
دیده باشد عاقبت خود میکند و میمیرد و پیوسته در السنه و افواه مذکور است که فلان زوار موت خود را بسیار
نمود و چند نفر را دیده ام نوشته ام خصوصاً جناب والد ماجدم که در لام تا لیف این کتاب مشغول بودند که شیخ
المشایخ معاصرین خود لطف فرمود که در این روز که یوم الاحد سیزدهم شهر رجب المرجب ۱۲۹۶ یوم ۱۳۴۱ ع
که روز نوزده جناب مولا مقتدای ایشان و حضرت امام عنقا آنقی ست بلویس در لهاوس صفحه که در تاریخ
در عتاب بلویس و قسمی در حرم دیدم آخذ مدینه حسین با بار الاضریح مقدس حضرت امام حسین ع گرفته
میگرید و عرض میکند ای آقای ما و مولم میخواهد که در خدمت مبارک تو بمانم و در خانه خدمتکاری میکردم و لیکن
مولای ما قرض دارم هر گاه ضامن قرض من باشی از خاک پاک تو بیرون نمیروم و بختیار حرکت میکنم
پدرم فرمود چیزی از حرم باز گشتیم صبح گفتند که آخذ مدینه حسین با تب و بیماری ناخوشی شده است
چون بعیادت او رفتیم گفت شما با بزیارت بخف بروید من در اینجا ماندنی هستم چون وداع کردیم
و رفتیم و بعد از سه ساعت دیدیم که آخذ را بمهمانخانه امام حسین ع برده اند بعینه حال گرامی خود
قرار انجناب نموده است چون بخفه که فانی فی الله شد معلوم شد که دعایش مستجاب بامام ع قرض او
ضامن شده که مرگ او را یافت پس شما با حوال چنین کسانیکه بچنین نعمت عظمی و شرف کبری میرسند
در تربت آن بزرگواران ملحوظ میشوند ایضاً مرحوم شیخ در کتاب تحفة المجالس حرر و ایت کرده از شیخی از امام جعفر
صادق ع بر سید که یا ابن رسول الله آیا امید بسیار دارد بهشت خواهد شد فرمود آری نامه برادرم صالح دستور
کرد در کربلا ببرد و بگذارد بر سر قبر پس گفت یا ابن رسول الله آیا امید بسیار دارد بهشت داخل خواهد شد فرمود آری خبر حضرت عزیز پیغمبر ع
و هر یکه در کربلا ببرد و بخفین هر چه و هر که در کربلا مدفون شود تا روز قیامت در بهشت خواهند بود بعینه الحاصل الکلام
اجر الکلام ع سایر فضیلت ارض کربلا بعد از این در محل خود مذکور خواهیم شد ان شاء الله تعالی و شروع میکنیم بذکر طرق
ان شاء الله چنانکه از اسناد تمام جناب آخذ مدینه حسین قزوینی الاصل که در اکثر عمر خود در اسلامبول سکنی نموده که های آثار این
فاضل و اهل کامل بود دانسته شد همان قریه قبل از آبادی تبریز آباد بطرف مایات را بحکم مرا غریه میدانند آثار ری
غریبه دارد و در چند جا قبرستان دارد و یکی بسیار وسیع است و سنگهای لش بحکمی که است در تاریخ سنه ۱۲۸۱
بعزم سیاحت رفتم سنگی را در مثال محراب ساخته بطرز چنین نوشته بلوحه که هر قدر خواهم بحق سعید و شهید
اهرا و تربت بنده صدر بلوحه تاریخ آن خانه بسر طرف مایین جنوب و مشرق کوهی است بلیقه با صافه که آبهای باران
و جمعیتم دارد و از کل در یاچین و علفیات آن بوده کان عطاری میکرده قبر آنخذ مذکور و قبر از اقوام
خاکسار که مرقد شریف جدید مرحوم آنخذ مدینه حسین محمد و مادر پدرم و عمه مدرم عفی الله عنهم در آن قبرستان مرجعیت
التقرقه اهل قبر بعد از وفات کریم نگذارد از ناخوشی طاعون و غیره مدفون شده اند و بعد چنین گرده و دوات

۲ بقیه مراجعت بوطن مالوف

بعضی مورخین فرخشی ابوهریره کم درسر همان کوه بلند که بیلة قلوه مشهور است و حقیر گوید روزی بارفقا رفتیم
چنانچه در تذکره مذکور است که سنگ راه گوید بعد از آنکه گرخیت آن مخترع بدعتها و بنیاد برسر آن کوه برد
تا انجا بافتند بسنگسارش کردند و کنون سنگهای از ستیان کنان کرده اند و در میان حرم البیات مشهور است
که امام زاده است نذر میبرند و قربانی میکشند غلط است و حق آنست که مذکور نمیدانم و آدمی برسر مطلب سابق گرداند
مذکور حقیر شنیدم گفت در حدیث وارد شده است هر زیارت کننده امام حسین علیه السلام در عرض راه خواه در رفتن
و خواه در مراجعت بمیرد روح آن بازوار آن مرحد بزیارت امام حسین و چشم نوزاد برگردد و نیز مرآید بسر خبر خوش
نظر نوزاد یکرس باشد چشم نوزاد حمد بمیرسد بقرار مذکور هر حد و مرآید تا روز قیامت ای خوشی باد اباحوالی ثم فرشم
نوزاد تا قیامت نوزوآری نماید واز اهم عقبات خاطر جمع باشد ای خوش باحوالی حمد مادر حقیر در مراجعت در منزل
رابعین قم فرخ سخر بکان گفت کوه بولاماج والوم دیه انجا و فعلی گفت است رحمة الله عبد ابن فرخی راضی حسنه
میکوید که روح زوار بزیارت برود و برگردد در کتاب رضة الواعظین مذکور است که یکی از حجاد رین کوفه مقدس
بود کوید جناب آقا باقر بهبهانی میکوید شبی جناب امام حسین علیه السلام در خواب دیدم واز و مسائل بسیار پرسیدم از انجمله سئوال کردم کسیکه
در کربلا دفن شود از سئوال قبر میکند حضرت فرمودند کدام ملک جرات دارد که از حجاد رین من سئوال کند و نیز پرسیدم از
انحضرت که شنا دفن نخفف شود فرمود بلی هر یکه را فرموده هر یکی را چهل مرت دو هر که در نجف دفن شود در روز قیامت
بشوق بجنت خاطر جمعی خاطر مردم کند و هر که در کربلا دفن شود او را باز بین بردارند مینا بهشت میکذارند حضرت فرمود
از چهار فرسخ تا چهار فرسخ حایر است جبرئیل پر میزند تا هفت طبقه زمین و هر چه در اراضی است برداشته و داخل بهشت
میکند پس حضرت فرمودند که این حدیث را شنیده که الجنة طیبة لا یدخلها الا الطیب یعنی بهشت پاکرت
داخل نمیشود بر بهشت مکر پاک مسندا از عبد الملک بن مقرون از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود در وقتیکه
زیارت میکنید ابو عبد الله علیه السلام را پس برخود لازم سازید سکوت را مکر از خیر و بدرستیکه ملائکه حفظه و نویسنده اعمال
ملائکه آن چنانکه در حایر ستند و مصافحه میکنند با شما پس ملائکه حایر جواب میکویند حفظه را از آنچه که بر وی نظر میکنند تا
وقت زوال آفتاب و تا آنکه رنگش شود صبح بعد از آن تکلم میکنند با شما و سئوال میکنند از چیزهای چند از آنها و آنها در
میان این هر وقت پس شما تکلم میکنند و نمی آیا مند از کریه و دعا و مشغول نمی سازند شما را در این هر وقت احدی
از شما بلکه بشما مشغول میشوند در وقتیکه تکلم مینمایند راوی کوید عرض کردم فدای تو شوم از چه چیز سئوال میکنند و کدام
یک سئوال میکنند فرمود اهل حایر سئوال میکنند از حفظه زیرا که ملائکه حایر از حایر رجوع نمیکنند
و حفظه نزول صعود میکنند عرض کردم از چه چیز سئوال میکنند فرمود بدرستیکه حفظه در وقت عروج مرور مینمایند
صاحب امور را پس سماعت میکنند در نزد مرور در نجف حضرت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین و دائمة علیهم السلام که نشسته و حضور شما
برسند پس سئوال میکنند شما را از چیزها و کسانیکه حاضرند شما را از شما حایر را و میکویند بشارت دهید
شما را و حال آنکه ایشان عالمند بکلام ما را پس میکویند که برکت رسانید بشما ایشان و دعا کنید از برای شما
از جانب ما پس این فضیلت است از فضیلتهای که بر میکزیند محافظت کنند شما را ایشان بیاکرها تا بحفظ تا بیایند بمکانهای
خودشان و بدرستیکه ما و اکذار امر شما را بایشان بسیکه ضایع نمیشود در نزد او و بعد از آن فرمود اکر بدانند
زائر نزدیک انچیز را که دارد زیارت جناب امام حسین را از خیر و بدانند مردم این را هر آینه قتال مینمایند بر سر زیارت
انجناب تا شمشیرها در هر آینه میفرو شند مالهای خود را در راه زیارت او و فرمود بدرستیکه فاطمه در وقتیکه
نظر میکند بسوی شیعیان و با ایشان هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از سیخ کوه بان هزار هزار نفر کریان

مرکنند او را

گفت ای مرد تاجو چه بسیار بدبختی اندک مانده بود حیوانات دریا مرا بلع نمایند پس
مرد تاجر گریه کرده عرض نمود یا امیرالمؤمنین از مایه تو کل من بهجا عدد اشرفی باقی است
باید با من شریک باشی هرچه که عطا میکنی با همان صفه قسمت مینمایم بازی همان مبلغ
معین بود اجوبت داد و غواص بدریا فرو رفت چندان نگذشت دیدند که صدف بسیار
بسیار بزرگ آوردند تاجو آنرا گرفته بکوه والی رفته صدف را شکافت دید که چهارده عدد
لؤلؤ آبدار درخشان از رحم این صدف در بزرگ بمثابه بیضه مرغ پدید آشکار گردیده
شکر الهی بتقدیم رسانیده و برفقایش اعلام نمود همه خوشحال شدند تا اینکه بکشتی سوار
سوگوار شده طی منازل میکردند روزی ملاح ملاحظه میکرد ناگاه دید تاجر چهارده عدد
عدد لؤلؤ از بغل خود بیرون آورده تماشا نموده نیز بر بغل خود گذاشت ملاح فوره زد و گفت
لگد تو قفت بیندازید چنین کردند گفت در مدت عمر شوم چهارده عدد لؤلؤ
تحصیل کسی نکرده اند باید تفحص تمام جنس بهای تفحص گذاشته
و مردم را جستجو کردند تا دریافتند که این او ضاع حیله گر است جواهرات از بغل
بیرون کرده خواست که بدریا افکند گفت یا امیرالمؤمنین با من شریک بلد بلد سپرده
بودم نیز بگذشت بالاخره بهره رسیدند از انجا بنجف اشرف رسیدند چنین بجوم داشتند
سپردم و حمل بیش نداشت بالاخره بهره رسیدند از انجا بنجف اشرف رسیدند چنین بجوم داشتند
گفت یا امیرالمؤمنین امانت را از تو میخواهم قدری گریست و متوسل شد و خواب اورا ربود در
عالم خواب دید که آنحضرت بدو فرمود حکم کردم کیسه جواهرات را آورده اند در زیر
خاک گذاشته اند و هنوز از آب شور دریا اثری بجا مانده چون بیدار شد برفقا و یاران گفت که حضرت
چنین فرمود برخاستند باهمان صفت در آنجا دیدند خوشحال شده صلوات بر جد والا
فرستادند و آن مردصالح آنها را بچهارده هزار سال فروخت و در نجف اشرف بقعهای
خیر بنا و مصرف نمود و اصل آسایش نجف بوده گذاشت و این حکایت را در تذکره
ذکر کرده اند چهارم اینکه چون بر منزل قرابیه رسیدیم حاکم بلد را نیافتیم ندا داد
قرار شد که بمنزل علی آباد برویم چنین بقریه دلیل عباسی از منزل گاه بنجف آنجا
بردند دیب در آنجا با مشقت تمام بسر بردیم بعد از آنکه کوچ کردند وارد نهرهای عمیق
عبور نمودیم تا اینکه بمنهری رسیدیم و پل آن از درخت خرما بود از کثرت عبور زوار
درخت پل شکسته و اسب من بنهر فرو رفت و اندک ماند که غرق بشویم و حضرات
زوار متوسل شدند کاری نسازند و مرا و اسب را بیرون آوردند دست امید از حیات
مردم کوتاه شده توکل بخدا و توسل بر حبل المتین نمودم قدرت که با آب رفتیم بحول
الله تعالی و قوته خودم را با اسهل وجه بخار راندم حتم بدوال لجام اسب در دست من زور
چون اسب اهی و صفیر زدم اسب را گویا هزار نفر از آن نهر عمیق بخار راندند
شکر خدا را بجا آوردم و نذر آمرزیده شده صلوات خواندند و لیکن سه ساعت بنظر مانده قایما
رد کردانیدند بواسطه غیر وقتی فرج و تیکه نصف النهار شده از حرارت آفتاب آن بیابان مانند

کوره حداد

بانیکه فرموده ثواب حجه من حج بازعائشه بگذار عرض کرد گفت حجه و اد بعین حجه
من حجک یعنی فرمود ثواب چهل زیج چون از حجهای حضرت عائشه گفت چنین است پس جناب سیدالساجدین
فرمود بل تسعین حجه من حجک مع اعتمارها یعنی ثواب نود حج من با ثواب نود عمره من با
میدهند پس آنوقت عائشه ساکت شد و مجاعرفرمود از علاوه کراز کثرت عداوت و بخل بسکوت نمود هرقدر که ادقیت میکرد بغیر میافزود از اینجهت ساکت شد توضیح آنکه
چنانچه مذکور شد ثواب یک بیغمبر از عبادات وطاعات جمیع عالم و عالمیان تا انقراض زمانیان
افضل است پس جواب اگر بسبب استجواب و استکثار عائشه ضعیف که میافزود پس بنابر
این رات انگفت ۲ تفاصل درجات و مثوبات زایرین با تفاوت است پس زیارت کننده
با علم معرفت و کثرت محبت و بدون مشقت و حج بزیارت فایز میشود ثواب الصعادل ثواب
یک حج با بیغمبر است ۳ با بیقرار است تا انکه شخصی را معرفت و خلوص نیت و زحمت و مشقت و طول
سفر و مانند این بلند تر از اهم باشد ثواب زیارت آن مقابل نود حج و نود عمره حضرت سید
المرسلین است و براین قیاس است بالنسبه درجات زوار یعنی برحی را ثواب حج و بعضی را زیاده
از آن هرکسی بقدر اخلاص احوالش اجر میبیند و کیفیت رجحان صالح و طالح و عابد و عالم و جاهل و کامل و
در کتب احادیث مذکور فرضا اند و حقیر در جلد سیم موسوم بروضة الابرار ذکر نموده ام اقناع مطلب و تحقیق
و کلام رفیق است اجماع فرق مسلمین است که ضربت علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین الی یوم القیمة یعنی ثواب ضربتی که جناب او اکرم الغالب علی بن ابیطالب در روز
خندق بعمرو عبدود زد زیاده تر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت و اقل ثواب
زایر قبر امام حسین ۴ بمنزله ثواب یک حج جناب بیغمبر است پس ثواب زیارت کردن امام حسین
افضل از درجه ضربت امیرالمؤمنین است در روز خندق جواب بدانم توضیحا که محل کتمان
نیست بدانکه اجماع از امه فرقه مسلمان است که درجه ضربت امیرالمؤمنین ۴ افضل از درجه جمیع زوار است
با بیقضیه که درجه زیارت زوار داخل تحت عبادات جمیع بندگان خدا است که عبارت از ثقلین است
پس بنابر حکم ضرورت و اجماع عالم درجه زیارت زوار بدرجه ضربت امیرالمؤمنین نخواهد
رسید نخواهد رسید بالقطع والیقین پس لامحاله بعد از تامل و تفکر در آنچه که ذکر شد
معلوم میشود که زیارت قبر جناب امام حسین ۴ در تالی درجه ضربت جناب حیدر برسا
علی بن ابیطالب ۴ واقع شود پس کسان منصف بعد از دحضرت بنوی ۴ الانصاف
نصف العدالة بدیده رحمت بنگرند خوشحال شوند بتر حقیقت معرفت و از تحکک امتحان
منصفی خواهند دید و عشقی در آن نخواهند دید و این مرطلب عالی بیک حدیث عالیشان و
دیگری حدیث ضربت خندق از احادیث مشکله و غامضه است و بیان آنها با سهل
وجه مذکور شد بحمد الله ثم وفقه پس مناسب است در اینمقام ذکر احوالات مرحوم کوار
که از جمله فحول علماء امامیه بوده چنانچه در ناحیه فاضل در سبد طاب ثراه مذکور نمود و کیفیت
ایمان بتنین است کامل و تصحیحیت شامل بر احوال ائمه شیعیان و مرسان صداقت
بنیان پس یکی از آنکه سید اجل افخم العالم الربانی والفاضل القمدانی صاحب کتاب مقامع الکرام

اعنی آقا سید جواد

اعنی آقا سید جواد عاملی رحمه الله علیه

در فقه سلطنت و از قرائیکه حقیر جمیع مجلدات او را ملاحظه و مطالعه نموده و فی الحقیقه کنز مشکل کنوز العلوم و جوهر مرغوب
الاخوال و جمیع مجلدات او را در فرقه جناب مستطاب سیدنا الاعظم رئیس الملة والدین قدوة الاسلام والمسلمین
مرزا احمد حسینی الشهیر بشیخ آقا دام ایام افاداته و بقاه آمین حق صدق و اکبر دارد و اعلم جنابعالی بحالات
جزئیات امور مطلب نزاه بزرگتر از شیخ الاسلام آذربایجان المحاصل و میان شیخ اجل نورانی ملکوتی از
واقعی اهل زمان خویش اعنی جناب شیخ حسین الفاق افتاده فی حاصل آن مقدمه
هیئت گرچنین جناب شیخ دید که جناب سید اجل مستغرق بحر تفکر و تدبر است پرسید از سبب این
بخواز تفکر و تدبر سید اکرم شیخ اعظم جواب داد که غالبا برای این طایفه از علماء و ساوس
نفسانیه و خطورات و همیات قلبیه روی میدهد که صاحب این وسوسه هلاک میشود و
الان وسوسه نفسانیه و همیات و خطورات مذکوره مرا فرو گرفته که از خیال متضاده متکاثره کز زیاده
از حد وارد شده است در باب زیارت جناب سید الشهداء ۴ و در باب کریه و زاری
و آه و ناله در مصائب مظلوم افاده این نتیجه و این ثمره را میدهد که نسبت سایر اعمال و
طاعات و عبادات باین امر مثل نسبت قطره است بیحر محیط و ذره است بشمس مضیئه بلکه مضاعفین
جمله از احادیث و اخبار وارد شده در باب این امر حاصل آنها اینکه که اگر شخصی در دنیا هزار
سال بلکه صد هزار سال فرضا عمر کند و از عباد الله المخلصین باشد و جمیع این مدت عمر را صرف
کند در عبادات و طاعات و حسنات و همه مقبول درگاه حضرتش باشد و در همه مدت این عمر
طویل یکدفعه زیارت جناب سید الشهداء ۴ کند یا یک ساعت در مصائب آن مظلوم
گریه و زاری و آه نماید پس هریک از این دو عمل افضل است و نزد حضرتش از جمیع طاعات و
عبادات او که در مدت این عمر از آن صادر شده باشد پس شیخ معظم له گفت آیا جناب شما
در این باب شکی دارید و معتقد بر این نیستید جناب سید اجل گفت استغفر الله
حاشا بالله ثم حاشا چه طور میشود که اعتقاد بر این نداشته باشم و حال آنکه اخبار و
احادیث در این باب بدرجه غایت تکاثر و نهایت تضاد دارد بلکه از حد تعداد و احصا افزون
است دیگر خوض من در بحار افکار بر آن فهمید جلد از آنها و اسرار این مقام است شیخ گفت
جلد مطلب عالیه مشکله دارد مباحث اصعبه جمه منکشف و معلوم نمیشود مگر بضرب مثال که اضاح
مقال و کشف نماید پس قصه ذکر میکنم از بابت مثال بلکه بسبب آن بعضی اسرار این مطلب باشید
بدانکه در بعضی از سنه سابقه دو امور ماضیه سلطان لوجیاه و صاحب بلدان گرجه نیز شهریاران
بسیار دولت و جیوش پرخروش و عساکر و سپاه وفیره و در باب عیش و التذاذ شوق بسیار داشتند
گاه رفتی و صید بسیار مغول داشت و در روزها با تنگ بسیار از مقر دار مخلده خود
برآمد بقصد اصطیاد و شکار چند روز در یکمنزلی باهم منزلی دارالخلافه در جهان خوش آب
و هوا و مراتع وجه نهاد فرح افزا جمعه خیمها و چادرها زدند و قرار عادتش این بود که وقت صبح
با جمعی کثیر از ملازمان و مقربان سوار میشدند دلی شکار میرفتند و بعد از قضاء حاجت
مراجعت میکرد و از قضا وقت صبح روزی سوار شد و از معسکر دور شد آنقدر که در دفعه
گذشته بود که آهوی پیدا شد و پادشاه قصه آهو نمود و تاخته آن جوان رو بفرار گذاشته

مثل تیر میرفت گاه از کوه بکوه خوش میزد و گاه از دره بدره میدوید و حرص سلطان از رسیدن
بآن و شکار نمودن آن عیش را ساعت زیاده میشد و از کثرت حرص و حدت و تشنگی خوشش ع
فراموش نمیشد و از حال آبخور غفلت ورزیدا نمیدانست در چه حالت هستند دائم
با بیزه نوال بود تا آنکه آهو از نظر سلطان غایب شد و از شکارگران آن مایوس گشته بلتفت شد
دید نزدیک غروب آفتاب است و در احوال خود و اسب خود تامل بسیار نمود دید هر چه نزدیک بمقام جلالت
رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد و بهر طرف که نظر میفرمود اثر آبادی نمیدید بلکه نه اثر بر نه
و نه از جریده منظر شان نمیرسید پس ظن قوی بهلاکت رسانید و استغاثت از حضرت میفرمود و گریه
و زاری مینمود ناگاه از دور رهگذری از حشمش و لی بنظر پادشاه رسید پس اسب را تاخت خوشش
با نجا رسانید از اسب پیاده شد و داخل کوخ شد دید در آنجا یک نفر عجوزه اعرابیه و یکنفر جوان
اعرابی هستند جوان برخواست اسب پادشاه را بجا بثبت و سلطان مدهوش و مغمی علیه افتاد
و هر دقیقه ز بحال می آمد میدید که بسیار گرسنه است پس آن جوان بمادرش گفت برخیز و بزرا
بدرش پادشاه نان بجو دار تا او را در آن شیر بخیشان تا آنکه پیش مهمان بگذاریم معلوم است
که بسیار گرسنه است مادرش گفت بلکه این مهمان این قسم غذا را نتواند بخورد ولیکن آنچه داریم
باید از مهمان مضایقه ننمائیم برخیز بیرون بزرا ذبح کن تا او در راه مهمان صرف کنیم هر چند از مال
دنیا جز این بزچیزی دیگر نداریم و معیشت و غذاء ما از بهتر این بز است ولیکن در از شیمه انسانیت
و در از انصاف بدور است که این را در راه مهمان صرف نکنیم پسلطان از شدت تعب و بیخ
و خستگی در از گشته و گاه در خواب و گاه در بیداری بعض کلمات عجوزه و جوان را میشنید و میفهمید
و جوان امتثال امر مادرش نموده بز را کشت و از پوست او را سلخ نموده پس آن بزه را نصف کرد شت او
در دیگ سفال مثل بخشی بخت و نصف دیگرش را در روی آتش انداخت مثل کباب نموده و همه سوز
در پیش سلطان گذاشتند و جوان سلطان بسیار گرسنه بود از هر هر قسم بقدر ثلث همه بخورد
و بعد از آن باستراحت تمام گشته بخوابید و تا صبح بسیار خوب و مقرآن سلطان گردیدند پادشاه
مراجعت بلشکر بوی خیام لشکرگاه بنامید و صاحب دیوان لشکریان بحال مضطرب بحال و پریشان شده دو هشت
و حشت بر آنها غالب آمد و همه مستغرق دریای غم و احزان شدند و در همان شب سوارهای بسیار
از چهار طرف در جستجوی پادشاه گشته و قت عصر فردا چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق
بخوشا نزدیک رسانیدند که پادشاه را در آنجا بجوید و بعد از حمد و ثنای الهی بتعظیم و تبجیل سلطان پرداخته بعجل
آوردند و زبان بمدح و منقبت پادشاه گشودند سلطان برخواست سوار اسب شده و امر نمود بقتل
کوخ نشین و جوان را نجوزه دیفی سوار اسب خوشان نمایند پس آنعجوزه و جوان را رد لیف خوشان
کرده عازم شدند تا آنکه پادشاه با غلمان وارد معسکر لشکرگاه شده پس جمیع لشکر و مقربان
آن شهر یار بسیار فرحناک و مسرور گشته و شاد و مامنها گردیدند و چون شاه بپای تخت خوش
برگشت و چهار روز در سریر سلطنت خوش قرار گرفت و امر باحضار جمیع ارکان دولت
و اعضاء سلطنت و امراء و رؤساء و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند وظایف تبجیل و تعظیم
سلطانی بجا آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاء سلطنت شده فرمود چه حق است که در شان این عجوزه اعرابیه

و این جوان اعرابی بعمل بیاورم پس چند نفر از خواص مقربان سلطان زبان ثنا و دعا گشوده مهر
نظر بهمت و حرارت تحسین در تعیین عطیه و انعام سلطان چیزی عرض نمود آنکه بهمت و حرارت خوش از
همه بلیغتر و بلندتر بود باین نهج عرض نمود که سزاوار است این جوان اعرابی با پیشگاه شهنشاه اعظم
انعام بزرگ یابد تا آنکه آهو از نظر سلطان غایب شد و از شکارگران آن مایوس گشته بلتفت شد
دید نزدیک غروب آفتاب است و در احوال خود و اسب خود تامل بسیار نمود دید هر چه نزدیک بمقام جلالت
رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد و بهر طرف که نظر میفرمود اثر آبادی نمیدید بلکه نه اثر بر نه
و نه از جریده منظر شان نمیرسید پس ظن قوی بهلاکت رسانید و استغاثت از حضرت میفرمود و گریه
و زاری مینمود ناگاه از دور رهگذری از حشمش و لی بنظر پادشاه رسید پس اسب را تاخت خوشش
با نجا رسانید از اسب پیاده شد و داخل کوخ شد دید در آنجا یک نفر عجوزه اعرابیه و یکنفر جوان
اعرابی هستند جوان برخواست اسب پادشاه را بجا بثبت و سلطان مدهوش و مغمی علیه افتاد
و هر دقیقه ز بحال می آمد میدید که بسیار گرسنه است پس آن جوان بمادرش گفت برخیز و بزرا
بدرش پادشاه نان بجو دار تا او را در آن شیر بخیشان تا آنکه پیش مهمان بگذاریم معلوم است
که بسیار گرسنه است مادرش گفت بلکه این مهمان این قسم غذا را نتواند بخورد ولیکن آنچه داریم
باید از مهمان مضایقه ننمائیم برخیز بیرون بزرا ذبح کن تا او در راه مهمان صرف کنیم هر چند از مال
دنیا جز این بز چیزی دیگر نداریم و معیشت و غذاء ما از بهتر این بز است ولیکن در از شیمه انسانیت
و در از انصاف بدور است که این را در راه مهمان صرف نکنیم پسلطان از شدت تعب و بیخ
و خستگی در از گشته و گاه در خواب و گاه در بیداری بعض کلمات عجوزه و جوان را میشنید و میفهمید
و جوان امتثال امر مادرش نموده بز را کشت و از پوست او را سلخ نموده پس آن بزه را نصف کرد شت او
در دیگ سفال مثل بخشی بخت و نصف دیگرش را در روی آتش انداخت مثل کباب نموده و همه سوز
در پیش سلطان گذاشتند و جوان سلطان بسیار گرسنه بود از هر هر قسم بقدر ثلث همه بخورد
و بعد از آن باستراحت تمام گشته بخوابید و تا صبح بسیار خوب و مقرآن سلطان گردیدند پادشاه
مراجعت بلشکر بوی خیام لشکرگاه بنامید و صاحب دیوان لشکریان بحال مضطرب بحال و پریشان شده دو هشت
و حشت بر آنها غالب آمد و همه مستغرق دریای غم و احزان شدند و در همان شب سوارهای بسیار
از چهار طرف در جستجوی پادشاه گشته و قت عصر فردا چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق
بخوشا نزدیک رسانیدند که پادشاه را در آنجا بجوید و بعد از حمد و ثنای الهی بتعظیم و تبجیل سلطانی پرداخته بعجل
آوردند و زبان بمدح و منقبت پادشاه گشودند سلطان برخواست سوار اسب شده و امر نمود بقتل
کوخ نشین و جوان را نجوزه دیفی سوار اسب خوشان نمایند پس آنعجوزه و جوان را رد لیف خوشان
کرده عازم شدند تا آنکه پادشاه با غلمان وارد معسکر لشکرگاه شده پس جمیع لشکر و مقربان
آن شهر یار بسیار فرحناک و مسرور گشته و شاد و مامنها گردیدند و چون شاه بپای تخت خوش
برگشت و چهار روز در سریر سلطنت خوش قرار گرفت و امر باحضار جمیع ارکان دولت
و اعضاء سلطنت و امراء و رؤساء و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند وظایف تبجیل و تعظیم
سلطانی بجا آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاء سلطنت شده فرمود چه حق است که در شان این عجوزه اعرابیه

آن معقول و مقصود نیست عرض جناب شیخ کفت حاصل مطلب من و نتیجهٔ کلام من اینست که اکر محال و ممتنع
بنود که حضرتش مرتبت ربوبیت و الوهیت بخشش و واکذار نموده تفویض بجناب سید الشهداء علیه السلام
در مقام مجازات بچنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات بسجدهٔ شکر افتاد
و سر از سجده برنداشت کفت یا شیخ وسوسه و شبهه من زایل شد بلکه بجمله از اسرار نیز مطلع شدم
والسلام علی من اتبع الهدی

پس مناسب این مطلب عالی حکایت دعبل شاعر است

خواجی است کاشانی در مجلد پنجم کتاب مجالس المؤمنین الاخوان مذکور ساخته است که دعبل کوید بدیشبی از شبهای
در منزل خود نشسته بودم فکر میضمون فقرات قصیدهٔ مشهورهٔ خویش میکردم تا کاه بدین بیت رسیدم
کفتم کیست که کفت من برادر تو ام در را واکردم دیدم شخصی بهیبی داخل شد و در کوشهٔ منزل من
نشست و بهیبتی که از دیدن او بر خود لرزیدم کفت ای دعبل از دیدن من مترس من ملکی از ملائکهٔ
کردکارم و آمده ام که بکویم چرا قصیدهٔ خود را ناتمام کذاشتی کفتم کویا تو از عداوت خواستی بانشاد
دیدم که بکلک چند موکلند بر سر او که او را محافظت مینمایند و ملتکه چند بدنبال موکلند که ایشان را از جهنم
زبان حضرت میکشند چون این را دیدم کویا در خواب بیدار شدم و با خود کفتم که این از عنایات الهی است
بایشان داستم که این بجهت شرافت مکانیست که قصد کعبه زیارت آنرا پس از عهدهٔ حج بر کشتم و تو هم
کردم و با آنقوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در آن سال و در زیارت
قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم و کذشتم بر دیکه جمعی دور او را کرفته بودند پرسیدم کیست کفتند فرزند پیغمبر حضرت صادق
است پیش رفتم و سلام کردم فرمود مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا کذشتی و آنچه
دیدی از کرامت خدا باولیاء تا من کفتم الحمد لله که خدا دل مرا خوش کرد بنور هدایت شما حال الذی
کرد اینه که چیزی ندیده اند بشما یا ابن رسول الله مرا حدیثی بکو که مرا تحفه باشد بجهت قوم خود و اهل خود
فرمود بلی جدم داد را بدرم از پدرش داد از جدش که رسول خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر امتها
تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرام است بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرام است بر امت
من تا آنکه قرار کند بولایت تو و منتدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل بهشت و در بهشت
کسی که چیزی زده باشد بتو یا بملتسب یا منسوب بکوید که بس کفت یا دعبل خذها فلقد
تسمع مثلها من مثلی ابدا بکیر و اخذ کن آنچه کفتم پس هرکز نخواهی شنید مثل این حدیث را از
مثل من ابدا الا باد و دعبل کوید که با آن اجتنه بر زمین فرو رفت و او را ندیدم

کرامات از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی و شفاعت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد پس باید زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را که باد میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال میکنند او را از
کناهان کسانکه در دوار دنیا کرده اکرچه کناه او بعدد ریک بیابان و کوه پهاها تها مه و کفها باشد بدرستیکه حسین
و اهل بیت او کشته شدند از روی ظلم و ستم در حالیکه تشنه بود ای عزیز فرصت را غنیمت شمار و از آنچه از برای زیارت
او مهیا کرده شده و حال آنکه ذکر فضیلت آن احصا نمیشود و چکونه احصا توان نمود فضل زیارت او را و حال آنکه حضرت

صادق علیه السلام

روایت صادق

صادق علیه السلام فرموده اکر بیان کنم فضل زیارت او را هر آینه حج را ترک کنید و کمکه نرود بیدانکه از این
حدیث و امثال آن که ذکر شده و یا خواهد شد معلوم میشود که بیان نمیتوان نمود آثار و اخبار غایت فضیلت آن چکونه فضیلت زیارت

در خبر صریح وارد شده که حضرت حسین علیه السلام هر زیارت کند دیکری را بجناب او
ستم دفعه بزیارت آنشخص می آید و میفرماید تو زیارت من کردی و کریستی در من سه دفعه در ترتب اول
قبرها انشقها مکذ هشتم و نوشش توشدم و بزیارت تو آمدم ای خوش بحال کسیکه زیارت کند حضرت
و دیکر چهار هزار ملک غبار آلود و کریان در نزد قبر امام حسین علیه السلام پیوسته مجاورند و همهٔ آن ملکها
در ترتب دفن زیارت کنند کان آنحضرت و الا منزلت روحها روح العالمین قرار میابند و میکویند
ای شخص تو زیارت امام حسین کردی و ما هم بزیارت تو آمدیم چنانچه مثل اینها در اوراق سابقه
مذکور شده و بعد از هم اشاره نیز کرده ایم انشاء الله تعالی

و از دعا غافل کاملا سید باز از
کذشته فضائل و مصائب مفروض و از علماء و عراقیان بلفظ فرمود و در حدیث صحیح دیده ام کسیکه فرزند
از دو بوجود نیاید او را بد عا فرزند کرد در کتب احادیث مذکور است و بعضی از علماء دیکر نیز
باچند وجه مذکور ساخته ام عمل نماید بعضی فقیدی کرد ان باید که واردتعویذ کند و نذر اهم نماید تا انشاء الله
آن نذر به حضرت عتیق بفرستد مثل اکر یکی از یکجا رک ببیج پخته بفرستد یا بهر سه یا هم چهار رک خلوص تا انشاء الله
چون چهار رکی میشود خدا و ند عالم نذر او را قبول کند فرزندی کرامت میفرماید و مجرب است

در کتاب معارج الیقین مذکور است سئل الصادق عن زیارة قبر الحسین فقال اخبرنی ابی قال
من زار قبر الحسین عارفا بحقه کتب له الحج المقبول یعنی سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق از زیارت
قبر امام حسین فرمود که کفت پدرم هر که زیارت کند قبر امام حسین را و عارف بحق آنحضرت باشد
نوشته میشود نام او در دیوان اعلی علیین فقیه قال قلت له ان حول قبر ابی عبد الله الف طاق شمعا غیر
لیکون علیه الی یوم القیمة بعد از آن فرمود هر کسیکه در اطراف قبر مبارکش چهل هزار ملک کماشته میکمارند تا روز
قیامت عن علی بن موسی الرضا باسناده عن الحسین قال قال موسی بن عمران سئل ربی زیارت قبر ابنی
این موضع قبر الحسین قال اخبره بقتله و فضله فاذن له فزاره فی سبعین الفا من الملائکة معنی
این است که امام رضا علیه السلام باسناد خود از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود حضرت موسی بن عمران علیه السلام پرسید از خدا تعالی زیارت
قبر آن پسر جای قبر امام حسین و کیفیت قبر او را خدا بیم عبودیتی از قتل او و فضیلت او پس اذن داد او را و پس زیارت نمود
موضع قبر او را با هفتاد هزار ملک و باسناده عن الصادق قال قتل الحسین و معه سبعون الف ملک فصعدوا
الی السماء فاوحی الله الیهم یا ملائکتی مررتم بابن نبیی یقتل فلم تنصروه اهبطوا الی قبره فلم تزالوا عنده
شعثا غبرا یبکون علیه الی یوم القیمة حاصل آنکه حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود بعد از مقتول
امام حسین علیه السلام صعود نمود هزار ملک و کیفیت آن صعود کرد پس وحی کرد خدا بایشان که ای فرشتکان من
مرور کردید از کنار پسر پیغمبر من که میکشتند او را پس یاری نکردید او را نزول کنید بسوی قبرش پس نازل شدند
و ایشان در نزد قبر ژولیده کرد الله و غبار آلود و کریان میکریند بر امام غریب مظلوم تا روز قیامت عن علی
ابن فضل بن سنان قال قلت لابی عبد الله ای قبر من قبور الشهداء افضل قال او لیس
افضل الشهداء عند کم الحسین قال فوالله ان حول قبره اربعین الف طاق شمعا غیر یبکون
علیه الی یوم القیمة بنده بربیع کویه عرض کردم بامام جعفر صادق کدام از قبرها شهید افضل است حضرت فرمود

آیا بیت افضل شهیدان در نزد شما حضرت امام حسین علیه السلام پس فرمود حضرت صادق قسم باد بخدا تیکه بر راطراف قبر حضرت امام حسین هزار ملک گرد آمدند و ثواب زیارت آن جناب را برای زوار نوشتند و ... عن الباقر ع انه قال مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین بن علی علیه السلام فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین بالامامة من الله عز وجل مردی از حضرت باقر ع که فرمود امر کنید شیعیان ما بزیارت قبر حسین بن علی ع و دیدن آنحضرت نفلی واجب است بر هر مؤمن که اقرار بر امامت آنحضرت دارد که خدا او را امام گردانیده است ... وعن الصادق ع من زار الحسین لا اشتاقا ولا بطرا ولا ریاء ولا سمعة محط ذنوبه کما تحط الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس ویکتب له بکل خطوة حجة مبرورة وکلما دفع قدما تکتب له عمرة ... روایت است از حضرت صادق ع هر که زیارت کند امام حسین را که نه از روی بیهوده و جهالت نرود و ریا و سمعه در آن نباشد نبود از گناهان او چنانچه جامه چرک را در آب پس باقی نماند در آن چرکی و نوشته میشود برای او بهر قدم او ثواب یک حج مقبول و عمره بسیار در نزد آنحضرت نوشته میشود برای او ثواب عمره ... وعنه ع قال ما اتی قبر الحسین بن علی کئیب قط الا فرج الله تعالی کربته وقضی حاجته ... یعنی مردی از حضرت صادق ع که فرمود نمی آید بزیارت قبر امام حسین مصاب غم خسته هرگز مگر فرج میدهد خدا تعالی اندوه او را و از غم و غصه او میرآورد حاجت او را و گمان میکنم او گفت که بیامرزد گناهان او را ... وعنه ع قال حدثنا محمد بن جعفر عن محمد بن احمد عن علی بن ابراهیم الجعفی عن محمد بن الفضل بن داود الکرخی قال قال ابو بقاع خرجت الی من العراق ایام الطوفان بیت المعمور فرفعه الله الیه والغرقی وکل ماء وطوس ... یعنی روایت کرده است محمد بن احمد بن داود از سلمه و گفت روایت کرد ما را محمد بن جعفر از محمد بن احمد از علی بن ابراهیم جعفی از محمد بن الفضل بن داود کرخی قال گفت ابو بقاع خارج شدم از عراق در ایام طوفان بیت المعمور را خدا بلند گردانید او را و غرقی که در آب غرق شدند و هر آب و طوس ... عن ابی الحسن الرضا ع قال من زار قبر الحسین بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه ... از حضرت امام رضا ع روایت است که فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را بر کنار نهر فرات مثل کسی است که زیارت کرده خدا را بر فوق عرش او ... عن ابی الحسن الماضی ع قال من زار قبر الحسین بن علی ع عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ... از حضرت کاظم ع روایت است که فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را عارف بحق او غفران خدا باو عطا میکند گناهان گذشته و آینده او را ... وعن هارون بن خارجة قال قلت لابی عبد الله ع یروون ان من زار قبر الحسین کانت له حجة وعمرة قال ومن زاره والله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنوبه وما تاخر ... یعنی در کتاب مصباح الیقین مذکور و مروی است از هارون بن خارجه که گوید عرض کردم بحضرت امام جعفر صادق ع که مردم میگویند هر که زیارت کند قبر امام حسین را عارف بحق او باشد برای او ثواب یک حج و یک عمره و فرمود هر که زیارت کند آنحضرت را عارف بحق او باشد خدا میامرزد گناهان گذشته و آینده او را ...

روی عن الحسین بن محمد القمی قال ابو الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام ادنی ما یثاب به زائر ابی عبد الله بشط الفرات اذا عرف حقه وحرمته وولایته ان یغفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ... یعنی جناب امام رضا ع فرمود کسیکه زیارت کند ابا عبد الله الحسین را در کنار شط فرات و بشناسد حق او و حرمت او و فائده ولایت او را آمرزیده خواهد شد گناهان گذشته و آینده او ... وعنه ع ایضا روی عن الحسین بن محمد القمی قال قال ابو الحسن ع من اتی قبر ابی عبد الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ... یعنی روایت است از حضرت صادق ع که فرمود هر که زیارت کند امام حسین را که نه از روی بیهوده و جهالت نرود و ریا و سمعه در آن نباشد نبود از گناهان او چنانچه جامه چرک را در آب پس باقی نماند در آن چرکی و نوشته میشود برای او بهر قدم او ثواب یک حج مقبول و عمره بسیار در نزد آنحضرت نوشته میشود برای او ثواب عمره ... عن ابی الحسن بن جهم قال قلت لابی الحسن ما تقول فی زیارة الحسین فقال لی ما تقول انت فقلت بعضنا یجفو وبعضنا لا یجفو ... یعنی بسند معتبر از ابو الحسن بن جهم گفت عرض کردم بحضرت امام رضا ع که چه میفرمائید در زیارت امام حسین ع پس فرمود تو چه میگوئی عرض کردم بعضی جفا میکنند و بعضی جفا نمیکنند ... وعنه ع قال سئل ابو الحسن ع وانا عنده فقال ما لمن زار قبر الحسین فقال انا لله وانا الیه راجعون ثلاثا ثم قال ما لمن زار قبر الحسین ع وکل الله به الف ملک یشیعونه الی ان یبعث القائم فقلت له جعلت فداک انی حج قال نعم حجة وعمرة حجة عن عمر ... یعنی بروایت معتبر ابراهیم بن هرون گفت مردی سؤال کرد از امام صادق ع و من در خدمت آنحضرت بودم پس عرض کرد برای کسی چیست زیارت کند قبر امام حسین را پس فرمود انا لله وانا الیه راجعون سه مرتبه پس فرمود برای کسی که زیارت کند قبر امام حسین را هزار ملک گرد آیند بر او که بدرقه کنند او را تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند پس عرض کرد جانم فدای تو من حج دارم فرمود بلی حج و عمره است ... عن صالح النبی قال قال ابو عبد الله ع من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کتب له اجر من اعتق الف نسمة وحمل الف فرس فی سبیل الله مسرجة ملجمة قال قال ابو عبد الله ان اربعة آلاف ملک عند قبر الحسین شعث غبر یبکون الی یوم القیامة ... یعنی بسند معتبر از صالح نبی گفت فرمود حضرت ابو عبد الله هر که زیارت کند قبر امام حسین را عارف بحق او باشد مثل آنست که آزاد کرده باشد هزار بنده را و حمل کرده باشد هزار اسب را در راه خدا با زین و لگام و بر سر هر یکی از آن اسبان هزار ملک باشند که بدرقه کنند او را تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند پس عرض کرد جانم فدای تو من حج دارم فرمود بلی حج و عمره است ... وعلیهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض احد الا عادوه ولا یموت احد الا صلوا علیه واستغفروا له بعد موته ... یعنی جناب امام رضا ع فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را عارف بحق او باشد خدا میامرزد گناهان گذشته و آینده او را ... عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع انه قال وکل الله بالحسین سبعین الف ملک یصلون علیه کل یوم شعث غبر یبکون الی یوم القیامة ... یعنی بسند معتبر از ابو بصیر روایت است از حضرت صادق ع که فرمود خدا بر قبر حسین هفتاد هزار ملک گماشته است که بر او صلوات میفرستند و ژولیده و غبار آلوده اند و گریه میکنند تا روز قیامت ... یدعون لمن زاره ویقولون هنیئا لک هنیئا لک زوار الحسین افعل بهم وافعل بهم یعنی بروایت معتبر زراره بصیر

که حضرت صادق ع فرمود موکل کرده است خدا بقبر آنحضرت چهار هزار ملک که صلوات میفرستند بر آنحضرت در هر روز

گرد آلود و گریان و دعا میکنند زوار آنحضرت را و میگویند خدایا این جماعت زوار امام عن البشیر الدهان قال قال

حسین اند صلوات فرست برایشان و رحمت فرست بر آنها

ابو عبد الله ع انما مؤمن زار الحسین عارفا بحقه فی غیر یوم العید کتب الله له عشرین

حجة و عشرین عمرة مبرورات متقبلات و عشرین غزوة مع نبی مرسل او امام عادل و من اتاه

فی یوم العید کتب الله له مائة حجة و مائة عمرة و مائة غزوة مع نبی مرسل او امام عادل قال فقلت له

کیف بمثل الموقف قال فنظر الی شبه المغضب ثم قال یا بشیر ان المؤمن اذا اتی قبر الحسین یوم عرفة

و اغتسل بالفرات ثم توجه الیه کتب له بکل خطوة حجة بمناسکها و لا اعلمه الا قال و غزوة یعنی

بشیر دهان گفت که فرمود حضرت صادق ع هیچ مؤمنی نیست که زیارت کند امام حسین ع عارف بحق او باشد در غیر روز

عید مگر اینکه خدا بنویسد برای او ثواب بیست حج و بیست عمره مبرورات متقبلات و بیست جهاد کردن

با پیغمبر مرسل یا امام عادل و کسیکه زیارت کند آنحضرت را در روز عید مینویسد حق تعالی برای او ثواب صد حج و صد

عمره و صد جهاد که با پیغمبر مرسل یا امام عادل کند پس گوید عرض کردم کجا ماند ثواب وقوف عرفات پس آنحضرت غضبناک

بر من نگریست بعد از آن فرمود ای بشیر بدرستیکه مؤمن وقتیکه بیاید بزیارت امام ع در روز عرفه غسل کند

در فرات بعد از آن متوجه بشود بزیارت آنحضرت عن الحلبی فاخته قال قال ابو عبد الله یا حسین انه من

مینویسد خدا بهر قدم او ثواب یک حج و یک عمره و یک جهاد

من منزله یرید زیارة قبر الحسین ان کان ماشیا کتب له بکل خطوة حسنة و محی عنه بها سیئة حتی اذا

صار فی الحائر کتبه من المفلحین حتی اذا قضی مناسکه کتبه من الفائزین حتی اذا اراد الانصراف اتاه ملک فقال له

ان رسول الله ص یقرئک السلام و یقول لک استانف العمل فقد غفر الله لک ما مضی یعنی بروایت صحیحه که صادق فرمود بحسین

هر که از خانه خود بیرون آید باراده زیارت قبر حسین ع هرگاه پیاده باشد بنویسد بهر قدمش یک حسنه و محو میشود از او

یک گناه تا اینکه برسد بحایر نوشته میشود از نجات یافتگان و وقتیکه زیارت تمام کند مینویسد خدا از فائزان

و وقتیکه اراده فراق کند و وداع کند میاید ملکی پس گوید باو بدرستیکه پیغمبر خدا محمد مصطفی ترا سلام میرساند و میفرماید

ترا که از سر بگیر عمل خود را بدرستیکه بخشید خدا تمام عن بشیر الدهان عن ابی عبد الله قال ان الرجل لیخرج الی قبر

گناهان گذشته ترا

الحسین فله اذا خرج من اهله باول خطوة مغفرة لذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوة حتی یاتیه فاذا اتاه ناداه

الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجبک اطلب منی اعطک سلنی حاجة اقضها لک قال و قال ابو عبد الله حق

علی الله ان یعطی ما بذل یعنی بشیر دهان از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود که زیارت قبر امام حسین برود وقتیکه خارج شود از اهل خود اول قدم میکذارد

برداشته شود گناهانش و همیشه پاک میشود بهر قدمش تا بجایر برسد ندا کند خدا ای بنده من سوال بکن عطا کنم

دعا بکن مستجاب میکنم طلب کن از من بر تو بدهم سوال بکن از من حاجت خود را بکنم ترا فرمود حق است بر خدا عطا کند بدل

الیلی عطا کنم

عن صالح عن الحارث بن المغیرة عن ابی عبد الله قال قال ان الله ملائکة موکلین بقبر الحسین فاذا هم بزیارته اعطاهم

ذنوبه فاذا خطی خطوة محوها ثم اذا خطی خطوة ضاعف الله حسناته فما تزال حسناته تضاعف حتی توجب له الجنة

اکتنفوه فقدسوه و ینادون ملائکة السماء ان قدسوا زوار حبیب حبیب الله فاذا اغتسلوا ناداهم محمد رسول الله

یا وفد الله

یا وفد الله ابشروا بمرافقتی فی الجنة ثم ناداهم امیر المؤمنین انا ضامن لحوائجکم و دفع البلاء

عنکم فی الدنیا و الآخرة ثم اکتنفوهم عن ایمانهم و عن شمائلهم حتی ینصرفوا الی اهالیهم یعنی خدا

ملکی چند هست موکلند بقبر امام حسین ع پس چون ارادهٔ زیارت آنحضرت نماید بنده خدا باشد تا میرسند زیارت کننده

بآن ملکها میدهد هر پس هر چه گناهان کند ایشان محو میکنند و پیوسته حسنات او را مضاعف میکردانند

تا بهشت برای او واجب کردد پس ملکها احاطه میکنند این زایر را و سعی در پاکی او میکنند

و استغفار میکنند و ندا میکنند ملائکه آسمان که تقدیس کنید زیارت کنندهٔ حبیب خدا پس چون زایر غسل کند ندا کند

جناب پیغمبر ای گروه مهمانان خدا بشارت باد شما را که رفیق من خواهید شد در بهشت پس ندا میکند

ایشان را جناب امیر المؤمنین که من ضامنم که حاجتهای شما برآورده شود و بلاها از شما دفع شود در دنیا و آخرت

پس ملائکه ایشان را از جانب راست و چپ احاطه میکنند تا با اهل خود برگردند

عن صالح النیلی قال قال ابو عبد الله ع من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کان کمن حج مائة

حجة مع رسول الله عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله ع یقول موضع قبر الحسین

ترعة من ترع الجنة یعنی بسند صحیح مرویست که حضرت صادق ع فرمود کسیکه زیارت قبر امام حسین نماید و حق او

عارف باشد مثل کسیست که صد حج با جناب پیغمبر ص کرده باشد و بروایت اسحق گفت شنیدم از حضرت صادق ع

که فرمود موضع قبر مبارک جناب امام حسین علیه السلام باغیست از باغهای بهشت

عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول لیس ملک فی السموات و الارض

الا و هم یسئلون الله ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین ففوج ینزل و فوج یعرج

یعنی اسحق بن عمار گوید از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم فرمود هیچ ملکی نیست در آسمانها و زمین

مگر اینکه ایشان سوال میکنند از خدا که اذن بدهد آنها را بزیارت قبر امام حسین علیه السلام پس

فوجی نازل میشود بزیارت آنحضرت و گروهی بالا میروند عن داود الرقی قال

سمعت ابا عبد الله یقول ما خلق الله خلقا اکثر من الملائکة انه لینزل من السماء کل مساء

سبعون الف ملک یطوفون بالبیت الحرام لیلتهم حتی اذا طلع الفجر انصرفوا الی قبر

النبی ص فیسلموا علیه ثم یاتون قبر الحسین و یسلمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل

ان یطلع الشمس ثم تنزل الملائکة النهار سبعون الف ملک فیطوفون بالبیت الحرام نهارهم

حتی اذا غربت الشمس انصرفوا الی قبر النبی ص ثم یاتون قبر امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهما السلام

فیسلمون علیهم ثم یعرجون الی السماء قبل ان تغیب الشفق یعنی بسند معتبر از داود رقی

مرویست که گفت شنیدم امام جعفر صادق ع میفرمود خدا نیافرید خلقی از مخلوقات بسیار از ملائکه بدرستیکه نازل میشود

از آسمان هفتاد هزار ملک طواف میکنند خانهٔ کعبه وقت شب تا طلوع صبح بعد از آن میروند بزیارت قبر آنحضرت

جناب پیغمبر ص پس سلام میدهند بر آنحضرت بعد از آن بر میکردند و میایند بقبر حضرت امام حسین ع و سلام میدهند بر آنحضرت

بعد از آن باسمان بالا میروند بسوی آسمان پیش از طلوع آفتاب بعد از آن ملائکه روز نازل میشوند

که هفتاد هزار اند پس زیارت میکنند کعبه را تا غروب آفتاب بعد از آن میایند بقبر جناب پیغمبر و بعد از آن میایند بقبر امیر المؤمنین

و امام حسن و امام حسین علیهم السلام پس سلام میدهند بر ایشان بعد از آن عروج میکنند بسوی آسمان قبل از غیاب شفق مغربیه

روی عن جعفان بن سدیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله ع یا بن سدیر تزور قبر الحسین فی کل یوم قلت لا قال ما اجفاکم افتزورونه فی کل سنة قلت لا قال افتزورونه فی کل سنتین قلت قد یکون ذلک قال یا بن سدیر ما ان تذهب قبر الحسین ع فی الجمعة حتی حرات وفی کل یوم حرات قلت فذلک بلیننا وبینه فراسخ کثیرة قال لی اصعد فی البطحاء ثم تلتفت یمنة ویسرة ثم ترفع راسک الی السماء ثم التحو نحو قبر الحسین ع وتقول السلام علیک یا اباعبد الله ورحمة الله وبرکاته یکتب لک لکل زیارة زورة والزورة تجزی وعرة وهذا حدیث طویل المحدث وقبض قتیلا یطف کربلاء من اصل العراق یوم السبت العاشر من المحرم وروی یوم الجمعة قبل زوال الشمس سنة احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ثمان وثلاثون سنة وقبره بطف کربلاء من بقعة الغریین وقاتله سنان بن انس النخعی لعنه الله علیه وابتاعه وقیل شمر بن ذی الجوشن لعنه الله علیه وابتاعه ما حاصل معنی آنکه شیخ صدوق در صحیح معتبر مروی است از جعفان بن سدیر واو از پدر خود که گفت فرمود حضرت مهدی ای پسر سدیر زیارت میکنی قبر حضرت امام حسین را در هر روز عرض کردم هر روز زیارت نمیکنم فرمود چه قدر ظلم کنید شما پس آیا زیارت میکنید آنحضرت را در هر ماه عرض کردم نمیکنم فرمود آیا زیارت میکنید در هر سال عرض کردم تحقیق چنین نیست فرمود ای پسر سدیر چه قدر ظلم کنید شما بر امام حسین ع آیا نمیدانید هزار ملک گرانمایه دعگوئی میکنند و هرگز از زیارت کردن دست بر نمیدارند و هرآینه عمر نمیباشد و مرتبا او را از پس پس بانکه زیارت کنی قبر امام حسین ع را در جمعه پنج مرتبه و در هر روز دیگر بقدر عرض کردم میان ما و میان قبر آنحضرت فرسخهای بسیار دور است پس چه باید کرد فرمود برخیز بوقتی که بام هفت بعد از آن برجناب آن حضرت و جانب چپ بخوان بعد از آن بلند گو سر خود را بسوی آسمان بعد از آن قصد کن سوی قبر آنحضرت و بگوی السلام علیک یا اباعبد الله ورحمة الله وبرکاته نوشته میشود برای تو ثواب هر زیارتی زیارت و زوره حج و عمره است و این حدیث طولانیست پس بدانکه کسیکه برجناب آنحضرت چه در عین زیارت بخواند چه از دور باید متوجه شما بسوی بالا باشد تا بلند نماید توجه دست را این جهت بجهت امام حسین فرموده همچنین در میان دو رکوع نماز نافله و میتی نداشت و برطرف راست چپ نظر نکند فرمود امام من بجلسا پس باید تا کسی که باین کلمات در زیارت خواندن متوجه باشد و محزون و مغموم شما و با حالت انکسار اگر زیارت خواند البته انوار انس افزون خواهد شد چنانچه جمعی از علماء فرموده اند ما بسیکه در دولت رقت و بکاء نباشد کم در دل نشان صورت ندارد که دعا و اذن خواندن در رواق اول و دوم یا متعین است چنانچه میگوئی آذن لی یا الله و ادخل یا رسول الله چنین اذن دخول در قلبیت که مقام تاسی بجا آورد و فضیلت مذکور خواهد شد و امام جعفر در زیارت یکی از دو روز شنبه شهید کردند و قول صحیح شهادت آنحضرت روز جمعه پیش از زوال آفتاب بوده و قبر شریف او در کربلا و دفن کننده آن سنان بن انس نخعی و قول صحیح شهادت حضرت حسین بن علی لعنت الله علیه وابتاعهما

مطلع دوم در بیان اخبار

مطلع تسلیم در بیان اخباریست که دلالت بر وجوب زیارت جناب امام حسین صلوات الله علیه دارد

و بدانکه تخلف ترک زیارت بنا بر کراهت و بیان تدلی که باید عود بزیارت آنحضرت کردن چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که امر کرد شیعیان ما را بزیارت حسین بن علی که هر آینه زیارت آنحضرت رفع میکند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوختن و در آنده و بدین واسطه زیارت آنحضرت فرض است بر هر کس که اقرار نماید بر آنحضرت بامامت از جانب خدا و بسند موثق از حضرت صادق مرویست که زیارت کن حسین را و جفا مکن آنحضرت را بترک زیارت که او بهترین جوانان اهل بهشت و بهترین جوانان شهیدان است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که زیارت کنید قبر حسین را که هر آینه بسیار بسیکه هر که بر کرد و باشناسائی حق آنحضرت انکار نکردن حق او را و عوضش بهتر از بهشت و در روز داده میشود روزی فراخ و امید بهتر خدا باو و فرجی نزدیک بسیکه حق موکل گردانیده است بقبر حسین چهار هزار فرشته که همگی گریه بر آنحضرت میکنند و شیعیت میکنند هر که زیارت آنحضرت کند تا باهل خود گردد و اگر بیمار شود او را عیادت میکنند و اگر بمیرد بجنازه او حاضر میشوند با طلب آمرزش او و ترحم بر زنان او و بسند معتبر دیگر منقول است که شخصی بحضرت صادق عرض کرد که افتاده شوم چیزی میگوید مادر حق کسیکه ترک زیارت حضرت امام حسین کند فرمود بر زیارت آنحضرت فرمود که میگویم که او عاق رسول خدا و عاق ما شده است و مسلک ستمکاره است امر میکنم او را که برای او نافله است و هر که زیارت کند آنحضرت را خدا حوائج او را مشکل گرداند و کفایت همات او میفرماید و زیارت آنحضرت برای بنده جلب میکند بعضی میکند روزی بجهت زیارت کنندگان و آنچه خرج کرد خدا عوض میدهد و کنایه بجانشانه او در امر اموال و بر میگردد بسوی اهل خود و حال آنکه هیچ گناهی بر او نباشد مگر آنکه از نامه عمل او محو شده و ذکر در آن سفر بمیرد ملائکه نازل شوند و او را غسل دهند و کفن شوند برای او در بهشت که داخل شود بر او نسیم بهشت و ذکر سالم تا کفن شود برای او و در آن نازل شود از آن در روزی او و حقتعالی بعوض در راهی که خرج کرده است او را ده هزار درهم بدهد و هر یکی از او ذخیره کند چون محشور شود گوید یا رب خدا این عوض را بتو ذخیره کرده است که امروز بتو رسانی و در حدیث دیگر منقول است که آنحضرت با مام سعید فرمود که زیارت کن حضرت امام حسین را که آنحضرت را بر مردان و زنان و در حدیث معتبر دیگر منقولست که فرمود که اگر یکی از شما حج کند در تمام عمر خود زیارت امام حسین نکند بسیار هر آینه ترک کرده است حق از حقوق رسول خدا را زیرا که حق امام حسین از حقوق رسول خدا است و بسند های معتبر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقول است که هر که زیارت امام حسین را نزد از شیعیان ما آیا نمیشود که بیفتد خواهد بود و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که هر که زیارت امام حسین نزد کمان کند که شیعه ما نیست تا بمیرد و پس از شیعه ما میرد و اگر او از اهل بهشت خواهد بود و بسند حسن از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که خواهد بداند که او از اهل بهشت است عرض کند محبت ما را

بردل خود اگر قبول کرد مخوف است و هر گاه زیارت تمام باید که رغبت کند در زیارت قبر امام حسین
زیرا که هر که زیارت کند آنحضرت را مانند زیارت اهل بیت اینهم دلیل است بر اینکه زیارت او هم
زیارت میکنند آنحضرت را بیت ایمانش ناقص است و در روایت معتبر دیگر مذکور است که شخصی از حضرت صادق
سؤال کرد از حال کسیکه ترک کند زیارت قبر امام حسین را فرمود که آن مرد بیت از اهل جهنم است و در حدیث دیگر
فرموده که اگر کسی هزار حج بکند و زیارت قبر امام حسین را نکند باشد ترک کرده است حقی بزرگ را از حقوق پیغمبر
از حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود پدر و مادرم فدای حسین باد که در نزد یکی کوفه کشته خواهد شد
و کویا میبینم که انواع وحشیان صحرا که درنها کشیده باشند بر قبرش و براو گریه و نوحه کنند تا صباح چون
چنین شود زنهار که جفا میکنید بزیارت نکنون آنحضرت و در حدیث معتبر منقول است که حضرت
صادق علیه السلام بابان تغلب گفت ای ابان چند کاهست که زیارت قبر امام حسین را نکنی گفت مدتیست فرمود
سبحان الله العظیم تو از سرکردهای شیعیانی و ترک زیارت آنحضرت میکنی هر گاه آنحضرت را زیارت کند حقتعالی بر
برای او بعدد هر کامی حسنه و محو کند از وبعدد هر کامی کناهی و بیامرزد کناهان کذشته و آینده او را و تحقیق
که حضرت آنحضرت شهید بر قبر آنحضرت زیارت کنند کان هفتاد هزار ملک را تولید مود که آنها بر آنحضرت کریه و نوحه میکنند
تا روز قیامت و بچندین سند صحیح از موثقین عمار بن یاسر منقول است که کفت روزی بخدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب آنحضرت مشغول نماز بود چون فارغ شد شنیدم که مناجات میکرد با پروردکار خود
و میکفت ای خداوندی که مخصوص کردانیده مارا بکرامت و دوعده دادی ما را انتفاعت و علوم رسالت را
و عمادادی و ما را وارث پیغمبران کردانیدهٔ و علم کذشته و آینده را بما عطا کردهٔ و دلهای مردم را بسوی ما
مایل کردانیدهٔ بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت کنندکان قبر ابا عبد الله الحسین را تا آنکه فرح کند ما را چنانکه
ویرون آورده اند از شهر بدنهای خود برای رغبت در نیکی ما و امید ثواب آنها تو در حق ما دعای ما را
کردانیدی بپیغمبر تو و اجابت نمود ایشان امر ما را و بر آخشم کرد بر دشمنان و داخل کرد
و مراد ایشان خوشنودی تست پس مکافات ده ایشان را از جانب ما بخوشنودی و حفظ کن در شب و روز
ایشان باش و سایل و والی ایشان که در حق ما کذشته اند بخلاف نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از
ایشان شر هر جبار معاند را و هر ضعیف و شدید از خلق ترا و شر شیاطین جن و انس را و بده بایشان
زیاده از انچه امید دارند از تو در هر رشته از رشته طمعها خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی
و خویشان خود و دشمنان ما عیب کنند بیرون آمدن ایشان را از زیارت پس ما نع شد ایشان را از عزم
کردن و بیرون آمدن از وی مخالفت ایشان پس رحم کن آن روی را که آفتاب متغیر کردانیده است و رحم کن

کو نهای روی

ومعجب از اعجاب مناجات
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با حق سبحانه و تعالی
مکرر ساختن حضرت این فقرات را
اللهم یا من خصنا بالکرامة ووعدنا
الشفاعة وخصنا بالوصیة
وحملنا
الرسالة ووفقنا
وجعلنا
الائمة النجباء
اللهم

کو نهای روی کرا که میکردانند و میمالند بر قبر امام حسین و رحم کن آن دیده را که کریهٔ بسیار جاری شده
از ترحم بر ما و رحم کن آن دلها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما
بلند کرده اند خداوندا آن بدنها را بتو میسپارم تا سیراب کردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنکی و بیاسوده
آنحضرت با این کلمات دعا میکرد و در سجده بود چون فارغ شد کفتم آن دعا که من از شما شنیدم اگر حق کسی میکرد بر
خدا از اینست کمان داشتم که آرزوی خود را میکردم کفت ای محمد بن مسلم آرزو کردم که کاش زیارت آنحضرت را بجا
نکرده بودم خطر نمود که چه بسیار نزدیکی تو بآنحضرت چه نافع است ترا از زیارت ای معویه ترک زیارت مکن
کفتم فدای تو شوم نمیدانستم که این قدر فضیلت دارد فرمود که ای معویه آنها که برای زیارت کنند آنحضرت دعا میکنند
و آسمان زیاده از آنهاست که دعا میکنند برای آنان در روز قیامت ترک مکن زیارت آنحضرت را برای خوشنودی از آنچه کرده
از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت و ندامت برد که آرزو کند کاش آنقدر میماند نزد قبر آنحضرت که در آنجا مرده بود
ایمان و امنیت عنایت کند او را خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت از برای آنها که دعا میکنند از برای زوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام
آیا غفلت میکنی از آنها باشی که ملائکه در حیات و ممات ایشان مخلص میکنند
بسند دیکر از زرارة منقول است که عرض کردم
بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه میفرمائی در باب کسیکه جهت حضرت امام حسین علیه السلام زیارت کند با ترس فرمود که خدا او را
ایمن میکرداند در روز قیامت و با کسانی که ترسان باشند با استقبال او آیند و ملائکه او را بشارت دهند و کویند مترس و اندوهکین
مباش که این روز روز راستکاری و فیروزی تست و بسند معتبر منقول است که ابن بکیر بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که میروم بزیارت حضرت امام حسین و دلم ترسان و هراسان است تا برمیکردم از ترس خلیفه و اتباع و لشکر او
فرمود که چرا میترسی میکرد که خدا ترا بایمنی که از برای ترسانی مکرر میفرماید که کسیکه از برای خوف ما خائف شود در
باشد حقتعالی او را در قیامت در سایهٔ عرش خود جای دهد و حضرت امام حسین در زیر عرش باشد کوید او راحق تو را ایمن کردانید
از ترسهای روز قیامت مرا هم ترسانید او را و ترسانید کان او را تا بحدی که ترسند و ترسش زایل کردانند و بر او
قوی منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر بن یزید جعفی فرمود که آیا میروی بزیارت قبر جدم حضرت امام حسین عرض کرد که
میروم با ترس بهم فرمود که هیچ چیز سخت و مشکلتر از تو نیست ثواب بقدر ترس است و هر که در زیارت آنحضرت بترسد ایمن
کردانند خدا او را در روز قیامت و بر کرداند از زیارت با امنترین حالتها و سلام کند بر او ملائکه و زیارت کند او را پیغمبر
و دعا کند از برای او و بر کردد با نعمت و فضل و بهجت و سرور و منقلب کردد
کوید از اینکه از احادیث سابق معلوم میشود که
زیارت حضرت امام حسین واجب باشد و معارض ظاهری نداشته باشد که ابن حکم جناب شیخ مفید رحمة الله علیه و جناب مقدس اردبیلی و فاضل در بندی و بعضی از سایر علماء رضوان الله علیهم فرموده اند که
آنحضرت در هر سال یکمرتبه واجب است و بعضی کفته اند در عمر و بعضی فرموده اند در سه سال و بعضی در چهار سال واجب میشود

بدعاگوی دولت ابد مدت جاوید اتصال بکوشند و علماء در ایام خنک بندرات بیزار
نیز پارهٔ مطالب در عالم خواب عرض کردم جواب شافی و صواب وافی فرمودند
فرمایش شده ای آخوند من پادشاه عادل نیستم و انوشیروان زمان بعمار العادل
العادل خیرهن مطر و ابل و شهریار بازل و بر اقبت رعایا و تابعه راغب و مایل و بتعمیر
اسلام احافظ و بیترویج شریعت غرا و ملت بیضاء راحامی و ماحی کفر کیش صاحب تاج و تخت
نکین از تائیدات رب العالمین و از برکت ائمه الهیاهین منزل آل طه و یس لاسیما
فرمان فرمای قضا و قدر رضی امام ثانی عشر ع نه میباشم و لیکن کمال من خاصین حضرت
عظمی و سلطنت کبری بایه تغیر و تبدیل فرمائیم و دعاگوی خداوند عالم استجاب کجه که رفع بلیه
و دفع زلزله شده و از رأفت خواهد شه بحول الله تعالی و قوته دفعه هذا نظر بفرمایش شهریار اعظم
تاج بخش ملوک عرب و عجم امتنا لأمره الأشرف الارفع از جمله لوازمات است خانه را بلکه دستمالها
نیز شروع میرود بذکر بعض از احادیث در فضیلت زیارت و عقاب تارکان و برخی در فضیلت تربت
و فی الترتیب تفاؤلا شاید بگیرند که ظاهرا و باطنا مطالب این کتاب مستطاب بنظر همایون اعلیحضرت قدرقدرت ظل اللهی شاه
دارا فرمانفرمای جهان مشرف شده بروند بکار خویش عاید بحمد الله و منه و مناسب است از مواعظ بالغهٔ مذکوره
و بشروع بمطلب خاتم ممدوح خواهد شه موعظه ای رهرو راه طریقت و آئین دار ای امیدان شرع
متین و ای متمسکان حبل المتین و ای مدهوشان شراب یقین و ای سرمستان بادهٔ دین و ای
اهل الله عارفین و ای ناظمان جواهرات ثمین و ای پیروان کاملین و ای ناظران آئینهٔ عالمین
بوئی از شمیم عطر اشراقات انوار غیبیه و نثار فات واردات لوامع لاهوتیه بمشام
جان نخواهد رسید یا آنکه گردی از آن کاروان عطر بار بکهر فشان نظر انداز عان پدید نخواهد شه
تا آنکه عشق حسینی مشعل طالبان شعار ان طریق حقیقت مطرقه پرور دس و رشته
بر صدور شود و جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی شدن
برای احدی ممکن نخواهد شه تا آنکه مجلس صیقل الارواح و عشق آن در مشکوة القلوب
مصباح و اندیله مهجتین نگردد نظم عشق آمد و دل زدست ما برد تدبیر عقل مبتلا بر د ای
روح روان و عزیز جان من چه میخواهی کرد باید سالها در تابهٔ محبتش برشته و در روز
ازل خمیرهٔ وجهه معجونت بعشقش سرشته و مانند پروانه بر سر شمع غرایش سوخته کشته
تا در مقام قرب بر وارهی و توجه کوی مستلذات نفسانی و مشتهیات را ترک کنی تا آنکه با قصای حاجات

ایمان داشته

تقریر بنام زبان لال دهرگاه بنویسم دستم با قلم از آتش نهاد داده دردل خواهد سوخت والسلام علی من اتبع الهدی

والعذاب علی اهل الکفر والعناد لعنت الله علی الاشقیاء وکل الاعداء ایها خواننده مؤلف عاصی چنین آرزو

که در عالم مرا بیتابی تکلیف کردند دیدم چه باعث چنین روضه رضوان جنات بجز من نخواهد الا آنها خالدین

فیها اگر زبان وامیفی از دهش قاصر بلکه لسان الملائکه حین از تمدیح آن لال و خامه گوهر زبان

از اداء شکر تقریر را تحریر عنیدارد و حقا لیش از ذوق عجوق در بلندی مرتبه کوشت است

الحاصل تفحص کنان نظاره میکردم ناگاه دیدم کلید فتح عظیم فرمود تا در این باغ باید در دست

تو باشد عرض کردم حقیر را چه یارای دارد که امور چنین باغ در دست باشد مگر باغ کلیت

فرمود از این باغ از باغهای حضرت امام علی نقی علیه السلام و در این باغ وارد میشوی مگر زوار آنحضرت

و تعرفه دارالثواب چنین زحمتها کشیده احادیث و اخبار در خصوص زیارت و فضیلت

داری جمع میکنی از بین جهت است اختیار این باغ را بتو دادم اگذار میشود در این

وقت از کثرت شوق بیدار شدم شمع را روشن کرده و عالم مرا با حالت دیگر

گون یافت گفت چه حالت رؤیا داده که بیخیلی حالت افتاده نقل رؤیا کردم

و سکر خدا را بجا آورده صلوات فرستادم و دانستم این ارشاد غیبیست که فصل زیارت

مختصر بنویسم میان این حوادثه عجائب فاصله دالت فضله اخیرا خیرا فاکان

عاجله پس حقیر در اینست که شب و روز بقدر فرصت تعطیل را روا ندارم شاید که اسم

بتحریر الاحادیث الاعظام داخل شوم ایجاد دنیا و عقبی برای حقیر و ناظرین و قائلین و

سامعین از دولت حضرت والاشان عاید گردد ان شاء الله تعالی همانا اگر دانایان الی طریق الرشاد

نیز شروع میفرمودند کتاب احادیث زیارت بر این نهج بود که تقیه و خوف سبب عمل بغیر نشود

در زیارت آنحضرت و این قاعده مشهور میان علماء و منافی عموم احادیث تقیه است و در اینست که مراد این باشد

که خوفهای سهل که بعضی بر احتمال بعید کنند یا خوف فوت منافع دنیویه یا خوف مالی یا فقر سهلی از خفت و امثال

اینها مانع نباشد کما هو حقه و الله یعلم و بسند معتبر از علی زرگر مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که با علی شنیدم که جمعی از

شیعیان ما هستند که یک بار در سال بزیارت امام حسین علیه السلام میکنند رد و بزیارت امام حسین علیه السلام نمیروند گفت فدای تو شوم جمعی میشناسم

که چنین میکنند فرمود والله که ایشان بهره نمیبرند خیلی کم اند از نواحی جبل کم اند از مجاورت قبر حسین علیه السلام اند

گفت فدای تو شوم در هر چند گاه زیارت حسین باید کرد فرمود که اگر توانی در هر ماه زیارت آنحضرت بکن گفت علیت توانم از آنکه

بدست خود کار میکنم و کارهای مردم در دست من است دیگر نمیتوانم شش فرمود که تو در هر که بدست خود کار

کند معذور است و مقصود من کسیست که بدست خود کار نکند از آنها که اگر هر جمعه بروند بر ایشان آسان است

این را از ترس خدا و رسول خدا در روز قیامت چه عذر بخواهد بگوید اگر شخصی را بنیابت شخص دیگر زیارت فرموده

بلا اشکال ثواب بسیار بهتر است و نزد پروردگار شریفتر است که خدا او را بیامرزد شهادت میدهد که او

میکشد پس حقیر نظر بحق و سنت او میکنند که فرموده علی بن ابیطالب علیه السلام که محمد و اهل بیت محمد را فضیلت باشد

پس عزیمت کنید بر چنین ثوابی از اهل آن باشید و بسند صحیح و معتبره دیگر از آنحضرت منقولست که حق و

لازم است بر مالدار که هر سالی مرتبه بزیارت امام حسین علیه السلام برود و بفقیر آنکه یکمرتبه برود و بسند صحیح دیگر از آنحضرت مرویست

که بروید بزیارت قبر امام حسین علیه السلام هر سالی یکمرتبه و بر شما میترسم که اگر بیشتر نروید بالکل مخالف شوید و از حضرت امام

موسی کاظم علیه السلام منقول است که هیچ مکنید حضرت امام حسین علیه السلام مالدار هر چهار ماه یکمرتبه بزیارت برود و فقیر هر گاه او را میسر شود

و بسند معتبر مرویست که از حضرت صادق پرسیدند که در هر چند گاه یکمرتبه بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام برویم فرمود که هر مقدار

که خواهی و بسند معتبر از صفوان منقول است که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود در مابین مکه و مدینه پس عرض کردم که یابن رسول الله

چرا شما را نمیبینم و دلتنگ میبینم فرمود که از بسیاری آنچه که من مشغوم هر آینه سؤال مینمودی از من عرض کردم

که چه چیز مشغوف میسازد فرمود که تضرع ملائکه در درگاه خدا و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین و بر قاتلان امام حسین و

گریان جنیان بر ایشان و گریه ملائکه که در روضه امام حسین اند بسیار اندوه ایشان کسیکه اینها را بشنود

که خوردن و آشامیدن و خواب کردن بر او گوارا نمیشود کفتم کسیکه بزیارت آنحضرت بیاید و برگردد

دیگری نیاید برگردد و باز بزیارت و چند گاه گذاشتن در ترک زیارت آنحضرت کردن فرمود اقامه از یک زیاده

از یکماه باید ترک زیارت نکند کسیکه خانه اش در سه منزلی یکمرتبه بزیارت برود اگر زیاده از سه سال ترک

کند بیعذر و علتی عاق حضرت رسول شده است و قطع رحم آنحضرت کرده است و اگر بعد از زیارت کشته امام حسین بنا حق علتی

ابتلا نماید که حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و امامان و شهدا اهل بیت جمیعا چه عذر دارند و چه حال

پیدا کنند از زیارت آنحضرت و چه دعا در حق او میکنند و چه فوائد و ثمرات در دنیا و آخرت بر او مترتب میشود

و چه اجرها بر او خواهد بود و چه حوائج او برآورده میشود و چه ثوابها میبرد و چه اجرها بر او

و چه گناهان که در آخرت بار سنگین او نمیشود و چه درجات که تا زنده است و پس از مردن بر او

و چه حوائج که از آنحضرت بآن میرسد و چه بلاها که از او دفع میشود و چه بلاها که بر او نازل نمیشود

و چه بدیها که از او برطرف میشود و چه نیکیها که بر او مترتب میشود و چه گناهان که از او محو میشود

و چه درجات که بر او افزوده میشود و چه بر هر چیز که قدم میگذارد و بر آن میگذرد و چه خانه که بر او میگذرد

و چه آفتاب که بر او میتابد و چه خانها که بر او میگذرد و چه بیابانها که بر او میگذرد

و چه آتش که بر او میسوزد و چه دریاها که بر او میگذرد و چه گناهان که بر او نمیماند و چه حسنات که بر او افزوده میشود

و چه بلندیها که بر او میرود و چه پستیها که بر او میگذرد و چه آفتها که از او دفع میشود

در جهان نرسد کسیکه در راه حق سبحانه و تعالی شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زده باشد و حقتعالی ملکی

موکل گرداند که در آن روضه مقدسه قایم مقام او باشد و از برای او طلب آمرزش کند تا او بزیارت

برگردد یا سه سال بگذرد یا بمیرد و بسند موثق از عبدالله حلبی منقول است که گفت بحضرت صادق

امر فرمود که در باغستانهای بهشت تفرج و سیر نمایند تا محل اشکال شناسا شود انگاه آدم و حوا بسیر مقامات و طبقات بساتین بهشت تفرج نموده میکشتند بقصر عظیمی عبور نمودند که از یک دانه یاقوت سرخ و در و دیوار او از زمرد سبز و سقف آن از لؤلؤ و فرش آن از فیروزج با نواع طلا و جواهر منقش کرده و در آن قصر را بسته دیدند از جبرئیل سؤال نمودند درون این قصر چه سر است بما واضح نما بر چنین جواب گفت نیز بمن معلوم نیست که من حساب عمر خود نمیدانم آنقدر میدانم که در گوشه فلک ستاره ایست که در هر سی هزار سال یک نوبت طلوع میکند و بگرد فلک میکردد و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام و معلوم نشده است بر من که اندرون این قصر چیست که این در بر روی ما بسته است انگاه آدم بدرگاه الله تعالی نالید که خدایا مرا از این سر واقف نما خطاب الهی بجبرئیل رسید که در قصر را برایشان بگشا فی الحال بعرش رفت و دست خود را بدر زد پس گشاده شد و بعد آدم و حوا داخل قصر شدند پس تختی دیدند از یاقوت سرخ که شخصه بصورت دختر آرام گرفته در نهایت حسن و جمال تاجی از نور سبز در سر و طوقی از زبرجد در گردن و گوشواره از در و لؤلؤ پر نور در گوش و گرداگرد آن تخت کواکب درخشنده جا گرفته و صد هزار حوران ما بیکر در آن موضع دست ادب بسینه نهاده از غایت شرم و حیا نظر بهمین و یسار نمیکردند چون آدم و حوا این صورت را دیدند بسجده افتادند و اول سجده که از بنی آدم مقرر شد آن بود جبرئیل گفت ای آدم هیچ میدانی این چه صورت است که این صورت بنت حضرت خیر الانام پیغمبر آخر الزمان است که بجهت و جود مبارک او تو و ماسوی الله را خلق کرده است و از خطاب لولاک لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب گشته آدم گفت ای جبرئیل این تاج درخشنده بدین ضیا و روشنی که بر سر دارد چیست گفت این ذات پاک محمد پدر اوست آدم گفت این طوق طلا و زبرجد بگردن در نهایت شعاع دارد چیست گفت آن نور ولایت زوج او حضرت امیر المؤمنین است و گفت این دو گوشواره درخشنده بدین شعاع که در گوش دارد چیست گفت دو فرزند عزیز اویند حسن و حسین است آدم گفت ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت از نسل تو خواهند بود اگر اینها نبودی نه فلک و نه عرش و نه کرسی و نه ملائکه و نه آسمان و نه زمین و نه کواکب و نه تو و نه حوا خدا خلق نکردی ... ای آدم اسامی مبارک ایشانرا یاد گیر تا بدین روز ترا بکار آید آدم گفت ای جبرئیل نامهای ایشان چیست بخوان تا یاد گیرم جبرئیل گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام انگاه آدم بزبان تکرار نمود و بر قلب خود نقش نمود پس گفت ای جبرئیل مشکلی دیگر در دل من مانده جبرئیل گفت بگو آدم گفت این گوشوارها چه حکمت است که یکی سرخ و دیگری سبز است جبرئیل بگریه در آمد گفت ای آدم جمعی از کفار ذریه تو این امام مظلوم را شهید کنند یکی را زهر اهل جفا دهند یعنی حسن باز هر میکشند و دیگری که حسین است بتیغ ظلم سر از تن جدا کنند و در روز آخر رنگ مبارک اول سبز شود و رنگ آن دیگری از خون او سرخ شود پس آدم و حوا چون شنیدند این سخن را بسیار گریه کردند چنانچه از آب چشم ایشان در بهشت سبزه روئید و جوی ها روان شد و افغان و زاری میکردند و داد رسید اول کریه آدم سرزد این بود

در فوق عرش مسند جلیل است صاحب عزا خداست خدا یا عزا کیست در فوق عرش مرثیه خوان جبرئیل

ماتم نشان محمد و اصحاب عزا

انگاه حبیب الله و الله ملائکه آسمانها و جمیع اهل بهشت برستوران غلمان و حور العین و ولدان چنانکه هر کز عید رمضان بارگاه رسیده با آدم و حوا موافقت که بگریستند و از روز آدم و حوا از این مصیبت بتعزیه مشغول شد انگاه در آن زمان ملکوت اعظم که ابوالاجداد است و ملا را ... بنو و مجلس تعزیه مظلوم کربلا برپا شد و جمیع اصناف ملائکه را امر فرمود بمجلس تعزیه آدم حاضر باشند و در تعزیه داری و ناله و زاری موافقت و رفاقت نمودند و اهل بیت را تسلی و دلداری داده تا جمعیت از خاطر ایشان شود در گلشن سرای بهشت بعیش مشغول باشند ای شیعه بدان که ملک از ستارگان گرداگرد فاطمه زهرا بود و حضور نور ائمه و اشباح ائمه هدی که از نسل او بود چنانچه در حدیث زاجر علقمی و سایر اخبار مستفیضه معلوم و ظاهر میشود و بعد از این نظری از آنها مرقوم رقم تحت خواهد شد انشاء الله و علی اهل بیت در کتب چنین ذکر کرده اند و در کتب ملا فاطمه فاطمه زهرا گرده و مرباد نمود و در کتب المقصد بیج امامت و بردار ...

بلی ای شیعه پاک اعتقاد بمجرد شنیدن شهادت امام مظلوم آدم و حوا و ملائکه فردوس اعلی باز ای در بهشت که جای غم و الم نبود بچه سان تعزیه داری کردند و حال آنکه هنوز مقدمه کربلا و زمین نینوا واقع نشده بود نه هنوز بر پیکر شریف امام هدی جراحات لا تحصی از تیر و خنجر و سنان و جور و بلای فولاد و شمشیر قوم بی بنیاد وارد نشده بود و بخون غلطان و اهل بیت علیهم السلام سوزان و مهموم و گریان و ناقه سوار باز لعنه بر ایشان ندیده بود اگر گویم در عالم اشباح مقدمه کربلا مشتبه و مقطع در نظر ایشان بروز یافت غلط نگفته ایم که احادیث و اخبار متکاثره وارد شده است پس ای شیعیان با جز و تملق جبرئیل این چنین عزاداری کردند پس نمیدانم دقیقه روز عاشورا آن غریب بی برادر و یار و یاور بر زمین کربلا افتاده بلند مرتبه شاهی از صدر زین افتاد اگر غلط نگنم عرش بر زمین افتاده در حالتیکه از غایت تشنگی لب خود را میمکید و زبان خود را میخائید و میفرمود العطش العطش در آنوقت کسی از مسلمانان نبود که جرعه آب بان تشنه غریب برساند و عوض آب خولی اصبحی ملعون لب خود را بجلال آورده تیغ خود را کشیده الغرق آن مظلوم که پیوسته جبرئیل و سایر ملائکه زیارت میکردند و باب سلسبیل می شستند تا ببینند که همیشه ساجد بر خداوند عالم بود رسید و بعد ای شیعه سنان بی ایمان آن خود ... آورده بروایت سید بن طاوس ره نیزه بر کتف بر دهن مبارک آن غریب زد و از حلقش بیرون آمد آه و اویلاه چنانچه در فقرات زیارت مفجعه ملاحظه باشد السلام علیک یا من محاسنه مخضوب در دنیا کسی شنوده مانند شمر بن ملعون سر او را ببرند مگر حسین مظلوم غریب که سنان باسنان نحر نمود ای وا ویلاه و وا مصیبتاه کسی قدم جسارت بر سینه او نگذاشت مگر شمر بن ذو الجوشن ضبابی با عمر نود و چهار ساله خنجر خود را کشیده در سینه صندوق علوم خدا و پرورده صدر معنبر فاطمه زهرا نشسته مانند کلب عقور و خنزیر که پستانش مثل پستان سگ و دندانش مثل دندان خوک غضبناک نشست تفصیل خواهد آمد انشاء الله و لکن جناب امام مظلوم فرمود یا شمر لا بد و لا علاج از قتل من حرامکش ای وا ویلاه آن ملعون گفت یا حسین منم قاتل تو حضرت فرمود لا محاله بکجا آب بمن بده عرض کرد انک تزعم ان اباک ساقی الکوثر یعنی ... تو گمان داری پدرت ساقی کوثر است بگو ترا سیراب نماید ای وا ویلاه گفت حتی تذوق الحمیم من ترا آب نمیدهم مگر اینکه تیزی خنجر را بتو بچشانم ای شیعه معامله دلسوز و جان گداز آن قسی القلب بچه سان گذشت ناگاه چه دیدند که عالم تیره و تار و گرد و غبار و روی مهر و ماه و شعاع و زمین بلرزه آمده صدای بلند شد که قتل الحسین و بروایت مخزن البکاء و بحار ناگاه دیدند که جبرئیل بصورت مرد ریش سفیدی در وسط میدان قتال و جدال تا بین طرف دال الطرف فلک و تو میشید دو فریاد میکرد پس مردم نهی میکردند پس مردم آن ملک مقرب را از صیحه زدن و افغان نمود جبرئیل فرمود چگونه فریاد نزنم و حال آنکه رسول خدا ایستاده است دیگر نظر مینماید بسوی زمین و دیگر نظر مینماید بسوی شما و میترسم که آنجناب نفرین کند اهل زمین را و من نیز در میان ایشان هلاک شوم پس بعض بعضی گفتند که این مرد دیوانه است و اشخاصیکه توبه کار بودند گفتند بخدا قسم که این چه کار که بنفسها خود کردیم که کشتیم از برای ابن سمیه سید جوانان بهشت را پس خروج نمود بر ابن زیاد و بر ایشان

پس فرو نمودند بر ابن زیاد و بر یارانش آنچه وارد شده بود حضرت صادق علیه السلام فرمود که حقتعالی جبرئیل را اذن میدهد هر آینه بر ایشان صیحه میزند که ارواح همه ایشان از بدنهای ایشان مفارقت مینمود لکن خدا مهلت میدهد ایشان را تا زیاده نمایند گناه خود را و از برای ایشان است عذاب دردناک

و سعید بن طارس نیز در کتاب ملهوف از هلال بن نافع روایت کرده که گفت من در آن لشکر عمر سعد بودم شنیدم که میگفت مردی فریاد میزد ایها الناس هذا الحسین بن فاطمة بنت رسول الله یعنی بشارت میداد مردم را باینکه این حسین بن فاطمه دختر رسول خدا است پس بقتل آورد من این کلام را شنیدم در میان دو صف ایستادم و نظر کردم با مظلوم نزد یکی که روح مقدسش از بدن مطهرش پرواز نمود بخدا سوگند که هرگز کشته که بخون خود غلطیده باشد شکوه تر و نورانی تر از آن مظلوم ندیدم و قد شغلنی نور وجهه و جماله عن الفکرة فی قتله یعنی بتحقیق که نور روی او و جمال هیبت او مرا متحیر کرده بود و میگفت از کدام نعمت خود شکر بجا آورم که خدا مرا از قتل او سالم داشته و از ظلم او نگاه داشته و حال آنکه او را بخاک مذلت و خواری کشته و سرش را بر نیزه بلند کرده اند و اهل و عیالش را اسیر گردانیده اند و خیمه هایش را بر سر او خراب کرده اند و بعد از او بر سر اهل بیت او چه خواهد آمد و میگفت که بخدا قسم که هرگز باشنا کنم با مردی که بکشد حسین را و بعد از او بر سر اهل بیت او چه خواهد آمد و میگفت که بخدا قسم که هرگز باشنا کنم با مردی که بکشد حسین را و بعد از او بر سر اهل بیت او چه خواهد آمد و میگفت که بخدا قسم که هرگز باشنا کنم با مردی که بکشد حسین را

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

و در روایت دیگر است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و سرهای ایشان را بر نیزه ها بلند کردند و اسیران را بر شتران بی جهاز سوار کردند و از کربلا روانه کردند و بر سر راه گذر بر قتلگاه افتاد و اسیران چون نظر بر بدنهای شهیدان کردند و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان و بر اجساد مطهر ایشان

بانوان حرم امامت وسایر زنان صاحب مصیبت وعند لیب گلشن مدینه وقمر باغ عزا سکینه و
فاطمه عروس ناشاد یا مادر قاسم تازه داماد واطفال خورد سالشان میکشیدند ناله و
آب چشم صفا رکبار از ارض بلنوا گویا فواره مرا بهت بفلک دوار لی فی خون سمند آه رسیدان
بسیط مانند بحر قلزم بزبین کربلا محیط و از طرف دیگر بمیا هی یلیلی کرد غبار رستم ستوران گزت
پشمنان آواز نای ولی صدای شبدر کرآنی از بلندی نیز؛ درآن دشت بحز ایت
آل الله افزون بلوحوش دهمه این قوم ناپاک نماند پشه پرزان صاحب لولاک الهم برقتل امام غریب
پریراق برآن حال میگریست سکان ارض ونه رواق درآنموقت امام الثقلین ابا عبد الله
الحسین اگر میگرمو توا آحدی غمباند بزار او چون بود سبط رحمة للعالمین راضی نشد بالبزه پیرند
ناصبی پس این زمان بچه شیر بزدان فرمهای خیز شاه مردان کاکوقت شهادت نزدیک است
وهنگام بلا پرازخون من نزدیک است یا اختا باذ بلینا ایلتینی بموت عتیق لایوم غب الیه
احد فیه ای یا کار ما در خواهر من بنگر از زینب بیادر بجبت من بلس کفنه کم بپوشم که عبد ارت
شهادت من زغبت کند بر آن ثوب از بدن من بدرون کشد چرا که اکهرت بفراست علم امامت
بلد سکت میدانست که چه ظلمها خواهند کرد چنانچه سبق مذکور شد جمیع بقایای آنظلوم را گرفتند و
بدرون کردند وخریبان گذاشتند آه صد هزاران آه جمال ملعون بطع بسند زبر جامه یا ازاری هر چه دست مبارک
جناب بلد الله را گرفته بیغما بردند وبعضی دمقنعه وچادر زنان درآنای لیل ونهار
انعام وحسان میکرد ودر سحرها نهابوسیدند بجهة فرشتهای عالم ملکوت وبیجسته با چادر دست در راه خدا جدال
وقتال وجهاد میکرد پس آن شقی ناپاک ویا پاک درشب شام غریبان قطع نمود نظم ثامن حرود رسول راز الهین

فریاد رس جمیع امواتحسین ∴ از ظلم واجفا وجور جهال لعین ∴ درشام غریبان کلا منقطع یقین ∴

الحاصل جناب سکینه بانا له وفریاد عرض میکرد ای پدر بزرگوار بدادم برس دست تعدی الی حرم جدی رسول الله صلی الله علیه وآله
بزنکران ما را بمدینه منوره که حرم جدم پیغمبر خدا است وسایر طایفه انانیه هریک بانوعی عرض حال میکردند
که زبون وزمان وعالم وعالمیان را بناله می آورد وندای شیعه همیشه بدیده ایجنین مسافر وداع اهل وعیال و
وخویش واقوام واطفال ودرات ودرفقا از پیر وبرنا میکنند بچه سان مغموم ومهموم بانک بجوان شده وبانند
زنان شکلا میکردند وحال آنکه امید مراجعت بکجا دارند پس میدانم اهل بیت اطهار بچه سان جریقرقت امام عصر عجل الله فرجه
مرکز دایره کون مکان قلب وحال آنکه میدیدند دربکلوت ابدان شهدا را که غرقه بخون وطرف دیگر صد هزاران هزار
سپاه ردسیا وامام مظلوم صحیح بعبت وشهید باز کشتن ندارند وبغیر از بزرگوار پناه گاهی هم ندارند چه چاره جز
گریه از شهادت آن سرور وران ایام امامت وغارت که آتش خواهند زد وبانوان ومخدرات امامت
اسیر کوچه شهر شهر ودیار بدیار مانند اسیران دیلم وترک برنا قهای بی جهاز سوار کرده وخواهند کرد این نظم

∴ ∴
∴ ∴
∴ ∴
∴ ∴
∴ ∴
∴ ∴
∴ ∴

خلاصه کلام انکه جبرئیل از درختان بهشت ورزع آن بجهت آدم آورد وتعیش نمود داود در سیاحت
از دوشده تا آنکه دختری اقلیما نام در غایت حسن وجمال او را بهابیل خطبه نمود قابیل شد ودر نهایت
نهایت نمود تر آدم فقال یا هذا من الله بینه آدم کفت این با مر خداست اگر باور نداری هریک
قربا کنیم هر یک قبول الهی شد اقلیما از دست هابیل مالدار است کوسفندی برکوه نهاد قابیل زراع
بود دسته رزع نهاد آتش سفیدی از آسمان آمد کوسفند را خورد علامت قبول بود کما قال الله تعالی واتل
علیهم نبا ابنی آدم اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس غضب
قابیل مشتعل شد ودر مقام قتل هابیل برآمده چون اول قتیل خلق بود نمیدانست که بچه قسم باید کشت
پس شیطان بامادی ظاهر شده واو را انداخت وسنگی برسر او زد مقتول شد قابیل آمد چشم انکاه
بوسیکه آدم به بزیارت بیت المعمور رفته فرصت نمود سنگی برداشت نزد کله کوسفندان هابیل
وفیکه آمدند نبرد حق خواهید بلعبوت تمام سنگ را بسر آن خفته زد که مغزش بریشان شد مقتول
گردید آمادانست که چه کند ودر چاره بچید بدوش خود کشید رو ببیابان کذاشت تا چهل روز همیکشت
میچ آله تا راغی دید که زنجکالی خود کوری کنده نعش زاغ مرده را دفن نمود اما آدم علیه السلام چون رجوع نمود
روز بارت پس اولاد را بقتل او مخبر شد هابیل را بدید سئوال از احوال نمود برحسب واقع حکایت ندیده ایم او را پس
اهلت نشنا نه روز در سحرا کشته تا در شب هشتم خوابی دید هابیل در مکانی نهفته فریاد میناید یا ابتا العجاله
آدم علیه السلام از هول انخواب جست ومدهوش شد از انکه جناب قدس الهی بقلوب بندکان خود تسلیا بدهد بمصیبت
فرزند عزیزی مبتلا و محزون شد بهشت ترحم والتفات تمامیت لهذا بجهت فتح خاطر آدم علیه السلام وقوت
کوید او خطاب الهی بجبرئیل رسید بلزول وبرسیدای آدم از ابیل چه داری فقال الا ان وایت فی المنام
کانا مظلومین ویستغیث فقال جبرئیل ان ربک یقرئک السلام ویقول علیه السلام ابنک کفت بدان ای
آدم قابیل مقتول نمود هابیل او در قیامت فریاد کنان بحضرت محمد آید فیکی دم جمالها یا احی جبرئیل
علیه السلام قبضه بکن جبرئیل او البر قبر هابیل آمد در خاکرا عقب نعش هابیل او دید کرفته وتمام اعضایش بخون آغشته
آن بدر حیران خود و با دیبالید و ناله میکرد بطوریکه ملائکه آسمانها نهابخروش آمدند چنانچه آن پدر بغنه خطاب خواهد رسید
هینکه سر بغش فرزند جوان خود نهاد و بدیده بخون دیده رابا و میمالید سر او را بدامن کرفته از خاک از
رخساره پاک او پاک مینمود و بغزه مود علی الدنیا بعدک العفا البته ملائکه آسمانها نهابخروش آمدند اما در قصه آدم علیه السلام
ملائکه عرض کردند الهما چند بوحی بود کر این پیغمبر مبتلا بمحن از کریستن شده لهذا باز کریان شده ما را طاقت کریستن
او نیست خطاب الهی رسید ای آدم صبر کن کما حکم نمودیم نصف عذاب جهنم را بقابیل امتدار مجرا کردیم اعظم طاقت جرعه نه
لهذا که خطاب الهی بصبر شود زیرا که آدم علیه السلام یک پسر غرقه بخون دید اما این مظلوم چندی نیز پسر جوان علی الکبر و علی اصغر و علی اکبر و علی اصغر و عبد الله
و برادر ایکه چون عباس علمدار و برادرزادکان چون قاسم زاداه و عبد الله و پسران صدیقه صغری زینب کبری و بدیهای
شهید ایکه همه در پیش روی خود بیکهای کرم کرده از جانب دیکر زنان و اطفال تشنه فریاد العطش بلند میشد تشنه بودند و دود
بسر ایشان میکشید خاتم رقطا آب حیوان کردند زان لشکیان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش زبیابان کربلا

چکونه جبرئیل کریه نکند آنجناب هم با اهل بیت فرمود نمازرا از کریه منع نکنید زیرا که دل شیعه خون
ای شیعه عرض میکنم این مظلوم نوحه است که نه هر بزبین کرید بکند اردبا زخمهای لا تعد و لا تحصی پس بر عالم صفی چه رسد
هر لحظه جناب سیدنا و مولانا ابا عبد الله ارواحنا فداه فرمود او اسفاه و واغماه یا ابا عبد الله انت الغریب الی جدک کیف بحزنک اذا تذکرت

پس بروایت منتخب خولی بن یزید چون بنیزه بران سید عرب و عجم زد که سنان پشتش برآمد و از آن نیزه الی یوم القیام در قلوب شیعیان ماند و بروایت ابی مخنف آن مظلوم با سعادت مدت سه ساعت بروی خود آلود و مجروح بر روی خاک کربلا افتاد و بخون خود آغشته گردید و گوشه چشم خود را بطرف آسمان کشود و عرض حال با نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز آورده بلفظ مودود صبراً علی قضائك لا معبوداً سواك یا غیاث المستغیثین یعنی هر منهایم ز قضای تو دنیت معبود بر جز ز سوای تو ای فریادرس مستغاث کسنده گان پس آنغریب مظلوم بروایت دیگر اگرچه استغاثه نمود کسی جوابش نگفت و دادرسی طلب نمود کسی بداد ش نرسید که ملائکه آسمان بکربلا درآمده و عرض نمودند الهنا آیا امت ظلم ها را بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو می بینی و توانی شدید الانتقام بس نداز جانب احدیت رسید که ای ملائکه نظر نمائید بجانب ارث عرش چون نظر نمودند شخصی را دیدند که بر ستاده است و مشغول نماز است پس خداوند فرمود که بهمین قائم هجی از ایشان عترت انتقام خواهم کشید تا انتقام مظلوم و از زان کافران بگند دل شیعیان را ازین غصه برهاند باری آنمظلوم در میان خاک و خون با خداوند بیچون در راز و نیاز بود و از خوف بدآئین کوفه و از زندگانی دنیا مأیوس شده بود که ناگهانی بقصد قتل آنحضرت پیش آمد چون بنیزه بآنحضرت رسید و آنمظلوم را در خود نگریست و فرمود که تو کشنده من نیستی و مرا در بیع مرآید که با آتش تهم کرفتار شوی آن شخص سعادت مند کریان شده و عرض کرد که جلالت قدرا بابن رسول الله تو با این حال رسیده و هنوز غم ما میخوری و میخواهی که با آتش بسوزیم پس شمشیر بخجلت کشید آنمظلوم گشنده را بتحرکت آورد و بسر عترت امام بنیزه عمر بن سعد روان شده چون بنیزه آن کافر بدبخت رسید آن پلید از آن سعید پرسید که کار حسین را تمام کردی گفت نه ولکن آمده ام ای ملعون تا کار ترا بسازم و تیغ خود بحواله آن ملعون کرد که غلاف وی از هر طرف برآمدند و آن سعادتمند را کرفته زخمهای بسیار زدند چون از جهات با پوشش رو بجانب آنحضرت کرده عرض نمود ای پسر پیغمبر خدا گواه باش که در رکاب تو شهید شدم و در ای جنابت مرا باز نجوی در میان شهداء لشکرت داخل نما و بهشت بری مرا بر این حضرت حجة الله فرمود که خوش دل باش که چنین خواهم نمود که تو گفته پس آن ننگ بخت با کفاران جهاد نمود تا بدرجهٔ شهادت فایز گردید پس عمر بن سعد لعین بمرور کنار او رسید گفت وای بر تو بد حسبی بن علی را تمام کن و خدمتی که دکارش تو باز و بر دو دست منتخب خولی حرام زاده بابلی او را بنیزه آن غریب مظلوم و مجروح و مظلوم آمد که تهمتار کرش بر دیده بشیر پس آن مغفور افلاک فرمود صاحب لولاک بر روی آن ناپاک نظر نمود که اعضا پلید آن عنید بلرزه در آمد و بر قتل آنمظلوم جرات نمود پس مراجعت نمود پس بروایت بنبوا الملهوف شمشیر ناپاک دنیا پاک گفت ای خولی خدا بادت مرا ضعیف کرداند ترا چه شده است که میلرزی خولی در جواب آنملعون گفت مرا حاجتی نیست بر سر و خنجر بر دل حذا پس شمر بد اندیش بخولی گفت قبیح باد این ریش تو که رو سیاه است بر روی کسیکه مرد نیست پس بروایت طریحی در منتخب از آن قوم غدار چهل نفر سوار مبادرت و پیش دستی در زیدند بقتل سر آنمظلوم عالمیان کردند که هر یک از آن ستمکاران میخواستند سر منور آنمظلوم را جدا سازند عمر بن سعد ملعون ازل ابد بزبان پلید بر بدهٔ خود میگفت تعجل کنید در کشتن این مظلوم و جدیه

و بروایت دیگر

قوله روایت عمرو بن حجاج مرحوم دارد که چون فرود آمد و قدم حرکت در میدان نهاد و نیز نظر بلیکن بر جسمهای شهیدان آن مظلوم افتاد و عجبی بر قلبش مستولی شد و مراجعت کرد بر اسب خود سوار گشت و سر دلاوران با تملول و خاکفت جواب آنملعون را گفت و آن ناکس جواب آن جسمهای آن بحالی مقدار مانند آن بخواستم که خون آن غالیقدر را نثار کردن من بابد محمد مسلم یکه در اینحال جناب زینب سلام الله علیها بر بالین کشته بال با قلبی از ملال از خیمه بیرون آمد و کوشوارهای گوشش میلرزید و میفرمود لیت السماء طبقت علی الارض ولیتا الجبال تدکدکت علی السهل یعنی کاشکی آسمانها بر زمین میچسبیدند و کاشکی کوهها از هم جدا میشدند و در صحرا ها میریختند ای عمر سعد آیا عبدالله را میکشند و تو ایستاده و نظر میکنی که یکی از جنبش آن ستمکاران دل جانکاهش دلیعه بنت که بیرون آمدن آن زنان مخدرات و تکلم او با ابن سعد نامسعود در هر دفعه واقع شده بهمین بیان بلیغ واقع شده است چنانچه میتواند انعطافا ما تاب درد و از خیمه بیرون بیاید پس زینب ابن علی شمشیری بدست گرفت و بنزد برادر کریان آنمظلوم آمد که سر انورش از بدن اطهرش جدا کنند پس آنمظلوم عالمیان بقدار نظری برادر کار نمود که شمشیر از دست آن شریر بر افتاد و در بقرار نهاد و میگفت معاذالله ایحسین که مدعیات نمایم پدر ترا بخون تو پس سنان بن انس که مرد بد خلقی بود بعرض رسید و بمود برو بابت ای مخنف حسین گفت مادرت بعزایت نشیند و بنیاد ترا قوم تو چرا بقتل بنیاورند حسین را شمشیر ابن وه پس شمشیر بدندان شمشیر را بدندان لعین داد پس آن ملعون شمشیر را گرفت و از اسب فرود آمد و قصد نمود که سر انور آن سرور را از بدن مطهرش جدا نماید و در اینحال آنمظلوم مقرب حضرت معبود دست مبارک را کشود بآن لعین مرحوم و نظری نمود که بهمان نظر اعضای آن پلید از شدت خوف بلرزه در آمد و شمشیر از دستش فتاد و دیگر بکردنش نرفت و بروایت منتخب سنان بدین متوجه عمر سعد لعین کردید و گفت غضب خدا بر تو باد ای عمر سعد چه باعث شده است ترا که میخواهی محمد و دشمن من باشد پس شمر مردود لعین نامسعود گفت چرا بقتل نیاورم او را و حال آنکه خجالت شنیده ترا پنهان شده قوم تو سنان بایمان بآن مشغول زنان گفت وای بر تو چون آنحضرت چشم باز کشود بمن نظر نمود نخواستم که خون آن عالیقدر را بر دامن شجاعت پدر او علی کرار بیاورم فراموش کردی که این بزرگوار را شمر لعین در جواب آن بیدین گفت انك لجبان فی الحرب هلم الی البارز السیف یعنی تو بسیار ترسناک در میدان حرب شمشیر را بدین وه که بخدا سوکند که احدی از تغلبی نزار ترنیست از من بر بخنانی چنین پس آن ملعون از اسب فرود آمد و ابن سعد بدتر از شر او بروایت منتخب صدا نمود که هر کسیکه سر این بخنانی بنزد من آورد آنچه میخواهد باو خواهم داد پس شمر شریر ابتر مقرش باد اسقر گفت انا انتها الامیر یعنی من سر آن سرور را میآورم عمر سعد بیحیا گفت سرعت نما که از ابتر تر نیست جایزهٔ عظیمی پس آنملعون ازل را بد روی نهاد بقتل آنحضرت مجروح مبتلا یاور و دستخیاب در آنحال مدهوش بود و بروایت بحار آنولد الزنا بر بالین سید الشهداء آمد که رمق آنمظلوم سعید با خود بیند بلوز زبان معجز بیان خود لال از شدت تشنگی میخاید و طلب میفرمود شربتی از آب ای واویلاه و وا مصیبتاه آن ولد الزنا از زبان خبیث خود کلمه بر آنمظلوم بیکناه زد و گفت یا بن ابی تراب الست تزعم ابوك علی الحوض البیده یسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده یعنی ای پسر ابو تراب آیا نیستی تو که کمان میکنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است و آب میدهد بدوستان خود هر کس تا آن زمان دست او بنوشد

پس شمر لعین رو نمود بسنان بن انس گفت جدا سر او را از قفا بیفکن یا خود کفت کنم اگر نکنم هم چنین نمود که جدا کرد و محمد مصطفی
دشمن من بود پس شمر ولد الزنا از استماع این کلام در غضب شد پس از پای بر سینهٔ لگدی بر آن سینه عربی زد که از نشست
حضرت لگد آن بی ادب بر سینه بشریف نیفتاد و در روایت دیگر در اینحال آن مظلوم دست خود بستون بدن خود کرده بود و او
بر عقب نشست و حنجر مبارکش بعد از فشار نمایان شد ناگاه سنان بی ایمان نوک سنان خود باشاره نمود
که محل بخر که مشکل تر فرو برده و مخرشته است پس نیزه را از قفا بیرون آورد چند نیزه دیگر بسینه و گلوی او کشید خون مانند
ناودان فواره وار جاری میشد در اینجا است که میفرماید در فقرات زیارت مخصوصه السلام علیک
یا من مخره محمود و بقول دیگر تیری نزد از عقب بیرون آمد از شدت پس شمر تبک از سینه بر کنده
آن مخر عالیا نشست پس دست بریش خود دراز کرد و محاسن مبارک را بسیار الا کفت و قصد نمود که سر منور
آن سید مظلوم را از بدن انور جدا سازد که در اینحال آن مظلوم تبسمی نمود و فرمود انت متخیر فرمود یا و ملاک من
انت اقعد او قفیت مرتفعا عظیما یعنی وای بر تو کیستی تو که بالا رفته بر محل عظمی ای خبیث کفت منم
شمر آن مظلوم فرمود یا و یلاک من انا یعنی وای بر تو من کیستم آن ملعون کفت تو ای حسین بن علی پر فاطمه
زهراء و جد تو محمد مصطفی است حضرت فرمود یا و یلاک اذا عرفت حسبی فلم تقتلنی وای بر تو هرگاه
حسب و نسب مرا دانستی پس مرا چرا میکشی شمر ولد الزنا کفت اگر من ترا نکشم کسی که از تو بد چایزه نگیرد
آن مظلوم فرمود کدام یک بهتر است مدارای جایزه یزید یا بشفاعت جد من رسول خدا را آن کافر
پلید کفت دانق من الجایزه احب الی منک الی جدک یعنی یک دانق از جایزه محبوب تر است
نزد من از تو و جد تو پس آن مظلوم بجهت اتمام حجت بر روایت دیگر آن بزرگوار فرمود ای شمر مبدا الی امروز
چه روز است و این رعیت چه رعیت است آن ملعون کفت امروز جمعه و روز عاشورا است و این رعیت وقت نماز
جمعه است فرمود ترا بذبح رعیت خطبای امت جمع بر بالای منابر خطبه نمودانند و فقط جد بزرگوار تو بر بالای منابر
تو با من این معامله میکنی ای شمر جناب رسول خدا ترا دیده بود بر سینهٔ من که ترا نشسته و تو بر آن نشسته
بوسه بر حلق من زده و تو بر آن تیغ میزنی و با اینکه روح ذکریا مظلوم بر طرف ثالثه است و روح یحیای
معصوم بر جانب چپ نشسته و در آنوقت که آن سید جوانان بهشت بنهایت رسید تیغ او از غایت
عطش زبان خود را میخوانید پس بروایت ابی مخنف آن امام مظلوم فرمود حال که لابد انت من قتلی فاسقنی
شربة یعنی لابد تو از کشتن منی پس سراب کن مرا بیک شربت آب آن ملعون کفت هیهات بخدا که نخواهی
از آب چشید تا اینکه بچشی شربت مرگ را از غصه تعبد از غصه آن مظلوم فرمود وای بر تو و شکم خود سوزانده نما
پس فرمود صدق جدی و رسوله انه فیما قال یعنی راست فرمود جد من رسول خدا در آنچه فرمود آن خبیث
کفت جد تو چه کفته است فرمود جدم یا علی تقتل و لداک هذا رجل ابرص ابلق اشبه
الناس بالکلاب و الخنازیر میزای علی میکند فرزند تو حسین را مرد ابلق که مبتلا بپیسی باشد خوشی
برص و شبیه ترین خلق است بسکان و حوکان چون آن ولد الزنا این کلام را از آن مظلوم شنید غضب
بر غضبش افزود پس بروایت تبری طلب عرض کرد حال که جدت خبر داده است باید مطلب پس البته ترا
میکشم بدترین کشتنها با این آنولد الزنا بمیرت شمشیر خود بر کشیده بر خلق مبارک آن مظلوم عطشان کذاشت
و شروع بفرود بکشیدن نمود که شمشیر او نمیبرد آن غریب مظلوم فرمود یا و یلاک انظرنی ان لبقع سیفک

طال ما قبلها

طال ما قبلها رسول الله یعنی وای بر تو آیا کمان میکنی که قطع نماید شمشیر تو موضع را رسول خدا
آن موضع را ببوسید پس بروایت ابی مخنف آن ملعون حسران تاب عرض کرد یا حسین مرا شتاب میکنی
بکلاب و سکها و ما قتلی ما از بعلک الا من قفاک یعنی بخدا سوکند که سر ترا از قفا جدا خواهم نمود پس آن
ولد الزنا دست بریش خود افزار دو آن بدن پاره پاره نازپرورده پیغمبر را بر کرد انید و بروخوا بانید
و در آنحال آن بدیع راز مشغول راز نیاز بدر کاه بی نیاز کردید و بروایتی عرض نمود خدا و ندا من بعهد حق
وفا کردم تو البته بوعدهٔ حق وفا خواهی نمود پس ندا از جانب معبود رسید که ای حسین دل خوش دار که مانیز
بوعدهٔ خود وفا خواهیم نمود و بقدری از زنه کناه کاران شیعهٔ شما بنیز بخشیم که تو راضی شوی آن مظلوم در آنوقت
فرمود الآن طاب لی الموت یعنی حال دیکر مرکم بر جنم کوارا است آه و ویلاه و واحیبتاه پس شمر ولد الزنا
تیزی شمشیر خود را بر قفای کردن اطهر و منور آن مظلوم کذاشت ای امان از حظ ملیت تو یا اباعبدالله
که بسیب حظ ملیت تو جد بزرکوارت فرمود کسیکه در مصیبت جناب تو زیاده بکریه کند کان نماید بهشت
مرا و واجب میشود پس شیعیان بشنیدن مصائب این غریب مظلوم البته بکریند و یا بشبه بهشم بکریه کنان
الحاصل بفضل ثواب کریستن سبق میکرد سر آه ای قلم محنت رقم عطف عنان بوادی غم افراکن
پس شمر ولد الزنا بدن پاره پاره آن غریب روح العالمین فداه بزرد کرد انید و خوا بانید خوات
تیزی شمشیر خود را بر قفای آن مظلوم کذاشته قصد محتشم کاشی آنزمان سراوق کردون نکون شدی
دین خرکه بلند ستون بی ستون شد کاشی آن زمان که کشته آل نبی شد عالم تمام غرقهٔ
دریای خون شد کاشی آن زمان درآمدی از کوه تا بکوه سیل سیه که رو بزمین میلکون شدی
کاشی آنزمان که پیکر اطهر بزیر خاک جان جهانیان هم از تن پر دون شدی آه و ویلاه
و واحیبتاه پس بروایت ابی مخنف شمر ولد الزنا تیزی شمشیر خود بر قفای کردن منور آن مظلوم اعنی
خامس آل عبا نور چشم محمد مصطفی و در سینهٔ مرتضی و زهراء نور دیدهٔ شبستان حسن مجتبی کذاشت
و شروع کرد بر قطع رکهای عنق مبارک مرمتل آن مظلوم کرده و آن ولد الزنا با ما بها ت خوبه
چنین میکفت اقتلک الیوم و نفسی فعلا یقینا لیس فیه منعرما آن ابا ک مدة نشاملکا
بعد النبی المصطفی المعظما و خیر من یاتی معا و محرما اقتلک الیوم و سوف اندما
اصلی بقتلک فی غد جهنما یعنی ترا میکشم و یقین میدانم که بعد از تو بعد از پیغمبر معظم ابدا
در زمان حیات خود مکرم نخواهد بود و این حرف بزرکوار بهترین اشخاصی میباشند که در خ احرام بسته اند
و تلبیه کفته اند امروز ترا بقتل میآورم و لکن زود است که ندامت و پشیمان خواهم شد و زود داخل
جهنم خواهم کردید و در زمانیکه از کشیدن شمشیر آن ولد الزنا غضوئی بارکی یا مفصلی از کردن منور
آن مظلوم منقطع میشد پس آن مظلوم با آواز ضعیف بغیر مورد و اجداه و اعلیاه و ابا القاسماه و ا
حمزتاه و اعقیلاه و اغریباه و اقلة ناصراه من مظلوم را میکشند و حال انکه جد من محمد مصطفی
و ترا تشنه میکشند و حال انکه پدرم علی مرتضی است ترا بر دامن خود نشانیده و حال انکه مادرم فاطمه زهرا
و ترا فرزند میکشند و حال انکه جده من خدیجه کبری است پس بروایت مناقب ابن شهر آشوب ولد الزنا بیشرم و بیحیا
بدو انزده ضربت سر مقدس آن مظلوم غریب را از بدن اطهرش جدا کرد پس آن سر مبارک مانند
آفتاب بروایت بقر مذاب بر سر نیزه بلندی نصب نمود و میکفت بخدا سوکند که سر ترا جدا کردم و میدانم

مانند ماه نخشب بر نیزه

گفت آخوند صحیح گفتی ولیکن این بزرگوار در مقدمه ترکیه جان داغدار شده که مجالس
شرفیش بسقه شده و گفتم کدام داغ بعد از حاصل تعداد کردم مصائب کربلا و بالاخره گفت
داغ هیچ کس بمیت مگر داغ علی اکبر ناکام است که چنین ریش مبارکش را سفید کرد الیه الزوجه باد

شد پیر روز روشن لیلی چو لیلی الداج — تا دید نوه‌ده خود کشته چون سراج — پس ناگهان زهول بپرید رنگ عاج
ریش سفید آبدوسی مو این بر رنگ عاج — از بس که کند در بخت خواهیده آموی — کافور مشک و لاله شد هم رنگ هم مزاج
فریاد زد که هیچو بر نیکم زنند کی — بعد از تو با چه حسرت چه ابتهاج — لب تشنه چشم شهید شدی که فرات را
خواهد روان شده و پس این عنب بیاجاج — خشکیده از عطش لب لعلت که از سفف — از چشمه حیات ربوده خراج و باج
تا تخل نازنین تو افتاد روی خاک — هرگز نخفته بر بر و نرمه داد اک و کاج — در چرخ چارمین که بسمع قاف قرب
برگرگ شکار شد اگر شیر و یوز و باج — شد ناوه نافه مشک چنین و شد نیلوفر — از بس که بادم شهد آیاف امتزاج
یارب چه کوزه زاید عزیزان تشنگی — روزی که بر روی زمین هیچ تفت سیاج — تا آفتاب برج امامت غروب کرد
افتاد در ماتمی فرات اختلاج — آن سینه که معدن مصباح نور بود — کافور دان شکسته چون زجاج
کردند هر که بعد ازان کار خانه اسیر — بردند هر چه بعد از آن سروران خراج — تاراج و شد شهد ایشان همین
مال و عیال و جان و تن و سر نگین و تاج — یارب چرا نکرد زمین فوکه بجا — برآل مصطفی زره کینه و لجاج
فریاد و استغاثه برآمد ز کوه و دشت — پیچید بانگ ناله زینب چو بر فاج — زبحر کین بکردن جبل المتین درج
ای اهل بیت چه احتیاج طاهر شه هر طرف ز سر شه سنان — ایات و بینات و براهین و احتجاج
ای [illegible] مارمشق — برنده کارد آبلا بار غم نتاج — بعد از نبی ز نوشرش آن قوم بیحیا
آیین جهت و دین طاغوت شد رواج — جای ربیع کار کز شعر آنکروه — اعیان میان کوفه نپذیرفت اندماج
شد عرصه کاه و تنگ بهاروان ابن چنانکه — زد عجل مردم تحریف و اعوجاج — که در شفیر زاغ زنفی شد تراز زال
که در جبل صعب آخوری آمد از دواج — که رشتا بکردن جبل المتین درج — بیعت کنند ز جز مسیح آویزن نجاج
کاهی چون زفرق علی آر صلوة فجر — صحرا لاله گون شد و صبح نضیر واج — ارکاش صبح سرزند در هر کز از افق
روزی که خواست سر زند این فتنه کاج کاج — صهبا مکر که عهد ها در قرون این — در راد واکند اینغصه را علاج

مارا در اشتیاق تو یا غایة المنی — تریاق زهر کشته و شکر بطعم ناج
اقبال یار کرد این فقیر را
در سلک چاکران درش یاد اندراج

الا لعنت الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون

مطلع دوم در بیان تخلص و صاحب حضرت ذوالقرنین بادر حضرت دارد مشتمل است بر مقدمه در جمال کمال حضرات الاز در وحدت و رفعت شان و خطبه بکند رمتضمن خطبه و مواعظ آن بانوال حضرت

بدانکه روایت دیگر در خصوص صاحبی و صاحبای جناب سکندر مؤلف گوید ندیده ام ولیکن عالم معتمد و فاضل
موثق دیدم اوراز آنچه نزدیک بتحقیق است بوسول یافتی من قبل اسمه احمد اعنی جناب آخوند ملا احمد مدظله نواده پسر عمر حقیر
سرندی نفعنی الله بعلومه الوطاب بن ملا احمد مقدس ره مذکور داشت در تاریخی که قدیم بلده تاریخ آن
بر دو سنین و امور متقرض بلده دیدم نسبت کالصحیح روایت کند که بلده چنین سکندر ذوالقرنین را ناخوشی
موت بر مزاجش طاری گردید خطه وصیت نمود بعد لول ایها تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة چون اجل مرا دریابد و مادرم از شنیدن مرگ من طاقتش تمام
و دلش آرام نگیرد و وحشت میکند از جهت تسلی خاطر او جمیع جنودش برخودش و خدم و حشمت متعلقه
حرا پراکنده نکنند چون داخل باغی تخت منحنی میشوند با اوضاع علیحده که شمول بر جلال سلطنت باشد
چنین فرمائید او لا ارباب علم را با ادلی الحجی در یک سلک منتظم گردانند هر یک از ایشان در یک
او منصفی بر پا شد از پیش نظر مادر مهربانم بگذرانند و بعد از ایشان اطباء و حکماء با اوضاع طبیانه عبور
نمایند و بعد از ایشان خزانه عامره را ببرند و بعد از آن اصحاب و اسلحه و یراق حربیه ببرند از قبیل تیر و
کمان و نیزه و شمشیر و مانند اینها و بعد از تمام سپاه نصرت پناه مرا با نظم و نسق سلطانی در انتظام
داده از پیشگاه نظر شریف او درگذرند و بعد از آن جنازه مرا با شوکت تمام در آخر ایشان ببرند
مشروط بر آنکه ترتیبی چنانچه مقرر گردیم از یکدیگر منفصل نگشند چون چنین میکنید مادرم مطمئنه میشود
بر موت من و شروع برفع و جزع خواهد نمود و قرار دل از دست میدهد و صبر نخواهد نمود در
این حال بگذرید مادرم عرض نمائید که ای خواتون مکرمه وای بانوی معظمه جزع و فزع شما
موقوف گفته نگردید و صبر و شکیبائی بسیار نخواهد لازم دارید این امر لیست حتمی از امر خداوند کار هرگاه
علیل مرگ شود اولا علماء با صحایف و دعوات دفع میکردند و هرگاه با اطباء و حکماء علاج
مرگ میشد علیل آن میکردند از نفیس خشان و سلاطین و غیرهم و هرگاه با بسیاری خزینه و
در فیره وافره دفع مرگ میشد با بسیکه با این خزانه عامره موجه دفع میکرد و هرگاه دفع مرگ
با یراق جدال و جنگ میشود با اینها میکرد و اگر با سپاه دفع مرگ ممکن میشد با بیشتر
با اینها و فوراین سپاه علیل مرگ را دفع میکردند و هرگاه مادرم مضطر ایستند و شکیبائی نکنند پس ای
وزیر این دعا را بگیرد و بمادرم بدهد و بگوید بسبب اینکه این دعا را برای فرستاده
بخواند و بعد از آن سند دفعه یا سکند بگوید بعد از آن خصم او را ساکن مینماید و تسلی می
یابد بعد از اتمام دعا یاد مذکور قله ادخل فی داد العبد الی دار الشهداء تحقیق الجناب
بار رحلت و کوچیدن از خانه غرور که دنیا است بسوی خانه شادی و سرور که عقبی است در کشید و بعد
وزیر از سطوت حضرت انتخاب تنها بر وصیت آن بزرگوار در عمل کوشید و نسق جهان معمول داشت که فرقه
بعد تا اینکه بقرب بنظر بعد والقرنین ما جعلنا مکرمه ذا القرنین رسید چون مادرش از هجران او دعای
مشاهده کفت فرزند من ذا القرنین خوانده است و عرض کرد نیجود لیل فرمود که فرزندت
مرده است گفت این نوع ادعیه که چنین اند علامت مرگ پسر من است و من باب تحکمت
این اساس چنین اند که وحشت بر دلم طاری و دهشت بخاطرم دارد دنیا دار
فنا است ذکر لم قلب میباشد دار تحمل ندیرات فرزند من است چون بقرار مذکور موصوف

حوان اکدمبر دند ای شیعه در اینجا مذهب بدانید که در کشتن کس در پیش روی خواهران و مادران و بهوه زنان
بلبرند ای وای دلم سوخت بحال دختر و پسر نازنین آن طفل شیرخواره بود بنیزه نصب کنید مردیت
چیکیز خان حکم بقتل اهل شهری نمود چشم سیاه بقتل و غارت مشغول شد مرد زنی فرزند شیرخواره خود
انداخت و گریخت شخص قسی القلب نوک بنیزه خود عبدالله آن طفل گذاشت و او بخیال اینکه
پستان مادرست دهن باز نمود و کشید مرد فکان بنیزه داده سر بنیزه از حلقش بیرون آمد چون بر
سر بنیزه دید طفل بود گفت ای پادشاه قهار سر آمد کفت چرا ظلم بایشان کردی و تقصیر او چه بود پس
حکم کشتن او در دند ای آنان از بتر حرمله کاهل کرز هر آلوده بخلق شر نیش دارد آمد ای وای از سخن
معتمدی شنیدم کفت در باکو هر چیز چیز بشیر جدیم توقع نمود از حضرات آل الرحم پارچه التفات نمایند وصل بکفش
خونمایه زیارت چندان صرفت بر حضرت ایشان قبول از سفر مراجعت از زمان محنت فرجام مذاکرات بس خراب
زینب کبری و علی اصغر و نمونه شیر مانده که دید بکبود سوراخ دارد عرض کرد چرا الوراخ است این دستمال فرمود
ای بشیر این دستمال در کربلا بر صورت علی اصغر بود این سوراخ جای تیر حرمله بود منظور این بود که آن خون مبارک
باین دستمال خورده از جهت امن از عذاب قبر و سؤال نکیرین و تیر بها تا روز قیامت کفن بشیر میکند
الحاصل اسیران را از سر جسدها کشتکان گذرکه اینان خوار شتران بر هنه سوار کرده چه بیکر
میکوید یکی از شعرا عرب بزبان زینب خاتون در این مقام عجیبه باچادری الاصفان رفقا بالاذی
کانوا من العلیا سنا نهما ای ساربان ای سایق اسیران که بجهاوت و خشم با بشان
درشتی میکنی و شتر با امید والی مدارا با بش باین اسیران هر یک بدرفلک رفعت جلال و ماه سپهر فضل
و کمال مر بشند آو علیت بهن فحش و کما بهما با و یلک یا ابن اللوی بیشقا بهما فی
الترکب اولا ما لرسول و فاطم الزهراء البتول الطهر دنست بیشا بهما ای ظالمان آیا
نمیدانی که این اسیران کیانند را بجیر و شتری بشانی و شتر را به تندی میرانی کی مر باشند
دارای اولادی باشند ایشان اولاد رسول و فرزندان فاطمه بتول سیدة النساء عالمیان
میباشند فیه الفواطم للجدود لواطم تکلا بها دی العقوق من فمرا نهما آخر دراین غافله اندوه
دختران فاطمه اند که از مصیبت چیکیز میزدند و میزنند و از بیکسی از دشمنان کمک فریاد رس می جویند فی الر
کب ذین العابدین مکلل دو مغلة عبرج تسجع بها فها دنف علیل دو علیل ذا ده غل الیدین
کا مد لعنا فها ای ظالم دراین قافله زینب العابدین رنجور و بیمار است که تاب سواری ندارد که با دل سوزان
و چشم گریانش اورا بغل و زنجیر کفار دو تن شد سفر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش کذارده اند
المقدمة و بجهت عوام و خواص ندوالفرنین خطبه خواند و انشا نمود الحمد لله الذی استخلص لنفسه
الحمد لتفرده بالکبریاء و دون خلقه بدقائم الملوک بدقائم ملکه و اذل الجبابرة بقهره و دان
الخلق بعزته و خضع الرقاب لعظمته احمده علی آلائه و ادینه و مجده و استعینه علی ادای شکر ما انع
علینا من فضله و استکفیه ان یشرح قلوبنا لمرضاته و یعصمنا من ارتکاب ما یسخطه ایها
الناس ان اقل ما ادعوکم الیه خلع هذه الاوثان التی تعبدونها من دون
ربکم و الاصنام التی لا تنفعکم و لا تضرکم فعلیکم بالطاعة و الانابة
و الایواء لقضائه و قدره و خیره و شره و بعثه و هامه و حشره و نشره
فانه المحیی الممیت الباعث الوارث الذی لیس له ند و لا کفو و لا صاحبة
و لا ولد

و لا ولد فکونوا ایاه تعبدون و علیه تتوکلون و اعلموا انی ملک مؤید من
عند الله و اعطانی ما لم یعط احدا من العجم و العرب و النصرة و الیسر ما
خطا لفد الا الستف فاتقوا الله فی انفسکم فکونوا اعوانا لدینکم فقد
اعذرت الیکم و انذرت فیما بینی و بینکم و اقول قولی هذا و
استغفر الله لی و لکم و من کلامه الفراء فی وقیه ظفر حاضران مجلس کم
بمتران میدان بلدعت بقه و چاپک سواران مضمار سراعت کوی بلکه هر یک در کمال درایت
و رایتی و در حلیهٔ حکمت آیتی چون تضمینات منشور و منظوم و نثر و محات منطوق
و مفهوم او استماع نمودند و بتحیر و تعمق او در فنون علوم و تغلب او در مسالیب
سخن مشاهده کردند کفتند سبحان من جعل الفضائل کلها مجموعة عالیة
فی فطرة الانسان و در هر عالم فضاحت حقا که مثل تو سر بر نزد کسی ذکر بیان نظم و نثر بلیغ توصیف
بزرکان سخن آست زیرا که کفته اند ملوک الکلام کلام الملوک نظم چو خورشید
نور افکند در جهان سخندان سخنها ختران از نظم نهان درخشیدن ماه چندان
بود که خورشید رخشنده پیدا ان بود بلی ای شیعه جناب کند رمظلوم خواند جمیع ناس
بشنوند و حال سراغ میدهم از خطبه محمد آل محمد علی صاحبها و آله الاف تحیة خطبه که در روز قیامت جناب پیغمبر و علی
و حسین در بالای نور پنجکر کرخ ایه خوانند که احدی از انبیاء و اولیاء و فرزندان ایشان چنین خطبه نخوانده
باشند آما در دنیا نیز خطبه جناب پیغمبر و اولاد اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین هیچ کس خطبه نخوانده است تا خطبهٔ
وداع پسین جناب پیغمبر ما که در موافق

و دیم جناب امیر المؤمنین خطبه خوانده که فرمود سلونی سلونی قبل ان تفقدونی یعنی از من بپرسید از من
بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید تا آخر و خطبه سیمین یعنی امام حسین در شام و امام حسین در کربلا و فضل
ایشان را در جلسه هم کرسی و لاختیار است مذکور ساخته ایم انشاء الله در این مختصر نیز مذکور خواهد شد و
محل خوش الحاصل چنانچه جناب رسول الله فرمودند که هشتم میان شما هر چیز کران بکلام الله و دیکری عترت
من است و از عترت یعنی پیغمبر چهار از انانند و ذکور خطبه خوانده اند ای انان از خطبه جناب زینب و حضرت
کلثوم و خطبه جناب ام سلمه و سلول در چهار حالت خطبا فصاحت خطبا بلاغت و براعت او امیز فهمند در کوفه
و شام و عرض راه ای انان صد هزاران انان از خطبه که در روز دوم در مجلس اهل بیت عصمت علیهم السلام
شهر کوفه حضرات بیچاره سان خطبه میخوانند چنانچه در کتاب منتخب التواریخ مسطور است که
این زیاد ملعبد از برای مراجعت و اصلاح دلالا ماده و فسیکه من مشغول بکاری در هوای دارالاماره بودم
کرناکاه صدای خروشی و فریاد از اطراف کوفه بلند شد از خانه میکه در نزد من بود پرسیدم که سبب
این فریاد و فغان چیست کفت در این ساعت سر خارجی را که بزید فرستاده بود وارد کوفه نموده اند
پرسیدم آن خارجی کیست کفت آن خارجی حسین بن علی بن ابی طالب است من از ترس آن خارجی
نتوانستم سخنی کفت چون آن خادم از نزد من بیرون رفت چنان طپانچه بر روی خود زدم نزدیک
بود که کور شوم و دست خود را شستم و از نیت تقصیر توبه نمودم تا بخانه کوفه رسیدم دیدم که مردم
ایستاده اند و انتظار رسیدن سرها و اسرا را میکشند تا کاه دیدم که فریب بیکهل کجاوه و محمل پیدا است

که در آنها بجز زنان و اولاد فاطمه و اذا بعلی بن علی بهیأ وطاء و اوداجه تشخب دما
یعنی ناگاه دیدم حضرت امام زین العابدین که بر شتر برهنه سوار بود و خون از اعضای شریفش جاری بود
و میگریست و میفرمود یا امة المسؤلا سعیا لربکم یا امة لم ترا اعی حذ نا فینا ای امت
بد فعال خدا یاران رحمت بنا را ندیدید شما که مراعات نمودید حرمت جد ما را در حق ما و آذیتنا
و رسول الله بحمانا و یوم القیمة ما کنتم تقولون یعنی در روز قیامت که همه بنزد رسول خدا
جمع شویم جواب ما را چه خواهید گفت تستیقونا علی الافتاب ما دیتم کاننا لم نشید فیکم
دینا ما را بر رفتهای شتران برهنه میکشیدید گویا هرگز بکار دین شما نیامده ایم یعنی امیة ما
هذا الوقوف لنا بلک المصائب لا تبکون داعینا تصفقون علیکم کفکم فرحا و انتم
فی فجاج الارض تستبونا این چه باعث شده است که ما را باینمصائب میاندازید و داعی ما
نمی ماند خواننده راه حق ما را و دست بر هم میزنید از روی شادی و ما را اسیر میکنید الیس جدی
سول الله ویلکم اهذه الهدیة من سئل المصلینا وای بر شما آیا جد من رسول خدا نیست که هدایت
نمود شما مردمان را از راه گمراهی یا دعمة الطف قد اوقرتنی حزنا و الله یهنک استار
المسبینا یعنی واقعه کربلا تحقیق حزن عظیمی بر دل ما گذاشته و خدا پاره میکند پرده گاه کاران را
و چون اهل کوفه چنان ما را بدان حال دیدند بر کودکان ما ترحم مینمودند و خرما و نان و جوز
بایشان میدادند الحاصل چون جناب ام کلثوم این حالت را ملاحظه فرمود صیحه بر ایشان زد و فرمود
یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام ای اهل کوفه بدرستیکه صدقه بر ما اهل بیت حرام است
پس آن مخدره آن نان و خرما و جوز را از دست کودکان میگرفت و از دهان ایشان بیرون میانداخت
و بدور میافکند و مردم میگریستند بر حال ایشان و از روی دلسوزی بایشان چون ام کلثوم صدای گریه
ایشان را شنید و سر خود را از محمل برآورد و فرمود تقطعنا ربا لکم و تبکینا نسا لکم فا
لحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء ساکنان خیمه را اراهل کوفه مردمان شما مردمان
ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند پس خدا حکم کند در میان ما و شما در روز قیامت و در اینحال
که ام کلثوم با ایشان تکلم میفرمود ناگاه شیون و غوغا بلند شد چون ملاحظه نمودم دیدم سرهای منوره
شهدای حق که بر نیزه ها نصب نموده بودند میآوردند و سر منور حضرت امام حسین علیه السلام را
آن سرها میآوردند و هو براسه زهری قمری اشبه الخلق برسول الله و آن سر مبارک بمانند
زهره و ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق خدا بود برسول خدا و از خضاب و رنگ در محاسن مبارکش
و وجهه داره قرطاع و روی مبارکش مانند دایره ماه تابان بود و الوجه تلعب بها یمینا و شمالا
و باد با آن محاسن شریف میوزید و آنرا بطرف راست و شمال بسیار حرکت میداد که ناگاه نظر زینب
خاتون بر آن سر مبارک افتاد پس از مظلومی جان سر خود بر جوب محمل زد که خون از زیر مقنعه اش جاری
شد و با آن سر مبارک و منور اشاره کرد فرمود فاهلا لا یا اسقم کما لا عاله خسفه
قابدی عزو با یعنی ای ناقه کدام اهل بیت و ای بد بخت چون بد حمله کامل رسیده و عالم را بنور
خود منور و روشن نمودی از جور مخالفان منکسف گردیدی و غروب نمودی ما توهمت یا شقیق فوادی
حین هذا مقدرا مکتوبا یعنی بخیال خود نکذرانیده بودم ای رفیق دل من که سرگذشت من چنین خواهد شد

که سر تا از بدن جدا نمایند و بر بالای نیزه نصب کنند و در بین راه بشهری محل مرور میرسند فرمود این مقدمه نامیم یا
اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا یعنی ای برادر جان با فاطمه صغیره سخن بگو
که نزدیک است دل او از فراق تو آب شود یا اخی علیک الشفوق علینا ما لله قد قسی و
صار صلیبنا یعنی ای برادر جان قلب تو نسبت بما مهربان بوجه باعث شده است که سخت و نا
مهربان شده است یا اخی لو تری علینا لدی الامیر مع الیتیم لا یطیق جوابا ای
برادر جان اگر مجلس امام زین العابدین بیمار سوگه چگونه اسیر کوفه را با وجه بیتیمی که نمیتوانه ضعف
جواب سخن را بگوید کلمها ارجعوه بالضرب نادلک بدل و فیض دمع سکوبا هر زمانیکه
او را نزد یزید میبردند و بدربار میآوردند ترا ندا میکردند از روی ذلت با شک بزبان یا اخی فمه
الیک و سکن فواده المرعوبا ای برادر جان این عمل را در برگیر و تسکین ده دل ترسان او را
ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یرد جوابا چه بسیار ذلیل میکنند یتیم را در زمانیکه
بخواند پدر خود را و پدر جواب نگوید ای محب احمد مختار و ای شیفته حیدر کرار اگر بنظر در آوری ایحالت
که سر مبارک آنحضرت در بالای نظر نیزه و خواهر مظلومش آنرا بزبان اشعار با آن سر
نوحه کنان است هر آینه تو نیز اشک از دیده ات مانند نظرات باران بزبان خواهد شد و اگر العیاذ بالله
قلب سخت از این اشعار نرم نکردید و اشک حسرت جاری نشد پس با کمال اجتماع حواس و ادب تمام بخوان
این اشعار حادره از بعض از شعرای عرب که بلسان حال زینب برشته نظم کشیده آخی یا اخی ای المصاب
اشتکی فوادک ام هتکی و ذلی و غربتی نیز ای برادر جان ای برادر جان از کدام مصایب شکایت کنم
باز مفارقت تو شکایت نمایم یا از هتک حرمت خود شکایت نمایم یا از ذلیل بودن خود شکایت نمایم
ام الکئوب مسلطی فاکم اجسیم عادیا ام التحزن صنوف یفیض مقلیا آیا بر چه حادثه کنده شود از بریدن
شکایت نمایم یا از کلوی بریده شده است از شمشیر ضعیف زده شده است شکایت نمایم ام الظهر
مرضض فاکم الشیب قانیا ام الوجه مرغوما کبدی الدجیة آیا از استخوانهای پشت
که پایمال ستم گردیده است شکایت نمایم یا از سر منورت که بر بالای نیزه مانند ماه
تابان میدرخشد شکایت نمایم ام الرحل منهوبا ام الحمر ناعیا ام الوجه مکبوبا بخن
الضعیف الظهر آیا از غارت شدن اموالت شکایت نمایم یا از اسب سواریت که خبر
مرگ ترا آورد شکایت نمایم یا از بریدن خوابانیدن شمر ترا در وقت حرارت آفتاب در وقت
حرارت بجمعت فی رج لمون را شکایت نمایم ام الضایعا الفا قلیات هوا میر کمثل الامام
یشهرن فی کل بلدة ای برادر جان آیا از زنان و خواهران و دختران ذلیل بی معینت که بدسار
مانند کنیزان ایشان را در هر بازار و شهری میگردانند شکایت کنم اخی یا اخی قل للظام تو قفوا
یسلیح همی و آذ حوا حال عز بلبی ای برادر جان ای برادر جان باین لئیمان بگو که مدانا نمایند بزنان
و دختران و لباس و سایر اسیران نگیرند و حرمت را نگاه دارند و در غربتی من رحم نمایند آخی
لیت هذا الخبر کان بمنجری و بالیت هذا السقم کان بمعتی ای برادر جان کاشکی بعوض فرج
تو مرا فرج میفرمود و کاشکی آن تیر که بر پیشانی با قلب خود بمن وارد میشد آخی فداک
ما کان اطیب عیشنا و اطیب ایاما تقضت بقربک ای برادر جان چه بسیار خوب

و باکره بعد آن آیا میکه در خرابه شام مدینه بسر بردم اخی بالغ المختار طه سلام منا و قل
ام کلثوم بکوب و مخبئه ای رسالم ما را بپیغمبر مختار برسان و اندوه و محنت ام کلثوم را از برای
انجناب بیان نما اخی بلغ الکرار عنی تحیتی و قل زینب احبجت نساق بذلة
من سلام و تحیت مرا بحضرت کرار برسان و بخصوص عرض نما که زینب در وسط روز از شهر گاه و بیابانها
در دولت و خواری میکروانند باری چون اهل کوفه اسیران آل محمد را بر قتلهای شتران سوار دیدند بی
ساطری انسان مدنظر نمونه نظر نمودند بر بچوری ستیدا تاجدین و سنبق خون از اعضای مبنور شان و
مندرس بدن و سرهای مبارک شان بر گردنش و بودن زنجیر بر گردن انورش بی اختیار صدای شیون بگریه و فغان
بلند نمودند و ناله و زاری سر از حد افزودند پس شبیر بن جریم اسد بر دایت ملهوف فعل میکند که نظر نمود
بسوی زینب دختر امیر المؤمنین کرم الله وجهه پس بگریست و گفت ای حقیر چه قط انطق منها بغیر هذه
صاحبه حبا بیکه افصح از آن نمیتوانم بیابم کاعنا تفرغ بین لسان امیرنا و ابی و جدی علی بن ابیطالب
وقد اومات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاجراس آن خطبه
اشاره فرمود بسوی مردم که ساکت شوید پس نفسها در دم بعقب کشیده شد و صدای زنگهای شتران
ساکن شد پس آنمخدره فرمود و الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار بعد حمد
محمد بیان است از برای خدا و صلوات بر پدرم محمد و بر اولاد طیبین و اخیار او باد آما بعد ای اهل
اهل غدار و مکر و حیله آیا بر ما گریه میکنید و نمیشود آب دیده ما از جور ستمهای شما بیاسود و ناله ما از ستم شما
ساکن نشود بمثل شما مثل آن زنیست که رشته خود را محکم بتابید و بعد میکند و دستمایز رشته
ایمان خود میگیرید و میکنید خود را کشته الا و هل فیکم الا الصلف النطف و الصلف الشنف
و ملق الاماء و غمز الاعداء یعنی اگاه بسینه کینت و رسنامگ بلند بردازی معیوب و سینه مملو
از بغض و کینه و تملق نمودن کنیزان و بکوشه چشم نگاه کردن بشمنان اوکمرعی علی ذهنه
او کفضة علی ملحودة یعنی اینکه مثل شما مانند کلاهیست که بر خربار روید و یا مانند نقره ایست که آرایش
قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستاده و خشم و سوء جهنم مخلد گردانیده انبکون
و تلتحبون ای والله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا یعنی آیا گریه میکنید و ناله نمینمائید بلی والله
باید بسیار بگریید و کم بخندید عنیف عار آیه ای بجهت خدا گذاشته و نمیدانید هرگز لوث این
عار را نشست و آنی ترخصون قتل سلیل خضم قتال لنوع و سنبل شباب اهل الجنة
یعنی آیا چگونه میتوانید شست لوث قتل کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران سید و سنبل جوانان اهل بهشت
و پناه برگزیدگان منا مدوش کننده حجت شما و بیان کننده سنت و طریقه و سن شما به گذاشتن
کردید دور باد رحمت خدا از زنیکه تحقیق کرا امید کردید سعی شما بریده شد و دستهای شما و زبان شما مخوف
تجارت شما و لازم کردید غضب خدا بر شما و واجب کردید بار کشی و خواری و بیجارگی بر شما وای بر شما ای
اهل کوفه آتدرون ای کبد لرسول الله فریتم ای ای دم له سفکتم وای حرمة
له آفهتکم یعنی آیا میدانید کدام جگر رسول خدا را بریدید و کدام خون او را ریختید و کدام
حرمت او را هتک کردید و بر که تاختید لقد جئتم بها سلعاء عنقاء سوآء فقاء ما فاء خرقاء
شنوها کقلع الارض و ملاء السماء و بعل اوددید شنیعه نادره عظیمه مادیه عاریه احمقانه جاهلیه که بر یکدیگر

کنده آن زمین و آسمان را آفجعتم ان مطرت السماء دما و لعذاب الآخرة اخزی و انتم
آیا فجعت نمودید که از آسمان خون بارید هر آینه و عذاب آخرت شما خوار کننده تر خواهد بود شما را
نمی بینید و غرور نساز دشما را مهلت دادن خدا بدرستیکه عاجز نمیشود ذات احدیت از انتقام
کرفتن و نمیترسد از فوت ریزنمودن قاتل دیروز و کار شما در کمین گاه کاران است پس آنمخدره عالمیان
و برگزیده عالمیان و سلاله احمدی و نسوة اخطب اوتد این اشعار بیان فرمود ماذا تقولون اذ
قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل بیتی و اولادی و عترتی منهم اساری
و منهم ضرجوا بدم آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتیکه بپرسد از شما که چه کردید شما که
آخر امتها بعد از پیغمبر و باهل بیت او اولاد و عترت او را اسیر نمودید و بعضی بخون خود آغشته نمودید
ما کان ذاک جزائی ان نصحت لکم ان مخلفونی بسوء فی ذوی رحمی این جزای من بود که بعوض
حقوق من با فرزندان و اولاد من چنین ظلم روا کنید انی لاخشی علیکم ان یحل بکم مثل
لعذاب الذی او دای علی ارم یعنی من میترسم که نازل شود عذابیکه نازل شد بر قوم عاد و
ثمود عذابیکه نابود کرد اهل شهر ارم پس آن مخدره رو سوی خود کرد و گریه بسیار کرد و اینرا بشیر بن جریم اسدی گوید فوالله لقد
رایت الناس یومئذ حیاری و قد وضعوا ایدیهم فی افواههم یعنی بخدا سوگند که دیدم
مردم را که از مکالمات جگر گوشه فاطمه زهرا حیرت روی داد که بر جال خود گرفتند و دستهای خود
بدهان خود زدند و گریه بسیار کردند و گرانبار شدند و اقفا الی خبیثة بیکی حتی احتملت
تحبته یعنی دیدم مرد پیری که در پهلوی من ایستاده بود بجندان گریست که محاسنش از اشک دیده اش
تر شده و گفت بابی انتم و امی کهولکم خیر الکهول و شبابکم خیر الشباب و نساءکم خیر
النساء و نسلکم خیر النسل لا یخزی و لا یبزی یعنی پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران
پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان عالمند و زنان شما بهترین زنان عالمند و اولاد شما بهترین
اولاد عالمند که هرگز خوار نشوند و مغلوب نگردند و برکسی نتوانند از شما سلب نمود و پس امام
زین العابدین بروایت احتجاج بعد مکالمه خود فرمود ای عمه ساکت باش کذرا آباقی مانند کان عبرت
از کذشتگان و تو بحمد الله از جانب خدا دانه عالم بیماشی بدون اینکه کسی ترا تعلیم نموده باشد و صاحب
فهم و کمال هستی بدون اینکه کسی ترا فهمانیده باشد ان البکاء و الحزن لا یرد ان من قدر ان
الدهر فسکت یعنی بدرستیکه حزن و گریه بر میکرداند کسی را که از جهان رفته نه پس آنمخدره بسبب اسرار امام
و نصیحت آن والا مقام ساکت شد و بدستور روایت ابی مخنف بجانب زنان اهل بیت خود
دقت مدیده بر زمین نظر نمود و دانست که فطرات باران بر خد بن صبا رکش روان بلو و استعارات
که ما تقولون بکشه الی آخر بیان بفرمود و بروایت ملهوف فاطمه صغراء بگلام آمد و باین خطبه
دُرَرُ بار دیده حضار را از صغار و کبار آشکار نمود فرمود الحمد لله عدد الرمل و الحصی و زنة
العرش الی الثری یعنی حمد مینمایم ذات احدیت را بعدد ریگ و حصی و سنگینی عرش تا تحت الثری
حمد مینمایم خدا را و باو ایمان آورده ام و توکل مینمایم براو و شهادت میدهم که معبود بحق نیست مگر ذات
خدا و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و شهادت میدهم که اولاد و ذریه زنان او بسر ببرند در کنار فراوانی
بدون اینکه جوعی و تقصیری از انسان سرزده باشد بخدا پناه میبرم بحول از آنکه افتری بندم بر تو و خلاف

مانند آن روز بعد حضرت امام زین العابدین بمردم اشاره نمود که ساکت شوند و مردم ساکت شدند پس آنجناب بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بروح و روان رسالت پناهی فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل ولا ترات انا ابن من انتهک حریمه وسلب نعیمه وانتهب ماله واصلیب عیالاته انا ابن من قتل صبرا وکفی بذلک فخرا یا ای برادران مومن حضرت زین العباد سید السجاد در ابن طاوس فرموده بمطلبی که ثبت شد آن دیده اشکبار و آه سرد بار میکرد و دل مطلب است که ابن اثیر در کامل بیان نموده که انه قد فهی عن قتل شیئ من الدواب صبرا و هو ان یعیش شیئ من ذوات الروح حتی یاتی به حتفه یعنی پیغمبر خدا نهی فرموده از کشتن هر ذی روحی از روی جبر و مراد بقتل صبر آنست که نگاه دارند حیوانی را که صاحب روح باشد و بعد آن حیوان را بتیر و یا بنیزه و چوب و عصا و سنگ آنقدر بزنند که بمیرد و آنچه که پیغمبر خدا نهی فرموده بنسبت بحیوانات بر آن مظلوم شهید وارد آوردند زیرا که آن مظلوم مورد چهار هزار زخم تیر و سنگ و چوب و شمشیر و نیزه و عصا و بعد از این اعمال بدن مبارکش را پایمال سم اسبان نمودند پس امام زین العابدین در این خطبه مبارکه میفرماید که انا ابن من قتل ظلما و کفی بذلک فخرا یعنی منم فرزند کشته شده بقتل جبر که رسول خدا آن کشتی را حتی نسبت به دواب منع فرموده و همین قتل صبر کفایت میکند در فخر آن مظلوم که بچنین قتلی مبتلا شد که منشا علو درجات او گردید ایها الناس اشهد الله فکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه و اعطوه ای گروه مردم بخدا سوگند منم بر شما آیا میدانید که شما نوشتید بپدر من و آنجناب را گول دادید و شما عهد و میثاق بستید و با و بیعت نمودید و بعد با آن مظلوم مقاتله نمودید و آنجناب را خوار و ذلیل کردید وای و هلاکت باد بر شما آیا بچه از بر خود مهیا کردید و بدرالی بحجت خود انتخاب نمودید آیا بکدام چشم نظر میکنید بپیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتیکه آنحضرت بشما فرماید که عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید چون آن امام علیل کلام خود باینمقام رسانید فاذا صوت الناس من کل ناحیة و بقول بعضهم لبعض هلکتم و ما تعلمون پس از هر طرف صدای مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر گفتند هلاک شدید و خبر ندارید پس آن مظلوم فرمود خدا رحمت کند کسی که نصیحت مرا قبول نماید و وصیت مرا محافظت نماید در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما در تبلیغ رسالت تا منتهی آنحضرت رسالت پناه فقالوا اجمعهم نحن یا ابن رسول الله سامعون مطیعون یعنی چگونه این گروه عرض نمودند یا ابن رسول الله ما هذا سخن ما را نمیشنویم و ترا اطاعت مینمائیم و حافظ بیعت تو میباشیم و خدمت تو میکنیم و از تو اعراض نمینمائیم پس مرتضی ما را با خود برحمت الله بدرستیکه ما جنگ میکنیم با کسیکه جنگ کند با تو و صلحیم با هر که با تو در مقام صلح است و البته میگریم بر پدر او و بیزاریم از هر که ظلم نموده است ترا و ما را پس آنحضرت فرمود اهیهات اهیهات ای غداران و مکاران آیا میخواهید با من حیله کنید کما بآبائی من قبل و بآبائی من قبل فالعلقم مذاق من ذاقکم و الحنظل ثمر من اثمرکم و الکذوب طعام من اطعمکم و الغرور شعار من شاورکم و المذلة دثار من لابسکم فبئس ما قدمت لکم انفسکم و ساءت مثوبکم نار جهنم خالدین فیها و بئس مثوی المتکبرین ای گروه مردم بخدا سوگند که ما عترت رسول خدا در آل عبا مندرج و در ردای تطهیر و عصمت مشمول و بجدی ما پیغمبران بنی اسرائیل فخر مینمودند و بر ما حسد میبردند و ما را بر تمام خلق خدا برتری میدادند و ما را از ذریه طاهره مانند مادر خان فخر کرده در تحت حجاب مستوره و در بخش بطن آخر خان را بعد از حجاب در پرده نشینی بیرون کشیده و در بیابانها مسافرت مینمایند و نور یزدان بلندی میجوشید بر مهر تیره و تاری لیتهرون فی الاهضاب ما بین الوری و یسقوا فیها رجس هنالک عبید و ایشان را در بلاد و در بیابان خلایق میگردانند و غلیظ بر عناد و بغض ما بر ایشان موکل نموده اند که هر کجا که خواهد بشتران ایشان را براند الفدوکم الا فلعنة الله علی القوم الظالمین مطلع یازدهم در بیان نسخه از روضه شهیده ذوالفرین فی ذکر مرثیه کشته شدن حضرت امام حسین علیه السلام و احوالات اهل حرم و اسیر شدن ایشان بدست اشقیا و ظالمان و ما جرای ایشان در بین راه تا ورود بدار الاماره کوفه و مجلس ابن زیاد ملعون و احوالات ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا ورود بشام و مجلس یزید ملعون و ما جرای ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا مراجعت بکوفه و از آنجا بمدینه طیبه و ورود بمنزل خود و ما جرای ایشان در آن منزل و بعد از آن تا ورود بکربلا و زیارت قبر شریف و مزار منیف آن حضرت و سایر احوالات ایشان در آن مکان و مشتمل بر دو فصل و خاتمه و فصل اول در ذکر احوالات آن حضرت از زمان ولادت تا زمان شهادت و فصل دوم در ذکر احوالات اهل حرم آن حضرت از زمان شهادت تا زمان مراجعت بمدینه طیبه و خاتمه در ذکر مزار شریف آن حضرت و مزارات شهدای کربلا و مشاهد مشرفه غریه و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و علیه التکلان و هو حسبنا و نعم الوکیل فصل اول در ذکر احوالات آن حضرت از زمان ولادت تا زمان شهادت و در این فصل چند مجلس است مجلس اول در ذکر ولادت آن حضرت و ما جرای آن تا زمان شهادت پدر بزرگوار و اهل او کشته شدن و هنوز فراموش ننموده ام مصیبت رسول خدا و مصیبت پدر و برادر ارجمند را و آنچه آنحضرت و سایر امام مشغول بوده اند از شنیدن آن میکنم که زبانها بشنیده و گوشها بشنوند و بعد از شهادت چندی با ینمضمون بیان فرموده که بعد از کشته شدن حسین زیر اکه پدر آنجناب بهتر و گرامی تر از او بود و او را کشته ای اهل کوفه نا دانستند مصیبتیکه بر جدی و مادر و برادر و پدر آنجناب وارد شد بهیچ مصیبت از همه مصائب عظیمتر است و بعد از قتل آن حضرت بجماعتی از اهل کوفه نا دانستند و جوارح قتل در وجنات آنست پس فرمود و ضیعنا منکم و استبدبرا نفسنا فلا یوم لنا و لا لاعلینا یعنی راضی شدیم از شما بر ضرر خود و ما را ضایع نمودید و ما را بر خود مسلط نمودید پس روز بر ما و بر علیه ما نیست و بعد از آن فرمود ایها الناس هر سکوتی که نکرد در آنجا مالت آن و هر کلام که در آن ذکر خدا نباشد بر باد است و هر حقی که ادا نشده است اقوا میرا لبیب حجت بدر آن اشیاء و بخدا سوگند که ما عترت رسول خدا میباشیم پس شما کرار و اریدیا ما را از برای خاطر ریاست خدا زیرا که هدم رسول خدا در آل او منبر فرمود و عایت کسنید مرا در عترت و اهل بیت من پس هر که محافظت نماید حرمت مرا خدا او را محافظت نماید و کسیکه اذیت نماید ما را بر او باد لعنت خدا و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما را از هر رجس فواحش ظاهره و باطنه و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما را از هر رجس فواحش ظاهره و باطنه و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما آخرت را و دنیا و لذایذ آنرا از او در گذرانیده است مولف گوید که اگر کسی تامل نماید باین مواعظ و خطب و دعوا و انیکه صادر شده است از آن زنان اسیر و دختران و کنیزکان و بیچاره و علیل با آن گرفتاریها و مشقتها بدن نمونه بر بنیزه ها و دو فوج دشمنان و بنیکی احسان در حضور دشمنان هر آینه معلوم و مکشوف گردد که ایشان در چه مرتبه از کمال و در چه درجه از قرب خداوند متعال بودند ای امان از بی شرمی کوفیان که با وجود مدحظ نمودن این احوال چگونه بحفظ و محافظت نمودن آن دشمنان راضی شدند یا للرجال بحلت لات حمل تسبیه و تهنک مالهن جود و تلهن و تضرب بالسیاط جراءة و نسب اهله و جلودا آیا کجا بیند مردمان دین دار تا ببینند که پرده نشینان محمد مصطفی را اسیر نموده و پرده حرمت ایشان را دریده اند و ایشان را دو دستی بنیا شته با ایشان منازعه مینمایند و تازیانه را بایشان میزنند و بر بیدران و اجداد ایشان دشنام میدهند تلک الظواهر کالبدود و ظواهر تحت فجاشعاعها موقود اصبحن من بعد حجاب سوافر فی السفر یعلوا فوقهن کوذ آن زنان طاهره مانند مادر خان فجفر که در تحت حجاب مستوره و در بخش بطن آخر خان را بعد از حجاب در پرده نشینی بیرون کشیده اند و در بیابانها مسافرت مینمایند و نور یزدان بلندی میجوشید بر مهر تیره و تاری لیتهرون فی الاهضاب ما بین الوری و یسقوا فیها رجس هنالک عبید و ایشان را در بلاد و در بیابان خلایق میگردانند و غلیظ بر عناد و بغض ما بر ایشان موکل نموده اند که هر کجا که خواهد بشتران ایشان را براند الفدوکم الا فلعنة الله علی القوم الظالمین مطلع یازدهم در بیان نسخه از روضه شهیده ذوالفرین فی ذکر مرثیه کشته شدن حضرت امام حسین علیه السلام و احوالات اهل حرم و اسیر شدن ایشان بدست اشقیا و ظالمان و ما جرای ایشان در بین راه تا ورود بدار الاماره کوفه و مجلس ابن زیاد ملعون و احوالات ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا ورود بشام و مجلس یزید ملعون و ما جرای ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا مراجعت بکوفه و از آنجا بمدینه طیبه و ورود بمنزل خود و ما جرای ایشان در آن منزل و بعد از آن تا ورود بکربلا و زیارت قبر شریف و مزار منیف آن حضرت و مزارات شهدای کربلا و مشاهد مشرفه غریه و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و علیه التکلان و هو حسبنا و نعم الوکیل فصل اول در ذکر احوالات آن حضرت از زمان ولادت تا زمان شهادت و در این فصل چند مجلس است مجلس اول در ذکر ولادت آن حضرت و ما جرای آن تا زمان شهادت پدر بزرگوار و اهل او کشته شدن و هنوز فراموش ننموده ام مصیبت رسول خدا و مصیبت پدر و برادر ارجمند را و آنچه آنحضرت و سایر امام مشغول بوده اند از شنیدن آن میکنم که زبانها بشنیده و گوشها بشنوند و بعد از شهادت چندی با ینمضمون بیان فرموده که بعد از کشته شدن حسین زیر اکه پدر آنجناب بهتر و گرامی تر از او بود و او را کشته ای اهل کوفه نا دانستند مصیبتیکه بر جدی و مادر و برادر و پدر آنجناب وارد شد بهیچ مصیبت از همه مصائب عظیمتر است و بعد از قتل آن حضرت بجماعتی از اهل کوفه نا دانستند و جوارح قتل در وجنات آنست پس فرمود و ضیعنا منکم و استبدبرا نفسنا فلا یوم لنا و لا لاعلینا یعنی راضی شدیم از شما بر ضرر خود و ما را ضایع نمودید و ما را بر خود مسلط نمودید پس روز بر ما و بر علیه ما نیست و بعد از آن فرمود ایها الناس هر سکوتی که نکرد در آنجا مالت آن و هر کلام که در آن ذکر خدا نباشد بر باد است و هر حقی که ادا نشده است اقوا میرا لبیب حجت بدر آن اشیاء و بخدا سوگند که ما عترت رسول خدا میباشیم پس شما کرار و اریدیا ما را از برای خاطر ریاست خدا زیرا که هدم رسول خدا در آل او منبر فرمود و عایت کسنید مرا در عترت و اهل بیت من پس هر که محافظت نماید حرمت مرا خدا او را محافظت نماید و کسیکه اذیت نماید ما را بر او باد لعنت خدا و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما را از هر رجس فواحش ظاهره و باطنه و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما آخرت را و دنیا و لذایذ آنرا از او در گذرانیده است مولف گوید که اگر کسی تامل نماید باین مواعظ و خطب و دعوا و انیکه صادر شده است از آن زنان اسیر و دختران و کنیزکان و بیچاره و علیل با آن گرفتاریها و مشقتها بدن نمونه بر بنیزه ها و دو فوج دشمنان و بنیکی احسان در حضور دشمنان هر آینه معلوم و مکشوف گردد که ایشان در چه مرتبه از کمال و در چه درجه از قرب خداوند متعال بودند ای امان از بی شرمی کوفیان که با وجود مدحظ نمودن این احوال چگونه بحفظ و محافظت نمودن آن دشمنان راضی شدند یا للرجال بحلت لات حمل تسبیه و تهنک مالهن جود و تلهن و تضرب بالسیاط جراءة و نسب اهله و جلودا آیا کجا بیند مردمان دین دار تا ببینند که پرده نشینان محمد مصطفی را اسیر نموده و پرده حرمت ایشان را دریده اند و ایشان را دو دستی بنیا شته با ایشان منازعه مینمایند و تازیانه را بایشان میزنند و بر بیدران و اجداد ایشان دشنام میدهند تلک الظواهر کالبدود و ظواهر تحت فجاشعاعها موقود اصبحن من بعد حجاب سوافر فی السفر یعلوا فوقهن کوذ آن زنان طاهره مانند مادر خان فجفر که در تحت حجاب مستوره و در بخش بطن آخر خان را بعد از حجاب در پرده نشینی بیرون کشیده اند و در بیابانها مسافرت مینمایند و نور یزدان بلندی میجوشید بر مهر تیره و تاری لیتهرون فی الاهضاب ما بین الوری و یسقوا فیها رجس هنالک عبید و ایشان را در بلاد و در بیابان خلایق میگردانند و غلیظ بر عناد و بغض ما بر ایشان موکل نموده اند که هر کجا که خواهد بشتران ایشان را براند الفدوکم الا فلعنة الله علی القوم الظالمین مطلع یازدهم در بیان نسخه از روضه شهیده ذوالفرین فی ذکر مرثیه کشته شدن حضرت امام حسین علیه السلام و احوالات اهل حرم و اسیر شدن ایشان بدست اشقیا و ظالمان و ما جرای ایشان در بین راه تا ورود بدار الاماره کوفه و مجلس ابن زیاد ملعون و احوالات ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا ورود بشام و مجلس یزید ملعون و ما جرای ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا مراجعت بکوفه و از آنجا بمدینه طیبه و ورود بمنزل خود و ما جرای ایشان در آن منزل و بعد از آن تا ورود بکربلا و زیارت قبر شریف و مزار منیف آن حضرت و مزارات شهدای کربلا و مشاهد مشرفه غریه و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و علیه التکلان و هو حسبنا و نعم الوکیل فصل اول در ذکر احوالات آن حضرت از زمان ولادت تا زمان شهادت و در این فصل چند مجلس است مجلس اول در ذکر ولادت آن حضرت و ما جرای آن تا زمان شهادت پدر بزرگوار و اهل او کشته شدن و هنوز فراموش ننموده ام مصیبت رسول خدا و مصیبت پدر و برادر ارجمند را و آنچه آنحضرت و سایر امام مشغول بوده اند از شنیدن آن میکنم که زبانها بشنیده و گوشها بشنوند و بعد از شهادت چندی با ینمضمون بیان فرموده که بعد از کشته شدن حسین زیر اکه پدر آنجناب بهتر و گرامی تر از او بود و او را کشته ای اهل کوفه نا دانستند مصیبتیکه بر جدی و مادر و برادر و پدر آنجناب وارد شد بهیچ مصیبت از همه مصائب عظیمتر است و بعد از قتل آن حضرت بجماعتی از اهل کوفه نا دانستند و جوارح قتل در وجنات آنست پس فرمود و ضیعنا منکم و استبدبرا نفسنا فلا یوم لنا و لا لاعلینا یعنی راضی شدیم از شما بر ضرر خود و ما را ضایع نمودید و ما را بر خود مسلط نمودید پس روز بر ما و بر علیه ما نیست و بعد از آن فرمود ایها الناس هر سکوتی که نکرد در آنجا مالت آن و هر کلام که در آن ذکر خدا نباشد بر باد است و هر حقی که ادا نشده است اقوا میرا لبیب حجت بدر آن اشیاء و بخدا سوگند که ما عترت رسول خدا میباشیم پس شما کرار و اریدیا ما را از برای خاطر ریاست خدا زیرا که هدم رسول خدا در آل او منبر فرمود و عایت کسنید مرا در عترت و اهل بیت من پس هر که محافظت نماید حرمت مرا خدا او را محافظت نماید و کسیکه اذیت نماید ما را بر او باد لعنت خدا و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما را از هر رجس فواحش ظاهره و باطنه و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نموده است خدا ما آخرت را و دنیا و لذایذ آنرا از او در گذرانیده است مولف گوید که اگر کسی تامل نماید باین مواعظ و خطب و دعوا و انیکه صادر شده است از آن زنان اسیر و دختران و کنیزکان و بیچاره و علیل با آن گرفتاریها و مشقتها بدن نمونه بر بنیزه ها و دو فوج دشمنان و بنیکی احسان در حضور دشمنان هر آینه معلوم و مکشوف گردد که ایشان در چه مرتبه از کمال و در چه درجه از قرب خداوند متعال بودند ای امان از بی شرمی کوفیان که با وجود مدحظ نمودن این احوال چگونه بحفظ و محافظت نمودن آن دشمنان راضی شدند یا للرجال بحلت لات حمل تسبیه و تهنک مالهن جود و تلهن و تضرب بالسیاط جراءة و نسب اهله و جلودا آیا کجا بیند مردمان دین دار تا ببینند که پرده نشینان محمد مصطفی را اسیر نموده و پرده حرمت ایشان را دریده اند و ایشان را دو دستی بنیا شته با ایشان منازعه مینمایند و تازیانه را بایشان میزنند و بر بیدران و اجداد ایشان دشنام میدهند تلک الظواهر کالبدود و ظواهر تحت فجاشعاعها موقود اصبحن من بعد حجاب سوافر فی السفر یعلوا فوقهن کوذ آن زنان طاهره مانند مادر خان فجفر که در تحت حجاب مستوره و در بخش بطن آخر خان را بعد از حجاب در پرده نشینی بیرون کشیده اند و در بیابانها مسافرت مینمایند و نور یزدان بلندی میجوشید بر مهر تیره و تاری لیتهرون فی الاهضاب ما بین الوری و یسقوا فیها رجس هنالک عبید و ایشان را در بلاد و در بیابان خلایق میگردانند و غلیظ بر عناد و بغض ما بر ایشان موکل نموده اند که هر کجا که خواهد بشتران ایشان را براند الفدوکم الا فلعنة الله علی القوم الظالمین مطلع یازدهم در بیان نسخه از روضه شهیده ذوالفرین فی ذکر مرثیه کشته شدن حضرت امام حسین علیه السلام و احوالات اهل حرم و اسیر شدن ایشان بدست اشقیا و ظالمان و ما جرای ایشان در بین راه تا ورود بدار الاماره کوفه و مجلس ابن زیاد ملعون و احوالات ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا ورود بشام و مجلس یزید ملعون و ما جرای ایشان در آن مجلس و بعد از آن تا مراجعت بکوفه و از آنجا بمدینه طیبه و ورود بمنزل خود و ما جرای ایشان در آن منزل و بعد از آن تا ورود بکربلا و زیارت قبر شریف و مزار منیف آن حضرت و مزارات شهدای کربلا و مشاهد مشرفه غریه و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و علیه التکلان و هو حسبنا و نعم الوکیل

نسخه است بسیار

احوالات مجلس ابن زیاد

مجلس ابن زیاد

وشفاعت برمسلمین وعذاب است بر ظالمین مثلا خون مبارک آنحضرت چون بر قالبیات بخیبت مستقره میریزد باعث شقاوت چنانچه سنگ [illegible] آل است حکایت دختر هودی که بعد از زیارت هر روز خواهش ۳۳ چون بر بران این زیاد واقع میریزد باعث مرض میگردد چنانچه الان مذکور شده و همچنین است تربت آنحضرت چون شفا میخوانند باعث شفائی از امراض است از هر دردی چون دشمنان بخورند باعث مرض میگردد چنانکه موسی بن عیسی که از خراب هرون قدری بقصد استشفاء استعمال کرد هم عصابش ریخت و بجذام واصل گردید و همچنین نام مبارک آنحضرت چون کلمه نام حسین را شیعیان میشنوند باعث جریان اشک از دیده امیگردد و چون دشمنان بنواصب میشنوند باعث منشأ شعرازت بلکه مخرش و سبب میشنوند سابقا شمه در سرور الاحزان گذشته که حد حرام است و نیز در آن کتاب مذکور ساخته در تفسیر و تنزیل القرآن ما هو نخفاء در حق لعنت بنی امیه و ترجمه آیه لعنت الله علی الظالمین الا خسارا الا فلعنت الله علی القوم الظالمین

مطلع دوم نصف اهم در بیان دخول آل رسول مختار و بنات حیدر کرار بر مجلس عام ابن زیاد بدکردار

لعنت الله علیه و اتباعه الی یوم القرار بر الواح شیعیان عرضه و جام کلمشوف میدارد و با یقین کلی روایت کرده اند من محبی و آزهراء ان بناتها تشخذ بین طغاتها و بغاقها یعنی کیست که خبر کند فاطمه زهراء را که دختران او را میکردانند در حضور طاغیان و باغیان یا فاطمه الزهراء و انذلی استرای ذل عان نفای ای فاطمه زهراء تو خود دیدی که بر سیران خود که در قید و ذلت و دشمنان فرستاده اند ای شیعیان خداوند عالم کجی فخر مینی آدم صبح عزیز را ذلیل کرد انه و بهیچ اشرف تو میرا بدست ارا ذل گرفتار ننمایه آیا بر سر مقدس منور مطهر سید الشهداء ع بدیدا و شنعت او فهم و علیم بود چه وارد شده در وقتیکه آن سر منور در مجلس حمله از خواص و عوام ابن زیاد و در پیش روی بدستراز نمرود شداد گذارده بقوله اهل بیت مکرر شنوده و ملاحظه نموده که وارد مجلس ابن زیاد لعین در حیال خواص و عوام گردیدند و بر سید سجاد چه حالتی عارض گردیده و قتی آنجناب وارد مجلس آن بدبنیاد و سر منور بدر رحمان چهره در نزد آن ولد آزنا دید در حالتیکه آغلمون بدکردار چاشت زهر مار میکرد بر زینب نالان و اتم مکتوم گریان و دختران حزین و زوجات مطهرات امام مبین چه کیفیتی حاصل گردید گویا آن حیا و ستور که در ایشان در قدیم الأزمان الی الآن بلکه خصوص آن بر ایشان و بیچاره ای در چنین مجلس عاصی ملاحظه نمایند آیا چه حالتی بر شیعیان و محبان اهل بیت میخیزد آخر الزمان خواهد عارض شده و در وقتیکه این حالات و اوضاع و کیفیات را بدیده بصیرت خود تصور فرمایند و بخیال عیان در نظر آورده و آنچه که از اخبار یکه حفیر نقل مینمایم آنرا بنظر منصف برآورند و مانند حضور و مشاهد فرمایند چون اسیران اهل بیت را خواستند که داخل مجلس آن سر جبل شرار ابن زیاد غدار نمایند بروایت الی مخنف اول اقبلیل بهمار اوارد مجلس آن غدار نمود فرمایند موضع کیخوان از بدن مبارکش میریخت و آن بقره محمدیه مقید نمود و آن باعث دیگر عالم را در مقابل آن ننگ بنی آدم بر پا داشتند ای امان ای شیعیان از تصور این حال پس سید سجاد با نوله آزار بدبنیاد فرمود با بن زیاد و تفقون و تسئل و تسئلون و انی جواب تردون علی جبل فاحمد و هو خصمکم یوم القیمة ای پسر زیاد روز قیامت تا بر پا نیستم و شما بر پای نیستید و از شما سئوال آیا چه در جواب جده ما محمد مصطفی خواهید گفت و حال اینکه آنحضرت دشمن خواهید بود پس از امام عباد بروایت ارشاد نمود انگلن ابراء

پس آنمرد را دام متوجه بزبیر بن ارقم کرده و گفت کیف تری چگونه میبینی این عمل را فقال والله لقد رایته رسول الله واضعا حیث وضعت قدماک زید گفت بخدا سوگند که دیدم رسول خدا را که گذاشت دهان خود را در موضعیکه تو قدم خود را گذاشته و متحمل شده این نوع از اذیتها حفشا فاحشت و لایت مطلقه و اسرار الهیه میشود که قابلیت تحمل آنرا ندارد و نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر نوح ع که با عنایت از جمله پیغمبران اولوالعزم و کلیم الله که بجرد اختراع خاتمان او را بخدا با وجهه منکشف بشد در ملا عضیلی برخاردن و اضطراب مرتبه او را خواند اجابت نمود و او را بر دین خود برد با وجود آنکه زبانی را فقط حقیقتی از آن او محفوظ و آنرا این منظوم با وجود این از بیتها و ابیاتها فوق بین نمود با وجه شبیه امر آشیا و با جرا قدر یکی در فرمان او بغیر لبی اکجیه از نیت و امانت نسبت با بیان بیشتر بیشه مشاهد ظهور کمالات ایشان و ظاهر زشقاوت دشمنان الهی خواهد شد و شما از دیاد سوزش قلب حزین شما بیشتر و جریان آب دیده گانها بی که خمی حیات است خواهد شد ای شیعه اگر دولت کباب دیده ات برآب از این حدیث مذکور نگردید و نفاوت قلب ناشی از تکلم فالا یقین دیگر نوشته بین مستمع بخش بدار حد یقینی گردد قلبت از سنگ سخت بخش هر آینه دولت کباب دیده جات برآب خواهد شد و ظهور سعادت آنقدر آفاق و نفاوت آن مبنا بر نفاق و نفاق بکمال خواهد رسید و آن حدیث چنان گذارد و راحت برآنداز آنست که صاحب نبی مذاب از مفتقل عبد الرحمن ورقی نقل نموده است که چون سر منور آن امام مظلوم را در مجلس پیش ابن زیاد بدبنیاد گذارده و چون آن سر منور را شمر ذی الجوشن از قفا بر بیه بلعبه از پشت دکوشت آن آویخته بلعبه چون نظر خبیث آن معلق عن در آن کوشت و پوست فهار پس آنملعون نا مرجام هر محفه بجا سکه فوده یعنی ابن کوشت و پوست آویخته و قطع نا و سر را مدور کردان فقوده و آخر چ لقاد یا و تغاغده و ما حوله بن الحمیه یعنی آن حمام پیسر که اسم او بزاید ابا مخنف عمر جارث بود آن کوشتها که در میان حنکاء و صفحه عنق مبارک بلعبه بریده و تقاع سر منور را براکرده و در آنها ساعت و سنا آن حجام خشک را پیچ و برا و اعتی اکلها بر آن و ستها فساد و آن را تمام نمود و ابن زیاد سر بریده تقویر اعر محفه که پر آن سر منور بود از مشک و کافور و عنبر پس عمر بن حریص مخزومی بروایت نبی هذا سه از جمله بر خواست و ابن زیاد شریر گفت انها الامیر بار دیگر بخطبه رسیدی نسبت بابن سر مخلب ما القیت منه یعنی پس من بچشی ابن کوشتها و دیا دیتها که حجام از بن سر منور بریده و بر اورده فقال ما تصنع به پس ابن زیاد بعمر بن حریث گفت میخواهی بچه کار آید یعنی قال اواد یدیعنی میخواهم آنرا بدفن نمایم پس آن ملعون گفت خذه یعنی بردار فجعه فی مطرف خز و حمل الی داره پس جمع نمود آن زیاد و تبهکار او را در جامه خزی و برد بخانه خود و غسله و طیبه و کفنه فی داره پس الله غسل داد و طیب بر آن فشاند و کفن کرد و دفن نمود در خانه خود و از جمله محضر مجلس آن لعین بدمآب بروایت ابو حمله ثعلب قیس بن عباده بود آنملعون بقیس گفت چه میگوئی در باره من چه من و پس گفت در روز قیامت جده پدر او مرا میبیند و در حق او شفاعت میکنند جده پدر و مادر تو نیز مرا میبینند و در حق تو شفاعت میکنند پس آنملعون در غضب شده و قیس را از مجلس بیرون کرد و مقول است که پسر زیاد بعد بنیاد سر منور را عظمه ثم بران خوک که قطعه خونی از آنها مطهر بر قباء او چکید قباء جبه و ازار وران و برا سوراخ نمود و در زمین غایب شده و آن سوراخ در ران وی باند هر چند معالجه نمودند صحت نیافت و از زخم خبیثش فتق عظیمی ظاهر شد چنانچه هیچ شامه را طاقت شنیدن آن نبود و بیرسته ناقه منک بر آن موضع بسته فوبا وجود آن عطر مسک را لحه کریه آن بر روی مشک غالب شد و همان در منبله بحه تا بجهنم واصل گردید و ابراهیم بن اشتر در میان کشتگان او را بهمین علامت و نشان شناخت فقط المأ فی الاصل دو و فی بطن الاماخذ صار سما یعنی محل آنحضرت مانند قطرات آب باران است که در صدف دها داخل شود و مروارید غلطان کردد و چون در شکم افعیها داخل شود زهر میکردد و آنچه با آنحضرت تعلق دارد نور است برو مؤمنین و نار است بر کافرین

وتفالله رب العالمین

قوی رنج و تعب تو رحیم فاطمه زهراء علیها جائز زینب وارد مجلس ابن زیاد بی حیا و بی ادب گردید از اعلا و ادنا
و خواص و عوام طایفه عرب مملو بلکه وارد گردید و زنان و خواهران و دختران سید الشهداء علیه السلام در عقب او
بودند و همی منکره و علیها اذیال بیتها آه و ویلا یعنی آن مخدره چنان میزد دخمه و گریبان را که کسی او را نشناسد
و پست ترین جامه ها خود را پوشیده بود و محتمل است که لباس آن مخدره مختصر بوده است بهمان لباسها گمنام
گردانیده بود زیرا که لباسها نیکوئی او را اشعار بعزت بود بلکه پس آن مخدره چون آن مجلس عالم را
بحظوظ مهلکه التفات نفرموده و در کمال اضطراب و انقلاب بادل کباب دانه گریه و زنا چیده قصر آنوار آن
نشست و از میان کنیزان آن مخدره او را احاطه نموده گرفتند و همی تنتحق بین النساء و تندبهما
بکمها الان قناعها آخذ منها آه واحسیتا یعنی آنقدر بین رنج و تعب بروایت منتخب خود را از خوف
نامحرمان در میان زنان پنهان میزد و روی خود را با سر خود می پوشانید زیرا که مقنعه منثوره
او را آنقدر نامحرمان بغارت برده بود پس ابن زیاد کج نهاد بروایت ارشاد چون ابن بزرگواری و وقار و عدم
التفات باو و سایر حضار را از آن سلاله احمد مختار دید و نور چشم حمید را گرد و پاره جگر فاطمه زهرا علیها السلام
نمود پرسید من هذه الذی تخانفت فجلست ناحیة و همها تساقطها یعنی کیست این زنیکه سر خود را از بزرگی
قدش بزیر افکند و رفت در ناحیه قصر نشست و کنیزان او در خدمت او میباشند آن مخدره عالمیان جواب آن
بی ایمان را نداد و باز در مرتبه دویم اعلمون عینه از اسم آن مخدره پرسید پس بعضی از کنیزان بصفه ستوده زنان
در جواب آن ننگ عالمیان گفت هذا زینب بنت فاطمة بنت رسول الله یعنی این مخدره زینب دختر فاطمه دختر حضرت
رسول خدا است پس آن اعلمون از روی بی شرمی و بی حیائی چون فهمید آن مخدره دختر بیغمبر آخر الزمان است بی پروا بی ادب
بخدمت مقدسه آن مخدره آمد و اظهار شماتت عرض نمود یا زینب الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثتکم
یعنی ای زینب الحمد لله که رسوا نمود ترا و کشت ترا و دروغ گردانید حدیثهای ترا یعنی آن حدیثها که در میان مردم
بودند که خدا اکرام نموده است شما را بقتل او در میان مردم شهرت داده بودند که خدا شما را بقتل او عزت داده است
و دروغ گردانید حدیثهای شما را چون آن علیا جناب ابن کلمات ناصواب آن جسران تابع شنید گریست
و گریه او بسیار شد و ناله و فریاد بلند کرد و فرمود الحمد لله الذی اکرمنا بنبینا محمد
و طهرنا تطهیرا من الرجس غیا یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هی غیر یا و الحمد لله یعنی الحمد لله که ما را
گرامی داشت ما را به پیغمبر خود محمد مصطفی و پاک و پاکیزه گردانید ما را بحکم آیه اغا یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از هر رجس ننگ و بدی و فتضح بمیشود مکر فاسق و دروغ بمیگوید مکر فاجر عزیز ما
میباشد یعنی شما میباشید نه ما محمد میکنم خدا را که شما را چنان فاسق و فاجر نمود و ما را چنین پاک و پاکیزه
فرمود پس آن ولد الزنای عسول بهمین سؤال و جواب اکتفا ننمود و بروایت طبری بزبان بریده عیر عطوف
بحضرت آنظلومه ملهوف همی گفت کیف رایت صنع الله باخیک و اهل بیتک چگونه دیدی صنع خدا را
نسبت بدر او برادر و اهل بیت تو یعنی دیدی قدرت خدا را که ایشان را چگونه شهید و ذبح کرد ای شیخ اما ان از
شماتت و دشنام بر آن مخدره در جواب آنمرد و زمخ ما رأیت الا جمیلا هنولاء قوم کتب الله علیهم
القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج یومئذ هبلتک
امک یا بن

امک یا بن مرجانة یعنی نزدیم مگر نیکی را دیدی که شهداء را شناختی و بقتل رسانیدی گریست
سعادت نکه و کشتند شهادت برایشان مقدر شده بود بلکه امکان در مکان شهادت خود آرمیده لم
و زود باشد که منتقم حقیقی جمع نماید در میان تو و ایشان و بیابد بر محاجه نماید پس نظر نماکه در
آن روز ظفر با کدام یک از ما شد ثکلتک امک و مادرت در عزایت نشیند ای پسر مرجانه چون ولد الزنا
این کلام را از آن سلیلة امام شنید در غضب شد و گویا قصد نمود کشتن آن مخدره و بر دو بیتی
حکم قتل او کرد چون عمرو بن حریث بروایت ارشاد این حالت را از آن بدبیاد مشاهده نمود
با آن شریر لعین گفت ایها الامیر انها امرءة و المرءة لا تواخذ بشئ من منطقها و لا تدم علی
علی خطائها یعنی ای امیر این مخدره از جمله زنان است از زنان مؤاخذه نمیشود بخیر بلکه از کلمات
زشت او نباید مذمت نمود خواه از مخاطبات خود پس آن پلید پر کینه با مخدره بی بدیله گفت شفی الله
نفسی من طاغیتک و العصاة من اهل بیتک یعنی خدا نفس مرا شفا دارد از زیرا در طاغی تو و متمردان
اهل بیت تو چون آن مخدره طغیان آنملعون را دید این کلام ناصواب را از آن مرد شنید بگریه
در آمد و فرمود لعمری لقد قتلت کهلا و ابرزت اهلا و قطعت فرعا و اجتثثت اصلا فان
یشفک هذا فقد اشفیت یعنی بجان خود قسم که بزرگان مرا کشتی و اهل بیت مرا در نظر نامحرمان ظاهر نمودی و فرع مرا قطع نمودی و ریشه مرا از بیخ کندی اگر این باعث شفای
تو است پس شفا یافتی آنملعون گفت این زن زیلیت با شجاعت یعنی از فصاحت خود
کلام را بعنوان سجع و قافیه ادا مینماید و بجان خود قسم که پدر او شجاع و شاعری بود
آن مخدره فرمود زن را با شجاع چون کار و لکین حرفی تو را از سینه ام برآمد و از زبانم جاری شد
کهر جنین امام عباد حضرت سید سجاد بروایت منتخب مکالمات این پلید با زینب با شرف مستوره
عالمیان عمه اش زینب دیده گریان دختر امیر مؤمنان شنید از غیرت برخود لرزید پس متوجه آن پلید
آن کافر عنید گردید فرمود الی کم تقتک عینک بین بوقرها و من لا یعرفها قطع الله یدک
و رجلیک یعنی تا چه قدر تهتک حرمت عترة مراد رمیان اشخاصیکه بعینه او را نمی شناسند و نخواهند
نمی شناسند خدا قطع کند دستها و پاهای ترا پس آنملعون وارث نمرود و بندآور بروایت ارشاد
متوجه امام زمان و عباد گردیده گفت هل امنت یعنی تو کسی هستی علی بن طیفور آن لعین گفت
الیس قد قتل الله علی بن الحسین آیا خدا علی بن حسین را نکشت آن حضرت فرمود قد کان لی اخ
یسمی علیا قتله رجال الناس یعنی برادری داشتم اسم او علی بود لشکر تو او را کشتند آن ملعون گفت
بل الله قتله بلکه او را کشت خدا حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی جانها
را در وقت قبض مینماید در زمان موت او پس آنملعون بی ادب در غضب شد و بیک جرات نجوا
و فیک بقیة الود علی اذهبوا فاضربوا اعنقه آیا تو جرات جواب مرا داری و در تو قوتی باقیست
که بر من رد نمائی بیرید او را و سر اش را بزنید چون زینب سر کردان کاروان و آن ستم رسیده دوران این
کلام شنید نسبت با بیمار ناتوان و بیکار برادر خود یعنی نه الغدر از جانب تو نمود و آن برگزیده
معبود را در بر گرفت و این زیاد بدبنیاد گفت یا بن زیاد حسبک من دمائنا ای پسر زیاد
کفایت نکرد ترا آنچه نهایکه از ما ریختی و اعتنقت پس آن مظلومه دستها خود را در گردن بیمار

در مقدمه این کتاب بسمت تحریر یافت روزی آنقدر رنجور میکرد که دیگران در افاقه میگذاردند و در هر هفته آنقدر
نمو میکرد و دیگران در سالها نمو میکردند حتی که بکلام چون آنحضرت بدو ماهگی رسید چیزها در زبان داشت و چون از زبان دایه
شیر نمیخورد تا آنکه ابو طالب پدر امیرالمؤمنین ع از راه شکین باز آنحضرت پستانها ابو طالب جاری میشد و آنحضرت شکین
میداد و بقدرت بالغه الهی شیر از پستانهای ابو طالب جاری میشد و آنحضرت شکین
نمیافت باز گریه میکرد تا آنکه عبد المطلب جد و دختران خود عاتکه و صفیه و جمیع زنان را حاضر کرده
اقسام شیر مثلها قرار دادند باز شکین و هیچ قبول نیافت و چهار صد و شصت زن از زنان قریش
حاضر شدند و آنحضرت پستان هیچ یک نگرفت عبد المطلب غمگین در نزد خانه کعبه نشسته بود عقیل بن
ابی وقاص حاضر شد عبد المطلب ع غمگین دید و سبب آنرا پرسید عبد المطلب گفت ای عقیل فرزند
من محمد ص مادرش فوت شده شیر هیچ کس نمیخورد عقیل گفت دختر ابی ذویب بن حارث بن مخشی
بن ناصر بن سعد بن بکر بن زهر بن منصور بن عکرمه بن فهم بن غلال بن مقرب بن نزار بن معد بن
عدنان بن ادد بن یعرب بن نابت بن اسمعیل بن ابراهیم ع بنیاد علم ۱۲ اگر ادرا بیاوری گمان دارم
که شیر ادرا بخورد و عبد المطلب ع عدنان عقد گرا ادرا شمردن در گفتند رد انه نمد ابیقیله بنی سعد در حشم فرمکی
مکه میبود و بدر حلیمه را بیاورد رفت تا بدر خیمه رسید دید که غلام هیجده ساله بیتا ده خصت طلبید داخل خیمه
شد عبد الله پدر حلیمه گفت مطلب چیست گفت عبد المطلب ترا حاضر طلبید پس عبد الله متوجه مکه شد
عبد المطلب گفت ای عبد الله میدانی که فرزند من محمد ص مادرش وفات یافته است و شیر هیچ کس را از
زنان نمیخورد و نشنیدم که تراد خترست کامل تر در عقل و کمال و حسن و جمال و نامش حلیمه است
ادرا بیاور بلکه شیرا ورا بخورد پس عبد الله اجابت فرمانش عبد المطلب کرده متوجه
قبیله شد و گفت ای حلیمه خرده مادر ترا گه دنیا ترا روی آورده و حلیمه گفت ای پدر چون نشنوم
عبد الله گفت عبد المطلب التماس نموده که ترا بفرستم بدا یک جناب محمد بن عبد الله ص که مادرش فوت شده
پس حلیمه از شنیدن این سخن مانند گل شگفته گردید و با کمال سرور و شادی بر خواست و غسل کرده و جامهای
فاخره پوشیده و بوهای خوش بکار برده و چون نصف شب شد عبد الله و حلیمه و شوهر حلیمه بگرد
سوار شدند متوجه مکه معظمه گردیدند و بخانه عاتکه دختر عبد المطلب ع داخل شده چشم عبد المطلب
از آمدن حلیمه خبردار شده آمد بخانه دختر خود عاتکه که جناب محمد ص در انجا بود و بخنیت گفت بر حلیمه
پس حلیمه گریبان خود را گشوده آنحضرت را بر کنار گرفته پستان چپ خود را بدهان مبارکش داد
و آنحضرت میل کرد بر پستان راست حلیمه و پستان راست حلیمه کور بود و هرگز از وی شیر جاری
نشده بود پس آنحضرت پستان راستش را گرفت میمکید و بیرون آنحضرت شیر جاری شد
پس حلیمه صدا بلند کرد و گفت ای فرزند قسم بخدا که من پستان چپ خود را نگرفته فرزند بزرگ
کردم و هنوز و هرگز از پستان راست من شیر جاری نشده بود الحال بیرون آنحضرت شیر جاری شد
راست من شیر جاری گردید پس عبد المطلب ع حلیمه را گفت ای حلیمه اگر در شهر مکه میتوانی خانه از برای خود بگیری در هر جا که

رضاع

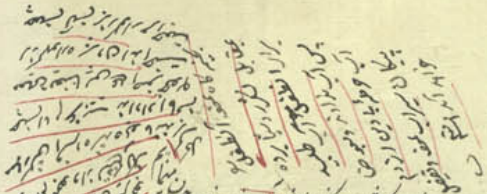

رضاع هزار درهم سفید و یکدست لباس نفیس و هر روز سه من نان و گوشت بیاورند موافق آن لبنا انعام و احسان میفرمود
عبد الله ش گرد بر حضرت خود حلیمه گرا ضی منشو که از مکه جائی نرود که مکان ایشان بیلاق بود پس حلیمه گفت ای بزرگ عرب
اگر کل مال دنیا بمن دهی در مکه نخواهم بود که شوهر و فرزندان در قبیله بگذارم پس عبد المطلب گفت ای حلیمه فرزند
خود را بمن میدهم که بقبیله خود نبرد بشرط یکه آنکه نیکو تر بیت نمائی فرزند مرا و در تعظیم و توقیر این نور عشم من
تقصیر نه نمائی و شبها در پهلوی خود بخوابانی و درست چپ خود را در زیر سرش نگذاری و هیچ بیچ آنی ازو غافل
نباشی حلیمه در جواب عرض رسانید که سوگند بخدای زمین و آسمان که بعض دیدن این فرزند
دلبند چنان با و مهربان شده ام که بسفارش شما ضرورت نیست دوم آنکه در هر هفته فرزند مرا بمنزل من آوری که من تا
مفارقت این روح روان ندارم حلیمه گفت این را نیز قبول کردم پس عبد المطلب علیه السلام فرمود که سر و روی مبارک
آنجناب ص شستند و لباسهای فاخر با نحضرت پوشانیدند پس آن جناب ص با خوش برداشته با حلیمه متوجه
کعبه گردید و بعد شوط ها بتقدیم رسانیده و خدا را برحلیمه شاهد گرفته آنحضرت ص تسلیم او نمود و ده هزار درم نقد
و چهار نفر کنیز رومی و ده دست لباس فاخر با و عطا فرمود و حلیمه خواتین آنحضرت ص گرفته روانه منزل و مقام خود گردید و از حلیمه خواتین مروی است
که پس از آنکه بسعادت خدمت آنحضرت مشرف شدم شبی در میان خواب و بیداری دیدم که در کنار بطحا
آبی ایستاده ام آب آن از شیر سفیدتر بود و پس ناگاه مردی پیدا شده و مرا در میان آن نهر انداخت از آن
آب نوشیدم دیدم که از عسل شیرین تر است و چون سیراب شدم آنمرد مرا بجای خود برگردانید و در خود گریه بسوی
مکه کرد در آنجا ابواب روزی بر تو گشوده است بسبب فرزندی که در آنجا مستولد گردیده است پس دست بر سینه
من زده گفت خدا شرا فراوان و حسن و جمالت را در خشان گرداند و آنگاه بیدار شدم و فردای آنشب هر که
بروی من نگاه میکرد متعجب نموده بمیرسید که ای حلیمه این حسن و جمال ترا بسبب افزونی از کجاست من آن
حال را پنهان داشتم تا آنکه زنان پس از من بمکه رسیدند هر یک یکی را برای خود بگرفتند و چون لطف الهی یاد سعادت

تیر بکیرد پس آن بزرگوار نشسته بود مانند قنفذ پر آورده بود پس آنمظلوم از کثرت جراحت بیحال و بیحال افتاد
و برو ایتی او را اسیر کردند و بنزد عمر سعد بردند آن ملعون گفت بسیار شدید صولت تو بعد امر نمود که او را گردن
زدند و سر او را بلشکر امام حسین علیه السلام انداختند پس مادرش آنسر را برداشت و بوسید و بر دامن خود گذاشت
و خون از روی او پاک میکرد و میگفت الحمد لله الذی بیّض وجهی وقر عینی بشهادتک عند ابنت
بنت رسول الله صلعم یعنی میگفت حمد مر خدا را که جان خدائی که سفید کرد ای پسر روی مرا و روشن کرد چشم مرا
بسبب شهید شدن تو نزد فرزند دختر رسول خدا پس آن زن صالحه گریست گریستن شدیدی و گفت
الحکم لله ای امت سوء شهادت میدهم که یهود و مجوس از شما بهتر میباشند بعد آن زن صالحه آن
سر را انداخت بلشکر عمر بن سعد و یکنفر را بقتل آورد و بعد عمود خیمه را برداشت و در لشکر مخالف آمد و دو نفر
بقتل رسانید حضرت امام حسین علیه السلام بجهت اینحالت را مشاهده نمود فرمود ارجعی یا ام وهب ای مادر وهب برگرد که تو
با پسر بارسول خدا خواهید بود بدرستیکه حقتعالی جهاد را از زنان برداشته است پس آن زن صالحه برگشت
و میگفت خداوندا امید مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا امید ترا قطع نخواهد فرمود ای مادر وهب پس بروایت
بحار زوجه وهب بر سر نعش او آمد خاک و خون از روی او پاک میکرد که ناگاه نظر شمر بر او افتاد و
پس بغلام خود امر نمود که او را بقتل برسان پس آن غلام ملعون عمودی بر سر آنمظلومه زد که سرش شکافت
و او را ابسایر شهدا ملحق ساخت و اول زنی بود که با عترت تمام خود پسر خود را بجهاد فرستاد تا شهید شد
و آن عروسی را پرسیده ایشان داخل بهشت شدند و آن نفر بجهنم واصل شدند و چهارم ضعیف شهادت یافت
و امام غریب مژده داد که در بهشت با حضرتش خواهید بود و بروایت دیگر وهب نصرانی بود که در آن نزدیکی با ما
در بش ازدست امام حسین علیه السلام اسلام اختیار کرده و ظاهر است که وهب همان نصرانی باشد که در منزل ثعلبیه بخدمت
آنحضرت رسید و مسلمان شد منه انکه روحی یا ابا عبد الله ای شیعه تصور بکن سخاوت ابن بزرگوار را چنانچه در حلقه
الحلیة و جناب و مجالس المتقین و بسیار کتب مذکور است اعرابی وارد مدینه شد از کریمترین خلق سؤال نمود انشاره نمودند
بجناب امام حسین علیه السلام پس عرب داخل مسجد شد و حضرت نماز میخواند پس اعرابی گفت ناامید نمیشود کسیکه حلقه در خانه
ترا حرکت دهد انت جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة پس آنجناب بعد از فراغ از نماز فرمود
ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقیست عرض کرد چهار هزار اشرفی باقیست فرمود بیاور پس بُرد و خود را کنده و آن
اشرفیها را در آن پیچید و داخل حاجت شد و از پشت در دست مبارک خود از در از نمود و آنها را باعرابی داد که مبادا
اعرابی بروی آنحضرت نگاه کند و خجالت کشد و فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی الیک ذو
شفقة پس فرمود هر گاه حق ما را غصب نمیکردند عطای ما بتو زیاده بود لکن تغیرات زمان باعث قلت عطا شد
پس اعرابی آنها را گرفت و گریان شد و آنجناب فرمود ای اعرابی ترا عطای ما را کم شمردی اعرابی عرض کرد و گفت
گریه من بجهت آنست که چگونه زیر بخورد خاک این دست پهای ای شیعه کجا که دانستند که کاش ای کاش آن دستها بکجا که میرسید
تا خاک بخورد آن دستها را چگونه آن ملعون بطمع بند زیر جامه محرم دست مبارک را قطع نمود در شام غریبان میان کشتگان
در حالیکه زنهای حرم از او میبود

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مطلع

[illegible]
[illegible]
مطلع پانزدهم
[illegible] در بیان احوالات ملیحه جناب مهد علیا خدیجه کبری رحمة الله علیها
بخشیدن بمالش بجهت سانی و مثال خود را در راه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کیفیت تزویج آن
و سرزنش قریش و ایمان آوردن آن و وفات آن زین المخدرات و تفسیر الم و او
و از ترمذی منقول است که چون رسول خدا سلام نماز داد و روی بسوی آسمان کرد و خواست بنالد
جبرئیل آمده عرض کرد یا محمد چه خواهی کرد فرمود میخواهم بنالم جبرئیل عرض نمود مشغول بنماز شو
چون آنحضرت بنماز ایستاد و سر بسجده نهاد ابو جهل ملعون نادان آمده پای نحس خود را بر کتف
مبارک حضرت رسول اکرم و اجل گذاشت و اذیت زیاد کرد چون حضرت از نماز فارغ شد و
خواست بنالد جبرئیل عرض کرد چه خواهی کرد فرمود مینالم عرض کرد خاموش باش که الله تعالی
شانه العزیز می بیند و این آیه نازل شد که الم معناه انا الله اری من العرش
الی الثری مثل احد منکم تری مثل ما اری یعنی منم خدا ایشما می بینم از فوق عرش تا تحت زمین
آیا کسی دارد بعد از شما ببیند مثل آنچه که بینیم گویند ابو جهل با وجه آنکه سبب بر سبیله آیه
نازل شد گفت ای مظلومان از ظالمان منالید که خدا می بیند ای ظالمان ترک ظلم بکنید
که خدا می بیند بعد از آنکه پیغمبر آمد نزد ام المؤمنین خدیجه کبری رضی و نزول آیه را بیان فرمود و پس
آن مهد علیا جناب خدیجه کبری خود را بپای پیغمبر خود انداخت حضرت رسول اکبر شفیع محشر
فرمود ای خدیجه چه میخواهی کرد عرض نمود میخواهم این حالت اخلاص مرا خدا ببیند با تو ای پیغمبر خدا
پس جبرئیل نازل شد گفت خدا سلام میرساند بتو ای پیغمبر و خدیجه بگو که خداوند ترا سلام
میرساند بعد از آن هر وقت جبرئیل نازل میشد عرض میکرد خدا میفرمایند خدیجه سلام مرا بخدیجه
برسان ای شیعه خدا شکر یکدفعه خدیجه را بپای حضرت بلبی آمد ببیند همیشه باد سلام برسانم
مؤمنیکه صد و پنجاه سال با کم و بیش مطیع بر شرع اقدس شرع دارد ایمان آورده باشد و از عال باو گناهی
و مناهی نماید پس چگونه باشد که خداوند جلیل و غفار بر امت گناه کار و دوستان و در آلوده
و بتابان از معصیت و گریه کنان بر شهدای کربلا رحم بکند و عفو نفرماید و داخل بهشت نکند
ای شیعه شنیدی که ابو جهل پای نحس خود را بر کتف پیغمبر نهاد و آزار و رنجش داد حضرت رحمة للعالمین
خواست که نفرین نماید بعد از نماز جبرئیل مانع شد پس نمیدانم حضرت حسین چرا ناله نکرد و حال آنکه
چهار هزار زخم تیر و خنجر و عصا و چوب داشت و یکصد و هشتاد عدد زخم شمشیر داشت فداک روحی
یا حسین در اینحالت شمر کافر ولد الزنا بر سینه مجروح که صندوق علم الهی بود با چکمه بنشست و خنجر بر
بوسه گاه نبی الله گذاشت بعضی گویند که دیدم لب آنحضرت در تکلم است با آن حالت تشنگی
و گرسنگی و زیادتی جراحات خیال کردم که مرا نفرین میکند گوش دادم شنیدم میفرمود الهی این
خنجر شمر و این خنجر حسین ببخش و بیامرز شیعیان و دوستان ما را محتشم چون از عدو شکست
بسلطان دین رسید بر خاک نخل قامتش از پشت زین رسید بر حنجرش چو خنجر شمر لعین رسید
تا خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید دود از زمین بذروه عرش برین رسید با تفصیل عرض خواهد شد

قال رسول الله من خفف فيه عن مملوك خفف الله عنه حسابه لا تظلموا أحدا يعني حضرت
رسول الله فرمود كه هر كه بندگان خود را در ماه مبارك رمضان بر بنده خود تخفيف دهد خدا از او
حساب را تخفيف دهد و ظلم نكنيد بر هيچ كس كه ظلم بر هيچ مخلوق روا نيست و خدا ظالمان را دوست نميدارد و انتقام
لا يحب الظالمين و قتيكه گيرد از خدا دوست بنا شد احدى او را دوست نميدارد كما عن النبي
هر كه را خدا دوست دارد بجبرئيل گويد من فلان بنده را دوست دارم تو نيز او را دوست دار
خطاب بملائكه سماوات شود شما هم او را دوست داريد و دوستى وى را بروى آب نريسيد
تا هر كه از آن آب خورد دوست او گردد و همچنين حضرتش گويد دشمن دارد همين معامله با وى نمايد
پس ظلم كردن بهيچ كس روا نيست و با خداى شناسنده سزاوار است كه بنعيم سرمدى فايز شوى و
عاصى شدن تابع شيطان بر شيطان است كه راه جهنم را پيش گيرد پس جميع عرض كنان
و استغفار و توبه بسوى خداى در خواندن الاخبار ماثور است كه جناب خديجه كبرى سؤال نمود
از جناب پيغمبر ص از يوم القيمة و حشتيكه عرض بنده بر خدا ميشود پس انگحضرت گريست خديجه عليا جاه عرض
نمود يا رسول الله حالت بتيكه اى پيغمبر خدا چرا گريستى پس انگجناب فرمود از سعة رحمت الله
در آن يوم بر بندگان يا خديجه چون بنده را نزد خدا ببرند خدا امير سراى بنده را ياد دارى
كه فلان روز چه كردى و فلان شب چه بجاى كردى گويد بلى خدايا ميدانم و همچنين يكيك گناهان را باو اظهار
مينمايد و اعتراف ميكند تا بگاهى رسد كه از كمال قباحت بنده خاموش شده سر بزير افكند از
و عرق خجلت از او جارى گردد حقتعالى فرمايد اى بنده من چه حال دارى كه جواب نگوئى گويد الهى
از شرمسارى نتوانم جواب گفت فنادى الله تعالى تستحى منى وانت اللئيم فكيف لا استحيى
منك وانا كريم پس خدا كند خدا بتو باوجود لئيمى از من شرم و حيا ميكنى و من با كريمى خود چه گونه
شرم ندارم اى بنده ترا حياى خجلت و ندم است و مرا حيا عفو و كرم است و گناه در ميان
و حيا بقائى ندارد و پس بنده را به بهشت برند و بروايت تفسير كشف الاسرار آنقدر خدا
از آن بنده سؤال كند از معاصى او داد اعتراف كند متحير ماند از غايت شرم خجلت سر فرو افكند
گويد الها لا دسالت بى الى النار اهون على من حسابك يعنى خدايا هر گاه فرستادى
مرا بآتش جهنم آسان تر بودى بر من از حساب تو كه تاب مقاومت جواب دادن ندارم ص
اى جاهل كجا واى عاصى روسياه تا بكى نافرمانى حق خواهى برد و حال آنكه حاكم عرف بجهت
مطلب چون دنيا ترا احضار كند و با قدرت خواهى گرفت و با عدم فرصت با هزار خوف و خشيه و جهد بين
واسطه خواهى رفت با وجود يكه مثل تو مخلوق الهى است و حال آنكه اعتقاد بر اصول دين دارى يكى
آنها قيامت است اذا السماء انشقت كه هفت آسمان را در اطراف تو وا ميكنند قلعه بسازند كه اصلا گريگاهى
ندارد پس در آرزوى در نيز و احكم المحاكمين چه خواهى كرد پس اى عزيز چه مصرفيت از براى مال دنيا كه بهتر باشد
از صرف در عبادت خداوند ذو الجلال كه صرف بكردى بجهت وارث تو باقى ماند پس هر گاه
موفق شود دآن مال را صرف نمايد در خيرات يوم القيمة همان مال مكتسبه تو ترا بجهنم برد و دوزخ

بهشت و اين در كفه سيئات تو گذارند و ترا مستحق جهنم نمايند و در كفه حسنات پسر گذارند و او را
خلاصى دهد از جهنم كه احاطه بخلق محشر نمايد و از هول آن نالهاى همه خلق شكسته بر زمين افتاده
حتى حضرات انبياء عليهم السلام اولاد خود را فراموش نمايند رب نفسى گويند اگر چه پدر
بر پسر خود التماس نمايد اى فرزند رحمت اين مال را من گذيده ام قليلى بمن بده كه كفه حسنات من غالب
آيد بر كفه سيئات پسر گويد اى پدر اين جهنم است كه احاطه بخلق نموده از آنچه تو ميترسى من نيز ميترسم
يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه الخ پس فرسخ پدر زياده از همه خلق است
اى عزيزان واى بر ما واى بر ما يا غفار اغفر لنا و لوالدينا و للمؤمنين يوم يقوم الحساب ص
چنانچه در حديث وارد شده كه سئل عن النبي ص من اخسر الناس يوم القيمة من رأى مال الحرام
ميزان غبن آن كسيست كه از حلال و حرام جمع نموده و حبس كرده تا آنكه مرد و بعد از آن وارث او
هدايت يافت آن مال بر او حلال است چون علم بحرمت نداشت و آنرا در مصارف خير صرف
نمود اين مال آن شخص مالك اول را بجهنم برد و مالك ثانى بجنت و آنچه سعى نمايد و التماس كند مالك
اول كه قبل از حسنات كه از اين مال ملكش مرتب شده باد به هوا متناثرا نمايد افسوس اين شخص در
محشر از همه بيش است و عن النبي ص اربعة يؤذون اهل النار من نتنهم و يشربون من الحميم
و يصيحون بواديا و ثبورا و احد في صندوق من النار يعني چهار كس كه از بوى بد
ايشان اهل جهنم متاذى ميشوند و ميانشان مندرج جهنم و صيحه ميكشند بواديا و ثبورا يكى آنكه
در صدد وقيعت از آتش و آنكسى است كه مرده و مشغول الذمه حق الناس بوده و احد يجرون بامعائه
من بطنه يعنى يكى بزنى است كه روده اى او را از شكم او ميكشند آن كسيست كه با كسى از بول نداشته
و احد يجر لسانه الى ورائه يعنى يكى كه زبان او جارى است آن غيبت كننده است و احد ياكل من
لحم نفسه يعنى از گوشت بدن خود ميخورد و هو التمام يعنى سخن چين بداى عزيز فرد برگ
عيشى بكور خويش نفرست كس نيارد ز پس تو پيش فرست پس عاقل سرمايه ابدى آخرت را
بر متاع قليل دنيا نميفروشند و بر انسان جايز است كه باب التوبة مفتوح است تا وقت احتضار
چنانچه در مناجات خمسة عشر جناب سجاد ميفرمايد و قد فتحت لعبادك بابا الى عفوك
سميته التوبة و علمك كلامك متوجه شده اند كه برايشان لطف افتتاحيه دهد و جوب توبه را از عبد و لزوم
قبول از رب تعالى و آيات و اخبار در اين باب زياده از احصاء است در تفسير آية كريمه و كذلك
نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض در تفسير اين آية شريفه چنين وارد شده كه جناب الله
جبان فوقانى بديده حضرت ابراهيم ع عطا فرمود كه ميديد آسمانها و ملائكه آنها را كه حامل عرش
و كرسى را و ما فوق آنها و جميع ما تحت الارض و فوق آن از شرق و غرب پس ديد مردى بازنى زنا
ميكند نفرين كرد هر دو هلاك شدند نيز نظر انداخت هر كس ديگر با خيال ديد نفرين كرد هر دو هلاك شدند
نيز نظر انداخت هر كس ديگر در اين حال ديد خواست نفرين كند خطاب آمد كه رسيد اى ابراهيم
دعاى تو مستجاب است نفرين مكن بر بندگان من اگر نميخواستم خلق نميكردم اى ابراهيم

من مهربان و آمرزنده ام خرده مگیر بر بنده من کاری که از او نفع بتو رسد و از طاعات انسان ترا
عبد هیچ چیز بر بنده من از عذاب بدتر نیست و در پارسائی من و محافظت وشاهد و نگهبان تو بس
بر بنده کان ای ابراهیم با بنده کان نیکی از دست کار میکنم یا تو بد میکنند بسوی من قبول میکنم
توبهٔ ایشان و بکاران ایشان را عفو میکنم و بیشتر ایشان را ستر میدهم با آنکه عذاب آخرت ایشان را
باز میداریم تا آنکه اولاد مؤمنین که در صلب پدران و مادران کافر ایشان پیدا شدند از صلبها و
رحمها بیرون آیند و جدا شوند آنوقت عذاب بر من نازل میشود و اگر بر این باشد و نه آن مهیا کرده
از عذاب آخرت اعظم است از آنچه تو بر سر ایشان در دنیا میخواهی چه عذاب من بر بنده در حضور
عظمت و جلال من است ای ابراهیم مرا با بنده کان خود بگذار که من بردبار و دانای حکیم و تدبیر میکنم
با ایشان بعلم خود و حاجت میکنم بر ایشان قضا و قدر خود را البته کریمست ان الله هو التواب الرحیم ای عزیز
مکر بگوش او رشت نرسیده حدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده از گناه
مثل کسیست که گناه نکرده است و اما چنانکه در حدیث دیگر وارد شده در زمان پیغمبر شراب خواری بود که
خود را اهل صلاح بنظر جناب وانمود کرده روزی شیشهٔ شرابی با خود داشته بود ناگاه دید جناب
پیغمبر از مقابل میآید مضطرب شیشه را گاه پیغمبر خدا این شیشه شراب را از من ببیند چگونه خواهد شد
حال من پس بسیار عجول و مضطرب و در قلب تائب و نادم متوجه الی الله گردید الهی تو این شیشه شراب را
بسرکه مبدل نما تا از روی پیغمبر خجلت نکشم توبهٔ او مقبول شد فی الفور در عالم باطن خطاب الله
رسید که مبدل بسرکه شد تا این بنده تائب خجلت نکشد چون آنجناب رسید سؤال نمود چیست
این شیشه عرض کرد که سرکه است چون ملاحظه کرد نه سرکه بود فبذلک برارباب عقول از مضمون
احادیث و اخبار مذکوره مبرهن گردید که خداوند عالم بر عیوب بندگان نخواهد برده میکند و نمیخواهد تو بر قلب
شراب سرکه بنماید پس قیاس کنی از گناه خود توبه کند و خدا رحیم از دو عفو فرماید بعد از آنکه عاصی
معفو شد میان او و خدا چیزی باقی نمیماند که از عتبهٔ ربوبیت رحیم باشد و در مقام حبیب و محبوب اسرار
حقیقه نظهور آید که سالک طریق حق شود تا کسی نخواهد فانی فی الله نگردد خداوند کریم او را حبیب
نمیکوید و اهل اشارات را عقدی در نظیر ممکن چنانکه در رشته جذبی یا حب الله در هر صورت مامور بقتل
کامل آنکه سلب جمیع جهات غیریت نماید و مال و اولاد و فرزند بلکه جان و بدن خود هم را
در راه خدا بذل نماید چنانچه تفسیر شده المحبت ان تهب جمیع مالک الی محبوبک ولا یبقی لک شیء
یعنی محبت آنست که جمیع مایملک خود را در راه خواست محبوب بخشی و چیزی نماند ترا چیزی و خواستن با تسلیم است
و خواستن دادن و خواستن طعام و خواستن مال و جان چنانچه دانستی پس گوئیم بر دانستن معنی حب
گاهی حب علی حسنه بدانکه بقول متکلمین لفظ حب مرکب از حروف ست تا حاء اشاره است
بروح و باء به بر بدن است پس بمقتضا حدیث و اخبار و ستر و بحقیقه عبارت از روح و بدن است کسیکه ترک
روح آنبدن پاک پاره راضی بشود و از مال و منال در راه محبت بگذرد آیا کی بشود یا کی بشود
کس از ائمه اینها گذشته و لکن اجمع یک از ایشان مثل محمد نفر بنود یک جناب محمد علیه و آله الائمة الهدی
جناب خدیجه کبری

جناب خدیجه کبری بود که تمامی مال و منال خود را در راه جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بذل نمود و در شدائد
قریش صبر نمود و تفصیل او که خواهد شد و دیگری فوده و دختری این خواتون معظمه بود که آن که باشد نبود
مصطفی فرزند مرتضی سرور سینهٔ زهرا اعنی مظلوم صحرای کربلا جناب حسین سرور از تن جدا بسکه محبت
بخداوند اعلی داشت از مال و ثروت و اولاد و عشرت گذشت و بار همت حب بر دوش ارادت گرفت
و چنان مستغرق مقامات حب الهی شد که آب فرات از انجناب منع نمودند و با اهل بیت او ندادند
آه آه از تشنگی سکینه و علی اصغر شیرخواره که حرملهٔ کافر ملعون از دم پیکان سیراب نمود قد محشم مرحوم
فرموده زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا
پس نوجوانان خود را چون قاسم و اکبر و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان و سایر جوانان بنی هاشم در راه
خداوند خود پیش روی خود بخاک و خون آغشته و زنان بیکس و طفلکان صغیر را با پیری
در میان نامحرمان و با رحمان بنی امیه حتی بدن خود بعد از آنکه شش ماه چندین هزار تیر و خنجر
کشته با جمال مستمران دید و سر ایشان نیز با خالفین در مجالس این زیاد و
یزید بکمال علم و اعلم داده ای شیعیان نشانیز ما مور بمسئله محبت ایشان قل لا اسئلکم علیه
الا المودة فی القربی و شان نزول بعد از این مذکور خواهد شد
مطلب دوم در بیان
مصادیق و دلائل و نشانات جناب محمد عربی بر گزیدهٔ خداوند و دود باشم بن هشام بن
ابو جهل لعین مردود در مکهٔ معظمه و حمایت و نصایح خدیجه چنانچه فاضل در بندر در سیر سیر الشهادة تصریح کرده
و بروایت ریاض النشاط و منتخب و سایر کتب چون حضرت محمد عربی علیه آلاف التحیة و الثناء بسن دو سالگی رسید و ام
سالار انحضرت از بنی هاشم زیاده بر صد نفر بقافله تجارت در نهایت رشادت بودند و چنانکه سلطان زرین
تخت سپهر چهارم از افق مشرق طلوع میکرد و با جنود حشمت عالم را مستخر میکرد و با ست بعظمتی که نور از
جمال با جلال حضرت بیشتر تابناک اول ما خلق الله اعنی نور سریر لولاک لولاک لما خلقت الافلاک
بنماید و بعد از اقتباس با قباس منازل افلاک بهروج دوازده گانه خ را سیر کرده رهسپر صبح با این فخر و
مفتخر بود که سلطان سریر ارتضی محمد مصطفی از افلاک بموتات آل هاشم طلوع کرده با جمعیت
هزار محمدی هر روز یک ست از جبال مکه معظمه زاد الله شرفا بعزم شکار سیر و گشت میفرمود و ام سالار
انجناب با لباس دار در اطراف آن برگزیدهٔ خدا میگشتند تا اینکه روزی بکایب کوه ابو قبیس عازم
بودند که ناگاه ابو جهل پر دغل ملعون ازل با چهار صد نفر سواره از شکار باز گشته بود آن جوانان بودند
سالار فرخی بکل و بهلوانی بود میان عرب مشهور از طرف پدر آشنا پس حضرت مودای اصحاب از
کنار راه بر دیده و اتفاقات بر شان این قوم ظلم ابو جهل بس گفتگو کردند که اسرار غیبیه در این مطلب
واضح خواهد شد چنین اصحاب با نحضرت از کار راه کج شدند و آن ناپاکان از مقابل انجناب
گذشتند و نیکه قدری دور شدند ابو جهل را وزیری بود سنجر نام گفت ای ابو جهل تو فرزند ارجمند
هاشمی و فرزند بیتم ابو طالب با او بانه بلا تعارف و تواضع رسوم زمانه از پیش شما بگذرد و بر شان
سر کار شما اصلا تواضع و فروتنی نکنند این مناسب نیست ابو جهل گفت چه باید کرد عرض نمود امر کن

سوارها بورش بهر انشان را بگیرند دست بسته بحضور تو بیاورند تا کوشمالی داده بعد از ین بجهای
بنی هاشم شتابی احترامی نکنند فاعتبروا یا اولی الابصار این تدبیر بانجام نسخه
شقاوت فرجام در نظر ابوجهل بن هشام مستحسن آمد پس حکم نمود یتیم ابوطالب را با پیروان او بگیرند
چون سوارها با اخر آنملعون برگشتند که آنحضرت را بگیرند حضرت فرمود دامنهای خود را پر از
سنگ نمائید که سوارهای آیند که با ما جدال نمایند وقتیکه بنای شارعه بگذارند حکم میکنم بزنند
شتر سیه شیرانه بجنگ نمایند سوارها چون اراده گرفتن و بستن نمایند حضرت فرمود سنگ
باران بنما سیدبرنا جوانان بنی هاشم تا آنها گریختند بانگشت دعوت روزجهان دعوا کرد که فلک
تحسین ملک آفرین گفت الگاه جلدی زدن زدن تا بحرم رسانیدند پس میان فریقین تفریق شده در
شهر مکه شهرت تمام یافت که جناب محمد ص با ابوجهل شکست فاحش داده و آدمهای آن ملعون
زخم دار شدند و جناب محمد ص تنها لال بنی هاشم با جمع وسیام بر دسته بخانه عم خود ابوطالب ع
آمده و اظهار ماجرا نموده و خبر فتح و ظفر را اعلام کرده و فرمود ای عمی مهربان یاوران من
دعوا کرده اند دگر سسته اند باید بایشان اطعام نمائیم ابوطالب عرض کرد یا بن اخی ای فرزند
برادر من امروز تدارک خانه من منظور است بدو من آرد و یکمن خرما کفایت نمیدهد فردا انشاء الله
شتر نحر میکنم مهمانان ترا ضیافت میکنم پس حضرت بخجالت کشیده از خانه بیرون آمد و در حیث
خرمای در پیش روی خانه ابوطالب بود در چندین سال بود که خشک شده بود پس آنحضرت
پشت مبارک خود را بدرخت خرما میکه فرمود و درخت خرما در همان محل سبز شده و شکوفه آورد و
خرما بار نمود و خرما را میریخت و اصحاب آنحضرت میچیدند و میخوردند پس فاطمه بنت اسد
جناب ابوطالب ع ملامت نمود چرا جناب شما مایوس کردی البته تشریف بجهت از آنحضرت
دلجوی نمایند که قلب مبارکش رنجیده شده بدست آورید مبادا خلاف فتد و الهر باشد
پس ابوطالب تشریف کرد از برگزیده خدا محمد مصطفی معذرت خواهی بکند چه دید که جناب محمد ص
بر درخت خرما میکه که در ابطح ع بود بر زمین میریزد و باکمال تفتیش مهمانان آنجناب میچرند پس ابوطالب دست
بگردن برادر زاده خود افکنده و عذر خواهی میکرد پس شیبان دل پاک سینه سوزناک جناب رسالتمآب
پیغمبر راضی نشده و بجوانان بنی هاشم دعا کرد که امر کرده بنجات خودشان بروند از عم خود ابوطالب
خواهش ضیافت نمود و عذر خواست و پیغمبر با پدر و مادر بوسه بر گشت و خداوند از درخت خرما
رطب عطا فرمود که پیغمبر از رفقا تخلف نکند پس بعید ایم جناب سلطان کربلا در عرصه نینوا چه کرد که از یکطرف
گرسنگی و تشنگی اصحاب جان نثار چون مسلم ابن عوسجه و حبیب بن مظاهر و سایرین و جوانان
بنی هاشم چون جعفر و عبدالله و عثمان و عباس و قاسم و ع اکبر که با کفار نفوذ داد از طرف دیگر نام
و فریاد اهل بیت پس حضرت امام غریب چه کند که احاطه دشمنان و صیحه همراهان و های های
مبارزان و یکن غلطیدن جوانان آه که از بین مقدمه جان سوزه که ابوطالب رحمة الله علیه
که نخواست قلب جناب پیغمبر شکسته شود که بدن آنحضرت آنده خت لکن سراغ
دارم که جناب ع اکبر

دارم که جناب ع اکبر و نیکه از افق میدان طالع و زبان فصیح شروع برجز خوانی نمود انا علی بن الحسین
ابن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی شروع بقاتل نمود و کشتار بسیار کرد بعضی از کفار بسوی دارالبوار فرستاد و در اخبار
صحیح است که صدو بیست نفر را بهلاکت نمود اما از شدت عطش نگذاشت یکه بهمرسانند برگشت بجناب
پدر مهربان یا ابتاه العطش قتلنی و قتل الحدید اجعل فداک فهل لی شربة من الماء وسبیل
اقتوی علی الاعداء فبکی الحسین یعنی پدر تشنگی مرا میکشد و کرانی آهن مرا میرنجاند پس
آیا شربتی آب دارد که بنوشم و با قوت دشمنان را بکشم پس سیدالملک چون ناودان
از دیدهای مبارک آنحضرت مظلوم جریان جاری شد اما نمیدانیم سبب این گریه تحقیقی بود که می
کشید از دست علی اکبر چنانچه ابوطالب بخجالت کشیده از پیغمبر عذر منجوات الحاصل که ع اکبر چنین خدمت کند
که مستحق خلعت فاخره بلکه بقیه آب راضی شده و آن امام غریب یکشربت آب دادن نتواند
تنها و جراحات قلبی و ظاهری کرنا بن فرزند نوخط محمد ص ساله خود ع علاج و چاره از برای او ندارد اما
ظاهر آنکه وجه همان بخجالت آب شبه زیرا که میتواند در اینحال یا بنی قم نعره علی محمد و علی و ابیک ان تدعوا
فلا یجیبک و تستغیث بهم فلا یغیثوک یا بنی هاتِ لسانک ای فرزند دل بند گرامی من
بیرون آور زبان خود را پس جناب ع اگر زبان مبارک خود را بیرون آورد مظلوم کربلا زبان او را بدهان
مبارک گرفت و میمکید اما ای حضرات میدانید دران آنحضرت تبرزار عطش خشک بود و زبان خشک ع اگر
در دهان خشک امام ع کجا رفع عطش مینماید بلکه حضرت بتشنه خود را بدهان ع اگر گذاشت و فرمود بگاه
دار محتشم بوده دیده را هم سیراب میکنید خاتم تر قطره آب سیلان کرد دستر بتشنه دادن در فصل مبارات
مذکور خواهد شد ع و در روایت ابن طاوس رحمه الله در ملهوف فرمود وا اغوثاه ای فرزند من
بر کرده و مقاتله نمازمان قلیلا چه بسیار سریع و زود است که ملاقات میمانی بجد خود محمد مصطفی ص
این یک تشنه اما تشنه دیگر میدانی کیست و قتیکه مظلوم کربلا یکه و تنها با بدن پاره پاره بر یکهای کرم کربلا
افتاده کاهای نظر بقتلگاه کربلا و کاهی بسوی خیمه گاه نموده در روایتی فرمود حمل من علیه بر جوشن الله فی اعناقنا
یزدر کشیدم بر سر مطلب بگذرم چون بنی هاشم خورسند شده نزد ابوجهل ملعون بسجده وزیر
خود گفت یتیم ابوطالب ما را شکست داد و میان مردم رسوا شدم بسجده گفت مثل
تو پهلوانی میان عرب نباید رچون فردا شود حکم بکن میدان را آب افشانی کرده بعد ابتدا به
وزراء و اطباء پهلوانی را بپرسش و پهلوانان مثل چوب در بالای سر خودشان میکردانند ولکن
مشاهده کرچهار صد من وزن او است در فوق فوق خود میکردانی تو نیز مشغول بر عمل شوتا
ایکه محمد بینیم بیاید و قتیکه آمد تکلیفش بکن اگر اهل مردی این سنگ را مثل من بردار و بازی بکن
چنانچه من میکنم و قتیکه این سخن را از شما بشنود گوید که کیست نمیتواند سنگ را بردارد خجل میشود
و زبان مردم بر تو دراز میشود و بگوی که این مثل دیروز نیست که بجهانیدند سنگ باران نمایند که سواره
باپیاده نمیتوانند جنگ نمایند پس ابوجهل گفته بر سجده و بر پا بوسیده و گفت فردا چنین میکنم

اجهل

پاره پاره

فی اعناقنا
جواب نیامد

پس وقتیکه ابوجهل ملعون در اوّل روز با او دعای بهلوانی بمیدان رفت و در میدان بنای
کروش گذاشت و سنگ چهار رصد منی را بعوض میل چوب میکرد انید و بر اوامی انداخت
و میگرفت و احدی را جرات نبود که با او مصارعه نماید و کشتی بگیرد و اشعار مدحیه میخواند
پس اصحاب جناب محمد رسول الله ص بقرار روزهای سابق حاضر گشتند و اراده داشتند
که بجانب جبل ابوقبیس تشریف فرما باشند چون بقرب میدان رسیدند حضرت فرمود
اگر از کار بردیم ابوجهل گوید مرا دیدند و گریختند پس سزاوار نیست که برویم بر کنار میدان
هرگاه با ما جنگ نداشته باشد اظهار میکند جواب او را میگوییم و الا میرویم بساحت
چون خورشید تابناک آسمان نبوت بنور جمال باکمال تمام افق میدان را منور ساخته
قرار گرفت و اصحابش هاله وار اطراف آنحضرت را گرفتند و قتیکه نظر بخس آن ملعون
بروی انور آنحضرت افتاد و عرض کرد یا محمد امروز مثل دیروز نیست که مارا سنگ باران
نمائید و آدمهای مرا زخم دار نمودید و سرمایهٔ فخر تیه خود کردید الآن اگر شجاعت
دارید بیائید این سنگ را مثل من برداشته دیگران بر گزیده خدای و دود از نقوض
آن ناپاک بپاک متغیر اللون شده با صحاب خود فرمود شما را اینجا بمانید که من تنها بروم
بگوه ابوقبیس میروم پس حضرت آنحضرت بسرعت برد یاران آنحضرت مضطرب
شده آیا چه باشد بعد از اندک فاصلهٔ ناگاه دیدند که آنجناب سنگ بزرگتری با دست
خود گرفته می آورد و قتیکه بوسط میدان رسید سنگ را بزمین گذاشت و فرمود ای ابوجهل
سنگی از کوه ابوقبیس آوردم که چهار برابر سنگ تو است مردم تعجب کردند این بزرگوار چه قدر زور
مندست با این بزرگی سنگ را آورد و هریک در حق آنجناب سخن میگفت پس حضرت فرمود
ای ابوجهل من سنگ تو را بمیدان آوردم تو هم سنگ مرا بردار از زمین بردار ای ابوجهل گفت تو اوّل
سنگ مرا بردار پس جناب افضل موجودات کریم النسب عظیم الحسب بلند پیش رفته با کمال سهولت
سنگ را بر هوا انداخت تا بیکه بقدر صوت بنظر مردم درآمد چون سنگ باز گردید آنحضرت در میدان
زمین دو اره اگر فته نیز بسوی آسمان انداخت بنوعی بالا رفت از نظر ناظرین مفقود شد چون
پدید آمد حضرت نیز در هوا گرفته بزمین زد که مفقود الاثر گردید صدای آفرین باوج عیوق رسید
و جمیع حضرت بحکم منهای ابوجهل بشجاعت مرا دیدی تو هم سنگی که آورده ام بردار آن خبیث
عرض کرد عمل تو هم مثل ساحران است من با اینهم قوت که در روزهای نبرد مقابل هزار نفر هستم
میخواهی که بر من غالب آمده باشی پس آنملعون با همت و نیه میدان را گردش نمود با غیظ تمام
با قوت پنجهٔ دست نحس خود هر قدر یکه زور آورد که سنگ شانصد هزار من را حرکت داده بردارد و نتوانست
بقدر ذرهٔ حرکت بدهد تا سه دفعه چنین کرد و نتوانست چیزی بکند و حواس نفسه گویا سنگ را با زنجیر
بر زمین نصب کرده اند و گفت با تحمد تو هیچ کرده ای این کار آدمی زاد نیست حضرت چون مردم از گرد و غبار گرد
او را گرفتند نوعی ملهمه و مسکه نفسه که اندک مانده آن ملعون از خجلت بمیرد اهل مکه این خبر نشنیده دهر کس

مصارعت
بعض کشتی گرفتن

مردود

بمنزل خود رفت و ابوجهل در منزل خود بسجده و زیر خفه گفت بهتر نشد بدتر نشد امروز میان
عرب سواشم تدبیری بکنم که اندک مانده است از غصه جان از بدن بیرون آید
پس سجده عوض نفسه مصلحت آنست این مقدمه را برسانم خدمت هشام که ملیک و کلید
دار مکه است و متمول و ریاست علق با او است فردا حکم نماید میدان را جارو
نمایند و خودش در انجا حاضر باشد که بنی هاشم پای از اندازه بیرون نگذارند
و با فرزند بنیم ابوطالب کشتی بگیرد و قتیکه او را در مصارعه انداخت و بر زمین زد ای
مردم میدانستند که مقدمهٔ سنگ آوردن او و سنگ انداختن بهوا همه سحر است این تدبیر
سجدهٔ ملعون در رای آن ملعون راجح و خوش آمد شد پس آن برادر ابلیس با تدبیر وزیر پیر
تلبیس باجرای طرونه را بهدر خود هشام نقل کرد و گفت بنی هاشم ساحرند
یقین بدان این عمل ساحران است از جهت رفع شبهٔ مردم و دفع سحر محمد بنیم مقرر بکن که
فردا اهل مکه عموماً از مرد و زن و بزرگ و کوچک و غریب و بومی در میدان کشتیگیری حاضر باشند
آن بنیم ساحر با من کشتی بگیرد و در مصارعه مقابل من نخواهد شد و قتیکه انداختم و مغلوب
شد زبان مردم بسته خواهد شد هشام گفت ای فرزند این فکر که کرده ای خوب
بست هرگاه تو آنرا انداختی بنی هاشم چون حمزه و عباس و جعفر و دیگر از ایشان شیر
میکشند و ما را میکشند و قطع نسل مینمایند اگر او ترا انداخت این رسوائی تا روز قیامت
خواهد ماند پس هیچ مصلحت نیست که چنین کار بکنیم ابوجهل عرض کرد اگر چنین نکنی خودم را
خواهم کشت و اخشام بترک آن اصرار مینمود و او ابا میکرد بالاخره هشام راضی شد و منادی
ندا میکرد که فردا مصارعهٔ جد ابوجهل با حضرت محمد در میدان مبارزت خواهد شد
چون فردا شد تمامی اهل مکه در کشتیگاه حاضر شدند و ابوجهل مانند خرس
دمان حاضر شده و بعد از تغیر لباس اهفت مرتبه میدان را گردید و چشمش بر طایفهٔ بنی هاشم
و المخشی نام قبطی دگر مشهور بود او را تکلیف بکشتی نمود او را ننگ آمد که اجابت
نکند چون مصارعه کردند اهل مکه تماشا ایستادند بالاخره ابوجهل با فتی عجیبی او را
چنان بر زمین زد که استخوان اعضایش شکست و عزیز آفرین از مردم بلند شد پس از
این فتح ابوجهل دغل ملعون ارزل دلیر از میدان را میکشت و ابیات فتح مناسب حال خود
میگفت و میشاشت و فخر میکرد و در این اثنای حال نظر بد منظرش بغلام ابوعبیدهٔ افتاد
داد جوانی بود قوی هیکل و بند انگشتانش مثل بند بیدی بود او را بکشتی کردن دعوت کرد
آنغلام سباغ الفور خود را بمیدان انداخت کشتی گرفتند بنوعی مصارعه میکردند
تماشاگان مبهوت و حیران و سراپا مات ماندند پس ابوجهل تقدم جسته فوق شتری براد
بسته و انداخت و مانند شتر چموش در زیر زانو انداخت و بشدت و خورد کرد استخوان او را
نیز تعریف و توصیف زیاد در حق او گفتند پس ابوجهل بد گوهر مثل حنظل را اشخاص اوّل

اوّل

چند مرتبه میدان را جولان نمود چشم بد کیش آن ملعون بر جمال عالم آرای محمدی افتاد و
آنحضرت را برگشتی تکلیف نمود جناب حمزه فرمود ای ابوجهل تو بر اسم خود مسمّی هستی
اگر امروز با تو کشتی بگیرم و ترا بر زمین بزنم خواهی گفت امروز در مانده بودم و مرد پهلوان
زورمند را انداخته بودم ادّعای غیبن خواهی کرد پس مصلحت آنست امروز را مختار که بکن
فردا انشاء الله با تو میدان داری میکنم پس سخن حضرت را عقلاء عرب پسندیدند و مجلس
برهم خورد و هر کس بخانهٔ خود رفت و دوازده سنه که در اکثب در خانهای اهل مکه گفتگوی
بود مگر آنکه بعضی میگفتند محمّد کودکی است در مقابل این ملعون تاب مقاومت نخواهد داشت و هر جا
میگفت شجاعت بر آل هاشم ارث است ابوجهل را خواهد انداخت که هر چه از این جناب بظهور
آید سحر و نیرنگ است و بس الّا عجازات کسیکه از جبین مبین او انوار الهی ساطع باشد چنین کس
ساحر نخواهد شد و توفیق الهی رفیق اوست و ابوجهل در دستش مغلوب و مقهور خواهد گردید چون
جنود صبح صادق از افق مشرق ظاهر شد بپا خاست تب سیاه نائره نمود سپاه ظلمت رو منهزم
گردانیده و آفتاب زرین کلاه محمّدی در تخت سیمین افق میدان عالم آرای بر سایهٔ جلال
عدیم المثال نکته نعم سیاه ظلمت جهل را منحل نمود و الی مکه معظمه اناثا و ذکورا در مقصد جمع
شدند و حضرت محمّد صلعم در بیرون در خانهٔ جناب ابو طالب مثل مهر تابان ایستاده بودند که
صدای طرقا بلند شد دیدند که ابوجهل ملعون با دویست ملاعین همیدان میرود و لباس امیرانه
پوشیده است پس حضرت با بو طالب اظهار نمود ای عموی من ابوجهل با این شوکت و شان
رفت و هرگاه مرا چنین اوضاع فراهم نیاورید نخواهم رفت ابو طالب عرض کرد ای نور دیده هم
در این اوقات بنی هاشم با بضاعت شده اند و ریاست مکه از دست مارفته است ما را
آنقدر توانائی ندارند که مثل لباس او در چینیم و شام پدرش بزرگ مکه شتاب و در ثروت زیاده
از حد و احصا دارد و عموماً اگر حضرت حاضر شدند هر چند عرض کردند ما را استطاعت نمیرسد بر سم
استظهار تشریف فرما باشید آن پسندیده خدا فرمودند بدانید بحق خدای کعبه که بعال محمّد دیده
قدرت او دست جلال من بکسب ظاهر مثل جلال او نباشد نخواهم رفت که با او وضع برابر مقابل
و دشمن رفتن مصلحت نیست و بنی هاشم در حیرت مانده که چگونه ریکنند تا دل آن بزرگوار بدست آید
الحاصل در این فکر بودند و لیکن بر محمد علیها خدیجهٔ کبری رحمة الله علیها خبر دادند که ابوجهل با دویست شتاب
بمیدان رفت متفکره شد که اوضاع بنی هاشم پریشان است که بر پریشان خوب نخواهد
گذشت با الهام خداوندی بر نفس نخجو گفت وقت حمایت سهت تدبیری کرد این بود فرمود
بر غلام خود یعنی این بوقچه لباس را ببرد و بی رسانید بحضرت و بعرفت جناب حمزه اگه عمه و الده و عرض
بکن صاحبهٔ من خدیجه سلام میرساند و این بوقچه لباس را بحضرت شما هدیه فرستاد که ذخیرهٔ
من بود و اینها را بپوشد بر مقابل دشمن خود برود که سبب افتخار بنی هاشم باشد و موجب
نکال و کوری خفاش طبعان گردد شب پره کروصل آفتاب نخواهد روشنی بازار آفتاب نکاهد

دا کتر بنی هاشم

دا کتر بنی هاشم در خانهٔ ابو طالب بطور ناگاه دیدند که سیده غلام خدیجه دارد شده و بوقچه در کمال
خوبی و زیبائی در محضر جناب محمّد بر زمین گذاشت و عرض نمود خاتون من این بوقچه لباس سلام
مبارک تو هدیه فرستاد و عرض سلام دارد که این لباسها را بپوشید و بر میدان تشریف فرما باشید
چون که بوقچه را باو دست مبارک کشود و آنها را پوشید چنان بقد مبارکش مطابق آمد گویا خیاط
قضا بقد شریفش بریده و دوخته است پس بنی هاشم از این محبّت اوّل خدیجه در نهایت خورسند
شدند هر یک شوری در وصف آنجناب میخواندند و نور روی انورش حمیده خرشید دار یک یا نوع آرایش
مشغول شدند چنانچه آل هاشم جناب حمزه و پیرایش میدادند که دشمن خجل باشد ای شیعه عرض میکنم شبیه
این پیغمبر علیه السلام اگر ناکام و در روز عاشورا آرایش دادند که بمقابل صد هزار ان کفار میرود پس غرضی از ذکر
عمامهٔ این پیغمبر را بسر آرایش گذاشت و بالباس سبز پوشانید و علاقه گجاوه پدر باتوخود کفش بر کردن پیغمبر کند
بلی ای شیعه جناب خدیجه راضیه نشد که جناب محمّد با بریشانی بر مقابل ابوجهل برود و حال آنکه قوت
پس در عرصه کربلا چگونه راضی میشد بانوی حرم امامت جناب امّ لیلی که شبیه پیغمبر علی اکبر بر
مقابل صفها بیشمار دشمنان بازنیت برود و میدانست که او را خواهند کشت چون جناب علی اکبر
بوداع اهل بیت مرخص شده فرمود نظم بگریه گفت که ای اهل بیت پیغمبر رسید نوبت قربانی علی اکبر
بآن سبب که نهم سر بخاک پای حسین بخون خویش زنم غوطه در دعای حسین مرا حلال کنید ای محترمات حرم
که رو بکوی شهادت مصمم سفرم اهل بیت چون صدای روح افزای علی اکبر را شنیدند مانند کوکب
سرا زیر چیز خیمها بیرون کرده پروانه شمع رخسار علی اکبر گردیدند ام لیلا خسته جگر دست در گردن
علی اکبر درآورده و فرمود نظم علی اکبر هر دو مادر فدای قد دلجویت پریشانم مکن ای آهوی من
اسیر سنبل مویت بلا خیز است این دام خطرناک است این منزل حسین بی یاور است و من غریب
این قوم سنگین دل پس جناب علی اکبر نوجوان عرض کرد ای مادر مهربان وقت مرخصی است
ترا چون شمع افتاده بخاک بمقراض آتش مرا زین تفنگ بر جان مزن بر دار از روی آتش بدین بی مهری
باب من و پسر داد و دشمن را بدین برنیزه دار و تیکه و بگ کرده کردن را مزن بنوچوخ چیت حاصل کز
کران تا کران لگدکوب کردم رکاب بابت خویش قربان پس جناب سکینه شروع بگفتگو نمود که پدر جان کجا میروی
و نیز جناب خدیجه بغلطان خود فرمود چادر مرا در حضور بلند میدان بر پا دارید که من بگذارید و خدیجه
قبل از تشریف بردن پیغمبر با چادر چون مانند زهره تابان در سقف کوشک خیمه قرار گرفت
و فرمود دو انفر طبق سیم و زر مهیا کردند و میگفت که سیکنم فتح پیغمبر این رسم اگر عدم و نیز باشد
آزاد میکنم و اگر حرّ باشد از مال دنیا بی نیاز میکنم و نیز فرمود قالی بزرگ از ابریشم بافته شده بود
در زمان حضرت عیسی آنرا بیاورید و در فلان گوشه میدان بسط نمایند که جناب چون تشریف
آورد با بنی هاشم در روی آن بنشینند و حضرت عیسی این اوضاع و حضرت را با آن ملعون
بسحر و نیرنگ نقل کرده بعد و استعداد نقاش در آن قالی صورت کشتی کرفتن را و انداخت حضرت آنرا
نقش کرده بعد پس آوردند و پرش انداختند و اهل حرم منتظر بودند که حضرت محمّد با بحر سان تشریف خواهد آورد

ای شیعه ملعون خدیجه این بود که عزت و شجاعت پیغمبر را بینید که منظر او نشسته بود ولیکن سراسیمه دارم
که زنانی بلعنه در خیمه و چشم ایشان نیز بجانب میدان کربلا ناگاه چه دیدند زین بدرزه
آمد و بجوانیرو و نار و دردی آفتاب گرفته شده در اینوقت یکی از بانوان حرم امامت از خیمه
بیرون آمد آن کی بود و دختر امیر عرب علیه السلام جناب زینب تا خود را بر بالای تل رسانید آن چه دید و وقت
بود فرمود بلند مرتبه شناهای زصدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد و حال آنکه چهار صد فرسخ
خیمه و کعبه فاصله دارد چه بسیار دشوار است در این وقت کسی باعث ادنیا مد مگر جناب زینب کبری که مضطرب بود حمید بن مسلم
گوید خفتم زینب بنت الفسطاط و قوطاها بجولان داین طاوس در ملهوف گوید تقول واأخاه واسیداه واأهل
بیتاه لیت السماء اطبقت ولیت الجبال تدکدکت علی السهل بسکم مضطرب ناچار دامنه بدر و بعجز و لابه
ملایین عرض کرد که یا بن سعد اتقتل ابی عبدالله وانت تنظر الی و اعدا میکشند او عمامه را از سر نگاه میکنی پس اشک از چشم
آن شقی که جاری شده دامانروی خود گردانید و گفت شود که سایر بان بجهت آن بدن پاره پاره قرار دهد
دادر از ریگها گرم نقل نماید بگمان ملایم که مناسب با بدن مجروحین میباشد جز سایه شمشیرهای
مخالفین چیزی بر بدن ابن طاوس رحمه الله در ملهوف گوید پس سنجر لعین حرکت نمود و صیحه زد که چرا انتظار
میکشید دشمن خدا را جمله آوری غرده احاطه با مظلوم کرده پس ذرعه ابن شریک تمیمی حرمله بدوش چپ او زد و دیگری
شمشیری بگلوگاه او زد و بروایت دیگر شمر لعین را بخنگ آن مظلوم زد و بروایتی سنان ملعون ظلم کرد که هیچ کس تا آنوقت
خلعه حلم کلام حضرت والا شان مانند مهر تابان از افق خاک حضرت ابوطالب طلوع کرد و همزه
دلاور شمشیر بدوش دکمان بر پشت گرفته بر پیش رو فتاد و بکیفیت طرحوا طرحوا طرحوا و عباس در عین
و ابوطالب و بسیار دیگر از جوانان هاشمی از پیش و پس بر فرستند اشعار در مدح الحضرت میخواندند
مضمونش اینست که فرزند برادر ما عمر تب علیه السلام با کمال خفه و با نور حضرت شهادتی را راه نمی کرد و با حسن خصال عالم را مطیع کرده
چرا اهل حرم ناگاه دیدند که حمید در خیمه از زیر ابر سیاه طلوع کرد پس میرود عرض نمود خواتون
من استه عادار در روی فرش بنشیند چون حضرت در روی فرش قرار گرفت و چشم مردم
از دیدن جمال آن جناب خیره میشد و میگفتند فرد بازای یاران سراپا جرم تم پای تا سر غرق
نار غیرم پس استام از اذ دحام آل هاشم و اخلص کستری جناب خدیجه منوحش شده
و گفت ای ابوطالب ابن مصاد حضرا نذر لازم است در صورتیکه محمد فرزند تو فرزند مرا جان
بیند خت و غالب شده در راه خدا یکصد نفر شتر نحر میکنم و حاجت راس گوسفند هم قربانی
میکنم و قتیکه پسر من محمد را غالب شده بیند خت مشاجره قدر فدیه و قربانی خواهید داد
خلاصه منظور هشتام این بود چنین مطلب عالی را در چشم آل هاشم جلوه
میدهم که ایشان فقرا ده هستند نمیتوانند از عهده این برآیند شاید این مصاد عه را
موقوف دارند و ابوطالب گفت ای هشام استطاعت ندارم از عهلا مثل نذر تو برآیم
و این گفتگو را چون صنادید قریش بشنیدند نذر کس بنوعی ادای جواب میمود و ابوطالب
قدری خجل شده پس در اینوقت عزت با شتر در ناحیه جناب عباس عم جناب محمد آنکار شده

فرمود با هشام

مصاد عه کشته گرفتن است

فرمود با هشام این چه اصرار و ابرام تمام است برب الکعبه هر گاه فرزند تو ابوجهل فرزند برادر ما محمد
غالب آمد و دانه اخت صد نفر شتر و چهار صد رأس گوسفند در راه خدا قربان میکنم چون
عباس این عزت را کشید لولا در عقب ربوبیت بسته آمد و خطاب مستطاب باز مصدر رد مجادل
بدانکه رسید گواه ما شد چون عباس ابن عزت را کشید که حبیب من محمد فرزند دشمن خود نجات
نکنه قسم بعزت جلالم که عباس را نه در دنیا و نه در آخرت فقیر و پیچر نمیکنم و غنی میهنایم و ال
هاشم نیز شاد و خرم شدند و هشام و ابوجهل دور ستان اینان نوار شدند ای شیعیان
علی بن ابیطالب عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بسبب این عزت در نزد خدا و اهل مکه عزیز محترم شده
پس بدانم عباس علمدار کربلا فرزند رشید علی ابن ابیطالب که نائبی هاشم بود بچه جلال رسید
در راه خدا و جناب امام غریب شهید الشهداء ع اعنی ابا عبدالله الحسین ع بچه سان جان نثاری کرد
لمؤلفه و فبکی کالغمام وانثنی اکول علی العبرات والنواء والحملة قد قطع
یداه عند الفرات وذبح راسه بالکرب والمحنة پس میگریم ما مانند ابر بهار
و ای مؤمنین شما هم بگریید بر حضرت عباس کی صاحب علم و حمله بود بخفق بریده شده هر دو
بازوی او در نزد فرات که آب میآورد بجهت اطفال تشنه شهدا سیاه عنه لیب کلزار مدینه یعنی جناب
سکینه و علاوه بریده شده سر او از بدن با کرب و محنت ام که نگذاشتند آنرا بخیمگاه برسانم نظم
چو بیرق از کف عباس بر زمین افتاد شرار خرمن سلطان انس و جان افتاد بخون و فیه انجم طپیدن رایت مهر
که نقش صاحب رایت بخون طپان افتاد بعقل گفتم از اولاد آدم آول کیست که بخت خویش و مقبول از مهان افتاد
جواب داد که اول حسین تشنه جگر که اهم عشایر ملائکه ناگهان افتاد دلاور ی زچه فرزند بوتراب و لبر
برادری زچه عباس مهربان افتاد کدای جلوه باجنان برابر عباس قسم بجان تو کانش مرا بجان افتاد
کل حیات شده از خط آب پژمرده بهار عمر در اندیشه خزان افتاد المحاصل و قتیکه عباس رضی الله عنه
قرار قربانی را بر ذمه همت خود قبول نمود و بنای مصاد عه شد پس ابوجهل ملعون میدان را
نگریست دید کسی بر کشتی او اقدام نمیکرد و در سوی نخل خود را بسوی جناب محمد کرد و ایستاد و عرض نمود
وقت مصاد عه حضرت چون خواست قدم بنوبت را برداشته بمیدان بگذارد از نور
روی جهان آرایش دیده ها خیره میشد چون آفتاب عالم تاب در وسط میدان قرار گرفت
فرمود ای ابوجهل اول نوبت باشما است و کشتی گرفتن شأن من نیست و چنانچه ایستاده ام
لشکر ممکن را میافکنم اگر تو مرا از زمین برداشتی بمنزله ایکه حمله ساخته و اگر نتوانستی
پای مرا از زمین برداری پس قوت تو بر قوت من غالب نیامد و اگر من نیز پای ترا
از زمین برندارم و بر هوا مرتفع نسازم منهم مغلوب میباشم پس تدبیر عقل کل را کل
حقارت پسند بد و ابوجهل هم راضی شده پس حضرت، خاتم الانبیاء محمد المصطفی کالشمس وسط
السماء لشکر توقف افکنده و ابوجهل اعنت مرتبه میدان را گشت نمود و بهجوم آورده با غیظ تمام از

آنحضرت در سویدای قلب خدیجه قرار گرفت و خدیجه ملیکهٔ مکه بود و دارائی و جهازهای بسیار داشت
پس خدیجه گفت ای عالم چه دانستی که محمد پیغمبر است گفت صفات او را در توریة
خوانده‌ام که او است خاتم پیغمبران و خوانده‌ام که مادر و پدرش در خلعت نبوت او خواهند مرد
و چون او عم خود را در اکفالت و محافظت خواهند نمود و زنی از قریش خواهد خواست
که بزرگ قومش باشد و در میان عشیرهٔ خود امیر و صاحب تدبر باشد و دست خود
اشاره کرد بسوی خدیجه و گفت این سخن را از من نگاه دار ای خدیجه و شکر چنین نعمتی بجای
بر جلالت آنحضرت و تحقق این مواصلت باسعادت ادا نمود پس محبت خدیجه
نسبت بآنحضرت مضاعف و زیاده ترشد و از یاران مخلص او شد و چون آن عالم
از پیش خدیجه برخواست گفت سعی کن که جهاز تجارتی از دست تو بدر نرود که مرا در جنت
او مورث سعادت دنیا و آخرت است و خدیجه را عمی بود که او را در قید میگشت و در نهایت
علم و دانش بود و کتابهای آسمانی را خوانده بود و صفات پیغمبر آخر الزمان در کتب دیده و خوانده
بود که او زنی از قریش را تزویج نماید که بزرگ قوم خود باشد و مال بسیار برای آنحضرت
جمع کند و در جمیع امور مساعد و معاون و یار او باشد و قرة العین او باشد که آن زن
خدیجه باشد بسبب وفور مال و شرف او و مکرر میگفت بخدیجه که با شخصی وصلت خواهی کرد
که از جمیع اهل زمین و اهل آسمان اشرف باشد و خدیجه در هر ناحیه غلامان و حیوانات بسیار
داشت تا آنکه بعضی گفتند که زیاده از هشتاد هزار نفر مشتر او متفرق بود و در هر مکان و
هر ناحیه ملازمان و وکلا او بتجارت مشغول بودند مانند مصر و شام و حبشه و غیر آنها و ابو طالب
رحمة الله علیه پیر و ضعیف شده بود و از جهت محافظت حضرت رسول ترک سفر کرده بود روزی حضرت
رسول صلعم بنزد ابو طالب رفت و او را غمگین یافت و فرمود که ای عم سبب اندوه و شما چیست
ابو طالب گفت ای فرزند برادرم بسیش تو گفت که مالی ندارم و زمانه بر ما بسیار تنگ شده است
و پیر شده‌ام و تنگدست شده‌ام و دو فاطم تنها و یک شتر دارم و ثروتی دارم که تراز آنی بوده باشد
که من بآن شاد کرام و ضرورتیات او را مهیا سازم حضرت رسول صلعم فرمود که ای عم شما را در این
باب چه تدبیر بخاطر رسیده است ابو طالب گفت ای فرزند برادرم خدیجه دختر خویلد مال بسیار
دارد و دائر اهل مکه از مال او منتفع شوند آیا راضی هستی که از برای تو مالی بگیرم که بتجارت
بروی شاید خدا نفعی کرامت فرماید که ابو طالب و آرزوهای بآن میسر گردد و حضرت فرمود
که بسیار خوب است بر چیزی که صلاح میدانی چنان کن پس ابو طالب بنزد برادران خود بنجانه
خدیجه رفتند و او خانه‌ای داشت در نهایت وسعت و بر بالش قبه‌ای حریر زده بودند منقش
بانواع صور تها و نقشها و طنابهای ابریشم بر میخهای فولاد بسته بودند و پیش از آن دو
مشهور کرده بودند که عمرو کندی و دیگری عتیق بن عاید و بعد از فوت ایشان عقبة بن ابی
معیط و صلت بن ابی شهاب او را خواستگاری کردند و هر یک چهار صد غلام و کنیز داشتند

ابو جهل و ابو

ابو جهل و ابو سفیان خواستگاری کردند و خدیجه همه را اجابت کرد اما چون کار رسول صلعم
مایل بود و زیرا که از رهبانان و دانایان و کاهنان اوصاف آنحضرت را بسیار شنیده بودند و معجزات
بسیار که قریش از آنحضرت دیده بودند بر او ظاهر گردیده بود پس عمّ خود و رقة بن نوفل را طلبید
و گفت ای عم میخواهم شوهر بکنم و مردم بسیار طلب میکنند و دل من بهیچیک قبول نمیکند
ورقه گفت ای خدیجه میخواهی حدیث غریبی و امر عجیبی از من بشنوی تو روایت کنم نزد من کتابی
هست که در آن طلسمها و عزیمتهایست من عزیمتی میخوانم بر آب و غسل میکنی
بآن آب و من دعائی میگویم از انجیل و زبور و زبر بر سر بگذاری و بخوابی کس و چون بخواب
میروی البته آنکه شوهر تو خواهد بود او را در خواب خواهی دید چون خدیجه بفرموده او عمل نمود و بخواب
رفت در خواب دید که مردی بزرگ او را آمد نه بلند نه کوتاه و گشاده چشم و تاریک ابرو و شیرین چشم
و لبهای او سرخ و خنده‌ای او بزرگ کل و در نهایت ملاحت و نور و صباحت و بر سر او سایه افکنده
و در میان هر کتفش علامتی بود و بر اسبی از نور سوار بود و لجام آن اسب از طلا بود و زمینش
مرصع بود بانواع جواهر گران بها و در پی آن اسب بر دی آدمیان شبیه بود و پاهایش مانند پاهای گاو بود و گامش
بقدر مد بصر بود و آن سواره از خانهٔ ابو طالب بیرون آمد چون
خدیجه او را در بر گرفت و در دامن خود نشانید چون از خواب بیدار شده در باقی
شب خواب نبرد و صبح بنگاه عم خود رفت و خواب خود را نقل کرد و ورقه گفت ای
خدیجه اگر خواب تو راست است سعادتمند و راستکاری خواهی شد آنکه تو در خواب دیده
بر سر او است تاج کرامت و شفیع گناهکاران است در روز قیامت و بزرگ عرب و عجم است
در دنیا و آخرت و او محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است چون خدیجه این سخنان را شنید
آتش محبت آنحضرت در سینه‌اش مشتعل گردید و بخانهٔ خود مراجعت و در رختخواب نشست و از انوار
آنحضرت میگریست و اشعار شور انگیز ادا مینمود و از خود رفته بود که ناگاه صدای آشنا شنید و از آن صدا
ای ستیه‌ام من ایکه بزرگواران عرب یعنی فرزندان عبد المطلب بدر خانه آمده اند خدیجه از
استماع این نامها آشنا از جرد قرار بیگانه شد و گفت در را بگشا و ملیکهٔ را بگو که فرشهای
زیبا برای ایشان مرتب گرداند و هر یک را در مرتبهٔ خود بنشاند و انواع فواکه و اطعمه برای ایشان حاضر
سازد و خود در پس پردهٔ حجاب نشست و چون ایشان طعام تناول نمودند و ابتدا آغاز مکالمه
نمودند از پس پرده بکلام لطیف و سخنان ظریف ایشان را جواب گفت ای بزرگواران
مکه و حرم از انوار قدوم خود گلبنهٔ عزار شک گلستان ارم گردانید هر حاجت که دارید برآورده است
ابو طالب گفت بر ما حاجتی آمده ایم که نفعش بر تو عاید میگردد و در کشش بر تو میافزاید برای
پسر برادر خود محمد آمده ایم چون خدیجه آن نام دلکشا را شنید دل از دست داد و بی اختیار
گفت او خود کجاست که من حاجت او را از لبهای شکر خای او بشنوم و هر حاجتی که داشته باشد بجان

قبول نمایم پس عباس گفت که من میروم انجناب را بردوی حاضر میکنم باطع آمد و انحضرت را ندید و
بهر سو نطلب انحضرت میدید تا بکنه بکوه حرا رسید دید که آن بر گزیدهٔ خدا در انجا خوابیده است و در خواب
علیه السلام ابراهیم خلیل گم در دامن جبل گلگون و در دامن جبل مبارک حجون بخوابیده است و از دهان اطهرش
بوی مشک و عنبر بر بالینش خوابیده و بر سر کل بروان کرده است
و آن حضرت را بامیر مؤمنان عباس گفت چون مار را دیدم بر انحضرت ترسیدم و شمشیر کشیدم و بر آن حمله کردم
پس مار متوجه من شده و فریاد کردم که ای پیر برادر حرا را دریاب پس انجناب چشم گشوده و از دهان پاکش اشاره فرمود
که برو شمشیر کشیده گفتم از دهان تو دیوم تو ترسیدم و شمشیر کشیدم و براو حمله کردم و چون
برمن غالب آمد بتو استغاثه کردم و چون دیو مبارک کشتی ناپدید شد
میگوید که حضرت رسول را خواب بود و از هیچ خبر نداشت و از جواب کردن جناب امام حسن علیه السلام که عصر روز
تاسوعا آن حضرت را خواب بود که این سگ بدان خبر دون بر او حمله کرد که طفل جنگ نداند و گرنه ای
هیاهای هوی را بنوازش آورده و صیحهٔ هیاهای نعرهٔ مبارزان بجرخ نیلگون میرسید پس لشکر کفر بنهاد
روی بهزیمت خیام امامت نهادند الجز اصحاب یمین اصحاب شمال را چنین دیدند دست و دل از کار انداختند
با سباب براق و جناب زینب با سایر اصحاب یمین مانند شیر غرا در مقابل لشکر
کفر ایستاده که چرا آمدهٔ بسوی خیمگاه امام شرع القاب که الآن درخواب است اگر ما دون لعهم
رگ از رود کار شما آورده روز دشمن سوخته میکردم از تیغ تیز شما را میکذرانیدم و فریاد کرد ای لشکر
ابا فرقهٔ فرقهٔ مرتد نامقبول فراموش کردید عهد رسول شما را ابا قوم بی ننگ و نام بود و جنت را بر
تمام با انچه کرده اید بیزارم ای خدا شهادت بفرست کسی بر زمین نگذارم که کرامت بر آل خیر الانام
پس بخیمه رات حرم امامت خوف و خشیت و دهشت و هیبت بهجوم آورد و جناب زینب کبری
مضطر برسنه آمد بر نزد بالین امام غریب عرض نمود لحظه از خواب ناز بیدار شو که دشمنان ندک مانده است
خیمه گاه ما را احاطه نمایند و اهل حرم و اطفال خود را چگونه نگذارم که پیدا زان شده نزد برادر بیکس خود نالد
نظم
زینن قوم لعین حراس دارم ای عزیز بجان التماس دارم ای عزیز
کر نه چون سهل است ممکن در شت خویش از بهر پیرو در خطر ام ترسم که شوی شهید ای زینب چون تو خواهر نباشد دیگر
بکذر ای خواهر از آغوش بکذار که بروم بمیدان جنگ و بکشم این لشکر را از آغوش
پس حضرت رسول آنرا متبسم نمود و فرمود که آن از روی نیست و لکین ملکیست از ملائکه که حضرت بر آن حراست من میکند
دیکر او را دیده ام و از او سخن گفته ام و او با من گفت است که ملکی از ملائکه پروردگارم که مرا موکل کرده است
که ترا حراست نمایم از کید دشمنان در شبی از شبها عباس گفت ای پسر برادر کسی انکی افضل تو نمیتواند کرد و اینها
از تو غریبتر است اکنون بیا برویم بمنزل خدیجه که میخواهد ترا بر اموال خود امین کرداند که مهر ناچیز که خواهی
بتجارت روی فرمود که میخواهم بجانب شام روم عباس گفت اختیار با تو است و چون متوجه منزل خدیجه
کردیدند نور سراطلع انحضرت بسخانهٔ خدیجه کبری تافت خدیجه را روشن کرد خدیجه با میسره اعتراض کرد
که چرا رخنهٔ خیمه را مسدود نکذاشته که آفتاب داخل خیمه شده است میسره مدحظ کرد و گفت ای خواجه
رخنهٔ ثروتیست و عبدالله بسبب این روشنی چیست چون از خیمه بیرون آمدید که حضرت رسول
با عباس می آید و نوری روشن تر از خورشید از جبین انور آن میتابد میسره بسوی خدیجه شتافت

داورا بشارت داد

داورا بشارت داد که این نور خورشید رسالت است که کلبهٔ ارزش ساخته است و چون داخل شده
اعلام کرامتش باستقبال او شتافتند و آن خورشید انور را مانند تاجی در میان کشکاران قرص
جلش دادند و خدیجه طعام فرستاد و تناول نمودند پس خدیجه در پس پرده آمد و گفت ای سیدمن کلبهٔ
تاریک مرا بنور جمال خود منور کرداندی و وحشتهٔ مرا بمؤانست خود مبدل ساختی آیا میتوانم ای
که این بخشش بر اموال من دهید سر که خواهی حرکت فرمائی فرمود که بلی راضی شدم و میخواهم انجناب
شام سفر نمایم خدیجه گفت اختیار داری و انچه میکنی در مال من راضیم و از برای تو در این
سفر صد اوقیه طلا و صد اوقیه نقره و دو خر خوار و دو شتر مقرر کرداندم آیا راضی هستی ابوطالب
گفت کرا و راضی شده و ما راضی شدیم ای خدیجه تو محتاج بهستی بکفتن امینی که جمیع عرب
بر امانت و صیانت و تقوی و دیانت او متفقند خدیجه گفت ای سیدمن آیا میتوانم انحضرت را
بار کنی فرمود که بلی خدیجه گفت ای میسره مشتری حاضر کن که من مشاهده نمایم که این
بزرکوار چکونه بار می نهند پس میسره بیرون رفت و شتر مست ببار نمودند چهل شتر آورد
که هیچ یک از ما عیان را تاب مقاومت آن نبود و چون نزدیک آوردند کفی از دهان
خود بیرون آورد و بود و دیوار خانه سوخ شده بود و صد آهو بین از ظاهر میشد عباس گفت
ای میسره شتری از بین نرم تر نیافتی که پسر برادرم را بآن امتحان کنی حضرت فرمود
که ای عم بکذار تا آنرا نیز یک آورد چون بعیر نیز دیک آن رسول بشیر رسید زانو بر زمین نهاد
و روی خود را بر پشت آن مالید چون حضرت دست مبارک بر پشت آن کذاشت بزبان فصیح
کفت کیت مثل من که ستیم پیغمبران پادشاه انس و جان پسندیدهٔ خدای عالمیان دست مبارک
خود را بر پشت من مالید بلی ای شیعه جناب رسول دست التفات را بر پشت شتر مالید سر
افتخار بآسمان رفت سرود فخریه میکرد و لکین خبر ندهم از شتری که در راه حرمت جان خود نثار کرد
یکی آنوقت بود که سر کردهٔ اهل عناد و عرسعد بی بنیاد بعد از غارت خیام امام کیتی الاحتشام حکم
نمود که خیام امام را آتش زنند چنانچه عمر اول در بار دوم در بار ملایک مطاف جناب مولی مستقیان
امیر مؤمنان آتش زده و بار نوی مبارک فاطمه زهرا را شکست نمود و این عمر ثانی خیام عصمت را
سوزانید نظم
کشتی ناخدای دین چو در کرداب خون آخر از باد مخالف سر نکون شد ای فلک سوخت
خرکاهی که بوی زلف حور العین طناب حالت خرکه نشین چند چون شد ای فلک منکسف شد
خور زرد وی کز سراوق شد بلند باز آهی کز دل طفلان برون شد ای فلک چون خواستند
اهل بیت علیهم السلام بر شتران سوار بکنند شتران امام عرب و شهید را حاضر کردند که حضرات
آل الله را سوار نمایند بروایت صحیح آنجناب ناقهٔ سفید لعل خواستند که علیا جناب
جناب زینب را بآن ناقه سوار نمایند ناقه بر زمین نمیخوابید و فریاد و میکشید باز بان
فصیح بر سایر شتران خطاب میکرد و میکفت وای بر احوال شما که صاحب شما را تشنه
و کرسنه کشتند و سر او را بر نیزهٔ بلند زدند و خیمه کاهش را تاراج و غارت کردند و زنان

واطفالش را تخت نمودند و میخواهند که برشتاب سوار نمایند پس آن ناقه ناله و فریاد میکشید و سرش را
هر زمین میزد تا بگله جان خود را فدای صاحب خود نمود پس اهل بیت را سوار کردند و بیمار
گریه را با وجود ندبه تب بغل در بنجر کشیدند و زنان و اطفال و دختران اهل بیت را بر محمل ها و
بعضی را بی محمل و جمعی را بر شتران بیهمار سوار کرده روانه کوفه شدند و از کثرت غبار قطار را از کنار قافله گاه نمیدیدند
و محاصل آدم بر سر مطلب پس زنان که نزد خدیجه حاضر بودند گفتند نیت این مکر سحر عظیم که از بلیت حادثه
که شتر را بر خود ذلول دهر بان کند و بخلق آمده اظهار فخر تیه بکرد و خدیجه کبری گفت ایها جاهده نیت بلکه آیات
بینات و معجزات و اضحاکت پس خدیجه چند دست جامه حاضر گردانیده و گفت ای سیده من جامه‌ها
شما را سزاوار نیست و بسند عالیه نیایم که این جامه‌ها را بپوشی ولکن این جامه‌ها زیبا برقامت
رعنای شما دارای دین کوتاه میکنم حضرت فرمود که هر جامه بر قامت من درست می آید و بکار از معجزات
باهره انحضرت بود که هر جامه که میپوشید گاه بر قامت یا استقامتش درست می آمد و کوتاه و بلند نبود و آن
و آن جامه قباطی بود و دو جبه عدنی یمن و دو جبه یمانی و یک عمامه عراقی بود و هر موزه از پوست و عصا
از خیزران پس جامها را پوشید و چون ماه چهارده شب از خانه خدیجه طالع شد پس خدیجه کاغذ صهبا
خود را طلبید که در مکه بحسن سیر مشهور بود و دو اسوار بر انحضرت فرستاد و میسره و ناصح و غلام خود را طلبید
و گفت به بین که این مرد جوان را که من این اموال خود را سپرده ام و پادشاه قریش است و سید
اهل حرم است و دست کسی بر بالای دست او نیست هر چه در مال کمند مختار است و در حل شمار نیست
که در هیچ باب با او معارضه نمائید و باید که از روی لطف و ادب با انجناب سخن بگوئید و آواز شما بر
آواز او بلند تر نشود پس میسره عرض نمود که والله سالها است که محبت محمد شما در دل من جا کرده است
و در این وقت مضاعف گردیده برای آنکه تو او را امانت داشتی پس حضرت رسول خدیجه را دواع نمود
و متوجه سفر شام شده و میسره و ناصح در رکاب همیونش روان شدند و اهل مکه هم در اطلاع
جمع شده بودند که انحضرت را دواع کنند چون با بطح رسید و نور خورشید جمال آن سید را سرا
بر کوه و دشت تابیده جمیع اشراف شام و رجال از حسن جمال او متعجب شده و هر سال خوشحال
گردیده و دشنام در بخش حرمت سر خشته و عباس شتری چند در مدح انحضرت ادا نمود و در اینمضمون
ای داده عنایت الهی ۞ بر زمره انبیاء شاهی ۞ مبر یافته از عذار تو نور
شب برده ز گیسوت سیاهی ۞ آنی که چو مو سوار میداد ۞ حصبا بر سالتت گواهی
و ال هاشم مانند عنبر بمکه خیزند ۞ و مانند کل خندان و مثل عندلیب در گلزار نغمه نوا خوانند
و چون حضرت رسول خدیجه را میدید که اموال خدیجه برزمین مانده است و هنوز بار نشده است با غلامان
خطاب فرمود که چرا بارها را بر شتران نبسته اید گفتند ای سید بزرگوار عدد ما کم است و مال بسیار است
پس آن معدن فتوت و کرم بر شتابان رحم نموده پالان را حاله گردانید و فرود آمد و دامن بر کمر زد و شتران را
بر زیر بار میکشید و بقوت الهی بیک طرفة العین بار هر شتر را علی حده می بست و هر شتر را که میکرد
میکرد با جرا الهی قبول میکردند و در و بر پای مبارکش میمالیدند تا آفتاب بر نیامده و عرق ماننده شبنم

صفحه ۴

صفحه ۵

صبحگاه از جهت گلکون آن کلبه بوستان قرب الروز میریخت و دلها حاضران همه از مشاهده آن
حال در تاب بسته بلی ای شیعه این صاحب قافله چون از تکله کوچ کرد با عزت تمام بسوی
شام و باز گشت نمود با خیر تیف تمام ولیکن قافله از تکله کوچ کرد بسوی عراق که قافله سالار
آن عرب بیابان گرد کوشوارهٔ عرش خدا خامس آل عبا یعنی حسین سر جدا جلو دار چهل شبه
پیغمبر علی اکبر علمدار نامدار زبدهٔ ناس نامبدی هاشم حضرت عباس ساربان غریب ناظر دین
سفینه حبیب بن مظاهر و کاسبدار فقیر رعنا حسرت کش حجلهٔ عیش صفا قاسم گلگون قبا
نور دیدهٔ امام حسن مجتبی با بانوان حرم در تکاورج کرم عندلیب اقصی ام کلثوم طیب وام ابیها و عم
اعنی مخدرات امامت جمع جناب زینب و ام کلثوم ذی الآداب و سکینه ذی الحسب و ام ابیها
لیلی و سایر مکرمات علیا چون ماهیان بانوار ملک سلطنت و اوضاع خاقانی ترک فرجاج و
حجاز فرمود و عازم سمت عراق عرب میشدند که هادی خلق و طالب حق
پرسشه زیدو ورد چه بیانا کرده شنه سوم خود یکبار
بر یوسف عزیز رسول خدا حسین شنه مصر مکه تنگ چه زندان کرده بنوشت دست کاب قدرت بنام او
تعلیقهٔ شهادت فرمان کرده فرمادا از آن دی که شوی کرده برون زنده
زدچون خود سی عرش برانه رضاع قتل جبرئیل کشت مرغ سحر خوان کرده کی لشکر قلیل خلیل آله اگر حسین
راهبت تا جنان زجنابان کرده کافیت بدا دمکه حوزدیو سنده جل الملیتن جب سلیمان کرده
اجابت شانشه واصحاب ابن سعد اعدای اهل کوفه واعوان کرده به انکه حضرت حسین در سنه نود شنبه ال
با قوم بنت رام مکه عزمین زمحمد و چهار ما در آنمکان شریف بعبادت بسر برده و در سنه شصت و یکم از هجرت
بسر عشق شتافته شهادت از جام سعادت میل زمحمد لعبه کرده اند ظلم آباد کرده و در آنوقت چند نفر از اهل
حجاز و بصره بشرف ملازمت انحضرت مشرف گردیده و باعث براین گردیده که انجناب اعمال حج را باتمام رسانیده
بود احرام بعمره مفرد بست آن بود که یزید پلید عمرو بن سعد بن عاص با لشکر بسیار ظاهر ابهانه طواف بیت الله
و باطنا بقتل رسانیدن فرزند رسول اله بمکه فرستاد لاجرم ما عزم انوقت نمودیم که از راه غیر عراق ب
بدینجهت برگشتیم و مطلب سابق چون عباس عموی انحضرت برادر زاده خود را عراق میرود خوست که سرمایه
جرأت انحضرت تعبیه نماید که رنجش و آزار و تعب و مشقت نکشد چنانچه عباس در مصاف ابو جهل لعین
غیرت کشید چنانکه در مقدمه سابق مذکور شده و در این مقام نیز از جهت غیرت اراده بر سرمایه شاقی
نمود پس ناگاه ساکنان صوامع ملکوت اعلا بخروش آمدند که حضرت والا منزلت از جهت
زحمت قلیل عرق آورده از کرمی امواج آفتاب پس در این وقت دریا غیرت سبحانی از خروش
ساکنان عالم بالا بجوش آمده ندا رسید حضرت جبرئیل که برو بکنار رضوان خزینه دار بهشت
و بگو بیرون آورد آن آبزار که برای حبیب خود محمد مصطفی خلق کرده ام پیش از آنکه آدم را خلق نمایم بدو
هزار سال و ببر و بر سر آنسرور بگشا که گرمی آفتاب او را ضرر نرساند چون نظر حاضران بر
آن ابر رحمت بزدان افتاد دیده‌ها ایشان از حیرت باز ماندند و عباس گفت که این بنده
نزد پروردگار خود از آن گرامی تر است که احتیاج بچیزی من داشته باشد پس روانه شد

بلوای شیعه مجرد عرق آوردن جناب رسول آورد عباس عرض اراده کرد که سر سایه بجهت آنحضرت
وخداوند حکم فرمود جبرئیل که ابر را از خاوران بهشت بگیرد و بر سر حبیبش سایه بیندازد و گذارش
آفتاب بخشید و ناخن و دامن مضرین دیدند که خدا ابر فرستاده بجهت رسول حبیبش پس بیندایم در
روز عاشورا در محرم جناب غریب بیابان کربلا با چهار هزار زخم تیر و عصا و چوب و خنجر و یکصد و شصت زخم
نیزه و شمشیر در روی ریگ گرم میدان کربلا افتاده بود و لب مبارک خشک میکشید و زبان بگفت
ترجمان را نمیگشاید و چنین وقت نه معین و یاوری و نه ناصر و برادری و بگول مبارک خشک غلطان
واز زخمها مبارکش خنجر چون میزاب و باد دوان جاری میشد و کسی نبود که چنین زخم دار رسوا به
بالای دست نماید و یا بجای مناسب نقل کند زبان طایفه خداشناس قومی بی قسل
سرور ناس همچون اجل از کمین دو دیده تیغ ستم از میان کشیده نه چو تیغ شمر مطرود
سنان مردود را لرزان دید گفت خدا بشکند بازوی ترا برای چه میلرزی جدا کن
سر این سید عرب را سنان اباکرد و گفت بخدا قسم بگم کاری که جناب جده علیه السلام
خصم من باشد شمر غضبناک آمد و بر سینه که صندوق علم ربانی بود نشست آنحضرت
بهر متنی شمر را ادراک نرسیده بیمارگرد اکشود و فرمود کیستی وای بر تو بمکان مرتفع عظیم
بلندی بالا رفته آغلول گفت منم کشندهٔ تو شمر ذی الجوشن حضرت فرمود مرا می شناسی بلی شناختم
والحاصل همچو قافلهٔ حضرت سید بشر بخطهٔ الوداع رسید مطعم بن عدی گفت ای کروه شما بسفر
میروید که بیابانها و دریاها مخوف دارد باید که یکی از اشراف خود را مقدم گردانید و اعتماد کنید
و نزاع در میان شما نباشد همه تحسین او کردند پس بنو مخزوم گفتند ما ابو جهل را
بر خود مقدم میداریم و بنو عدی گفتند ما معظم را پیش وای خود میکردانیم و بنو الحنظر گفتند
ما نضر بن حارث را سر کردهٔ خود میکردانیم و بنو زهره گفتند ما اسعد بن الخلاع را
بر خود امیر میکردانیم و بنو لوی گفتند ما ابو سفیان را پیش روی خود میکردانیم و میسره گفت
ما هبیج را بغیر از جناب سرور رسالار پسندیدهٔ اله محمد بن عبد الله بر خود مقدم میدانیم
و بنی هاشم نیز چنین گفتند پس ابو جهل علیه اللعنه گفت اگر چنین میکنید من شمشیر را بر شکم
خود میگذارم که از پشتم بیرون رود پس حمزه رضی الله عنه شمشیر خود را کشیده گفت ای
خسیس ترین رجال و لئیم ترین مردمان و صاحب بدترین افعال اکنون تو دعوای ریاست
میکنی و الله که من نمیگذارم بگذارم خدا دستها و پاهای ترا قطع کند و دیدهٔ تو [illegible] کور کند تو از کجائی
خود را بیقرسانی پس حضرت رسول فرمود که ای عم شمشیر خود را در غلاف کن و منازعه و خلاف
ترک کن و استفتاح سفر را بفتنه و فساد مکن بگذارید که اول روز آنها بروند و آخر روز ما برویم و بهر حال
قریش مقدمند چون چند منزل راه این نخوت فتند بوادی رسیدند که آنرا وادی الأموات میگفتند زیرا که
آن محل اجتماع سیلها بود و ناگاه ابری در هوا پیدا شد پس حضرت رسول فرمود که من در اینم وادی
بسیار از سیل میترسم و بهتر آن میدانم که در دامن کوه قرار گیریم عباس گفت ای پسر برادر
انچه رای شریف تو اقتضا میکند ما باک عمل میکنیم پس حضرت فرمود که در میان قافله ندا کردند
که اهل قافله

که اهل قافله بارهای خود را بجانب کوه کشند و همگی اطاعت کردند بغیر از یکی از بنی جمح که او را
مصعب میگفتند و مال بسیار داشت که او از جای خود حرکت نکرد و گفت ای گروه چرا بسیار
ضعیف اید و دلهای شما میلرزید از چیزی که اثری از آن ظاهر نشده است و در این سخن بود
که باران از آسمان ریختن ابتدا کرد و سیلاب اورا با اموالش بآنش عذاب الهی برد
و سایر مردم ببرکت آنحضرت سالم ماندند و چهار روز در آن مکان توقف نمودند و هر روز
سیل زیاده میشد پس میسره گفت ای سید من این سیلها تا بکی قطع نخواهد شد
و کشتی از این آب عبور نمیتواند کرد و در این مقام بسیار ماندن مصلحت نیست اصح
آنست که بسوی مکه رجعت کنیم حضرت او را جواب نفرمود و بخواب رفت پس در خواب
دید که ملکی باو گفت که ای محمد محزون مباش چون فردا شود امر کن قوم خود را که بار کنند
و در کنار وادی بایستند و چون یمنی که مرغ سفیدی پیدا شود و بمثال خود خطی بر روی
آب بکشد بدولت و اقبال بر روی آن آب از پی آن نشان بال روان شوند و بگوی
بسم الله و بالله و اصحاب خود را امر کن که ایشان نیز این کلمه را بگویند پس هر یک که
بگوید سالم بگذرد و هر که نگوید غرق شود پس آنحضرت از خواب برخواست شاد و مسرور
و امر فرمود میسره را که ندا کند که مردم بار کنند و میسره بارهای خود را بر شتران بست و مردم
بمیسره گفتند ما چگونه از این آب عبور خواهیم کرد و این آبیست که با کشتی عبور از آن مشکل
میسره گفت من مخالفت محمد نمیکنم شما خود اختیار دارید پس آنحضرت بر کنار وادی ایستاد
و ناگاه مرغ سفید پیدا شد و از قلهٔ کوه پرواز کرد و بمثال همیون فال خود خط سفیدی بر روی آب
کشید که نشانش بر روی آب پیدا بود پس حضرت رسول گفت بسم الله و بالله روان شد
و آب بنصف ساقش نرسید ندا فرمود که هر بگوید بسم الله و بالله [illegible] و از عقب من
بیائید و هر که این کلمه را بگوید نجات یابد و هر که نگوید هلاک شود پس همه این کلمه را گفتند و روان
شدند و سالم بیرون آمدند بغیر از مرد یکی از بنی جمح و دیگری از بنی عدی پس آن مرد تا نیزه روان
شد نزدیکی بسم الله گفت و نجات یافت و دیگری بسم اللات والعزی گفت و غرق
شد پس ابو جهل گفت این سحری بود عظیم و دیگران گفتند که سحر نیست ولکن محمد کراهی ترین
خلقت نزد پروردگار خود پس حسد ابو جهل زیاده شد و در اثنای راه ابو جهل کج بجائی
رسید و به اصحاب خود گفت که مشکهای خود را پر کنید و پنهان کنید تا آنکه چاه را نیابد
کنیم و چون قافله بنی هاشم بآنجا برسند آب نیابند از تشنگی هلاک شوند و سینه من از غم
محمد آسایش یابد نه پیر اکه میدانم که اگر او از این سفر بگذرد بر ما تفوق بسیار خواهد خواست
و همراتاب آن نیست پس چون مشکها را پر کردند و چاه را انباشته کردند خود ابو جهل با اصحاب
روان شد و یکی غلامان خود را مشک آبی داد و گفت در پشت این کوه بپنهان شو
چون محمد و اصحابش بآنجا برسند و از تشنگی هلاک شوند بشارت برای من بیاور تا از او آگهی

و بعضی گفته مسروق نام را امر بازدان کفتن نمود چون وقت اقامه رسید آن مقتدای امت
کجرا ان طریق هدایت با ازار و ردا و نعلین از خیمه بیرون آمد و در میان آن دو لشکر بستاده فرمودند
کا ایها الناس نمیدانم من نبوی شما کرا براه حق شما را هدایت نمایم و مکتوبات پی در پی فرستادید
بارگاه معهد خود بستید مرا مطمئن نموده تجدید عهد نمایید و الا من بجای خود نمیکردم احدی از
آن غداران جواب نگفت پس بفرموده آنحضرت اقامه را گفتند و روی مبارک را کرانیدند بر خود کرده
خواهی بالشکر خود نماز بکن عرض کرد هیچ کس عرض شک در این نیست که تو امام زمان و پیشوای اهل جهان
و راه نمای عالم و عالمیانی نظم مرا اقتدا با تو در هر نمازی همین است تا زنده ام میلیت من
ابرو ت کرده نیارم کجا در پذیرد خدا طاعت من پس تو در ظلمت قرین و کفر با ایمان هم نشین بعضی
بر طریقه آنحضرت اقامت نمود نظم صف کشیده نمود آن وادی پر درد و الم کفر و اسلام طبل زره
در بر و حوم بلیل و زاغ بکباغ شده هم دستان چو خ آنحضرت مجنون شب و روز بهم پس امام الثقلین
و پیشوای حورین فخر العالمین بر پیش روی فریقین مشغول نماز و راز نیاز شده نظم چو شه
اندر نماز آن صاحبدل بنا لوکشف کرده انبا ز بحال او سجده میبود املاک بر تعظیمش فرو تر کشت
از خاک پس حضرت بفریقین امامت کرده بعد از نماز رجوع بخیمه کرد و اصحابش در دور او جمع شدند
حر نیز بخیمه خود رفت و جمعی از اصحاب او نیز نزد حر رفتند با لشکر هر یک غذای مرکب خود را کرفته در سایه
بسر خود نشستند چون وقت نماز عصر شد حضرت امر فرمود که مهیا کردن نماز کردن بشنید بفریقین
نماز کرد پس خطبه فرمود ایها الناس ما اهل بیت نبی هستیم نخلافت از ما کرده غداران که بجور و ستم
بنما یشد در کاه مکرده دارید در ای شما الان عیان شده که بما نوشته بفرید و پیکهای شما نیز
ما میآمد من بر میکردم پس حر عرض کرد یا بن رسول الله بخدا سوکند که من خبر از این نامه ها ندارم که میفرمائید
حضرت باو فرمود خود چنین که نامه ها کوفیان در آنجا بحضور حاضر نمودند حر گفت من از اینها اطلاع ندارم
لیکن مامورم که ترا نزد ابن زیاد برم حضرت فرمود مرک بتو نزدیکتر است از این خیال که مرا نزد
ابن زیاد بری پس حضرت امر فرمود با صحاب خود که سوار شوند پیاده حضرت سوار شده بجهت احترام
زنان اهل بیت طاهره سیاه رسته چنانچه قاعده رفتار سپاه است باجرم پادشاهان بلی تا آنزمان
حرمت نوامیس الهیه زینب ام کلثوم که در شهر شام و کوفه سر برهنه در ملأ عام میکردانیدند و سرزنش
میکردند و میگفتند که اینها خارجی هستند و دوف و دایره میزدند پیش شت میکردند الحاصل تا بودن لشکر بجهت
احترام بکناری انتظار کشیدند تا حرم خانه ان امامت سوار شده حضرت امر فرمود تا صحاب خود
که برکردند بدینه ستیدانام خواستند که برکردند لشکر مخالف بر سر راه آمده مانع شده فقال
یا حُرُّ ثکلتك امك حر عرض نمود یا بن رسول الله هرکاه غیر از تو از عرب نام مادر من بردی البته
من هم نام مادر او میبردم اگر چند شخصی کی بسیار عظیمی نبوده در میان عرب آبا چکنم که مرا هیچ راهی نیست
بدکر مادر تو مکر بنتای نیکو یعنی مادر تو فاطمه زهرا ست و ستیدنا و مریم کبری و صدیقه عظمی است ای
شیعه حضرت پیغمبر در شان فاطمه فرموده فاطمة خیر نساء امتی الا ما ولدته مریم یعنی ممکن است الا حرف تنبیه

بگذر منم با دشاهی از پادشاهان جن و نام من جم بن الهیم است و با یاران آمده ام بر دست پدرت
ابراهیم خلیل ع سه و اند سؤال کرام که مرا شفاعت کنی گفت شفاعت مخصوص یکی از فرزندان من است
که او را محمد نامگویند و مرا خبر داد که در این مکان بخدمت تو خواهد رسید و سببی انتظار تو در این
مکان کشیده ام و بخدمت حضرت عیسی رسیدم در شبی که او را باسمان بردند وداد وصیت میکرد
حواریان را که ترا متابعت نمایند و در ملت تو داخل شوند و اکنون بخدمت تو رسیدم میخواهم
که مرا متابعت نمایند و در ملت تو داخل شوند و اکنون بخدمت تو رسیدم میخواهم مرا فراموش
نکنی از شفاعت خود ای سید پیغمبران حضرت فرمود که چنین باشد اکنون غایب شو و متعرض احدی
از اهل غافله مشو پس او را غایب کرد و حسدان انحضرت شاد و حسدان او در تاب شدند
و اعلام کرام آنحضرت هر یک شمار در ربع انحضرت در آنجا فصول میخواندند و مشغول شدند
و فرق فخر اولاد هاشم از فرق فرقدان میگذشت و خرم و خندان بفوز لا تحزنوا
جهان مروت سپهر وفا، عزیز خدا ناصر الاتقیا، مهر یوسف اوصاف یعقوب جفای
سید الاصفیا مروی والکلیم موسی، برادر نفر بینیان نصراو، پسر از سیده المنتهی قصر او،
چو هر کرکوب دفعلم سایه اش نه افلاک زیر یکمان پایه اش، جمال و جلالش بشری از نوال قال الله تعالی ازان جمال و جلال
پس و راز شد تا بداری رسید که گمان آب برآنجا داشتند و چون آب بنا فتند مضطرب شدند
پس حضرت سؤال از دستها خود را نا موفق برهنه کرد و در میان ریگ فرو برد و روی مبارک
بجانب آسمان کرد انه دعا کرد ناگاه آب از میان انگشتان برگفت فشانش بجوشید
و نهر ارروان شد بحدیکه عباس ناگفت ای برادر بس است میترسم که ماهیها غرق
شوند پس از آن آب تناول نمودند و حیوانات از آب دادند و مشکها را پر کردند
حضرت سؤال ع کرد فقط اللهم بلی لو را راضی نشد که اهل قافله تشنه بمانند یا استعارت بال حکمت بیانان
خداوند عالمیان نهر از میان انگشتهای مبارک او جاری میشود و شر بتی آب یاد دهید باین
عبارت جان گداز از ادای مطلب منعم و یلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترون یتلظی
عطشا فامن غیر ذنب آه الیکم یعنی وای بر شما این طفل شیر خواره را آب دهید
آیا نمی بینید چگونه از عطش بخود می پیچد و گاهی بگنجی شیعه عادت اطفال شیر
خوار وقت عطش آنکه دهان خود باز میکند که شاید خنکی هوا داخل جگر سوخته او شود
و زبان خود بیرون میآورد و میگرداند شاید شیر و یا آب باو برسد و تلظی کالتنور
اشاره باین حالت است که هر گاه کافر بینه ترحم بآن طفل مینماید ابن طاوس ره
در ملهوف روایت کند حرمله بن کاهلی ملعون تیری بکمان گذاشته الطفل را آماج آن
تیر نمود و آن تیر بقولی زهر آلود بود و بحلق نازک مبارک آنطفل رشته شتابه گشت
نظم از شصت کین چو تیر ستم از کمان گذشت تیر از گلوی اصغر او جوان گذشت
بگذشت چون ز حلق علی اصغر صفیر بر دست ناز پرور زهرا نشست تیر آن چون نداشت زبان تکلمی بر روی
باب کز نخجسته تبسمی بیکان بگلوی وی چه در آغوش یار رفت پستان خیال کرد و بگید و بخواب رفت

چون خداوند عالم برخود قرار داده اجابة الدعاء تحت قبته قلوب سنبلیه حسینیه که هر کس آن
بخواند خدا دعای او را اجابت نماید و الغرض در عالم معنی با عیان ثابته آبها امر شده که در آن
سنگ محکم متکون و مجتمع شده خطاب فرج برسی رسید اضرب بعصاک الحجر فانفجرت
منه اثنتی عشرة عینا دوازده چشمه آب زلال از آن سنگ جوشیده بعدد اسباط بنی
اسرائیل آن تشنگان صحرای تیه سیراب شدند الحاصل خداوند عالم بخاطر حسین و دانقه جنبانه
آب از سنگ جاری گشته همه سیراب شدند و بجناب رسول الله چنانچه مشهور اصحاب شما رسیده
نمود پس نماند از عطشان تشنگان صحرا کربلا از مشرق تا مغرب فرات آب منقطع شد و با تشنگی فیض
شهادت یافتند آه از تشنگی غریب کربلا و فیکه آنمظلوم یکه و تنها و حیران بر دور لجاج سوار
بگرد یکی از یکطرف نظر بخوانان قربانیان کربلا در راه خدا باید تنها پاره پاره و اولاد و زهرا
بر ریگهای گرم کربلا افتاده از یکطرف نظر بخیمه گاه زنان و اطفال با کس در میان صد هزار
کفار شاخه صد هزار ناکار که سی کرور و یکصد هزار بلوز روکرد بیمین فریاد نمود هل من مغیث
یرحمنی او هل من جواب یعینی او هل من معین یعین ذمرتی
محمد المصطفی جواب نیامد صدای استغاثه آنجناب که بسمع خیمه گیان عصمت یعنی
زنان و اطفال بی کس رسید پس رو بآن بی کسان آورد جناب ام کلثوم با جناب زینب
ع اصغر شش ماهه سه که سه روز آب نیاشامیده بود بروی دست گرفت آنطفل سه
بدستها میگیرد بدست مبارک امام مظلوم دادند عرض کردند یا ابا عبد الله این طفل سه روز است
آب نخورده سر بتنی آب ازین کافران طلب کن بجهت این طفل آنجناب آنطفل سه
بروی دست گرفته بسوی آن کافران کرای قوم شیعیان مرا کشته و اهل بیت مرا قبل
آورید بجز این طفل علاوه او نیز از تشنگی میسوزد آیا میشود سر بتنی آب باو دهید باین
عبارت جان گداز از ادای مطلب منعم و یلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترون یتلظی
عطشا فامن غیر ذنب آه الیکم یعنی وای بر شما این طفل شیر خواره را آب دهید
آیا نمی بینید چگونه از عطش بخود می پیچد و گاهی بگنجی شیعه عادت اطفال شیر
خوار وقت عطش آنکه دهان خود باز میکند که شاید خنکی هوا داخل جگر سوخته او شود
و زبان خود بیرون میآورد و میگرداند شاید شیر و یا آب باو برسد و تلظی کالتنور
اشاره باین حالت است که هر گاه کافر بینه ترحم بآن طفل مینماید ابن طاوس ره
در ملهوف روایت کند حرمله بن کاهلی ملعون تیری بکمان گذاشته الطفل را آماج آن
تیر نمود و آن تیر بقولی زهر آلود بود و بحلق نازک مبارک آنطفل رشته شتابه گشت
نظم از شصت کین چو تیر ستم از کمان گذشت تیر از گلوی اصغر او جوان گذشت
بگذشت چون ز حلق علی اصغر صفیر بر دست ناز پرور زهرا نشست تیر آن چون نداشت زبان تکلمی بر روی
باب کز نخجسته تبسمی بیکان بگلوی وی چه در آغوش یار رفت پستان خیال کرد و بگید و بخواب رفت

جهم خداوند عالم

در کتاب تبرالذاب از مؤلفات عامه وارد است فبکی الحسین وقال اللهم احکم بیننا وبین قوم الظالمین دعونا لینصرونا فقتلونا فنودی فی الهوی یا حسین وعدک فان له مرضعا فی الجنة فی الملهوف پس حضرت متوجه زینب شد فرمود ای خواهر من بگیر این طفل را پس آن امام تیر را از حلقوم طفل کشید و دو دست خود را پر از خون حلق آن طفل کرد چون مملو از خون شد بجانب آسمان پاشید قطره از آن خون بزمین عود نکرد پس فرمود آسان است بر من این بلا در راه خداوند عالمیان الهی این طفل من کمتر از ناقه صالح نبود تا اینکه قتل آلله قوما فقتلوک جرأت کردند بر خدا و بهتک حرمت رسول الله بعد از تو خاک بر سر زنند کالی دنیا اما حمید بن مسلم گوید نظر کردم دیدم بروی دست سید الشهدا ناگاه زنی که نور از او آفتاب را میناشاند روانه شد کاهی میافتاد و کاهی برمیخواست ناله واقتلاه واولداه واهجعه قلیا میکرد آن زن خورشید لقا دختران مریبک برج امامت از اطراف خیام طهارت پای از نهایت عصمت بیرون گذاشتند چون بنات نفس بنات زهرا بر نعش جدی سبط امامت اند احتشند و آنحضرت با کافران در گفتگو بود چون احوالات را دید بسوی آن زن شتافت و بدارائی و ملاطفت او را بخیمه برگردانید برسیدم از زن کیست گفتند ام کلثوم دختر فاطمه و سکینه و رقیه میباشند پس بروایت طوفان البکاء خون حلق آن طفل مظلوم سر بآسمان میماند حق سبحانه و تعالی خدا را چنین عرض میکرد نظم یارب بخون ناحق حلقوم اصغرم یارب باین صغیر بخون غرق محجرم یارب بخون طپیدن عباس نوجوان آن نازنین برادر با جان برابرم کردست و پا خضب بخون کرد قاسمم کز پاره پاره شد بدم تیغ اکبرم کرد و هزار پاره اگر در رضای تو از زخم تیر و نیزه و شمشیر بیکرم کز خواهرم بناقه عریان شود سوار کز دخترم اسیر شود همچو خواهرم سهل است این همه که بهجوم قشون بخشی کلی کنند شفاعت بمحشرم و بروایتی چون حضرت عنان دو الجناح را بسوی خیمه گاه برگردانید وحضرت تحریر کرد کای مادر رضا اصغر بیا که طفل ترا سیراب کردم نظم بیابستان که بردم اصغر بروی دست من خوابش بیابستان که جنبش زآب کوثر کردم سیرابش بیابستان که کردم لحظه از گریه خواموشش بیابستان که افتاد از نوا مرغ خوشش الحانش بیابستان نخوابد دگر ناخن بر پستانش بیابستان که غیر از من نکند هیچ پیغمبر یک رضعت دو قربانی کند یکی اکبر یکی اصغر چون اهل بیت صدای ناله امام غریب را شنیدند از خیام کنیز الا احترام امام عظیم الاحتشام مانند آهو وا بیکه از بچگان خود جدا افتاده باشند بیرون دویدند پس آن طفل معظم ومظلوم را از آن پادشاه کم سپاه گرفته هر یک مانند رعد خروشان ومثل ابر گریان با ناله و فغان عرض کردند نظم چه کرده ایم که از تیر و تیغ و نیزه و خنجر هزار زخم و کوچک باشد شهید فرقه کافر یکی ز تیغ جفا منکسات دامن خاکش یکی ز تیغ ستم کشته چاک حنجر پاکش حسین واین هم تحفت نوجوانی و نه کهای چه واقعت خدا با چه ردی داده الهی در اتحال مادر علی اصغر

سمت برگشته اقبال

برگشته اقبال طایر شکسته بال خونها ریخته چیها پاشیده زبان حال میگفت نظم نرود ستم ای علی اصغر سوی جنان رفتی جهان ندیده بکام دل از جهان رفتی ز مهد سینه مادر ملول کرده بدیده بگاه واره آغوش حوریان رفتی ترا هوای علی اکبر جوان بسر فتاده سوی علی اکبر جوان رفتی چه شیر از تو بریدم بسوگ حنجره خویش برای شکوه بفرسی جاودان رفتی من از تو منفعلم ای پسر کجا بودی خاک بخاک تیره ازین تیره خاکدان رفتی ز سنگ حادثه ای طایر بهشتی من ز باغ دل بسوی خلد پرفشان رفتی سکینه چشم براه تو دوتو از نظرش چه نور دیده ام ای نور دیده کان رفتی اگر اهل بیت در ماتم الطفل صغیر بنوعی گریستند که دیده ندیده ها سیج کوش نشنیده بود حضرت امام ۴ از آب فرود آمده بغلاف شمشیر و یا بسر نیزه زین را حفر نمود آنطفل آغوشته بخون را دفن نمود مؤلف گوید توضیح آنکه وجه اختصاص آن صغیر کرخون او را بجانب آسمان پاشید محتمل خوف نزول عذاب باشد زیرا که عادت عقلاء وصاحبان عدل ورحم بآن جاری شده که هرگاه یک غلام اذیت نماید بغلام دیگر وباین مغضوب سالکت باشد ورد ظالم خود نکند نه فعلا ونه لسانا بسخنهای درشت البته مولی بتجیل میکند در تادیب وعقوبت آن ظالم این صغیر هم مخصوص بخشی سکوت بود در برابر اذیت آن ظالمان نه قوه حرب داشت ونه کلام خشن بخلاف سایر شهداء که قتال وجدال نمودند با آنها جمعی را کشتند وبخان خشن راه رد نمودند علاوه بعلم امامت دانست که من بعد سب بر بدن ایشان میتازند وآنطفل کوچک بدن لطیفش بالمره مفقود میشود وسر انورش هر گاه بر نیزه گذارند در مجلس یزید کرفرق یهود ونصاری بودند تنگ سلمیان است تو نیخ وسرزنش بدان اسلام خوانند نمود که چرا این مشاهد را سر بر سر نیزه کرده اند واز جناب چون کمال مرحمت باسلامیان داشت بحکمت سر این عار دفن نمود وبقوه نفس وصبر بر بلا یا ازاین طفل نبست با کابر شهداء علیهم السلام ضعیفتر است بحتمل آنکه نفرین نمود وبحکمت قرب ومنزلتی که داشت نزد خداوند عضب تعجیل نمود باین امت وبدیهی دیگر چون عمر سعد ملعون حکم نمود که سرهای قمر طلعت شهداء را از پیکر خون آلود جدا کنند بر سر نیزه ها بلند کنند وقتیکه فرق مبارک شهداء را بر سر نیزه ها نصب کردند آنملعون گفت پس سر علی اصغر شیر خوار را چرا بر نیزه نصب نکنید امر عوض کردند بدنش دفن کرد او را گفت پیدا نمایید بدن علی اصغر را جمعی از کفار با سر نیزه ها میجستند بعد سر نیزه ها را بخاک فرو میبردند ناگاه چرخ دیدند ظالمی در سر نیزه خود بدن آنطفل مظلوم را بلند نمود نیزه سر او را بریده نصب بر سر سنان کردند بعضا گفته اند براین روایت وجه بنحو اطهر میرسد یکی اینکه بایست چنین بکنند وسر او را نیز بر سر نیزه نصب نمایند تا شقاوت ایشان بر جمیع ناس معلوم گردد که بچه سان با اولاد مصطفی ظلم کرده اند وجه دوم آنکه در صورتیکه امام ۴ طفل رضیع خود را دفن نمایند که محفوظ ماند در اینصورت بمقتضای آدله وسنن در قوه احدی نمیباشد که بر بالای نعش او را از خواب بخاک با امر آن ناپاک بریدن آورده سر شریف او را بر سر نیزه برند که دفن امام مثل سایر مردم نیست الحاصل اگر صحیح بود عین مدعا ما وگر ضعیف بقوت تمام

مطلع نوزدهم شمه تجارت آنحضرت

الا فلعنت الله علی القوم الظالمین شمه تجارت آنحضرت نیز شروع میرود بر شمه حدیث تجارت

حضرت رسول الله بجز از انکتان آنحضرت نهرها جاری شد چنانچه مذکور شد پس فرمود به میسره فرمود که اگر اندک خرمای داری بیاور چون طبق خرما نزد آن حضرت گذاشتند خرما را تناول فرمود و هسته آنها را از زمین پنهان میکرد عباس گفت چرا چنین میکنی ای فرزند برادر فرمود ای عم نمیخواهم که در اینجا نخلستانی بیارآورم عباس گفت که کی میوه خواهد آورد فرمود که همین ساعت خواهی دید آیات بزرگ پروردگار را پس چون اندک راهی از آن وادی طی نمودند حضرت فرمود که ای عم بر گرد و نخلها را ببین واز برای ما خرمای بچین عباس چون برگشت دید که نخلها سر بفلک آسمان کشیده و خوشهای رطب خرما آویخته است پس یک مشت از آن خرما بار کرد و بخدمت آنحضرت آورد تا همه اهل قافله خوردند و شکر الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی گفتند و ابو جهل میگفت که ای قوم مخورید از آنچه جادو کرد بعقل ما آورد پس فرستند تا بکرد نکاه ایله رسیدند و در آنجا دیری بود که راهب بسیار در آن دیر بود نام او در میان ایشان راهبی بود که از همه داناتر بود و او را قیلق بن یونان بن عبد الصلیب میگفتند و کنیت او ابو جنبر بود و او صفات آنحضرت را از جمیع کتب خوانده بود و هر گاه که تلاوت انجیل نمود و پیغمبر آخر الزمان بمیان میرسید میگریست و میگفت ای فرزندان من یکی باشد که مرا بشارت دهید تا مدل بشنوم تا بر که مبعوث گردد رخ تهامه و متبع باشد بتاج الکرامه سرمایه افتخار بر و غاصه و شفاعت کند عاصیان را یوم القیمه پس راهبان تا با و میگفتند که از ذکر به گردن خود را پلدک کردی مگر نزدیک است او میگفت بلی والله می باید که ظاهر شود باشد در بیت الحرام و دین او نزد خدا اسلام است مرا بشارت خواهید داد که او از زمین حجاز بما بین زمین رسیده ابر بر سر او سایه افکنده است و مگر تا بادا نحضرت میگرد و میگریست تا انکه دیده اش ضعیف شد روزی رهبانان از آن دیر بسوی راه نظر میکردند ناگاه دیدند که قافله از دور ظاهر شد و قافله را مطلع کردید و در پیش قافله خورستید می دیدند که در زیر ابر میخرامید و نور نبوت از جبین او بمرتبه اوساط است که دیده را میرباید پس فریاد برآوردند که ای پدر عقلائی یعنی اینک قافله که بار بر شتر دارد بسته اند از جانب حجاز پیدا شده راهب گفت ای فرزندان روحانی بسی قافله از آن سو آمد و من یوسف گم گشته خود را در آن قافله نیافتم و دیده خود را از مفارقت او با ختم گفتند ای پدر نور از بین قافله جبهه اش ساطع است گفت گویا وقت آن شده است که نسب تیره مفارقت بصبح صادق تبدیل گردد پس روی بسوی آسمان کرد و گفت ای خداوند و سید و مولای من بحق و منزلت آن محبوبی که فکرم در باب او پیوسته در تزاید است که دیده من بمن باز ده که خورشید جمال او را بهتر از همه بینم پس حضرت مصطفی دیده او را مکحل بکحل عنایت گردانید و دیده او روشن شد پس بر رهبانان دیگر خطاب کرد که دانستید چاه و منزلت محبوب مرا نزد علام الغیوب پس گفت ای فرزندان گرامی اگر آن پیغمبر مبعوث در میان این گروه است در زیر این درخت فرود خواهد آمد و درخت خشک از برکت او سبز خواهد شد و میوه خواهد آورد بدرستیکه بسیاری از پیغمبران در زیر این درخت نشسته اند و از زمان حضرت عیسی تا حال خشک شده است و این چاه نه تنها است که آب در آن ندیده ایم

داد از این پا

داد از این چاه آب خواهد آشامید چون اندک زمانی گذشت اهل قافله رسیده و در دور چاه فرود آمدند و بارها را از شتران فرود آوردند و چون حضرت رسول را بپرسیدند از اهل قافله خلوت اختیار میکرد و مشغول ذکر خدا میگردید بجانب آن درخت میل فرمود و چون در زیر درخت قرار گرفت در ساعت درخت بشکفید و میوه آورد پس بخواست و بر چاه آمد و چون چاه خشک دید آب دهان مبارک خود را در آن افکند و در همان ساعت چشمه از اطراف چاه بجوشید و پر شده از آب گشت چون راهب آن احوال را مشاهده نمود گفت ای فرزندان مطلوب من همین است بشتابید و نیکوترین طعامها مهیا کنید تا مشرف شویم بخدمت سید بنی آدم که او دست سید انام و از اولاد عمران بکریم از زبر آبجیع رهبانان پس ایشان متوجه شدند و طعام نیکوئی مهیا کردند پس گفت بروید و سر کرده این گروه را ببینید و بگوئید که ما سلام میرسانیم شما را و دلیمه از برای شما مهیا ساخته و التماس مینماید که بطعام او حاضر شوید چون آن مردم بزیر آمد و نظرش به ابو جهل لعین افتاد و رسالت راهب را با و رسانید ابو جهل مذاکره در میان قافله کرد که این راهب برای من طعامی مهیا کرده است هر حاضر شوید و در او گفتند ما کی را نشزده ایم تا نهاد خود بگذاریم ابو جهل دغل ملعون از ان گفت محمد را بگذارید که او راست گوی و امین است پس اهل قافله بخدمت آنحضرت رفتند و التماس کردند که نزد متاع ایشان بنشیند و ابو جهل پیش فتاد و ایشان از عقب بجانب صومعه راهب روان شدند چون داخل صومعه شدند ایشان را اکرام نمود و طعام حاضر کردند و چون ایشان مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه از سر برداشت و در روی ایشان یکیک نظر کرد و در میان صفات پیغمبر آخر الزمان را ندید پس گفت خجسته خواهد بخت و فرخ یاد بر آورد که وا خیبتاه نا امید شدم و مطلوب خود نرسیدم پس گفت ای بزرگان قریش آیا کسی از شما مانده است که حاضر نشده باشد ابو جهل گفت بلی جوان خورد سالی هست که اجیر زن شده است و بر سر آو بتجارت آمده است امنوز سن را تمام نکرده که حمزه برجست و چنان بردها ابو جهل زد که بزمین افتاد و گفت چرا نگفتی که در میان قافله مانده است بشیر و نذیر و سراج منیر و او را نگذاشتیم نزد متاع خود مگر بر ای راستی و امانت و عدالت و دیانت او در میان ما از و بهتری نیست پس حمزه متوجه راهب شده بنمایش آن کتاب بو که در دست داری و جزوه که چه چیز در آن کتاب است تا من عقده ترا بگشایم و او را که مطلبی بتو بنمایم راهب گفت ای سید من این کتاب صفت او صاف پیغمبر آخر الزمان را در آن نوشته است و صفت او چنان است که بسیار بلند بنیت و بسیار کوتاه بنیت و معتدل القامت است و در میان دو کتفش علامتی هست و ابر بر سر او سایه میافکند و از زمین تهامه مبعوث خواهد شد و شفیع عاصیان خواهد بود در قیامت عباس گفت ای راهب اگر او را میکوئی بیقینی می شناسی گفت بلی عباس گفت با من بیا در زیر درخت صاحب این صفات بتو بنمایم پس

راهب با سرعت تمام روانه شد و بخدمت آنحضرت شتافت چون نزدیک رسید حضرت او را
تعظیم نمود راهب بر آنحضرت سلام کرد حضرت فرمود علیک السلام ای عالم رهبانان ادیب ای
خلیق بن یوثابن عبد الصلیب راهب گفت نام مرا چه دانستی و کی ترا خبر داد بآسم پدر و جد
من فرمود که آنکه ترا خبر داده است که من در آخر زمان مبعوث خواهم شد پس راهب بر قدم
آنحضرت افتاد و بوسید دردی خود را میمالید و میگفت ای سید بشیر امید وارم که بوسیله من
حاضر شوی و کرامت مرا زیاده گردانی حضرت فرمود که اموال خود را بین سپرده اند
راهب گفت من ضامنم مال اینانرا که اگر عقالی و شتری ز ایشان گم شود شتری بعوض بدهم
پس آنجناب باو روانه دیر شده و آن دیر دو در گاه داشت یکی بزرگ در دیگری کوچک در پیش
در گاه کوچک کلیسائی ساخته بودند در آنجا صور تها تصنیف بلوند و در گاه را برای آن کوچک کلوند
که هر که از آن در گاه داخل شود مخفی و گم شود و بضرورت بتعظیم آن صور تها بکند راهب حضرت را
دانسته از آن راه برد که معجزات او را مشاهده نماید و یقین او زیاده گردد چون راهب مخفی
داشتن در گاه داخل شد بقدرت الهی آن در گاه بلند شد حضرت راست داخل شد و چون حضرت
حضرت داخل مجلس شد اهل دیر خواستند او را در صدر مجلس جای دادند و راهب در خدمت او ایستاد
و رهبانان دیگر هم برپا ایستادند و میوه های لطیف شام را نزد آنحضرت آوردند پس راهب رو
بآسمان بلند کرد که پروردگارا خاتم نبوت را میخواهم ببینم پس جبرئیل آمد و جامهٔ آنحضرت سبک
در بر کرد که مهر نبوت ظاهر شد از میان کتف حضرت و نوری آسمانی ساطع گردید
که خانه روشن شد پس راهب از دانست آن نور بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت گفت تو
آن کسی که من مطلبیدم پس قوم متفرق شدند و آنحضرت با میسره نزد راهب ماندند و او جهل سؤال
غایب و دلیل برگشت و چون خلوت شد راهب گفت ای سید من بشارت باد ترا که حق تعالی
کرد نهای سرکشان عرب را برای تو ذلیل خواهد کرد و ممالک سایر بلاد خواهی گردید
بر تو قرآن نازل خواهد شد و تو ولی سید انام و دین تو آت اسلام و بتان را خواهی شکست
و نام تو باقی خواهد ماند تا آخر الزمان ای سید من از تو سؤال میکنم که تصدق کنی بر ما بامانی
جمیع رهبانان که جزیه بگیری از ایشان در زمان خود پس میسره گفت که خواندن خط
از من سلام برسان و بشارت ده او را که ظفر یافته است بسید انام و حقیقتم نسل این پیغمبر
از فرزندان او خواهد گردانید و نام خود تا آخر الزمان باقی خواهد ماند و هر کس بر او حسد
خواهد برد و بگو باو که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه باو ایمان آورد و تصدیق رسالت او نماید
بدرستیکه او اشرف پیغمبران و افضل انسان است و حذر نما در شام بر او از یهود که اعدای او شده
تا بر گردد بسوی بیت الله الحرام پس حضرت راهب را وداع کرد و بسوی قافله مراجعت نموده
روانه شد بجانب شام بلای شیعه چنانچه جناب رسول الله با اعجاز با زده قافله
سیراب نمود و از هسته خرما محمل بالق شده خرما آورده حوزه در راهب بسر انجا ضیافت کرد

مرجع اهل قافله

و جمیع اهل قافله را سیر از زمنع بر سفره احترام حضرت سید المتقین طلکین کفر ات این بزرگوار دارین
احترام را از اولاد آنجناب بر داشتند و جوانان او را در سنای کشته و کرسار سیاه بریده
منزل بمنزل و شهر بشهر گردانیده چنانچه ابن زیاد بلعنه الله محمد بن ثعبد و طارق بن ابی طیار و شمر
ذی الجوشن و جمعی کثیری از مدعنان کوفه موکل سر آن شهداء و اهل بیت خدا نمیخه روانه شام نمود مظلوم
بن المظلوم و حتی چهارم حضرت خاتم الذبین امام علیل جناب سید الساجدین علی بن الحسین زین العابدین
را غل در گردن محکم بر دوش اسیران نرک و خطه و دیلم با تغیر علیه ما دیلم از دوش سو
گردنه و بهر منزل که وارد میکردند خلدیق بی حراس از خالق پیشوا از سپاه با بنیان ابن زیاد و سا
میکردند و با دف و دایره و ساز و نواز از چنگ و چغانه ابواب طرب و سرور بر روی خوشحالان
میکشودند و در هر منزلی از منازل معجزه باهره کالجبل الطاهر از فرق مبارک
خامس آل عبا شهید قوم نقیا رسخانه الرسول المقلین ابا عبد الله الحسین علیه السلام ساطع میشد تا لشکر
ابن زیاد به کوفه و حرم محترم آل پیغمبر بدربار یان فرود آمدند و اسیران را در میان گرفته
ملعونی از مستحفظین کوفه بدیدن سر مبارک فرزند فاطمه بر سر نیزه که بلوم در کمال خوشی و دل
مشغول حرکت بلوم که ناگاه دستی پیدا شده از قلم فولاد با حرکت مداد از خون بدیوار
چنان نوشت عربیه اترجوا امة قتلوا حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا
امتی که کشته حسین را امید شفاعت از جدوی دارند در قیامت و ما ازین قضیه مضطرب
شدیم کسی برخواست که آن دست بیکر دیگر پنهان شده و چون نشست باز ظاهر شده
و نوشت این بیت فلا واللہ لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب پس در قسم
بخدا نیست از برای ایشان شفیعی و در عذاب مخلد خواهند بود مرتبهٔ دیگر قصد کردند
آن دست کرند غایب شد و پس از لحظه ظاهر گردید و نوشت این بیت قد قتل الحسین بحکم جده
وخالف حکمهم حکم الکتاب بتحقیق کشتند حسین را از روی ظلم و مخالفت کردند حکم کتاب
خدا را در انحال پیر مرد راهبی بیام دیر آمده ندا کرد که ای لشکر ظلم این سپاه بامروت از کجا آمده اند
وین زنان خسته کو با اهل بیت این سرند لشکری بر کرد جمعی از زنان دستور کیست وین مرتابان
بر وی سر بر نور کیست یکی از لشکریان ندا کرد که از عراق می آئیم و محاربهٔ حسین علیه السلام رفته بودیم
اینک سر او را با اهل بیت او بجهت والی شام می بریم نصرانی گفت حسینی که بدرش پیر
عم پیغمبر شما است کشتن آری نصرانی گفت وای بر شما بد امتی هستید خدا لعنت
کند شما را که فرزند پیغمبر خود را میکشید و اهل بیت او را اسیر میکنید نظم رسول محترم
عیسی بن مریم اگر میدانست فرزندی بعالم نصاری مردوزن تا زنده بلوم بخاک در که او بنده
بلوم پس از حق صاحب دیهم عیسی است رسول واجب التعظیم عیسی است بمحشر خواهشی
جز وی قبیح است بهشت ما ملاقات مسیح است کیکی دهنده در دین مبین کرد ستم ربط
خیر المرسلین کرد ندانم روز حشر ای ناکس چند چه باشد عذر او نزد خداوند پس آواز بلند گفت

رسید بلی انکه ابن سعد ملعون
نصرانی دید راهب
مسلمان شد و با او ایام

ای قوم آیا چه شود که بسر کهنه خویش بگوشید ده هزار درهم نقد از من بگیرید و این سر مبارک را بمن بسپارید
وقت رحیل باز تسلیم وی نمایم چون شمر ولد الزنا دین بدنیا فروخته صحبت زر رشید بی اختیار
شده و گفت این معامله را در کربلا بکردیم که دین را بدنیا سودا کردیم زر را بگیرید و سر را بدهید
پر آغلوت زر سوی صراف آفی که در کیسه نهاد و سر را مهر کرده بیکی از معتمدین خود سپرد و آن سر مبارک را
تسلیم راهب نمود چون سر نور دیده فرزند رسول خدا و اهل دیر پرستش دیر نصرانی از نور فرزند اسماعیل کعبه
خلیل گردید ۴ تفی ندا کرد نظم که ای نصرانی از ننگ مسلمانان چنین کوی مجاو چند دادی خویش را
از اهل یقین کوی جزاک الله خیرا مرحبا ای مرد نصرانی که تکمیل تو نصرانی ببرازنا قص مسلمانی پس
راهب آن سر را بمشک و گلاب بشست و ببرد بسجاده خویش نهاد و خود بخانه دیگر رفت چون پاسی
از شب گذشت ناگاه دید سقف آن خانه شگافته شد و عماری چند بزیر آمدند و حوری چند
فریاد میکردند که طرقوا طرقوا یعنی راه دهید که حوا مادر آدمیان و مریم مادر عیسی بن مریم و سارة
زوجه ابراهیم خلیل و هاجر دایه مادر اسماعیل و آسیه زن فرعون فرود آمدند هر یک
آن سر مبارک را بدست بیست میگرداندند و زیارت میکردند که ناگاه نظم میان ارض
سماء و حشتی هویدا شد چه وحشتی که مگر شور حشر برپا شد ۴ عزیو ولوله کشته وقف عالم تا سوت
خودش گشت بلند از صوامع ملکوت خطاب که تعجب کنان بوام یقین که کرد صبح قیامت
بشب قیام ببین پس عمارهای نور از آمد و یکی فریاد میکرد که دیده بپوش ای نصرانی که
جبل کوشه مسافر عرش عظیم دو خترستیه راوف وحیم بانوی حجله کرامت خواتون
عرصه قیامت تشریف می آورد پس پرده حجابی در پیش چشم راهب کشیده شد کسی را
نمیدید اما آوازی شنید که یکی میگفت ای غریب مادر وای شهید مادر وای بی گناه
مادر نظم ای حسین ای نوجوان فاطمه مرهم باغ نهان فاطمه ای حسین ای هدیه باغ بتول ای حسین
ای قرة العین رسول حوض کوثر چشم گریان شد چرا باغ رضوان بی تو زندان شد چرا ای سر غلطان بخون
کو پیکرت نور چشم من بمیرد مادرت کیسوانرا کو هیشتم بنانه دشتم از شانه کردن احترازت
کز سرت یک مو مبادا کم شود خاطرم آشفته و درهم شود مادرت آخر بخواری گشته دید کیسوانت
بخون آغشته دید شامیان قدر تا فشناختند کوفیان مرکب بجسمت تاختند ای حسین
ای سرو بستان مراد شکوه کن برمادر از ابن زیاد یا رب آنمن ملعون مردود رحیم کرد دا طفالش چه
اطفالت یتیم من فدایت ای غریب ممتحن آخر ای مادر تکلم کن بمن الحاصل آن بانوان
مکرمه و آن بتولات محترمه با حضرت فاطمه هم آواز شده چنان گریستند و نوحه
کردند که قدسیان ملاء اعلا را بگریه و ناله در آوردند و نصرانی از زهره شت و حشت بطاقت
دیا هوش شد چون بهوش آمد بشری از آن عماریها و نشانی از مسافران عالم بالا ندید
با چشم اشکبار و دیده و سر نور دیده آن بزرگوار را برداشته و بسینه چسپانیده و عرض کرد که
ای برگزیده درگاه خدای عباد ای مقتول بناحق کشته از جفای ابن زیاد سوگند ترا بار خدای

مطهر ابا و اجداد

مطهر ابا و اجداد بزرگوار که با من تکلم کن و بلفظ مبارک بفرمای که شمع سوزان کدام انجمن و لاله
داغدار کدام گلشن پس آنمرد راهب چه دید که لبهایش بخون خشکیده حنین بحرکت در آمد و زمزمه
آفا مظلوما و افا الغریب و افا الشهید منم مظلوم منم غریب منم شهید پس نصرانی عرض کرد
که ایها الراس المبارک زدنی بیانا ای سر مبارک بیان را زیاده کن پس از سر مبارک خطاب
رسید انا ابن محمد بن المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهرا و انا الحسین الشهید
بکربلا نظم منم که تشنه بدریای خون شناکردم منم که سر بره عاصیان فدا کردم منم حسین
که خوردم زنیزه و خنجر هزار و نهصد و پنجاه زخم بر پیکر منم که گه بمن ظلم اعبید زیاد منم که داده
فلک گهواره ام بباد منم حسین که مهبط رسول مختارم منم که هادی این امت جفاکارم منم که
خاتم اسلام و بانی قوم منم که در همه حالت معین دین قوم منم حسین که از ظلمهای کوفیان
محاسنم بره گاست شده خضاب از خون منم که اهل حرمیم ذلیل و خوار شده سر برهنه بر پشت
شتر سوار شده چون راهب نصاری مضامین این ابیات بلاغت آیات از آنحضرت شنید دو دسته
بر سر خود زد و عرض کرد که ای قبله اهل اسلام و اهل ایمان بذات خداوند اکرم و بروح عیسی بن مریم
قسم که دلت از دوستی احسان تو بر ندارم تا بزبان خویش بفرمائی در قیامت ترا شفاعت
میکنم حضرت فرمود ای راهب باید شهادتین را بگوئی و دین اسلام را و شریعت محمدیرا قبول
نمائی تا شفاعت ترا نماید نظم زننگ مسلمانان تو چون نکوی و فا با من مسلمان شو شفاعت
کردن روز جزا با من پس راهب شهادتین بزبان جاری کرد با عتقاد کامل و کامل اعتقاد پای
بدایره اسلام نهاد و محب خاص شاهیدان گردید چون صبح طالع شد با نگ الرحیل من قوم
الضلیل بلند شد شمر ملعون بطلب آن سر مبارک بحجت دیر راهب آمد آن مرد تازه مسلمان
سر آنجناب را بشمر تسلیم نمود و سفارش کرد که ای مرد از خدا بترس و با هانت با این سر مبارک
مرسان شمر قبول کرد اما وفا نکرد پس آن تازه مسلمان با قوم خویشان بردن آمده بخدمت
امام مظلوم و مسلول سید السجاد ۴ رسیده و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف گردید آماده جهاد
و مستعد محاربه لشکر ابن زیاد شد چنانچه در مجالس گذشته بیان نمودیم چون بنزدیک
دمشق رسیدند جوانهای رزمای راهب گردیده قلب ماهیت ذهب شده لبوزرهای سفال گشته
بیک روی نقش بسته لعبو و لا تحتسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و نقش آن روی
دیگر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بدانکه آن راهب در وجه شام بحضرت رسول الله ۴
بآن نوع احترام نمود و این راهب بر فرق امام شهیدم بآین طریق اکرام نمود فیض اسلام فهمید
الا فلعنة الله علی القوم الظالمین مطلع کبشتم در میان و در حق فاطمه بنام و او الوالد حضرت امام
و شاهد بر او الاب امام و پدر شهید ۴ چون قافله سرور سالار شام روز محشر بر گزیده درگاه حضرت اله
محمد بن عبد الله وارد شام نسبت باحوال حضرات آل انه محنت انجام شدند اهل شام
هجوم آوردند و متاعهای اهل قافله بلا بقیمت علا خریدند و حضرت رسول ۴ از متاع خود

چیزی نفروخت پس ابوجهل لعین گفت که خدیجه هرگز مانند این شوم تر تاجری بسفر نفرستاده
و متاعها و دیگران هم فروخته شد و متاع او برزمین ماند چون روز دیگر شد عربان نواحی
سلام از آمدن قافله خبردار شدند و انبوه آوردند و چون متاعی بغیر از متاع خدیجه نمانده بود
حضرت رسول ﷺ امر فرمود تا بضاعف از بچه دیگران فروختند و ابوجهل لعین و بخیلی
شد و از متاع خدیجه نماند مگر یکنخ و دار پوست پس مردی از احبار یهود که او را سعید بن قطور
میگفتند نزد آنحضرت آمد و او را بشناخت زیرا که او صاف او را در کتب خوانده بود و گفت ای محمد
که دینهای ما را باطل خواهی کرد و زنان ما را بامتو هر خواهی گذاشت پس بنزدیک آنحضرت آمد و گفت ای محمد
و قربوست بچند میفروشی ای سعید من فرمود بیا تصدیق کن مرا تا بتو بدهم گفت میخرم بشرط آنکه با من بخانه نهانی
و از طعام من بخوری تا برکت در خانه من بهبر سد فرمود که چنین کنم پس یهودی متاع را برداشت
و حضرت با او روان شد و چون بنزدیک خانه رسیدند یهودی پیش رفت و با زوجه خود گفت مژده
بخانه می آورم که دینهای ما را باطل خواهد کرد مرا مساعدت نمائی در کشتن او زن گفت
چگونه ترا یاری کنم گفت سنگ سیاه را بردار و بر بام بالا رو و بهر بالائی در خانه بنشین و چون او نزد
متاع خود از من بگیرد و خواهد بیرون رود سنگ سیاه را بگردان و بر سر او بینداز آن زن سنگ
برگرفت و بر بام بالا رفت و چون حضرت خواست که از خانه بیرون رود و نظر آن زن بر جمال
آنحضرت افتاد و رعشه بر او مستولی شد و سنگ را نتوانست انداخت تا حضرت بیرون رفت
پس سنگ بگوید بر سر آن یهود افتاد و در حال مرد و چون این حال را مشاهده
کرد از خانه بیرون دوید و میان قوم خود فریاد کرد که ای قوم من این مردیست که دینهای
شما را معطل و خوار خواهد کرد الحال بخانه من آمد و طعام مرا خورد و دل فرزندم را از من گرفت و بیرون
رفت چون یهودان آن صدا را شنیدند هم شمشیرها برداشته بر سر راه سوار شدند
و از پی آنحضرت روان گشتند چون عمومی حضرت را نظر بر آن یهودان افتاد مانند شیر
ژیان بر سر راه عرب سوار شده متوجه ایشان شدند و جناب حمزه شیر خدا شمشیر برّان
از غلاف کشیده و بر ایشان حمله کرد و بسیاری از ایشان را بجهنم فرستاد پس جمعی از ایشان
جریحها از دست او خسته و نزدیک آمدند و گفتند ای گروه عرب این مردی که شما برای چه منع
او میکنید چون ظاهر کرد اول دیار شما را خراب خواهد کرد و مردان شما را خواهد کشت
او را بما بگذارید که دفع شر او از شما دانیم بکنیم چون حمزه این سخن را شنید بار دیگر بر ایشان
حمله کرد و گفت ای کافران محمد نور ماست و چراغ امامت در تاریکیهای جهالت و ضلالت
اگر جانهای ما برود بدهید دست از حمایت او برنداریم و چون کافران نا امید گردیدند و برگشتند
غنیمت بسیار از ایشان گرفته فرصت غنیمت شمردند و بار کاروان و شتر مکه برگشتند
پس در اثنای راه میسره قریش را جمع کرد و گفت ای گروه قریش هریک از شما چند مرتبه باین سفر

آمده اید آیا در این سفری این مقدار منفعت و غنیمت برای شما حاصل شده بود گفتند نه میسره گفت میدانید که
همراه بر کدام پیغمبر است باید که هریک یک پاره برای آنحضرت بیاورید زیرا که او تصدق نمیگیرد و اما هدیه را قبول
میفرماید پس هریک متاعی چند بهدیه برای آنحضرت آوردند تا آنکه متاع بسیاری جمع شده و چون حضرت رد نکرد
و چون هم نظر مبارک میسره آنها را برای آنحضرت ضبط کرد و چون بلندی بمکه رسیدند و هر یک از اهل قافله
بلندترین کوهی اهل خود فرستادند میسره بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای سید من اگر شما بیشتر
بلندی خدیجه بچه کشتی را بر سر بار میکرد باعث مزید سرور او گردید و چون حضرت بجانب مکه
روان شدند زمین در زیر پای ناقه آنحضرت پیچیده میشد تا آنکه بزودی بمکه رسیدند و در آن وقت خواب
بر آنحضرت مستولی گردید پس حضرت وحی نمود بجبرئیل که بروضه بهشت جنات عدن و بیرون آور قبه را که از برای
برگزیده خود محمد صلی الله علیه و آله خلق کرده ام پیش از آنکه آدم را بیافرینم بود هزار سال آن قبه بر سر مبارک او
بگشا و آن قبه از یاقوت سرخ بود و آویخته بود بعلاقها از مروارید سفید و از بر دن آن اندرونش پیدا بود
و از اندرون بیرونش پیدا بود و چهار رکن داشت و بر کنار آن از طلا و مروارید و یاقوت و زبرجد
بهشت بود و چون جبرئیل آن قبه را بیرون آورد حوریان بهشت شادی کردند و از قصرها بحضرت مشرف
شدند و گفتند ترا بشارت باد ای خداوند بخشنده و گویا نزدیک شده است بلندی که دیدن صاحب این قبه و شیم
رحمت از جانب عرش وزیده و در و دیوار بهشت بصدا آمد پس جبرئیل قبه را بزمین آورد و بر سر آنحضرت برپا کرد
و ملائکه رکنها قبه را گرفتند و بتسبیح و تقدیس آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله گوارا
باد ترا ای بنده چه گرامی هستی نزد پروردگار خود و در این وقت خدیجه در غرفه بلندی در خانه نخ نشسته بود و گهی
از زنان قریش نزد او حاضر بود ناگاه نظر خدیجه بر شعاب مکه افتاد و حقیقت پرده از دیده اش گشود و نوری
لامع و شعاعی ساطع دید از طرف معلی و چون بنیک نگریست قبه دید که می آید و گرد هی دید که بر هوا
می آید و اطراف و دور آن قبه را فرو گرفته اند و اعلام ساطعه دید که از پیش آن قبه میآید و شخصی را
دید که در میان آن قبه در هوا ایستاده است و نور از آن بآسمان ساطع است از مشاهده این غرابت حیرت
عظیم او را عارض شد و زنان گفتند ای سیده عرب این چه حالست که ما در تو مشاهده مینمائیم گفت ای
خواهران مگر تبه بگوئید که من در خوابم یا بیدار م گفتند بیدار ی و خواب نخواهد که ترا چنین حالی باشد
گفت نظر شما معلق بچیست گفتند که چه میبینید چون نظر کردند گفتند نوری می بینیم که ساطع است تا بآسمان بر سید
آن قبه نورانی و آنکه در میان قبه است و آنها که در قبه اند بنظر نمی آیند گفتند نه گفت من سوار اسبی
می بینم از آفتاب نورانی تر در میان قبه سبزی که هرگز چنان قبه ندیده بلوم و آن قبه بر روی ناقه
راهواریست و چنان گمان میکنم که ناقه صهبای من است و سوار او ان محمد است گفتند آنها که وصف
میکنی محمد را از کجا آورده است پادشاه عرب و روم را این جلال و عظمت نیست خدیجه گفت شان محمد از اینها
عظیم تر است و پیوسته خدیجه نظر بر آن طرف داشت تا آنکه آنحضرت از دره مکه داخل شدند و میشکه
با قبه بآسمان رفتند و آنحضرت بخانه خدیجه روان شده و چون حضرت بدر خانه رسید خدیجه
کنیزان بقدوم آنحضرت بشارت دادند و خدیجه بپای برهنه از غرفه بصحن خانه دوید و چون او را دید

حضرت گفت السلام علیکم یا اهل البیت خدیجه گفت کوارا باد ترا اسلامتی ای نور دیدهٔ من حضرت فرمود
گر بشارت باد ترا که ماهها تو بسلامت رسید خدیجه گفت سلامتی تو برای بشارت من کافیست
ای قرة العین و افقه گر تو نزد من گرامی تری از دنیا و آنچه در دنیا هست و بشری چند در این معنی
در بشارت قدوم میمنت لزوم بهجت اندوز سعادت افروز آنحضرت دلالت منزلت او آنحضرت نظم

چنان احاطه نموده سعادت در بر تو پوست ❊ که جان من همه باد و باد من همه اوست
اگر چه هست نهان رنجیت خون من لیکن ❊ توان شناخت همین زخم را ز کرزان باز دست

و گفت ای حبیب من قافله را در کجا گذاشتی فرمود کردز جحفه گذاشتم پرسید که تو کی از ایشان
جدا شدی فرمود که یکجا بعد از نیمشب خدیجه گفت بالله که ایشان را در جحفه گذاشته و باین زودی
آمده فرمود که بلی حقتعالی زمین را برای من نزدیک گردانید و راه را بر من نزدیک گردانید بازتعجب خدیجه
زیاده گشته و شادی او افزون گردید و گفت ای نور دیدهٔ التماس میکنم دارم که بر گردی و با قافله
داخل شوی که موجب حزن بر فرقت تو و موجب شادی من گردد و میخواهم که بار دیگر ملاحظه نمایم که
آن قبه عود خواهد کرد یا نه پس تو شتر در غایت عظمت و لطافت برای آن جناب حاضر کرد و دشکی
از آن شتر اماده کرد چون حضرت روانه شد از عقب آنحضرت نظر میکرد دید که باز قبه فرود آمد
ملائکه بر شتر و بهمان طریق سابق بر دور راحلهٔ آن حضرت میرفتند و چون آنحضرت بقافله
رسید میسره گفت ای سید من مگر از رفتن مکه منع عزیمت نمودی فرمود که رفتم و برگشتم میسره خندید
و گفت مزاح فرمودی بیای که رفته و برگشته فرمود که نه بلکه رفتم بخانهٔ کعبه و طواف کردم و خدیجه را ملاقات
نمودم و برگشتم میسره گفت ای سید من هرگز از تو دروغ نشنیده ام و متحیرم که چگونه در این مدت بمکه رفتی
و برگشتی و این مسافت چند ماهه است حضرت فرمود که اگر شک داری اینک ان خدیجه و طعام او است
و اینک آب زمزم است که او همراه من کرده است میسره فریاد زد و در میان قافله ندای آیا جمعی زنان
از همراهان غایب و گفتند نه گفت اینک بمکه رفته و برگشته است و تو شتر خدیجه همراه او است پس
اینان تعجب کنند و ابو جهل گفت از ساحره اینها تعجب نیست پس روز دیگر قافله بار کردند که متوجه مکه شوند اهل
مکه باستقبال قافله بیرون آمدند و خدیجه خویشان و غلامان خود را باستقبال آنحضرت فرستاد
که در عرض راه مجلسها بیارایند و قربانیها بکشند برای ثنای قدوم شریف آنحضرت و ذی فرصت
و خدیجه چشم براه آنحضرت داشت و اهل مکه از بسیاری اموال خدیجه و دولتمندی که
آنحضرت برای او آورده بود در تعجب حیرت بودند تا آنکه خورشید فلک نبوت از برج رحانه
خدیجه طالع گردید و اموال خدیجه را بعوض او رسانید و خدیجه در پشت بام نشسته بود و از دور حشم
و جلال آنحضرت و کثرت غنایم و اموال که برای او آورده بود تعجب نمود و پیش شاد و پدر خود رفت و گفت
طلبید و بعوض او رسانید که این رو مبارک که در این سفر برای من آنقدر منافع و غنایم آورده
که در جمیع تجارات خود چنین منفعتی نیافته بودم بلای سیدی چنانچه شنیدی که جناب رسول خدا
شان و جلالت بعد از مراجعت از سفر شام وارد مکه شد که خواندند عالم قبه از یاقوت سرخ

از جبرئیل فرستاد

نزد جبرئیل فرستاد از پیش او برخیزد بلی دو مطلب بخاطر فاتر خیر میرسد یکی آنکه حضرت امام
عزیز علیه السلام عازم عراق بود علما از پیش او برخیزد میکشیدند و قطع منازل میکردند تا در منزل سوقه
نزول اجلال فرمود و در ناحیه تنها نشست ناگاه چشم بخیمه ای بر عراق افتاد که از کوفه میامد
دهر عنصر از اعضای او زبان بشکایتی گشوده که یا بزبان حال گفت نظم دیدهٔ سکان عرش از گریه
چون شد ز دریغ ❊ بلکه شد شهر بار عرق خاک و خون ز دریغ ❊ کاش پیش از وی شده جسم بهم
خنجر جانگاک بود و ارون طالع زین طالع وارون دریغ ❊ آه از آن ساعت که شد آرایش
دار بلدهٔ قامت کون او زان قامت مه گون دریغ ❊ یا خبر باشد پسر عمش حسین کز قتل او دشمنان
کشتند شاد و خاستان محزون دریغ ❊ یا پسر عمش شد حسین ای روزگار سفله دار کوفه شد ماتم سرای
مسلم ای کردون دریغ ❊ پس آل سرو بوستان یعقوبی و عندلیب گلزار حیدری ❊ شاخ پر ثمر و ولایت
پیرشته علوم امامت ❊ ابا عبد الله الحسین آل اعراب بخطور بابا هر النور طلبید احوال از کوفه پرسید
عرض کرد بخدا سوگند گزارش کوفه بیرون نیامد تا مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را مقتول خفیا
و دار الیش دار بلا دیدم و سر هر دو را بشام فرستادند نظم حذا انکه فرموده بآجاد کونه ❊ برانه از از
ازد هر بنیه کوفی ❊ در اول نفوذ بیعت مسلم بدار کشیده آخر او را کوفه ❊ با بن زیاد و یزید نه مایل
بمزد و شاهی و شداد کوفی ❊ پس آنجناب از استماع خبر شهادت مسلم نامدار زار زار گریست
و فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس آنحضرت بسرای برده عزت و جلالت در آمد و مسلم را
دختری بود یازده ساله او را طلبید و در پهلو خود نشانید و دست مبارک بر سر و روی او کشید و نوازش نمود
بسیار فرمود آن یتیم بیکس حیران بدکان پیشه عرض کرد ای سید و مولای من مرا نوازش یتیمانه میفرمائی
پس زبان حالش بمضمون این مقال گویا گردید ای مونس یاور یتیمان ❊ وی لطف تو بر سر یتیمان
بودی تو عشیره یار و معین از اطفال یتیم را پدر و از طفل که یتیم و در بدر بود ❊ بی مادر و بیا که بی پدر بود
میکرد محبت تو نشادش ❊ تا بی پدری رود ز یادش ❊ بالتسدیس عبس که تا بمن ❊ در خدمت حضرت کنم
دل سوزی دهم و دعا گوی تو ❊ و ملجوئی و معتمدی تو ❊ افزود نوازش آشتی بجانم ❊ وین لطف تو بود به گمانم ❊ مسلم
پدرم مگر شهید است ❊ از زیاره و یار ناامید است ❊ یا آنکه ز بیکسی الیم ❊ با یم مرده است و من یتیم ❊ آن
دختر که یتیم مهم ❊ بگریست چنانکه شاه مظلوم ❊ زان گریه و چشم اشکبارش بگرفت عنان اختیارش
چون ابر بهار گریه سر کرد ❊ و ملجوئی طفل بی پدر کرد ❊ فرمود که ای یگانه فرزند ❊ در ورطه غم مباش پابند
مسلم پدرت اگر شهید است ❊ باب تو چنین نا امید است ❊ ای طفل یگانه خواهرت هست ❊ اگر پدر او بود
مستی تو سرور سینه من ❊ چون فاطمه یگانه من ❊ از خاری اگر شکسته ریزی ❊ بالله که نه نه و من عزیزی
چون باب تو از جهان گذشته ❊ در یاری من ز جان گذشته ❊ گر جان بدهم برای مسلم ❊ سرمنده ام از وفای مسلم
پس او لد عقیل گریبان دریدند فریاد و اسفا بفلک رسانیدند بعد از گریه بسیار منظور گردید
با یشان در باب معاودت مشورت نمود بزرگ گوجک او لاد عقیل عرض کردند که ای سید و مولای
ما بخدا قسم بر نمیگردیم تا خون مسلم را از دشمنان باز خواهیم یا از شربت شهادت

داخل خیمه شد سر برزانوی حیرت داد و در بحر محنت و غم غرق غرق شوق ملحق شده بدحظه انیکه
رفقای اطهار و اصحاب کبار که هر خرد رک فیض شهادت نفحه و بعضی جهیا بزیور آلات حرب خود شان
می آراستند و اهل بیت را وداع مینمایند و با شوق تمام چون ذبیح اللہ بقربانگاه مینا میروند داد
ممنوع شد پس جراحت دلش نا سور شده رو باسمان کرد آغاز ناله نمود نظم یک صباح ای آسمان چون
غنچه خندان نیستم یک شب کزاماچون شمع گریان نیستم بهر قربانی دراین کو کرچه صید لاغرم
اضطراب دارم از مادر غم جان نیستم نوجوانان کام جویند از شهادت میکنم قابل قربانی تو شه شهید ان نیستم
پس آن طفل ناکام جگر خسته چون رخ و بال بر شکسته متفکر نشسته لب بسخا طرش آمد تعویذی که جناب
امام حسن بیازوی او بسته لب وصیت که بعد ای قاسم اگر وقت غم و مصیبت تو بنهایت رسد
این تعویذ را بکشا و بعد از اطلاع بر مضمون آن عمل نما و کفت و فینکه سخت تر و سخت تر از اینم نشوم
فضح فوای مکتوبا بخط الحسن یا بنتی اوصیک بزعایة اخی الحسین فی صحراء الکربلاء
یعنی تعویذ را کشود پس دید خط پدر خود امام حسن علیه السلام است که ای پسرک وصیت میکنم ترا و فیکه باردم حسین
در صحرای کربلا تنها و با کسی نباشی در وقت که فغان سر در قدم او انداز ی هر چند منع نماید الحاح
زیاد نما تا اجازه یابی نظم در رکب عم تا جلادت افتد چو بر بندد کزارت آن نوب قیامت ارز
چپ و راست یعنی چو در آن عرصه زمین خون خوار کرد یدچپ و راست میدان
و با یار باری یار شوی ای یکانه فرزند آن روز برای خویش پسند زاری کن و بوسه زن بپای
آنقدر جان کنی فدایش فرج قاسم بجاء عبد الله الامام علی الداء الحسین و هو خط حمید
فبکی قاسم قال الحسین یا ابن الاخ هذه الوصیة لک من ابیک و عندک وصیة اخری
منه لک و لابد من انفاذها یعنی قاسم خوشحال کشته با شوق تمام بنزد عموی اکرم
آمد و نامه پدر را بانجناب داد چون حضرت خط برادر خود را دید شروع بگریه کرد پس فرمود ای
برادر زاده من این وصیت پدر تو است لکن بمن نیز وصیت نموده البته باید او را بجا آوری
و نیز وصیت کرد فاطمه و بعقد تو آورم پس دست قاسم را گرفته بخیمه آمد نظم بگرفت ای جزان
میر عرب کجاست مادر اطفال یا پدر زینب کجاست خواهر محنت رسیده ام کجاست کجاست مادر
دل ریش قاسم مظلوم دمی بقاسم محنت رسیده یار شوید بگرد شمع چو پروانه جان نثار شوید پس
اهل اردو زن بدور آی امام امم حلقه ماتم زدند علیا جناب زینب بحضرت آن سید عرب عرض
کرد نظم کای برادر جان تو فی پشت و پناه اهل بیت درشب تاریک و در روز سیاه اهل بیت
با وجود آتش دل اهل بیت افسرده اند باز کربلای مکر کلثوم و زینب خرده اند دل زیارب
یارب فتاده در تاب و تب است خواهرت زینب بمیرد این چه یارب یاربست پس امام
شهید غریب کریست و فرمود ای خواهر مکن نظم خواهرای زینب فکن در قصد آزار منت
آسمان در فکر آزار دل زار منست چرخ میخواهد این غم خانه را ویران کند من در این فکرم
که مجلس را حنا ببندان کنم یکدم ای محنت نصیبان غم زدل بیرون کنید از حنای عیش قاسم
دست و پا کلکون کنید یکدم ای زینب بغل خالی قاسم بکذرش طفل ناشاد حسن را خواهد آمد بهوش

وفرمود ای کلثوم

وفرمودای ام کلثوم کیسوان قاسم را بمشک و کلاب بشوی و مادر قاسم را مبارک باد بکوی
ای ام لیلا جامه عیش قاسم را بیارای و فاطمه و خدیجه را زینت و آرایش نمای ای مادر
قاسم برخیز عود و عنبر بآتش بریز ای عنبر لوای عشرت برپا کن و اساس سور
مهیا کن ای عون قاسم یتیم را بپدری نمای و بشیرین زبانی عقده دلش را بکشای
آن ستم زدکان سرو قامت قاسم را در میان گرفتند مادر دل سوخته قاسم بزبان
حال میکفت ای مسلمانان نظم از عطش قاسم کباب است این چه نوا و ماوی آب است
در سر سر میرود ز شب چه خیال دست است خاطرم را شاد کرد خانه آبادان فلک همچو عیش
فرزند م ستوی ویران فلک کو حسن تا بیند رخت شادی در بر ت این چه دامادی است
ای قاسم یتیم مادرت پس زینب جگر خسته قاسم بی پدر چون جان شیرین در بر کرفته
میفرمود نظم بدر م یتیمی الهیات قاسم نه مرک حسن دل ز هم نیم است قاسم من و قاسم
نمایند یار غریب است و زینب یتیم است قاسم پس اهل بیت اطهار در آن دادی
خونخوار بچه شیر اشکبار بشغل آرایش قاسم کماخذ اشغول کویند یکی آئینه و مصحف در مقابل
صورتش مینهاد یکی جوان طرة حریر میافشاند و یکی از کلاب پاش عنبرین بکلهای کاکلش کلاب میپاشید
یکی از دندانه شانه در خم کیسوش دلکش مجموع را مهیا میکشید یکی از سرمه چشمش خط بروز کار سیاه میکشید یکی
بنخل قدش نکاه میکرد و آه میکشید نظم نالها سینه در مجروح مف داماد کرم خو میکفت مصحف اندر مقابل
رویش صف آل رخ نیکو میکفت خرده اش در مقابل چشمش نخل از خجلت عرق میکفت سرمه بر چشم از سیه بختیش
حرف روز سیاه او میکفت شانه با صد زبان یکسویش قصه جور مو بمو میکفت کاکلش را زبان دندان خجلت اکین
مشکبو میکفت نطق مشاطه همچو آئینه شرح خوبیش رو برو میکفت پس امام مظلوم مادر قاسم را طلبید و کفت
الیس للقاسم بثیاب جدد قالت لا قال لاهلنه زینب ائتینی بالصندوق فاتت به الیه
و وضع بین یدیه ففتحه و اخرج منه قباء الحسن و البسه للقاسم و لف عمامة الحسن
یعنی فرمود ای مادر قاسم آیا بنزد لباس تازه که قاسم بپوشد عرض کرد ندارم و فرمود ای خواهرم زینب صندوق
بیاور و در حضور برادرش حاضر کرد صندوق را و کلید و بیرون آورد از صندوق قبای حضرت امام حسن را و بر
قاسم پوشانید و عمامه اش را بسر او پیچید و در آئینه برادرش را در برابر دیده پس آن بیش معاشر ناس
با جو برادر خویش عون و عباس در محفل قاسم نشستند و مسک بیده البسه الکفین کانت مستاة للقاسم
فعقد علیها و امام غریب کرفت از دست دختر خود فاطمه تا نام زد قاسم بلد پس بعهد ارادت و پیشرفتهای شهادت
عقد خورشید و ماه بستند و افرد له حجیة و احلة و حلیة علیا برادر تعیین فرمود پس دست فاطمه را کرفته
بدست قاسم داد و با برادر اشکبار و دل پر از خیمه بیرون فرستند اما قاسم کاهی بحسرت برخ
عروس مینکریست و کاهی بسر پوش افکنده غوار از تیکریست که ناکاه صدای اهل من مبادز من جبد
الحسین از لشکر مخالف بلند شد نظم کرفت از دست دل افغان عنانش فنا داد از
خرمن آتش بجانش چنان نامید کام از وصل بر خورد که کوئی بر ات جاودانی میشود خوش

فاين عنك ابوك حيدر الكرار واخوك الحسن وابن العمّ الهاشميّة واين عنك مسلم
وعقيل واين ابطال بني هاشم لبّها ليلا حتى يرون ما حل بولدهم اريراد پس كجايند پدرت
حيدر كرّار و برادرت امام حسن و در كجايند پهلوانان بنى هاشم و در كجا مانند مسلم و عقيل و كجا مانند پهلوانان
بنى هاشم كه خوش در خشت ان نبود تا هنگيه ببينند چه كذشت بر سپه ايشان و چه بود راه هر چند صدا ميزنم جواب
نميشنوم يا اخي من وصيتي فينا من بعدك ومن يكن لنا كما كنت فلا عدمناك اريراد وصيت كنيت
وصيّ تو در ميان ما بعد از تو و كه نكاهبان بود ما را كفيد و حافظ و مصلح باشد غير از تو و خدا
مكافات دهد بنى اميّه را كه بيتمي و بيتوائي مرا رعايت نكردند يا اخاه ليت الموت اعدل من الحيوة
اريراد مرك عدل تر از زندكي است مركي را كو ازاد است از زندكاني بعد از اين سختان جان سوز و دل كداز فرياد كرد
وناله عظيمي كرد وبكفت استغاث يقوم استسوا لكل رحمة واسرعت قوما الى دوا
بلد عتر بيزاى برادر كشته شده در ميان دو جماعت خفته شدى قومى را كه مؤسّس هر رحمتى
وباعث هر نعمتى مريشند وخوش حال نمودند قومى را كه مؤسّس و صاحب هر بدعتى مريشند
وابكيت عمّا عين ال محمّد واضحكت جهرا سنة ال امية فسوف تلقى اخي بحرصلة فتكون
طريحا جريحا بالكثيب وغصة وكربة تحت اجنحة الحمراء وخندان نمودند كافران ال اميه سر
روح فذاركس بارا در ميان نعوه در ميدان كربه كه افتاده بود در ميدان كربه بالاي زخم شده وز خمدار افتاده بود بغاصه
واضاده صرعى لديه وله سبيا عرايا في ملاعين وكفرة فيا قوم عنفا بين
صرعى او ثاكل الى ابن ابي سفيان مشرك البريّة وباوران اورا در سنزداد با مشقت كشته
واولاد اورا اسير كردند وبلباس آنها را كه فشته آن ملعونان وكافران وايشان فرياد بر انكيختند
وبكريه ومن ناله وسيوار ميزدند ال محمّد را چون سبي بيكانكان كه شريرترين خلق خدا بودند
چون آن خاتون مكرّم از سخن فارغ شد فصاحت بعالي صوتها والقت درحها على جسد
اخيها الحسين وهو مقطع الوتين طويلا فغشي عليها ساعة وصحت كشته بر بلند آواز خود وخود انداخت بر بدن
برادر خود حسين و در بغل خود كشيد بدن مباركش را و طولاني پس عشي عليها در بالاي بدن آنحضرت بقدر ساعتي چون بهوش آمد
وكفت يا اخي اذا اظلم الكليل على من لي حماي وان عطشت فمن يروي ظماي فهبوا
فرقد وخلخالي وخذ بواري وبنوا متبر البيوت الذلة فقد افرث عيون الامتي
اريراد مرك قديكه تيره كرديد چشم بر من روشن بود ومرا كه تشنه باشم پس كيست سيراب كند در تشنه كامي
وغارت كردند تجملات وخلخال پاى مرا و ببرند رداى مرا و اولاد آنحضرت بيرون شدند بدين وقت زار وشاد وخرم نمود
چشمهاى ميناى پس باصداى بلند ندا ميكرد كه واحمّداه واعليّاه واخاه واحسيناه واقلة ناصراه
ولطمت على وجهها وخشت التراب على راسها وبكت بكاء عظيما فما ترى نفسها الا وهي بعين
بان الله احسن ما تكون من النساء فرات اخاها وهو جرين قليس واقفا على راسها
واى تحمد واى على واى بر اورم داى حسينم واكمر باوران ما وسيلى زود برود حقوش ومن بشيد خاكرا بر سر خود
وبكريت باشدت تمام پس ندبد خويش را مكر بدينا يعني چنان او بينا شد باذن خدا بينم خود بتر شد
از زنان پس بدبد برادر خويش را كه بسر بدن پاره پاره در زمين كربلا افتاده بود وزجر بعمر قليس ملعون اللعنة بود

در سر آن بانو ركرمه ونيزه در دست آنملعون وسر مبارك حضرت امام حسين عليه السلام بر نوك نيزه نصب كرده بود آن
خاتون معظمه فرمود اى زجر آيا از خدا نميترسى واز جدّه من رسول خدا حياء نداري عمدا مرا خوف نميكني كه سر فرزند او را
بر نيزه زده وسر بر اكه بر سينه نزد او جاى داشته و صاحب آن مدّتها در طاعت الهى تواضع كرده ودر عبادت
الهى خم كشته بعد از آن صدائ خود را بناله بلند كرد وكفت واواز غريبى و واواز بيارى واواز سركردانى هر چند
بر ميخورم هر چند نوحه وناله ميكنم هر چند خون اندوه متورم تسكين دل عيشم واز اندوه وغصه خانه عيشم فلورات
فينا العدا صنعت وآنيت ما يحرق الاشيا في البدن اى برادر اكر ببينى كه دشمنان با ما چها كردند
هر آينه مر ببينى چيزها كه بسوزاند در بدن ما طبع يا جزا تركني ايقم وابكي عند اخي واستانس به
فان صت عنة فقل سقط عنكم خاتمي يعني از زجر مرا مكذار بمانم و بكريم در بر برادرم حسين
پس هر كاه مردم در نشود برادرم امام مظلوم شهيد حسين بن على پس تحقيق ساقط شده ام از شما خاتم من پس آنملعونان
قبول نكرد فلاذت بالحسين واستجارت به وقالت يا اخي پس پناه برد با مام حسين عليه السلام وملتجى شد
بآن وكفت اى برادرم حسين

وبدانكه در وصف عمار كفايت ميكند اين مطلب كه قوم در ويرا ايكه جناب عمار در روز فجيعه خود ميكفت هر كاه با اين
ساق باريك و بازوى نازك وكردن ضعيف وبدن با قوت وبخيف ملوّن با ل محمّد باشم ز بين با بالا بعد ال
ميكنم وتهاى بزير اورده ز بين ميبايم ولكن ما دون ميتم از مولا خود حسين بن ابي طالب عليه السلام كه تو سل او
در مقام ايقان لعمر الله بلغ درجه ايست كه هيچ مقرّبي بمقرّبي از ملائكه و نبيّ بمرسلي از انبيا نرسيده اطاعت مولا بنده را كه تا اين
البيم مردف چون عمار ياسر در جنك صفين شهيد شد چون نسبت بر ابه حضرت امير المؤمنين عليه السلام در ميان كشتكان
ميكشت تا انكه در ميان شهيدان بمعرض عمار رسيده آنحضرت در بالاي سر او نشست پس او در كنار كرفت ابن ابيات را
الآن تهنا الموت الذي هو قاصد ادحتفي فقد افنيت كل خليلي آكاه باش مركه مركب جانكاه من است فارغ كن مرا و برحمت بپيوند از پس تحقيق فانك كرد مرك دوستان مرا اوالك بصيرا بالذين احببتهم كانك
تحوا لخوخ بدليل

پس فرمود انا لله وانا اليه راجعون و هر كه در وفات عمار محزون و ملتنك نباشد أواز مسلمانى نصيبى ندارد
خدا رحمت كند عمار ياسر را كه از نيكى بهره برسيد اى مجتبان شيعه اكر كسى كه محزون در مصيبت عمار عليه الرحمه نباشد او در مسلمانى حقيقى
پس كيست در مصيبت حضرت امام حسين عليه السلام وحضرات ال ائمه محزون و مكلف نباشد و نكريد پس حال آنشخص چه خواهد

اوحى الله تعالى الى موسى هل عملت عملا خالصا قال نعم صليت لك وصمت لك وتصدقت لك وهللت
لك فقال الله تعالى الصلوة لك برهان والصوم جنة من النار والتهليل لك درجات فاى الاعمال افضل
فبكى موسى فقال يا رب دلني على عمل خالص فقال الله تعالى هل اشبعت جائعا هل كسوت عريانا هل
سقيت عطشانا وهل كرهت ظالما وهل نصرت مظلوما فهذا لي عمل خالص

وولی این امت و وحی آن پیغمبر از تو بهم خواهد رسید و از نسل تو خواهند بود اسباط و نجبای و حکما
و دانایان و علمایان و سیزده شمشیر از ایشان خواهد بود و پیغمبری آن پیغمبر دو قرن بعد از تو خواهد بود
و باو خدا زمین را بنور هدایت روشن گرداند و شیاطین را از اقطار زمین دور بدر کند و ذلیل
گرداند شیطان را بعد از قوت و بتها را ذلیل گرداند و عابدان آنها را بقتل رساند هر جا که باشند
و بعد از او باقی ماند دیگری از نسل تو که برادر دو زیاد باشد و شش از دو کمتر باشد و بتها و
درهم شکند و در همه امور مطیع آن پیغمبر باشد و آن پیغمبر بهیچ امر را از خفی ندارد و بهر داهیه
که برو واقع شود با و مشورت نماید پس چون عبدالمطلب از خواب بیدار شد در امر خواب خود متحیر ماند
ناگاه در پهلوی خود سیزده شمشیر دید چون آنها را بگرفت و خواست بیرون آید با خود اندیشه کرد
که چگونه بیرون روم و هنوز حفر زمزم را تمام نکرده ام چون یک شمشیر دیگر کند شاخهای دو آهوی
طلا پیدا شد و چون بیرون آورد دید که بر آن نقش کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله فلان خلیفة الله و معنی فقره آخر آنست که حضرت صاحب الامر علیه السلام
خواست پس چون عبدالمطلب آب بسوی بردن آورده آنها را برداشت و خواست از چاه بالا رود شیطان
بصورت مار سیاهی دید که پیش از او از چاه بالا رود پس شمشیر زد و اکثر دمش را انداخت پس او ناپدید
و حضرت قائم علیه السلام از فرجه او را تمام کشی خواهد کرد پس عبدالمطلب خواست که مخالفت آن خواب
نماید و شمشیرها را بر در خانه کعبه نصب نماید پس چون بخواب رفت همان شخص را دید که او را خطاب
نمود که ای شیبة الحمد شکر کن پروردگار خود را که بزودی ترا از زمین خواهد کرد و نام ترا در عالم منتشر
خواهد گردانید و جمیع قریش بعضی بخوف و بعضی بطمع پیروی تو خواهند کرد و شمشیرها را در جاهای خود
قرار ده چون از خواب بیدار شد با خود گفت اگر آنچه در خواب دیدم از جانب پروردگار من
امر امر اوست و اگر شیطان است همان خواهد بود که دوم او را قطع کردم چون شب شد و باز بخواب
رفت گروهی بسیار از مردان و اطفال دید که نزد او آمدند و گفتند ما اتباع فرزندان تو ایم
و ما در آسمان ششم ساکنیم شمشیرها از تو بنیت دختری از بنی مخزوم خواستگاری نما و بعد از
از سایر قبایل عرب دختران بخواه اگر مال نداری عرب بزرگواری عرب بتو دختر خواهند داد و
این سیزده شمشیر را بفرزندان آن دختر گرا ز بنی مخزوم است که خواهی خواست بده و زیاده از این
برای تو بیان نمکنم و یکی از آن شمشیرها از دست تو ناپدید خواهد شد و در فلان کوه پنهان خواهد
گردید و ظاهر شدن آن علامت ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود پس عبدالمطلب بیدار شد و
شمشیرها را در کردن خود انداخت و دیگر ناچیز از نواحی مکه روان شد پس یک شمشیر گرا از همه نازکتر
و لطیف تر بود ناپدید شد و از میان موضع ظاهر خواهد شد برای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آله پس
احرام بست بعمره و داخل مکه شد و بآن شمشیرها و آهوها بت دیگ طواف کرد در اثنای طواف
میگفت خداوندا وعده خود را راست گردان و یاور مرا منتشر گردان و با رزوی مرا محکم گردان
پس شمشیرها را هم بفرزندان مخزومیه داد و آن دوازده شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یازده امام تا حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و حلقه الفاتح چه رسید برای هر یکی از ایشان یک شمشیر بود و شمشیر امام دوازدهم که

که جناب صاحب الامر است در زمین پنهان شده و زمین با حضرت تسلیم خواهد نمود مؤلف خاکسار
چنین عرض میکند سزاوار است جناب با امان شمشیر انتقام خون جد بزرگوار خود حضرت سید الشهداء
و سایر شهداء سیما جناب علی اکبر با جد بزرگوار و عمو عباس علمدار خواهد کشید و همچنین
خواهد کشت و در حدیث موثق منقول است که ابن قضال از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید
که آیا لازم است الف الف آلاف التحیة والثناء الیوم بجا سئوال نمود از معنی قول رسول صلی الله علیه و آله که منم فرزند دو
ذبیح یعنی دو کس که هر یک را برای خدا خواستند قربان کنند فرمود که یعنی اسماعیل پسر ابراهیم
خلیل الله و عبدالله پسر عبدالمطلب علیه السلام و اما اسمعیل پس آن فرزند حلیم است که حضرت بشارت
داد باو ابراهیم خلیل را و چون با او مشغول اعمال حج شد حضرت ابراهیم بجناب اسماعیل گفت
که من در خواب دیدم که ترا ذبح میکردم پس نظر و فکر کن که چه میبینی و چه مصلحت میدانی و گفت ای
پدر بکن آنچه ما مور خواهی گردید و نگفت بکن ای پدر آنچه دیدی بزودی خواهی یافت مرا اگر
خدا خواهد از صبر کنندگان پس ابراهیم عازم گردید بر ذبح او و حضرت فدا کرد او را بگوسفندی
سیاه و سفید که در سیاهی میدرخشید و در سیاهی می آشامید و در سیاهی نظر میکرد و در سیاهی راه میرفت
و در سیاهی بول و پشکل می افکند و بیش از آن چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از رحم
مادر بیرون نیامده بود بلکه حضرت فرمود که باش پس بهم رسیده بود برای آنکه فدای اسمعیل باشد
پس هر گوسفندی که در منی کشته میشود فدای آن حضرت است تا روز قیامت و بدانکه در علم خدا
بداآت بفاء ایشر بغیر الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب و تفصیل کیفیت بداء را در
کاشف الاسرار که جلد چهارم شرح مذکور نصاب در بحث قائل شدن ثواب عظیم دارد و عن الائمة علیهم السلام ما عبد الله
بمثل البداء و بعض عبارت نشده است بجهة انکه بداء گرانتر از آنست که بآنکه بداء اعظم طاعات است چه ایمان بداء
از اعظم عبادات قلبیه است بجهت معارضه آن بوسواس شیطان و هم چنین قول الصادق علیه السلام لو علم الناس
ما فی البداء من الاجر ما فتروا عن الکلام فیه و اضحتر کثیر از مصالح عباد موقوف است بر قول بداء و اگر
اعتقاد نمایند باینکه اول تقدیر نوشته حتما واقع میشود و هر آینه دیگر دعاء نمیکنند و خدا را در مطالب خود
تضرع نمیکنند و چون قضا جاری از خداوند قطع مینمایند الی غیر ذلک من المصالح و خفی نماند که از مواضع
بداء امر ابراهیم بذبح اسمعیل پیغمبر است که شب اهتم نام ذبح خواب دید و فرود سر اسمعیل الشوی و حامل یک
روز یوم التروية گویند قبل از آن یوم الترویه است مع نفسه ان ما رای من الله ام من الشیطان
فذلک الیوم یوم التروية شب بعد نیز خواب دید عرف انه من الله فلذا سمی یوم عرفه نمیکه
حضرت خلیل الله بیقین بهم رسانید که آنچه خواب دیده امر است بجا جو فرود سر اسماعیل الشوی و حامل یک
بهوشان که بزیارت دوست میروم با جو جان کربلی با سماعیل فرمود که کار و رسن بردار با جو گفت چون
بهمانی دوست میروی کارد و رسن چه میکنی گفت با نیکردم گاهست هیزم بیاورم و با گوسفندی ز رمه بیاورم
چون برفتند از انجا رفتند از انجا گردان بجهة ضعف عقل مفتونه راه شیطان بدیشان بنمود
با جو آمد گفت ابراهیم اسماعیل کجا میبرد گفت بزیارت گفت ابلیس گفت بکار و رسن چه حاجت گفت
تا هیزم با گوسفند بیاورد ابلیس گفت نه چنین است بلکه او را میبرد بکشد با جو گفت این محال است

و مجلسی در جلد العیون آورده که عبدالله بن امام حسن ع در عرصه کربلا بعد از شهادت جناب قاسم ع
قدم در معرکه جهاد گذارد و بتیغ ابدار چهارده نفر از آن گله غدار بدرک اسفل نار فرستاد
و بعد از مقاتله بسیار رهائی بن شیث حضرمی بر آن امام زاده عالیمقدار ضربتی زد و شربت
شهادت را نوشید و پدر و جد بزرگوار خود را دریافت و در بهشت امام محمد باقر ع و حوطه بن کامل لخمی
جناب عبد را بدرجه شهادت رسانیدند الا فلعنت الله علی القوم الظالمین و بر ارباب فراست
و بلدغت و محفل نشینان طاقدیس شرافت و پیردان طریق اخلاص واردات ناطقان بزم نصیحت
و هنگ ریزان رزمگاه اهل بیت عصمت علیهم السلام مخفی و محجوب نماند که سه نفر از مظلومان عرصه کربلا
عبد الله نام بودند جناب ع چهار گونه نام دارد اول عبد الله بن حضرت حسین ع دوم عبد الله بن امام حسن ع سیم عبد الله بن امیر المؤمنین ع
علیهم بقول اصح هر سه طفل بودند که با تیر حرمله کاهلی روح پر فتوح ایشان از بدن اطهر مفارقت کرد و در گهواره
اسیری در خدمت مبارک پدر و جد بزرگوار خود قرار گرفتند توضیح این مقال آنکه حضرت امام حسین ع
ابا عبد الله میگویند چنانچه در زیارات روز عاشورا و غیر آن مکرر یا بد خوانده میشود که السلام علیک
یا اباعبد الله الخ و جاری دیگر یا اباعبد الله لقد عظم الرزیة الخ و ایضا یا اباعبد الله الی سلم
لمن سالمکم الخ و نیز السلام علیک یا اباعبد الله و علی الارواح التی حلت بفنائک الخ
یعنی سلام بر تو باد ای پدر عبد الله و بر روحهای شهدائی که جان ایشان را در حیطه فدا گاهت در آستانه تو جا دادند
خوشا نصیب عبد الله که حضرت حسین ع نام پسر او عبد الله نهاد و لیکن قبل از تولد آن طفل
جناب پیغمبر ص فرمود یا اباعبد الله و نیز جناب امیر المؤمنین ع بعد از ضربت زدن عبد الرحمن
بن ملجم مرادی لعنه الله که بیمار در جناب مولای متقیان بیفتادند اصبغ بن نباته
یا اباعبد الله صبر کن ای پدر عبد الله پس در حقیقت جناب پیغمبر با علم نبوت و حضرت علی با عالی
بفراست علم امامت میدانستند که قبل از شهادت آنجناب پسری از او بوجود خواهد آمد که نام او عبد الله
خواهد گذاشت باین جهت مکنی بابی عبد الله شد و این معنی بحسب ظاهر صحیح و معمول علیه علماء امامیه
است رضوان الله علیهم اجمعین پس در کار این مقام قدری اشکال دارد بلکه اصعب است بجهت آنکه
چنانچه بر مسلم اشعار توضیح میکند ایا بکه و اله برکنیه دارند یعنی حضرت رسول الله ص و جناب حمید را که
کجا رسد و ممکن نمود و معنی حقیقت یابد بی جهة باین کنیه نمیکذارند چنانکه خداوند تبارک و تعالی در قرآن
میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده الی آخره پس یکنام محمد
عبدت چنانچه در سوره بنی اسرائیل میفرمایند سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو
السمیع البصیر

مطلع دست و پنجم

و ربنا ولادت حضرت رسالت پناه ص و وفات عبد المطلب و نزلا کردن ایشان در خانه ابو طالب و مادر خود
و ربنا وفات عبد مناف جد بزرگوار پدر و اجداد تا جد نهم و ربنا وفات هاشم جد پنجم و ربنا وفات عبد شمس جد چهارم و ربنا وفات عبد مناف جد سیم و ربنا وفات قصی جد دوم و ربنا وفات کلاب جد پدر بزرگوار پدر و اجداد تا جد نهم و ربنا وفات حضرت آمنه خاتون سلام الله علیها

بدر فرجام و این شهر آشوب روایت کوست که زنی بود که او را فاطمه بنت قیس میگفتند و دکانی بنیا علمای گذشته بسیار
خوانده اند روزی حضرت عبد الله را بر او گذشت پرسید که تو کی و بدرت صدقه شتر و آن تو کرد گفت یا فاطمه گفت چه بینی
اگر ترا عقد کنی دیگر بدنیا نرفتن دکی کنی و صد شتر متوجه هم پس عبد الله ملتفت نشد و رفت بعد از آنکه لطفه طیبه
حضرت رسالت پناه ص در رحم آمنه قرار گرفت بلوی روزی بر آن زن گذشت و از او آن خواهش سابق را نمود از سبب
آن سئوال خود گفت بر سه آمنه ترا میخواستم اکنون بمقدار سه رأس شتر رغبتی نیست و آن نور مستجاب
دیگری تصرف کرد بیان است و در روایت کوست که چون شتر و بیع آمنه شد و دولت زن از حضرت جناب عبد الله
ملک شد بخانه او رفت و چون نزدیک شد که آن نور از عبد الله منتقل گردد و عبد الله شاد و مشتغل گردید که بیع کرد تا آن نور
که در راست پیشانی او بود نظر کند و دید سنگ و درخشت که میکند شت بر پیشانی او سجده میکردند و در زاد و ولد میکردند و گفت
که چون عبد الله بسوی جنان رحلت نمود و ما از عزیز شریف حضرت رسول گذشته نبود و بر و ایتی شش سال
و بر روایت چهار سال و چند ماه تا وفات او در ابواء شد که منزلیست میانه مکه و مدینه و چند حضرت عبد المطلب
وفات یافت عمر شریف آنحضرت بهشت سال و هر ماه و روز رسیده بود و این نتیجه چنانچه از احوال جناب عبد الله
و دولت نور ایشان معلوم گشته و ابن نور در سر پسر بزرگوار خود در عرصه کربلا کیکه جمال انور نرسیده میگفت که سبز خدا آقای
و والد جمالش مرتفع شده و با همه این اوصاف پدر بزرگوار ش ع کرا بنیده و مادرش را سوزانیدند در آتش فراقش
و با نخوه دلشکستگی را دکشتند و بخونش غلطانیدند که نه دور پیش چشمش کرانش را جدا کنند بنیزه نصب کنند در راههای و شهرها میگشتند
در مجلس ابن زیاد و یزید بر دعوت آن علیها میکرد ایشان ملعونه و مجلس فاخر حیات الطیب از خاطره و عاطفه رویت بیاد آمد
که نبی حضرت رسول الله ص بقبر عبد الله بر خواسته و مدتی بر سر قبر نشسته میگریست و عبد الله در قبر نشسته
و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله آنحضرت فرمود که ولی تو کیست گفت ای فرزند پسر عم
و ولی تست گفت شهادت میدهم که علی ولی خداست فرمود که بر گرد و بگو باغستان خود که در آن لوی بنیز و قبر مادر خواهد
و باز چنان کرد و قبر شکافته شد و آمنه در قبر نشسته میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله
حضرت فرمود که ولی تو کیست ای فرزند گفت ولی تو کیست ای فرزند فرمود که پسر عم علی بن ابیطالب ولی تو
آمنه گفت که شهادت میدهم که علی ولی خداست فرمود که بر گرد و بگو باغستان خود که در آن لوی بنیز و قبر مادر خواهد
و فرمود از بدو ولادت ظاهر گردید که پدر و مادر حضرت پیغمبر ص اهل بشارت بودند و سبب بر گردانیدن آن بلوی آن بود که ایشان
ایمان را مکرر و با قرار با ما علی بن ابیطالب صلوات الله علیه ای شیعه از پیغمبر ص بر سیدند و ایشان را بر گردانید و فرمود که ایشان
بلندی بار پدر ما امیر المؤمنین ع بسیار بسیار و با حالت خضوع الوبلند بر پیش پرازرم و بیرو بیارت دیدار مبارک بخود در آنکه پس بخود
آورده بلند بلند گریه و ناله کنند تا بر سید ایشان را که بر سید عرض کرد یا جاده جمال الهی بر ما ملقب بر حمت و عنایت گردان
و در روایت فاضل نراقی در کتاب محرق که چون محمد علیا ام القرا هر اد خدیجه کبری با نهاد
وفات رسید بخانه حضرت رسالت پناه محمد مصطفی عرض کرد ای پیغمبر خدا دحی ترا مرا بلیتی بر سیده که با شما وداع باید کرد
نام و دیدار آخرین شما را بلبیم دارد جمال جهان آرای شما توشه بر دارم که عمری در خدمت تو بسر کنم
و جمال ناکام از شما مفارقت میکنم حضرت رسالت پناه دستی بر سر او نهاد گفت خدا بیامرزد بارسول الله چند
وصیت دارم اول آنکه چون فاطمه دختر خردم هنوز بسر انجامی ندارد و کودک است بعد از من بی مادر خواهد شد
من او را بتو سپردم باید او را بسینه دار و دست شفقت از سر او بر نداری دوم آنکه اگر در خدمت تو بقبر

لذی کربلا سبیا وشیبا فحان راه فردا وحیدا ظامیا بلیهم بلاء الکروبا حاملا طفلا یقبل حتی
تذهول الطفل بالماء خضبا وکانی اراه اذخر مطعونا علی حر وجهه مکبوبا وکانی بعمه قاصد المنهل
یبتدی تحمحما وتخیبا ودبة النشاحة اذا الین ظهر الجواد منه سلیبا صیحن بالویل والعویل بیدین
خبا وقد تشقق الجیوبا وسبلن الدموع لما فاتهن حسینا من الثیاب سلیبا فکانی بزینب اذ راته عاریا
دامی الجبین تندبا افلبت نحو اختها ثم قالت وهی عبد وداع من لا یؤوبا اخت یا اخت کیف صبرک عنه
وهو کالمؤمل المحبوبا ثم خرت علیه تلثم خدیه وقد صار وجها مسکوبا وتناديه یا اخی لو رات عیناک
حالی بعدک امرا عجیبا یا اخی لا حییت بعدک احیاء حیاتی من بعدکم لن تطیبا کنت حصنی من الزمان اذا
خفت خطبا ورفعة عنی خافض الارض لی وکان علیا یا سندی یا ساعدی فنا هاجیبا یا هلا لا لما استتم کما لا
عالج خفة فاهوی عزوبا یا فضیا اخص بالکمان ازدته ریاح الردی وکان رطیبا ما تو اهنت بالشقیق فؤدی
کان هذا القدر امکتوبا عد بنا یا اخی ان ارک معیا یا اخی بالرجوع وعدا قوبا فلعلی استر فیک ولیا
واسو الحسو فیک المریبا یا اخی حق فیک ما کنت اخشی فظنی فیک قد خاب کذبا یا اخی فاطم الصغیرة کلمها
فعسی کاد قلبها ان یذوبا یا اخی قلبک الحنون علینا مالک قد قسا وتجافی صلیبا ما اذل الیتیم حین ینادی
یا بنیه ولا یری مجیبا یا اخی لو تری علیا الیتیم مع الهم طارقا وجوبا یا اخی لو تری علیا القدیما
لذوی الفقد بینهم مسحوبا یا اخی ضمه الیک قریبه وسکن فؤاده یا اخی عبدا ذعوته
ته فملک وفؤاد قریبا یا اخی لو تراه مستضعفا بین الاعادی مقیدا مسحوبا کلما اوجعوه بالضرب قال
وقضا ومعسکوبا یا ابنا هل یعز علیک حین اضحی مکبدا مضروبا یا ابتاه ذو الیتیم عتیقا
والتراب اذا ثوت الجنبا عند قد بکت ملائکة الله واهتز عرش ربی غضوبا ثم حتی ما سرت جیادی
ما یفترن ونمن وجیبا واذا ما این بالرمح قد شیل علی راس نزهة منصوبا یلتقیا قطن یا بی علی الارض
ویدین بالعویل ندوبا ویناديه یا اقل البرایا کلها حمزة واقتی قلوبا یا عدو الله کم تخرجنا کما وجیبا
لا تزیدوا قلوبنا تعنیبا مالنا بلتنا وبینکم الله کم تخرجنا کما وجیبا یوم غاسوطلا رایت ولقد
کنت بشرا علی الهدی صعیبا یا بنی المصطفی السلام علیکم ما اقل العصم راطئ هدبا فی الحرن بعد کم
ماهدا من الحزن فی یوسف یعقوبا ولقد زاد ذکر زید غلیلی حین ضحی علی الکداء صلیبا نوحی بین یعقوب
وحریق بین الرباب تهیبا امة السوء لم تحاذر ابن الوحی فیکم ازل متعوبا کل یوم تهتک حرمة
من بلیة تقتلونه تعذیبا ویتیمی ماحی وتشتو علی اهل الاذی وما مرویا کیف تلفو من رقیعا وتجفون

غلا ان

غدا ان یزیل عنکم کروبا لا ودنی بذاک سوء من کان لیهم مولیا والیکم یا ساداتی قد توجهت
مطیعا لامرکم مستجیبا بکم طاب مولد علم الله وزادت بصیرتی تثبیتا وبقبضتی فاکم قبضا
مشرقی ونزهتی وجمیع العیوبا وخلعت لاجلکم قلبی اقبل عذری فیکم ولا تاتنا بلیبا

در منتخب المراثی ، وانا لنشاجر بن یما لا یکم ، فضلا من کان طیبا لبیبا

توضیح حدیث زید نشاج با شین یا خاء که ظاهرا طرفی بها و اذیت و لکم ان بر و زن ... استعمال ... از منتخب ...

ترجمه کیفیت زید نشاج بایت واو کوید مرا با یکدیکر نشاج کبر در و در او آثار نیکه صلاح پیدا بود جهت
نخور حرکت و لزوم ملزوم میشد میزد از روی جهت از خانه بیرون نمی آمد و زید نشاج کوید پس روزی بجهت قضای
بزیارت حضرت امام زین العابدین پس داخل شدم بر مشهد آنحضرت و من با شیخیکه قضای حوائج نزد او
اوک کنند از جا کر غسل جمعه کند و زیارت کند و شیخ بایستاده بود از دیدنش کند و در نشستن زخم طرفی
بطور بزرک از یکدیکر و جب سر زکتر بود و جاری میشد از زخمها خون و چرک میامد پس از دیدن آن قلب من بر او بخورد
فاقت منه التفاتة فقال لی ادنه فدنوت فقال لی انت زید النشاج فقلت نعم یعنی پس مرا دید و بخاطر
کشید و کفت تو زید نشاج کفتم بلی منم زید نشاج پس کفت ای پسر برادر من کن مرا که غسل بکنم پس
کفتم والله یاری نمیکنم ترا تا اینکه مرا خبر دهی از قصه زخمی که میان تو هست و
من کفت من جراحت و کدام عمل سبب این زخم شده است پس کفت ای زید خبر میدهم ترا از آن
بشرط آنکه خبر ندهی بکسی از مخلوق خدا تا کمی بعد از مردن من پس کفتم چنین باشد یکی از دو
تا زنده هستی پس کفت یاری کن در غسل من و بعد از پوشیدن لباس حکم را با موالات ما حتو بکنیم
زید کوید مساعدت کردم و غسل نمود و لباس خود پوشید و محاذی آفتاب نشست و من هم نشستم در نزد او
کفتم با و که حکایت خود را بکوی خدا ترا رحمت کند کفت بدانکه ده نفر بودیم در عمل با حشر و عباد بودیم
و با هم میرفتیم در راهنمای راه بها احوال مردم مو بغارت میبردیم و در میان ما و هر شب در خانه یکی طعام
لذیذ خورده و شراب کهنه مغشوش میاشامیدیم و بساط و فضای طرب و غیره را مشغول شده بودیم و چند شب نهاده
در خانه یکی از رفقا تعیش کرده و شراب خمر نخوردیم و بعد هر کس کانه خود رفت و من نخانه خود آمده و خوابیدم
پس زن من خبر داد مرا کفت فردا شب مهمان داری کفتم نه بخدا قسم کفت در خانه ما دایره کذشته پس
بیدار شدم در عالم مستی کفتم چه کار یکنم دیکر بار دوم و چه حیله باید کرد پس زن خود من کفت مرا بیت خود
و خالی از زوار و غیر مانده مشهد قبر مولینا علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است که بزیارت آنحضرت میروند و زیارت میکنند
پس برخیز خود را بسر راه بزنان و در کمین باش پس لابد تا کیفر را دیده و پس او را کشته و او را در وادی
باشی تا بکه چون شب تاریک کردید و مهمانان تا بحال بنا خر میان اینها نقد کفتن آغاز کفت پس بیا بیهاده و شمشیر را
بر داشتم با سپر خود پس میارت نمودم و در خندق کمین کردم که در کذشت کوفر جه و آن شب شب بسیار تاریک و
در عدد برق ظاهر میشد و قیکه از شخص از مقابل از ناحیه و طرف کوفه بسوی من آمد اکر چند بفاصله زیاد
روشنی برق چشمان دیدم که چون زنان پیش می آمدند پس کفتم در این ساعت شب سیاه و از زنان بترسم اکر
باشند که بکمان نام آنها و پس شادشدم و خصم را بر زمین رسانیدم و کفتم بر تو لعنت که لباس چه تا بحال از بدن من
بزور پس فرع کهنه بسیار نزع از بدن او کشیدم و او را بر زمین انداختند پس معلوم کردم که زنان حلی و زیور دارد کفتم
بر آنها زور بیار نزع کهنه بسیار پس نزع از بدن او کشیدم و او را بر زمین انداختند پس دیکر باره برق ظاهر شده و از روشنی او

تورث سبزه سیب ۲

آمده

بدر قلعه رسید پاسی از شب گذشته بود و دروازه بسته بود دق الباب نمود عزیز نام که بزرگ آن قلعه بود در پس در
انتظار او میبود آواز داد ای کوبنده در شیر بیزن کوفت بانگ دربکت و سلام کرد او را بسوی منزل خود برده بتعظیم
و تکریم نمود شیربن عزیز را پرسید نام مرا چگونه دانستی گفت اول شب بخواب شدم حضرت موسی و هرون را
دیدم سرها و پاها برهنه و آب از دیدها ریزان با تار مصیبت و تعزیه کافه لباس سیه پوشیده عرض کردم ای
آقا یان بنی اسرائیل و برگزیدگان ملک جلیل چه واقع شده بر شما سر و پا برهنه و نالان و گریان چون
مصیبت زده گان از برای کیستی گفتند ای عزیز ندانسته که سبط پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی و پسر دیده فاطمه
زهرا جناب امام حسین را بظلم و ستم کشتند و اکنون سر او را با اهل البیت او اسیر کرده شام میبرند یعنی بجهت آن فرعون
شامی یزید بن معویه و فردا به این جا میرسند عرض کردم ای آقا یا جناب محمد را میشناسید و باو اعتقاد
دارید گفتند ای عزیز چگونه نشناسیم که او پیغمبر برحق است و حقتعالی عهد ولایت و نبوت او را از ما گرفته و
با او ایمان آورده ایم هر کس با او ایمان نیاورد در عذاب الیم جهنم مخلد است و ما ائمه ابنیا از و بیزاریم عرض کردم
چه نشانه دهید که در این کار یقین من بیفزاید گفتند برخیز برو تا در قلعه چون آنجا رسی کسی که شیربن نام
که آزاد کرده امام حسین است بنیش در دروازه خواهد رسید دق الباب میکند او شیر بیزن است متابعت او بکن
او زوجه تو خواهد بود و بدین اسلام در آئی بنگر دیگر سر مظلوم که نور جناب امام حسین هم بر دوار ما سلام
بآن سر برسان که جواب خواهی شنید ای شیر بیزن چون من از خواب بیدار شدم فی الحال بدر قلعه آمدم تو
دق الباب نمودی دانستم که توی شیربن و چون گفتند تو زوجه من خواهی بود رضا ده که حلال من
باشی گفت شیربن روا بود بشرطیکه مسلمان شوی و شد با تو اجابت فرماید آنگاه شیر بیزن باز گشته نزد
شد با تو آمد تمام قصه بیان کرد شهر با نو متحیر گشته با هلبیت اطهار روا فقه شد عقد نمود جهت صبح شد
عزیز بیامد و هزار درهم رشوه بمتوکلان داد تا رخصت دادند در حق اهل بیت خدمتی نماید آنگاه برای
هر یک از خواتین جامه قیمتی بیاورد و دو هزار دینار نزد جناب امام حسین بیاورد بدست انتخاب
باسلام مشرف شد آنگاه نزد سر امام حسین آمد و ندا کرد والسلام علیک یا ابا عبدالله سلام
موسی و هرون را بتو آورده ام از سر مبارک صدا بلند شد که سلام خدا بر تو باد ای عزیز گفت ای سیدی
خدمتی بتو ما امام فرمود آنچه لایق بود بجا آوردی چون اسلام قبول کردی خدا و رسول از تو مسرور شدند
و چون سلام آن دو پیغمبر بنی اسرائیل بمن آوردی رضای من در یافتی یوم القیمة در میان اهل بیت
ما محشور خواهی بود آنگاه شهر بانو شیر بیزن گفت هر گاه رضای من خواهی عزیز را بشوهری قبول کن
پس او را بعقد عزیز آوردند و جمیع یهودان قلعه باین معجزه با او اسلام اختیار نمودند چون سحره
فرعون که بمعجزه کلیم سجده افتاده ایمان آوردند و از فرعون مصری تبری جستند و نیز
نیز زیاده از دست اشقیای کربلا و فراعنه این دشت پر بلا که در هیچ یک از معجزات باهره این
کلیم صحرای کربلا ایمان قبول نکردند و امام خویشتن را کشتند و اهل بیت او را چنانچه شنیدی
اسیر کوه منزل بمنزل میکردانیدند الا فلعنت الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون تعزیه خانه چند در تاریخ ذیل از سموم مسموم گوا آب عطش حروم مانند برگ
بید ساقط بیشتر و جماعتی از علماء رحمت از معیت بقراء و اطراف اکناف کشیده و ملوث اضطراب
اضطرار حق است از زبان لذتها و فرام حرام بر جوال و زنها و اناث و غرائی والمقال اکثر

در آن اهلبیت و طنها

در آناء شب و روز در لکی یا بومساجد خف نها متوسل بحضرت امام حسین شدیم و اغنیاء مانند
جراد منتشر کردید و تا حال تحریر ذیل بحمدالله ختم و نه تا رام دل میگشتم و لکن بعضی از رفقا چنان صحبت
دانستند و عقل هم حاکم این حطلب شد که در اینجا با ذکر مقدمه شیربن شیربن شمایل و عزیز کتبی را غیب و مایل
و این کتاب مطلع الانوار را ختم غایم مبادا که قاصد اجل بی امان از زنا خوشی و بلاد مهلت رسید که سیر
خبرای عدم مهلت نماید قطعه هذا روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الاولی وقت عصر ماه
سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری مطابق ۱۲۸۸ که بر طبقات بیان الیه ختم نوشتم بعد
الهجرة النبویة علی هاجرها و آله علیه و آله الف الاف التحیة و الثناء چون از خوانندگان ام کبعة مکه که علیه الله
از اجل امان داده توفیق بخشد و رفیق جعفر زاده گر جواهر البحار و مالقصص سرور الاخیار و کاشف
الاسرار با نضمام جلد اول این کتاب مستطاب مطلع الانوار در مناقب الاطهار للشیعة الابرار
مرقوم زرقم اقل عباد الله کرده و بعد این اوراق همچو ده است هنوز از تربیت عندلیب سحور در نظر
گل شکفته شده است لهذا کسیکه بمطالعه فرماید در تصحیح آن کمال دقت را مرعی دارد و بعد ذلک وقف
اولاد ذکور کردم و تولیتش باعلم و اورع از هر یک نه بحیث لا یباع و لا یوهب و لا یرهن فلا یعلل نسل
باسایر کتب خود چنانچه در وصیت نامچه نوشته ام فمن رکن سمعه بعد ما ادرکانها فانما اثمه علی الذین بدلونه
مکو نوده و کسیکه طالب بوده باشه که بطلب نماید بنویسد البته بدهند و مدت چهار ماه و ز یاده از آن نیست
و هر گاه نافع باشه نزد بدهند و نقض نکنند و با مساعحه نگذرانند والسلام علی من اتبع الهدی

هدانا الله وایاکم الی الطریق الرشاد
وانا المؤلف العاصی اقل خلق الله
الفریع الاثم محمد رضا [illegible]
عبد الرحیم التبریزی
عفی الله عنهما

[illegible] ۱۲۰ [illegible]

الموعظة

الحال

لو علم الباکون ان اجر یوجرون و ان الثواب یحوزون و یحصلون الملائکة لتمنوا دوام هذا
الی یوم یبعثون و لو یتقن المستمعون بان الائمة لهم تخاطبون و الملائکة المقربون بهم حافون
و لکنهم سامعون لتمنوا دوام هذا الحال حتی الملال فانشد کم یا اخوانی انتدرون لمن تعزون و
لای شیء انتم حاضرون انتم والله بعین دیان الدین انتم والله تعزون محمد خاتم النبیین و علیا
امیر المؤمنین و فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین و جمیع ائمة المعصومین و عیونهم ناظرة الیکم و هم
الشهداء علیکم و تصدیق ذلک ما روی عن الامام علی بن موسی الرضا حیث قال ایها الناس اعلموا
و تیقنوا ان لنا مع کل ولی لنا اعینا ناظرة و لا تشتبه اعین الناس و فیها نور من نور الله
حکمة من حکم الله تعالی لیس للشیطان فیها نصیب و کل بعید منها قریب و ان لنا مع کل ولی اعینا ناظرة
والسنا ناطقة و قلوبنا واعیة و لیس یخفی علینا شیء من اعمالکم و اقوالکم و افعالکم بدلیل قوله تعالی و قل
اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون و لو لم یکن کذلک ما کان لنا علی الناس فضل و حجة [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله لا ثنى الثنيين هو الأول قبل بلا اول كان قبله والآخر بلا آخر يكون بعده الذي اضائت
بضوئه الشمس وقصرت عن رؤيته ابصار الناظرين وعجزت عن نعته اوهام الواصفين
تحيرت العقول في كنه معرفته ونصبت الحجج في بحر هويته الذي خلق الخلائق بقدرته وحلهم
اثر الربوبيته ونصب لهم الادلة لوجوده والحجج للاذعان به ابعث اليهم انبياءه وحجلهم سفراء بينه وبينهم
يرغبونهم في جزيل ثوابه ويرهبونهم من شديد عقابه لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل والصلوة
والسلام على خاتم الانبياء وسيد الاصفياء محمد المصطفى امام العالمين سيد الكونين رسول الثقلين
وهدى بتينا بطريق السداد لتبوئنا الكرامة واوضح لنا بصراط الرشاد الولاية العظمى وزين الايمان
والاذكار من الاصولية والفروعية بمحبته وولايته وصيه ابن عمه وصهره وخليفته الذي حاز الوراثة
قامع باب الجبر حاكم بقضاء وقدره ساسة الكون قاتل الكفرة والفجرة امير البررة سيف الله المسلول زوج
البتول اخ الرسول ابو الحسنين الحسن صلوات الله عليه واولاده الائمة الاحد عشر وهم النجوم الزاهرة
والحجج الباهرة الذين جعلهم الله المعصومين من الخطاء المأمونين عليهم من السهو في القضاء والقدر لياس
بذلك من يفزع اليهم من التحير في الدين ويحصل له فيما سئلهم العلم اليقين والحمد لله رب العالمين
المستعاذ بك يا الله المستغاث بك يا امل المؤمنين خلصني من يد الظالمين بحق الم كاهيعص طه
الباكرة والعجوز عند الليل الجمعة كما ذكرت في رواية زيد النساج الخ وخلصني مع اخواني المؤمنين من
جميع الامراض المهلكة والاوجاع المزمنة لاسيما من القحط والغلاء والطاعون والوباء كما دفعت
عنا آخرها في شهرنا جمادي الاولى سنة ثمان وثمانين ومائتين بعدلك وبين الزلزلة والسيل
بحرمة هذه الاسماء الشريفة المؤثرة ياوكيل يا باقي يا اول يا الله ادفع عنا البلاء
بحرمة الحسين عليه السلام اللهم انور عيوننا بكاء الحسين وافرح قلوبنا بشوق لقاء الحسين
وفقني يا تمام هذا الكتاب بحرمة مولدنا الحسين وجده واميره واخيه وبنيه وشيعته ومواليه
بخلاص الهم الله عني فيه برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين
تم بحكم خدا وند غفار قهار راقم
قضاء در سال ١٢٨٦ دبياچه مصائب وحزن بكر بخط ضعيف الجمله اشاره بضعف تعويذ ات اهل تبريز و اطراف
واكناف آن قلم زد باجوادثات عديده لاقل كراني ماكولات زيد از حد كه فقرا و مانند ساكنان سوى چشم در ركيك
خبازخانها فطير كه رسايد فرصت خورشيد نقيه نانى از دست دكان نهنك عمولت بردو يابه مانند كتب ديگر بهزار زيان
دهن وستى چيزى بنظر نيايان فركه ومانند تيله ليل از عشق مجنون فلك نور و نهار كرسنه ميمانند وجيز كرى
وجم غفيرى بايد اوضاع منبله نوز وصاحبان غنى ونروت راه موهسات واعداديه پيش گرفتند نابكليه رشته بيع شراء سال نو
ناخوش ديا، بروز نمط بعد از كار نشسته لو بهرسانيد جهانا جاني فلك ساقى اجل مى خلق بى باده كرسنه از قابل و بيش كل قوت
الموت نزيت ناكوار كرد اجنيه دكان نروت كانهم جراد منتشر از خوف خشيه راكنده ملتزم و مورم بكه جيب فى وبنه هوا ارام دل

جناب امیر المؤمنین ع پس بچوقه سلام داد بر آن حضرت و جواب سلام رد نمود و عرض کرای بچوقه ندیده بودم ترا تا امروز
چنان شاد و خرم ندیده بودم جناب بچوقه فرمود آمده ام که ترا مژده بدهم و بدان باعث نازل شده بر من الان
جبرئیل و گفت پروردگار جل جلاله بتو سلام میرساند و میفرماید که من بشیعه علی و اولاد او اطاعت کنندگان شما
و از اهل بدعت آنها که بغض شما در دل دارند بیزارم هیچ بنده از بندگان من بقدر سر سوزنی بشیعه تو و اطاعت کنندگان شما
و دوستان شما نیکی نکرده که من بهتر از آن بدو جزا ندهم و هیچ بنده از بندگان من بقدر سر سوزنی با دشمنان شما
و بغض شما در دل دارد که من بدتر از آن بدو جزا ندهم و جبرئیل گفت که خدای تعالی میفرماید که ای بچوقه بآسمان بالا برو و بعمر بن خطاب بگو که بشیعه علی و اولاد او نیکی کرده که من بهتر از آن بدو جزا ندهم و بدشمنان علی و اولاد او بدی کرده که من بدتر از آن بدو جزا ندهم بچوقه گفت گواهی میدهم ای پروردگار من بتحقیق و اکنون که بخشیدم نصف حسنات و نوابهای خود را
بر شیعیان علی و حضرت امام حسن نصف حسنات خود را بشیعیان بخشید و حضرت امام نیز نصف حسنات خود را بر شیعیان پدر بزرگوار
گفت شاهد باش خدایا نصف حسنات خود را بشیعیان بخشیدم و جناب رسول الله فرمود که عمر بن خطاب از من
درخواست کرد که گواهی بر روز دکار را بدر بستگی نصف حسنات خود را بخشیدم و بشیعیان علی و اولاد او دادم پس جبرئیل نازل شد و گفت
کردگار میفرماید بیغمبر خود را که عمر بن خطاب از تو درخواست کرد که گواهی بدهی بر بخشیدن حسنات خود بشیعیان علی و اولاد او
و تو گواهی دادی و حسنات خود را بشیعیان علی بخشیدی و من بشیعیان علی و اولاد او بخشیدم و هر شیعه علی را که در روز قیامت
بیاورد که حساب او را بکنند و بهشت را بر او واجب گردانند و بعضی از علماء گفته اند که
این نامه را بچوقه بر دست عمر بن خطاب داد و بعضی دیگر گفته اند که جبرئیل نازل شد و این نامه را بر دست عمر بن خطاب داد
و بقول فاضل متبحر کفعمی در نسخه دیگر دیده ام که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که عمر بن خطاب
نزد من آمد و گفت یا رسول الله من بشیعیان علی و اولاد او نیکی بسیار کرده ام و حسنات خود را بشیعیان علی بخشیده ام
یا رسول الله من بشیعیان علی و اولاد او بدی بسیار کرده ام و گناهان خود را بشیعیان علی بخشیده ام
پس جبرئیل نازل شد و گفت که خدای تعالی میفرماید که ای محمد بعمر بن خطاب بگو که من بشیعیان علی و اولاد او
بدی نکرده ام که من بدتر از آن بدو جزا ندهم و بشیعیان علی و اولاد او نیکی نکرده ام که من بهتر از آن بدو جزا ندهم
و بعضی از علماء گفته اند که عمر بن خطاب از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله
من بشیعیان علی و اولاد او بدی بسیار کرده ام و گناهان خود را بشیعیان علی بخشیده ام
پس جبرئیل نازل شد و گفت که خدای تعالی میفرماید که ای محمد بعمر بن خطاب بگو که من بشیعیان علی و اولاد او
بدی نکرده ام که من بدتر از آن بدو جزا ندهم و بشیعیان علی و اولاد او نیکی نکرده ام که من بهتر از آن بدو جزا ندهم
و بعضی از علماء گفته اند که عمر بن خطاب از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله
من بشیعیان علی و اولاد او بدی بسیار کرده ام و گناهان خود را بشیعیان علی بخشیده ام
پس جبرئیل نازل شد و گفت که خدای تعالی میفرماید که ای محمد بعمر بن خطاب بگو که من بشیعیان علی و اولاد او
بدی نکرده ام که من بدتر از آن بدو جزا ندهم و بشیعیان علی و اولاد او نیکی نکرده ام که من بهتر از آن بدو جزا ندهم

توضیح یکی از علماء گفته است که عمر بن خطاب از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله
من بشیعیان علی و اولاد او بدی بسیار کرده ام و گناهان خود را بشیعیان علی بخشیده ام
پس جبرئیل نازل شد و گفت که خدای تعالی میفرماید که ای محمد بعمر بن خطاب بگو که من بشیعیان علی و اولاد او
بدی نکرده ام که من بدتر از آن بدو جزا ندهم و بشیعیان علی و اولاد او نیکی نکرده ام که من بهتر از آن بدو جزا ندهم

حکایت جال بیا مرز هر چند میدانم که نخواهی آمرزید این شخص جال بسیار بالجمله که بطمع بندر زیر جا مرد قحطی
عزیب بیابان کربلا بجناب امام حسین ع در میان کشتگان مرکشت از انیکه میتیاز شخص بسر بشیعه
که آن مظلوم را سر بریده بود بیزه بلند زده بفرق و سر مبارکش را بنیزه بلند زده بفرق و یا انیکه با لباس شناخته میشود
که کفار زنا بکار عربان و برهنه کرده بودند یا بعلامت دیگر خاتم و انگشتر که انگشت مبارکش را
بریده بفرق پس جال ملعون بهر یک از شهدا که میدان کربلا میرسید عمیز میکرد از انکه
بدن امام عصر و زمانیت چیست و اندیشه میکرد که چیست و میدید که سر و برهنه که نور از او
میدرخشید و با وجود انکه بخون آغشته و با دو خاک در میکهای صحرا را برو افشانیده آشنا
میکنا علی وجهه یعنی برو بخاک افتاده دانستم که جسد مبارک جناب امام حسین است
که بهمان وضع شوم ملعون بلفظ آن بدن مجروح را برو انداخته باقی مانده است
و نظر بآن بندر زیر جامه افتاد و دست دراز کرد دم بکشایم دیدم گروه بسیاری زده
کاشته از فراست علم امامت دانست که این حادثه را بعضی بسیار یکدیگر آزار کشته اند
آن مظلوم دست رحمت خود را آورد و بندر زیر جامه را گرفت تا که سعی کرد بندر از دست آن مظلوم بگرد
نتوانست پس شقاوت مرا داد که بتحصیل حربه که قطع نماید دست آن مظلوم را پس قصد نمود قطعه
شمشیری یافتم و آنرا کشیدم بدست آن مظلوم انقدر زدم که دست آن مظلوم را جدا نمود پس دست
خود بردم که گروه بندر زیر جامه سوگشایم دیدم آن مظلوم دست چپ خود آورد و دو بندر زیر جامه را گرفت
انچه سعی نمود که آنرا بگشاید نتوانست پس آن قطعه شمشیر انگشت رزدم که دست چپ او
نیز جدا کردم پس دست خود را دراز نمود که بندرا از کشایم ناگاه دیدم زمین بلرزه آمد و آسمان
بتزلزل و صدای شورش و غوغای عظیم شنیدم قائل میگفت وا انبیاه و المقتولاه و المظلوماه
وا ذبیحاه و احسیناه و اغریباه یا بنتی قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک
وحشت عظیم هیجه زدم خود را میان کشتگان انداختم دیدم سه مرد و یک زن ایستاده و خلق
بسیاری در پیرامون ایشان بصورت انسان با کلاهها ملائکه صف کشیده ای شیعه آن زن
مادر انجناب فاطمه زهرا و آن سه مرد جده او محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی خود اما
بوجب احادیث کثیره متعاقد است که امام میت او نیز حی است پس این جمله نیز سلام نمودن
بنعش جنان الود مجروح پاره پاره آن امام مظلوم باین نحو السلام علیک یا ابا عبد الله ای جنین
جنید پرورد مادر دهر و برادرت فدای تو شوند چون جواب سلام را هم در آیین طریق بهلام واجب فرموده
و آن مظلوم که سر نداشت لکن فی الفور از هوا آن سر مقدس آمد و بدن پاره پاره خود ملحق شد اما عمامه او
که در تنور خولی بود بدین طور که صدای سنگ شنید یعنی صدای سلام مادر خود فاطمه زهرا و یا جده او محمد مصطفی
و پدر او علی مرتضی و برادر او حسن مجتبی یا مادر زینب کبری یا مادر رقیه خاتون شام ملعون یا در مجلس ابن
زیاد در زیر تیغ حجام بگفت خلاصه راوی گوید دیدم آن لعین پاره پاره بسیه که بر دو افتاده
از زیر خاک در میکهای گرد آلود آمده و شسته و سر بریده تند بدن پاره پاره قرار گرفته ای شیعه
گانه جواب سلام بگوید السلام علیکم یا جداه یا اباه یا اماه یا اخاه یا ابنیاء الله یا
ملائکة الله راوی گوید آن قدر غرقه بخون شروع بنوحه و بیان احوال خود نمود چه مناسب است

حکایت جال

این کلمات حال رد است که شیعه بر زبان می‌راند کلمات حال جناب امام حسین قتلوا والله بر جالنا
یا جداه سلبوا والله نسائنا یا جداه ، یخبوا والله بر جالنا یا جداه فذبحوا والله اطفالنا
یا جداه ای شیعه کافر قال قتلوا والله کبارنا وصغارنا یعنی کشتند بخدا قسم مردان ما را ای
جد بزرگوار ما و کردند بخدا قسم زنان ما را ای جد بزرگوار و عریان کردند زنهای ما مردان ما را ای جد بزرگوار
پس دیگر کردند گوشکان ما را و کوبا کردند محمد کشتند بخدا قسم کبار ما را ای جد من شیعه تو ای اگر بنو جوان ما
سالخورده و پاره پاره کردند و کشتند طفلان صغیر ما عبد الله و علی اصغر قنداقه غرقه بخون ای پدر بزرگوار
عباس تراد دوست از بدن جدا کردند ای برادر بزرگوار حسن قاسم تراد است و پا از خون خضاب کرده استوا
والله لنبکوا و نا ای مادر عیالها و دختران تراز عینب و ام کلثوم را با سر برهنه اسیر و بطبع کوشواره کوش
فاطمه دخترم را ربودند و خلخال از پای دختران ربودند اخرقوا والله خیامنا یا جداه بعیر والله علیك
ان تری حالنا وما فعل بنا یعنی سوختند بخدا قسم خیمهای ما را ای جد بزرگوار هر گاه دیدی حال ما را
نگاه بحال ما کنی هر قدر ظلم کردند کافران ما را آنا دار دشده است که بعد از شنیدن نگاه بدنو جهای
سر کذشت از آنجناب حضرات نشنند شروع بگریه وزاری و مصیبتهای وارده آنحضرت فاطمه زهرا و بقیه
شده فرمود یا بنیه انی ما فعلت امتك بعدك آیا از ما بعد ای مرا چه کرد امت تو از خون ریزی و بکر و بیعنانی
خودم بآن مخاطب کنم و ملاقات الهی نمایم در حالیکه بخون فرزندم خضاب کرده باشم حضرت فرمود جانم کن
مانیز همچنین میکنم پس دیدم از خون ریزش آنجناب کرفتند فاطمه زهرا در بر بنشانی خود مالیده و حمد و بیدار و برادر
آنمظلوم بحلق و سینه و دستهای خود تا عرق مالیده چون وضو نظر است وضو عاشقان را خدا و
شهیدان و جان بازان میداند اقرب الی بخود نمایان است که در حقیقت نماز است بنظر از ما شیعه الله
وکذ شتی از جان و فنا فی الله بلی همکی است ای شیعه نماز بچه قاعده موقوفه میان خلق کرا دلیا مقتول
یعنی پدر و مادر و برادر و اعمام خویشان بخون مقتول آلوده میکنند با خاک دکل بسر میمالند بداد خواهی نزد باد میدهند
میروند آما در اینجا عبداتم بحکایت احوال از بیوفائی است بیوفائی میرود یا بشفاعت یعنی الهی عهد و میثاق شهادت
کردر عالم ذر داده بودیم و خدمت مقرر آ که جانها بفدای و قربان کردن همراه شیعه بعمل آورده بروی سرخ
آماده ایم و این خونها که ریخته خود مالیده ایم علامت و فا بعهده است چنانچه قاعده موده است که سردار
پادشاه که خدمت مرجوعه بجا آورد نشانه از آن با خود بحضور پادشاه طلبیده میکوید بروی سرخ آملاک ما هر کاه در
خدمت مقرره تو تا ای که بر تو نذر آملا آما خواسته عروج بعرش الله نماید وداع آن نقش خونین
نماید بیعد خدا او را در آغوش کرفته میفرمود قد قبلتك یا حبیبی بحذا قسم کران است بر حمه که سر از بدن
تو جدا شد و بجبین تو بخون آغشته و خون از کلوت جاری بر لبت فشا ده در یکها بر بدنت بار فشنده و
بخاک افتاده باشی آنجناب ملتفت شد آنمظلوم بفهمیس چه دید که هر زمان دستش جدا شد فرمود یا بقیة منی
قطع یدك الیمنی پس چه دید که دست چپش را نیز قطع نمود عرض نمود ای جد بزرگوار جان
از مدینه با دختر رو انه شده هر وقت وضو که شود بیاد تو همکی کنم آنجناب از آنجا بیاد آن زیر جامه میبود و هر اینجا
نکرد از داد آن بیاد بکه آنکه میدانستم که صاحب چنین قصد خواهد بعد چنین حرامیها کرد در میان قتلکاه
ستمکار آمد چون ببدن بی سر رسید زیر جامه را دید در بر من که کرده بسیار باد زده ام چون یکه کشور
دست چپ خود بر دم و بند زیر جامه را کشتم که مبادا کشا ید و عورت مرا مکشف نماید پس دست
چپ مرا

چپ مرا قطع نمود خواست که بکشاید ستاره خود را در میان کشتکان انداخت چون جناب رسول
کلمات جان سوز دل کداز را از آنمظلوم جناب عزم شنیده کریه بسیاری نمود همان کشتکان
بفحوی انجمال نمود همینکه نظر مبارکش بر آن ستمکار افتاد فرمود مالك و لك یا جمال تقطع
یدین طالما قبلها جبرئیل و ملائکة الله المقربون قبلتها اهل السموات والارضین
یعنی ای جمال ترا با آنچه کاست قطع میکنند دستهای را که بسیار جبرئیل و ملائکه خدا همکی آنها را
میبوسید و اهل آسمانها و زمینها با نها تبرک جسته اند آیا کفایت نکرد آنچه آملا عین
باد کردند از ذلت و ننگ حرمت زنان او را اسیر نمودند بعد از آنکه در پس پرده ها بودند خدا از
تو سپاسا کند ایجمال صد و بیا و آخوست و دو دست و هر پای تو قطع کند و بگرداند ترا از جا عتی
که خون ما را ریختند و جوانان تو را بر خاک انداختند و بدنهای ایشان را پاره پاره کردند
و در دشمن سیاه شده و باین حالت مانده ام تا آنکه قدم باین خانه کعبه کرطلب شفاعت نمایم و میدانم
که حضرات خواهد آمرزید و مستجاب الدعوات ظلما اتی منقلبون مطلع ثبت و هفتم در بیان
مکر و حیله مالک قمیر خدا را و دستگیری حسنین ع او در دست آن ستمکار و جوان شدن با با عمرو
از برکت دعا جناب پیغمبر و فتح قلعه کمیس سپاه پادشاه فرنک بادشاه ایران کرد کشته شدن
مالک قمیر کمر از سک ما رب ذا الفقار لش بار مشتمل است بر سی مجلس مجلس اول
و تفسیر فقرات خطبه طلنبوه و حکایت زنی خواه و شرف غمر و بنو جناب حمید ع و حکم نمودن حرام ما بی باصحاب ع مجلس
دویم در بیان خطبه خدیجه کبری و زنان بهمان ع که بر و عوام اسلام و آمدن ایشان بخانه پیغمبر ص و آمدن ابوجهل بخانه کاه و رفتن ایشان
و ملاقات ابوجهل ملعون با عمرو و قتاده از عبد حضرت فاطمه ع باذن جناب رسول ص آنه مجلس سیم فتح قلعه و زندان مالک قمیر و بیرون آوردن
و سعد اهل بیت بعد بیعت ملعونه
برارباب فطانت و صاحبان کیاست و دانایان احبار و فراست و قایدان طرق هدایت و قضی
نماند که مؤلف حقیر کنز الفقیر چنین عرض میکند در کتابی که موسوم بفیوضات جناب مولای قنبر قاتح
خیبر و الدشیر شیر بچه دویم و تاریخ آن در سالی بعد از سنه سالعه که تاسر قرمس آفتاب بنکشت
و کرفته شده بچه و چنین نوشته بچه مز کسفت الشمس فی احد ستین بعد الالفین من الهجرة النبویة
سنه هزار و شصت و چهار بود در سنه ۱۲۴ از هجرت پیغمبر کرفته شده بچه که آفتاب کرفته شده و ستاره نمایان
کردید و روز روشن مثل شب یلدا شده اکر کسی مثل دوز عاشورا آفتاب کرفته شده بچه حذف نخفته ام و آن کتاب
فعلا بعد فصل از احوال حقیر مرقوم است رحمة الله علیهم والان در نزد این خاکسار حاضر و موجود است و در اول
آن کتاب از متوجهین پاک اعتقاد و نا قلین نیک بنیاد چنین روایت کرده که در زمان حضرت رسول الله ص در مسجد
نشسته و پشت امامت بر محراب عبادت و دست بر سنه مبارک نهاده بود و همچون ماه چهارده شب
نور جمالش میدرخشید و ناکاه مرکوشوار ه عرش خدا نور دیده مصطفی پسر دل مرتضی و زهرا امام حسن مجتبی
حسین غریب کریه و زار در مسجد سلام کرده و عرض نمود که ای جد بزرکوار ما امروز شب عید است ما را
عیدیانه کرم فرمائید تا بتا اینجا خواجه بزرم چنین جناب سرور رسالت مختار صلوات الله علیه و آله الا ابرار
و ائمه الهداء جزین و الانصار این سخن را شنیده بغایت متفکر شده ساعتی سر مطهر را فرو افکنده ناکاه جبرئیل
امین از رب العالمین در رسیده زیر جامه را دید در بر من که کره بسیار باد زده ام چون یکه کشور
مردا رید را بهده فرستاده که [illegible] را بحضرت حسن حسین که شاهزاده کامکار ند بدهی تا برای استاد خود بیاورند

وحضرت رسول از صحنه اقدس صلی الله علیه وآله وسلم آن هر عدد مروارید را از دست جبرئیل گرفته و در آن دانها نظر کرد
جوهری دید که تا بسیج آدمی زاد مثل آن دانها ندیده بود حضرت پیغمبر آن دانها را بکف گرفت و دیگری را بحسن
التفات فرمود و گفت ای جگر گوشگان من این مروارید ها را خدا بیتها برای شما از جبرئیل فرستاده است تا شما
از برای عید با نه بدست خود بر حضرت حسنین و آن عقده ها را از دست مبارک جهة تبرک گوارا خود کرده و نصف
از روی تبسیح و شیطنت و شادی از مسجد بیرون رفته حضرت امام حسن گفت ای اخی حسین این عقده ها را باید نزد
جوهری ببریم و بفروشیم و قیمت معینه از این بها استاد ببریم که از ستاد و ما نزد بسیار پسند خرم شود
حضرت امام حسین گفت ای برادر چنین کنیم که مبرغا که خوف اراق است و بغیر از نصف جوهر هیچ کس قیمت
این عقده ها را نداند پس بالاتفاق هر دو برادر ببازار مدینه بدکان نصف جوهری آمدند چون نصف جوهری دُرد دکان
خود نشسته بود ناگاه نظرش بجمال پر کمال جهان آرای شاه زادگان افتاد و از دکان خود برجست و دست
ادب بر سینه اخلاص نهاد و در آن شاه زادگان سلام کرد و دست مبارکشان را بوسید و ایشان را بتعظیم
تمام بر فوق دکان خود بنشانید از قضا ترسائی کافری بود که او را مالک قسیس میگفتند و این مالک از نژاد ملاعین فرنگ
بود و او را عمی دولت در قلعه فرنگ بود و دختر صاحب جمالی داشت و این مالک قسیس برادر کسیس سیاه دل
و عاشق بیقرار دختر عم خود بود هر چند از عم خود دختر را میخواست نمیداد و میگفت اگر میخواهی دختر مرا
بتو دهم ترا میباید که رفته در یکی از جهان کرده حضرت علی بن ابیطالب را با فرزندان او را بچنگ آوری
و بخون پدرت از این بیدادگران بستانی آنگاه دختر را بتو دهم این مالک سیاه دل چهار هزار مرد لشکری
برگزیده با سم بازرگانی از فرنگ بمدینه طیبه عازم شده و جواهرات چندی با خود نیشن آورده بود
و خود بشهر مدینه تنها آمده بلکه لشکر و کوچ خود را در چهار فرسنگی مدینه گذاشته بود از برای آن بشهر نیامده
بود که مبادا کسی و یا کسیدی نماید که امیر المؤمنین ع را و یا شاه زادگان را بمکر و تزویر بچنگ آورد و از برای آنکه مالک
قسیس میدانست که بحرب و جنگ علی ع مقابل نخواهد بود پس مالک یاره جواهر گرفته و خود با دکان نصف جواهر
رسانیده بود که خرید و فروخت کند و این مالک پیش از شناختن شاه زادگان کونین بدکان نصف جواهر آمده سعادت
کرده بود که ناگاه حضرت شاه زادگان بدکان او تشریف فرما شدند و نصف جواهر انشان را بتعظیم تمام بر
صدر دکان نشانیدند آنگاه این مالک رجس ملعین چشمش بشاه زادگان نظر کرد و هر یکی را بنوعی از آثار
جلال و جمال یافت بلکه دید که هر یکی از ایشان صد هزار برادر پر کبر و نخوت را از اعتبار انداخته و نصف انشان را اعتبار و احترام میکرد و خود
در برابر ایشان بسر زانوی ادب نشست و مالک از نصف سئوال نمود که ای نصف جواهر این هر پسر نسک لقا کوکب مثال کیستند
نصف جوهری گفت ای مالک تو اینها را نمیشناسی و نمیدانی که اینها از نوه بضعه جناب ختمی مآب محمد مصطفی ص
و فرزندان مخدوم جنّ و جهان یا مهلک الکفرة و الفجرة امیر مؤمنان اسد الله الغالب غالب کل غالب طالب کل مطلوب
علی المرتضی فاتح خیبر قاتل مرحب و عمرو و ابن عم آقای قنبر سائی گوشوارة عرش خدا و محبوب کبریا
شاه ولی عالمند چنین مالک حرام زاده نام مبارک انها را بشنید خرم و شادمان گردید مالک بخونشین میگفت
ای مالک که ام وقت فرصت از این محال بهتر خواهد شد و بر تو مبرهن و آشکار میگردد که اینها را چگونه بچنگ آورده و
بقلعه کسیس میبرم آنگاه نصف جواهری روی بدان شاه زادگان کونین نموده و عرض نمود جانها فدای جمال
شما باد چون است که هر صباح امروز دکان مرا بقدوم میمنت لزوم مزین و منور فرمودید و هر کار و دادار
از دست من آید بفرمائید تا آنرا بجان دل بر رجحان منت پذیری بجا آورم شاه زادگان فرمودند
ای نصف جوهری
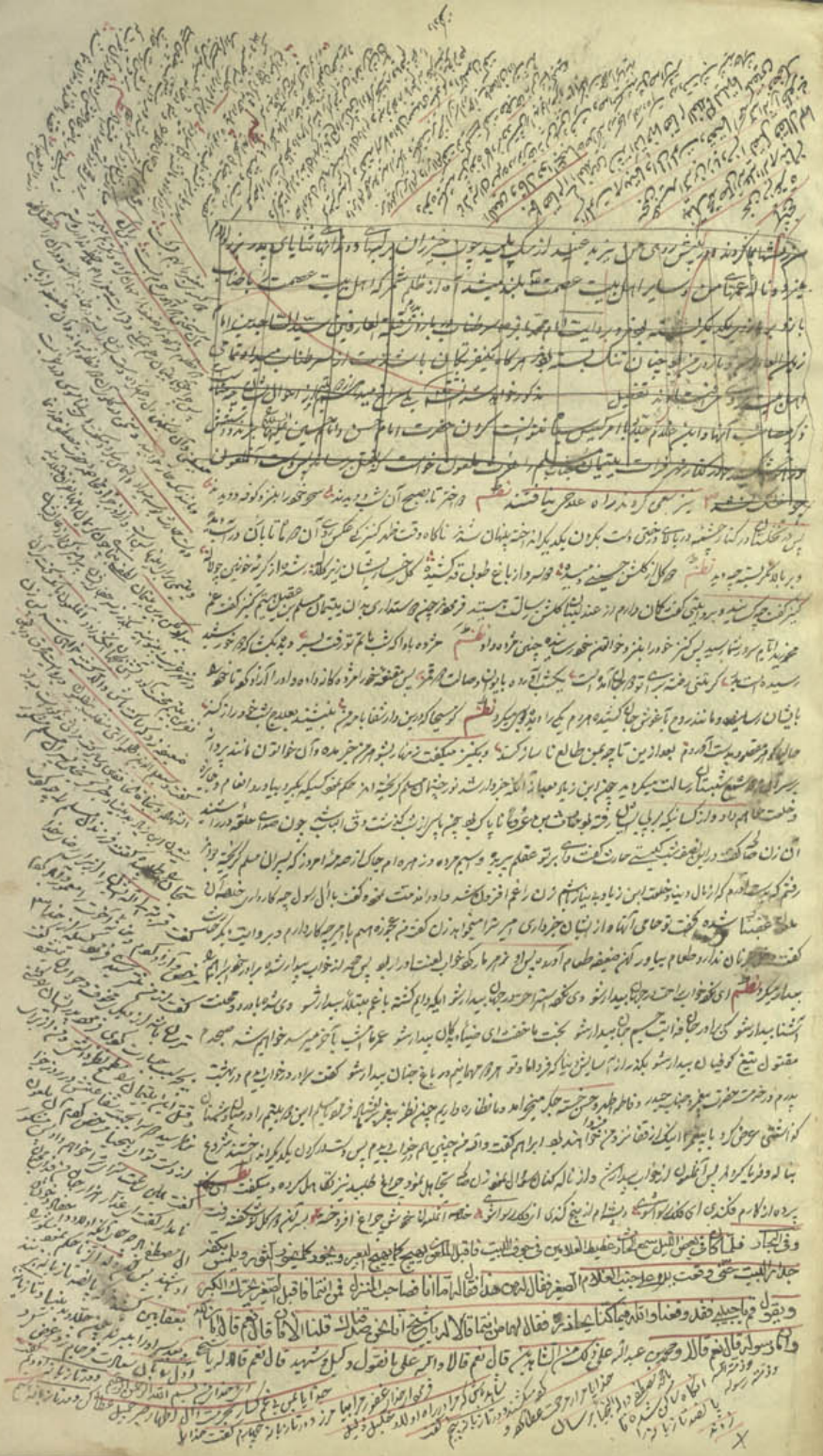
ای نصف جوهری ما خود را نه مروارید آورده ایم که آنرا بفروشیم و بها آنرا از برای استاد بریم که امروز غره است پسند خاطر
نصف کفت ای شاه زادگان کونین آن دانها کجا بیند و ایا مامان علیهم السلام آن عقده ها را بیرون آورده بدست خود داده
و نصف در آن عقده ها نظر کرده جوهری دیده که هرگز آدمی نخستین بنیاد و شما عالم چنان عقده ها هیچ کس نه دیده و نشنیده بود
پس نصف جوهری متحیر و متفکر بماند عرض کرد ای شاه زادگان کونین من قیمت این عقده ها را نمیدانم و نمیتوانم که قیمت آن را بگویم
از برای آنکه من اگر مثل این عقده ها را ندیده ام و در ایجا چند نکته دارد دیگر که حنیف هم چیزها بدین ستاد بر نوده و حال
آنکه خنجر شان معلم حنیف و خزان علم لایزال و معدن حلم چنانچه در زیارت جامعه مخصر میفرمایند السلام علیکم
یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم الخ مؤلف عرض
میکند چند حدیث معتبر نظر این روایت است از جمله یکی توقع معلم یحرف از اسرار ملکوی لیلة معراج که بالاخره معلم از جمله دوازده
شنیدن یکسر از اسرار ملکوی جان بجانآفرین داد و تفصیل خواهد آمد شاه اولو و مطاع ثبت رابع الحاصل چنین آمال اسلام لیلة عرض
جناب رسول آمد ابن بکر ارشاد مرحوم بابویه و اطفال خوشنزا از متر و معلم بلکه از نه تا درس کلام آنرا شعار بشمه نه آنکه
العیاذ بالله حسنین علیهما السلام از معلم درس نخوانند چنانچه معلم روز اول عرض کرد حروف تهجی را بنه گفت آفرین حضرت
فرمود ای معلم معنای الف چیست نظام اهراء با طنطنه معلم عرض کرد خدای تعالی بهتر علوم در نزد حجة آل محمد است کیف ایشان ظاهرا
بگفت آنرا شاه مرحوم است آنچه پس از جهت ارشاد مرحوم بود رفتن انشان نزد معلم علیه السلام بسر روایت پس مالک قسیس
گفت ای نصف جوهری این عقده ها را بمن ده که من خریدار گردم نصف عقده ها را بدست آنها داد و بر آنها نظر کرد و اندیشه
عمیق نمود که این دانها پسران احمد را چون بدست آرم آنگاه مالک سر بلند کرد گفت ای نصف جوهری من بها این عقده ها
خوب میدانم اگر زر و یا طلا میخواهند میدهم دیگر بها این دانها را هرا بخشنا نورده ام اگر پسران علی ع مردی میکنند
و کرم مینمایند تا در دروازه مدینه طیبه جهرا هی من بیایند انچه بدیها اینها بخشم حرم سازی نمایم و غیر از آن انچه ام
امام حسن علیه السلام چنین گفت مرد کریم را از آن ملعون نشنید فرمود ای خواجه نام خود را بگو و آدرس آنرا بده مالک گفت ای پسر گرامی
مرا مالک بن قسیس میخوانند مرد بازرگانم از ولایت فرنگ انه برای بازرگانی آمده ایم آنگاه حضرت امام حسن گفت ای مالک
مال و منال خود را کجا گذاشته مالک عرض کرد نزدیک است اگر اشاره کرم میکنید با ما میآیند یک لحظه بروم و بها عقده ها را
تسلیم شما کنم و بر جان ملت طاریم امام حسن و امام حسین ع برخواستند و دانها را بدست مالک بن قسیس داده همراه
مالک شده از دروازه بیرون بردند و در سوی خونین الطرفین که آماده و میسر فت تا مقدار یکفرسنگ راه رفتند چنین
شاه زادگان از مدینه خبر نشدند و حضرت امام حسن فرمود ای خواجه تو با ما فرا گرد تا دروازه بیائید
و ما با تو موافقت کردیم و همراه تو آمدیم و تو از دروازه گذشتی و بفرسنگ راه آمدی ما هیچ کوچ تو ندیدیم با ما مدارا
بکن تا کوچ تو کجاست تو را کجا میبری مالک گفت فکر کنید ایمان نگاه کرند پشته علی از دور دیدند
مالک گفت کوچ من در پای این پشته است شما اندکی راهی دیگر بیائید بپای آن پشته میرسیم در زمان
درست من بپای این دانها میدهم و شما را خرم باز میگردانم امام حسن ع با برادر خود میگفتند که این مرد ما را
سر گردان کرد است و ما نمیدانیم که ما را کجا خواهد برد و ما در انتشاسیم و نمیدانیم انچه او عالم فرمان بردار از عقده ها
میرویم و ما را در عالم دشمن بسیار است مبادا که ابتر خود مکر و حیله دیده باشد بلکه صلاح ما آنست که عقده ها را خود لا از لبتانیم
و بگوییم که اگر تو میخواهی که این عقده ها را بخری بخانه خود ببر و بها این عقده ها را بیاور که ما میرویم بر دکان نصف جوهر
انتظار تو میکنیم چنین تو بهای این را بیاوری ما دانها را تسلیم بتو کنیم امام حسین گفت ای برادر من نیز میخواستم
که این سخن را بگویم آنگاه امام حسن ع آواز داد و گفت ای خواجه مالک ما را بکجا خواهی برد کی خط توقف کن